

تفسیر انوار القرآن

نوشته:

عبدالرؤف مخلص



این کتاب از سایت سنت داندلود دریافت شده است. برای داندلود کتب بیشتر به آدرس زیر مراجعه کنید.

www.SunnatDownload.com

فهرست سوره‌ها^۱

اسم سوره	نزول	ترتیب مصحف	شماره صفحه	تعداد آیات	ترتیب نزول
فاتحه	مکیه	۱	۲	۷	۵
بقره	مدنیه	۲	۱۱	۲۸۶	۸۷
آل عمران	مدنیه	۳	۲۸۸	۲۰۰	۸۹
نساء	مدنیه	۴	۴۲۷	۱۷۶	۹۲
مائده	مدنیه	۵	۵۸۲	۱۲۰	۱۱۲
انعام	مکیه	۶	۶۹۴	۱۶۵	۵۵
أعراف	مکیه	۷	۸۰۵	۲۰۶	۳۹

^۱ برای مطالعه سوره مورد نظر، کلید **Ctrl** را پایین نگهداشته و بر روی نام سوره کلیک کنید.

مقدمه

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی اسماء و صفات خداوند

یکی از لازمه‌های ایمان به خداوند، ایمان به اسماء و صفات باری تعالی می‌باشد، ایمان به اینکه خداوند رحمان، رحیم، قوی، عزیز است. و باید متذکر شد که اسماء و صفات خداوند توقیفی هستند، یعنی هر اسم و وصفی که برای ذات باری تعالی در قرآن و سنت صحیح آمده است قابل استدلال است.

و باید دانست خداوند سبحان شبیه و مانند هیچ یک از مخلوقاتش نیست، می‌فرماید: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. در اینجا با وجود اثبات صفت شنیدن و دیدن برای خود، هرگونه تشبیه و همانندی را از خود نفی می‌کند. و همچنین در سایر اسماء و صفات وارده باید به آنها ایمان داشت و از هر گونه تأویل و تحریف و تشبیه خودداری نمود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۸۰) ﴿الأعراف: ۱۸۰﴾. (یعنی خداوند اسمهای زیبایی دارد، شما با ذکر آن اسمها خداوند را در دعاهایتان فرا خوانید، و کسانی را که در اسمهای خداوند دچار الحاد شدند رها کنید، به زودی خداوند آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند).

از جمله صفاتی که زیاد در قرآن و سنت آمده صفت دست می‌باشد، مانند: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ﴿الفتح: ۱۰﴾، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ ﴿المائدة: ۶۴﴾، ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ ﴿ص: ۷۶﴾، که در این صفات باید باور داشت که خداوند دارای دست است ولی به هیچ وجه این دست مانند دست مخلوقان نیست، و حتی نباید در ذهن تصور چنین دستی را برای خداوند سبحان کرد. و همچنین نباید آن را به قدرت یا چیزهای دیگری تأویل کرد، زیرا اگر خداوند می‌خواست چنین کلمه‌ای را به کار ببرد هیچ مانعی وجود نداشت و می‌فرمودند: قدرت خداوند بالای همه قدرتهاست.

و همچنین دیگر صفات خداوند، که تمامی این صفات را به گونه ای برای خداوند ثابت می کنیم که از هر گونه همانندی با مخلوقانش به دور است.

﴿سوره فاتحه﴾

مکی است، و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: با توجه به این که فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اولین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می نویسند و اولین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می کند؛ هر چند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اولین آیات نازل شده قرآن نیست.

سوره فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب» و «سبع المثانی»^۱. از دیگر نامهای مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیه»^۲ می باشد.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی سعید بن المعلی رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت ابوسعید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستم را گرفتند و همین که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! مگر شما نگفتید که تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری بزرگترین سوره قرآن: ﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴾ است؛ این همان سبع المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن عباس رضی الله عنه، آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که بناگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بالای

۱ یعنی: هفت آیه ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می شود.

۲ یعنی: نگاه دارنده.

سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل عليه السلام نگاهش را به سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم‌اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود. راوی ادامه می‌دهد: سپس، از آن درفرشته‌ای نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله فرود آمد و گفت: «أبشر بنورين قد أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك: فاتحة الكتاب وخوانيم سورة البقره، لن تقرأ حرفا منهما إلا أوتيته».

«مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحه کتاب و آیات پایانی سوره بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی، مگر آن که همان را داده می‌شوی».

سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و در خواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابن عباس رضي الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله نمی دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «كل أمر ذي بال لم يبدأ ببسم الله فهو أبتز: هرکار مهمی که به نام خدای عزوجل آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه رضي الله عنهم تلاوت کتاب خدا جل جلاله را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هر سخن و عمل نیکی، مستحب است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است: «برای کسی که نام خداوند جل جلاله را بر وضوء نبرد، وضوئی نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح - نزد امام شافعی - مستحب است، ولی ائمه دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است: «قل بسم الله وكل بيمينك وكل مما يليك: وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راستت بخور و از آنچه در جلوی تو است

بخور». چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است:

«لو أن أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال: بسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا، فإنه إن يقدر بينهما ولد لم يضره الشيطان أبدا».

اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به‌نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از فرزندی) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند».

«به‌نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان» الله: یعنی معبود بر حق؛ نام مقدس ذات خداوند ﷻ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اله» است که بر هر معبودی - به حق یا به باطل - اطلاق می‌گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

«الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است...» [حشر/ ۲۲ - ۲۴].

ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرار گرفته اند. و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتق» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد.

«رحمن» و «رحیم»، دو اسم مشتق از رحمت - بر وجه مبالغه - اند، البته مبالغه «رحمان» از «رحیم» در معنای رحمت بیشتر است. چنان‌که ابن جریر طبری در تفسیر آنها می‌گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است». اسم «رحمن» نیز ویژه خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بسم الله الرحمن الرحيم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای عزوجل و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش بر همه چیز گسترده است، نعمت دهنده نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قراردادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یادشده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بسم الله الرحمن الرحيم» بخشی از یک آیه در سوره «نمل» است:

﴿ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾

«این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است.» [نمل / ۳۰].

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٥﴾

«جمله ستایش‌ها شایسته خداوند است» حمد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حمد» و «شکر» یکی در این است که حمد فقط به زبان است، اما شکر هم به زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حمد به جهت کمال محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزوجل کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در حدیث شریف آمده است: «أفضل الذكر لا إله إلا الله، وأفضل الدعاء الحمد لله:

بهترین ذکرها لا اله الا الله و بهترین دعاها الحمد لله است». آری همه ستایشها از آن خداوندی است: «که رب عالمیان است» رب: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافت - اطلاق نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هذا الرجل رب المنزل: این مرد رب (صاحب) منزل است». «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾

«بسیار بخشنده و بسیار مهربان است» تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بسم الله الرحمن الرحيم» بیان شد. و از آنجا که در اتصاف خداوند متعال به ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ که متضمن ترغیب و تشویق است، متصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یک‌جا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یک‌دیگر، انگیزه بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ ﴿۴﴾

«مالک روز جزاست» در قرائت دیگری، «ملک» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «ملک و مالک» صحیح و متواترند. اما بعضی گفته‌اند: «ملک» عامتر و بلیغ‌تر از «مالک» است زیرا فرمان ملک بر مالک در ملک وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی ملک در ملک خویش تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند که: «مالک» بلیغ‌تر است زیرا خداوند متعال مالک مردم و همه جهانیان می‌باشد. ولی صحیح‌تر این است که تفاوت

در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: ملک وصفی برای ذات او تعالی است، درحالی که مالک وصفی برای فعل او می باشد.

یوم الدین: روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگار سبحان برای بندگان. قتاده می گوید: «یوم الدین: روزی است که خداوند عز وجل در آن بندگان خویش را در برابر اعمالشان کیفر یا پاداش می دهد». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «یوم الدین: روز حساب خلاق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا می دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها کیفر شر می دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿١٦٠﴾

«تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم» یعنی: فقط تو را به عبادت و استعانت مخصوص می گردانیم، نه غیر از تو را نمی پرستیم و نه از غیر تو یاری می خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. و در اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع کننده هر دو معنای محبت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به کاربردن دو فعل «نعبد» و «نستعین» به صیغه جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می گوید: بار خدایا ایستادن به تنهایی در آستان مناجات تو سزاوار شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر و مقدم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اولی وسیله‌ای برای درخواست دومی می باشد.

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می خوانیم و فقط از تو می ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط

از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه به بندگان دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱﴾

«ما را به راه راست هدایت فرما» راهی که ما را به سرمنزل انس و قرب تومی‌رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾

«و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود» [۱۷/۴۷].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران علیهم‌السلام بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پایان‌بخش رسالت‌هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مثلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرار گرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب خدا ﷻ است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسل به این محورها، به قله سعادت جاودانی نایل آید:

۱ - هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲ - هدایت حواس: که متمم و مکمل هدایت اول است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳ - هدایت عقل: که برتر از دو هدایت قبلی است.

۴ - هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵ - هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است».

مِرَطَ الْإِيْنِ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٦٩﴾

«راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای» این نعمت یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سوره «نساء» از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾

«و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمره کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و ه! آنهاچه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است»

[۶۹/۴].

«نه (راه) کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند» یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته اند، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه مبتلامی گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرموده رسول خدا ﷺ، یهودیانند.

«و نه» راه «گمراهان». این گروه بر اساس فرموده رسول خدا ﷺ - و به قول جمهور علما - نصاری (مسیحیان) می‌باشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی عليه السلام غلو و زیاده‌روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«آمین» یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«ما حسدتکم الیهود علی شیء ما حسدتکم علی السلام والتأمین».

«یهود بر هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند.» باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر آنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند.

علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن - به مقدار سه آیه کوتاه یا یک آیه بلند فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

﴿سوره بقره﴾

مدنی است، و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیه آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در باره فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن اسمعان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یؤتی بالقرآن وأهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقرة وآل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله يوم القيامة، اقرأوا الزهراوين فإنهما يأتیان يوم القيامة كأنهما غمامتان أو غيابتان، أو كأنهما فرقان من طير صواف يحاجان عن أهلها يوم القيامة، ثم قال: اقرءوا البقرة، فإن أخذها بركة وتركها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن‌دو در روز قیامت می‌آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال‌گشاده‌اند، آن‌گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی‌توانند آن را حفظ کنند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تجعلوا بيوتكم قبورا فان البيت الذي تقرأ فيه سوره البقره لا یدخله الشيطان: خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در حدیث شریف دیگری از

سهل بن سعد رضی اللہ عنہ روایت شده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: «ان لكل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بینه لیله لم یدخلها الشیطان ثلاث لیلال: همانا برای هر چیز اوجگاهی است و قطعاً اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود». سوره بقره طولانی‌ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یک‌دیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یک‌دیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الف

خواننده می‌شود: «الف، لام، میم». قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند جل جلاله عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند جل جلاله نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر

آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعا در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: ﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ﴿آل عمران: ۱ - ۳﴾، ﴿الْمَص ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿[الأعراف: ۱ - ۲]﴾، ﴿الر ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿[إبراهيم: ۱]﴾، ﴿الْم ۱﴾ نَزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿[السجدة: ۱ - ۲]﴾ ﴿حَم ۱﴾ نَزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿[فصلت: ۱ - ۲]﴾، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

ذَلِكَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

«این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده است «هدایتی برای متقین است» هدایت: راهنمایی است برای رسیدن به مطلوب. متقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته‌اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرمات او پرهیز کرده‌اند. ابن‌عباس رضی الله عنه در تفسیر: (هدی للمتقین) می‌گوید: «متقین کسانی هستند که از مجازات خداوند جل جلاله پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرو نمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در حدیث شریف آمده است: «لا يبلغ العبد أن

يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً مما به بأس: بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه رادر آن مانع و ایرادی نیست، به‌خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: در آن هنگام چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه‌منصرف گشته‌ام. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی یعنی همین!»

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که ابودرداء رضی الله عنه نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲﴾

«آنان که به غیب ایمان می‌آورند» ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمه براین نظرند. احمدبن حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزوجل نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. اما «غیب»: هر آن چیزی است که عقلاً به آن راه نمی‌یابد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وجود آن خبر داده‌اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره: ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبرانش و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شر آن تصدیق‌نمایی». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوعبیده جراح رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به این که

ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند» دومین صفت متقیان این است: «و نماز را برپا می‌دارند» برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شده آن است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر ﴿وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ﴾ می‌گوید: «یعنی نمازهای پنج‌گانه را برپا می‌دارند». همچنین او می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوای پیشه‌گان نماز را بر وجه کامل - با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن - برپا می‌دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متقیان این است: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان را می‌پردازند». اما ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل - همه - می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقه فرض و صدقه نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حق خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است»

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

چهارمین صفت متقیان این است: «و آنان که به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند» یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که پیامبران قبل از تو به همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی: هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند:

۱- شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. ۲- برده‌ای که حق خدا و حق مالکانش را ادا کرده است. ۳- شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است.» «و آنانند که به آخرت یقین دارند» مراد این است که آنان بی هیچ‌گونه‌شکی به برانگیخته شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی های منافقان است»

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

«آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداری از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند عَلَّامٌ است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است «و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند» در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند عَلَّامٌ به وسیله ایمان به او و کتابها و پیامبرانش و به وسیله اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شر آنچه که از آن‌گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«به راستی آنان که کافر شده‌اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! آنان که بر انکار رسالت و انکار آیات بیناتی که به همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و روشن گشته، شک و شبهه‌هایشان کاملاً از بین رفته و یقینشان به راستگویی‌ات فراهم

آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چراکه فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمتهای الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هر کس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. انذار: آگاهی دادن همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. سبب نزول دو آیه (۶ - ۷) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات درباره رؤسای یهود و از آن جمله؛ حیی بن أخطب و کعب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

«خداوند بر دلها و بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است» مراد این است که بر دل‌هایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد «و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است» بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. ابن جریر طبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دلها پیایی در آیند، دلها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به‌سوی دل‌هایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک: ای گرداننده دلها! دل‌ایمان را بر دینت پایدار بدار». «و برای آنها عذابی بزرگ و هولناک است» به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دلها و دیده‌ها و شنوایی‌ها، دال بر جای‌گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دل‌هایشان است تا بدانجاکه آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه‌ساز رهنمونی‌شان به تأمل و تفکر در دلایل ایمان و ارزشهای آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل‌هایشان تا بدانجا که کفر بر دل‌هایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای

غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیه (۸۸) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می‌دارد: ﴿ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾ : «و گفتند: دل‌هایمان غلف است». همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا أذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب و نزع و استعتب صقل قلبه، و ان زاد زادت حتى تعلق قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالى: كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون: هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای عزوجل طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است»^۱.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند» خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یاد شده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده‌اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اول و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به کار برده‌اند، از ساکنان طبقه زیرین جهنم‌اند. نفاق: عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای

^۱ قرآن کریم [۸۳/۱۴]

روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن که فریب نمی‌دهند مگر خودشان را» یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، در حقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد «ولی» آنها این حقیقت را «درک نمی‌کنند» خداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکار ساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾

«در دلهایشان بیماری است» مراد از این بیماری؛ فسادی است که یا با شک و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است «و خدا بیماریشان را افزایش بخشید» با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شک و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمر و شدت نفاق مبتلا شدند «و به کیفر دروغی که می‌گفتند» یعنی: به کیفر ادعای دروغین پذیرفتن ایمان «عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند»

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان - با وجود علم آن حضرت ﷺ به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمر رضی الله عنه بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی رحمه الله در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان، نمایان کردن

اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل: مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبیه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾

«و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید» با نفاق، برقرار ساختن پیوند دوستی با کفار و متفرق ساختن مردم از پیرامون محمد ﷺ و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است - با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان - تباه می‌شود «می گویند: ما اصلاح‌گرایانی بیش نیستیم» یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. بدین سان است که چون خداوند ﷻ آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند. اما خداوند ﷻ این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که در حقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

«آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگرانند، لیکن خود نمی‌دانند» یعنی: نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حق و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا ﷻ را بر روی مردم

می‌بندند و خدای عزوجل را نافرمانی می‌کنند، پس هر کس خدا عزوجل را نافرمانی کند، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان بردن از خداوند متعال می‌باشد.

ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شک افگنی در دین وی و همکاری و هم‌پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

وَإِذِ قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ

۱۳

«و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند عزوجل سفاقت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند».

علت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشون: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به‌دلیل آن که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از این‌رو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است.

وَإِذِ لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ ﴿١٤﴾

«و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم» این‌سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنایم سهیم

گردند «و چون با شیطانهای خود خلوت می کنند» شیطانهایشان: رؤسا و پیشوایانشان در کفر هستند، هم آنان که سازمان دهندگان شر و فساد می باشند. آری! به شیطانهایشان «می گویند: درحقیقت ما با شما ایم» و در کفر خویش پایدار و ثابت قدم می باشیم «ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است» لذا در نهان و واقعیت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه در باره عبدالله بن ابی و یاران منافقش نازل شد، آن گاه که او ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم را ستود در حالی که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی خردان را نسبت به شما اغفال می کنم؟! لیکن سیوطی می گوید: «این اسناد، جدا بی اساس است».

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

«این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می گیرد» یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرود آورده، از آنان انتقام می گیرد و مسخره شان می کند. نسبت دادن فعل استهزا به خداوند جل جلاله، از باب هم شکل گویی (مشاکله)^۱ است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می دهد «و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می گذارد» یعنی: مهلتشان می دهد «تا سرگردان شوند» یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشی خودشان دست و پا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتِ بِجَنَّتِهِمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند» یعنی: گمراهی را با هدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم کردن

^۱ مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله در لفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرموده خداوند متعال در سوره شوری (و جزاء سیئه سیئه مثلها : و پاداش بدی، بدی همانند آن است) [۴۰/۴۲] در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

راه و سرچشمه هدایت است «و تجارتشان سودی نبخشید» یعنی: در تجارت پیروی از کفر به جای ایمان، هیچ سودی نبردند «و» به سبب خریدن کفر به جای ایمان، ترک هدایت به سوی گمراهی، ترک جماعت به سوی افتراق و جدایی، رها کردن امنیت به سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنت به سوی بدعت: «هدایت یافته نبودند».

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت منافقان را بر شمرده، که هر یک از آنها به تنهایی کافی است تا مجازات الهی را بر آنان فرود آورد، این صفات عبارتند از:

- ۱- فریبکاری با خدای عزوجل و با مؤمنان.
- ۲- فسادانگیزی و تبهکاری در روی زمین.
- ۳- روی گردانیدن از ایمان و عقیده صحیح.
- ۴- تردید، سردرگمی و تجاوز از مرز عقل سلیم، با نسبت دادن بی‌خردی به مسلمین.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

«مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی‌بینند رهایشان کرد» ابن مسعود رضی الله عنه و جمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم در تفسیر این آیه کریمه گفته‌اند: «بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، بدین سبب خدای عزوجل فرمود: داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا بدینوسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای موزی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و

حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمتها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾

«کرنند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند» یعنی: صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آوازدهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْئِمُومًا فِي ۖ إِذْ أَنبَهُم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ

مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

«یا داستانشان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند عَلَّامٌ در اینجا باران را برای قرآن مثل زده‌است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است» تاریکی‌ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابرو تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان می‌کنند» یعنی: از خطر به وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشه‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران

احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه‌گزینی نداشته باشد.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه‌های خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود می‌خکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمد صلی الله علیه و آله رفته دستهایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند جل جلاله آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مثلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ سَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ

بِسْمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

«نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید» یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد «هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، پیش روند» یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شک که دین محمد صلی الله علیه و آله راست و برحق است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند «و چون راهشان را تاریک‌کند، بر جای خود بایستند» یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد،

می‌گویند: این همه به سبب دین محمد ﷺ است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند «و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های» ظاهر «آنان را» همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطن‌شان «برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ﴿۱۱﴾

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، پرستید، باشد که به تقوا گرایید» «یا» در «یا ایها الناس» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، اما اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرار گیرد، این به قصد بزرگداشت شخص ناشونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دل‌های غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکد مخاطب قرار داده شوند. «خلق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونه سابقی است.

خدای عزوجل نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منت نهاد که تمام نعمتها مترتب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همه نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یادآوری از نعمت آفرینش در این آیه است که: مشرکان به

آفرینشگری خداوند ﷻ معتقد بودند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ

مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اَللّٰهُ ۗ﴾ [الزخرف: ۸۷] «و اگر از آنان پرسشی که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله». لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجا که مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. اما عبادت کفار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصه عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیت و فراهم آوردن دیگر مقدمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اولیه صحت عبادت کفار نیز ایمان می‌باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ
فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

«همان خدایی» را بپرستید «که زمین را برای شما فرشی» گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید «و آسمان را بنایی» استوار «قرار داد» که چون گنبدی بر فراز دنیایان افراشته شده است «و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد» یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شمارویانید تا در زمان مقرر از آنها بهره بگیرید «پس برای خدا همتیانی قرار ندهید» یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید «درحالی که خود می‌دانید» که این همتیان ادعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدید آوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیت، ربوبیت و عبودیت می‌باشد.

نقل است که از یکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجود پروردگار متعال چیست؟ گفت: «یا سبحان الله، إن البعر يدل على البعير، وإن أثر الأقدام لتدل على المسير، فسماء ذات أبراج، وأرض ذات فجاج وبحار ذات أمواج!»

ألا يدل ذلك على وجود اللطيف الخبير؟: يا سبحان الله! فضله شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر و جود رهگذر دلالت می کند، پس آیا این آسمان دارای برجها، این زمین دارای درهها و این دریاهاى پر از امواج بر وجود خداوند لطيف خبير دلالت نمى کنند؟!».

ابن كثير مى گوید: «امام رازى رحمته الله از امام مالك رحمته الله نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون الرشيد از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمهها بریگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه رحمته الله درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده اند بیندیشم، آن گاه پاسخ شما رامی دهم... به من گفته اند: کشتی ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارتنی است، بی هیچ نگهبان و ناخدایی می آید و می رود و امواج دریاها را می شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی آید!». امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ آفریننده ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی رحمته الله در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می خورد، از آن ابریشم تولید می شود، زنبور که آن را می خورد، از آن عسل تولید می شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می خورند، از آن سرگین و پشکل خارج می شود و آهو که از آن می خورد، از آن مشک می تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل رحمته الله نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می شود. پس این قلعه،

بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می آید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾

بعد از اثبات وحدانیت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوت پرداخته و می فرماید: «و اگر در آنچه بر بنده خود» محمد ﷺ «نازل کرده ایم، در شک هستید» یعنی: اگر در حقانیت قرآن کریم شک دارید؛ «پس سوره ای مانند آن بیاورید» و این گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره ای - هر چند کوچک - همانند قرآن، که از بلاغت بی مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدی فرامی خواند «و گواهان خود را - غیر خدا - فرا خوانید» یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهند که آنچه را در مقابله با قرآن آورده اید، همانند قرآن است، حاضر نمایید. ابن عباس رضی الله عنه در معنای آیه می گوید: «یعنی از خدایان باطل خود در این امر یاری و پشتیبانی بخواهید» «اگر راست می گوید» در این که محمد ﷺ قرآن را از نزد خود بر ساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اول و آخر می باشد و حداقل آن سه آیه است.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

«ولی اگر چنین نکردید» یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید «و هرگز نمی توانید کرد» لن: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی توانید آورد. البته این معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه ای از سوی کفار در گذشته و حال تحقق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقق نخواهد یافت. آری! اکنون که عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا جل جلاله و کتابها و پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از

نواهی‌اش: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگهاستند و برای کافران آماده شده، پرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از سنگهای آتش افروز جهنم در آیه کریمه؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است - خداوند عَلَيْهِ السَّلَام ما را از آن پناه دهد». به قولی دیگر: مراد سنگهایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می‌پرستند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ما من نبي من الأنبياء إلا وقد أعطي من الآيات ما آمن على مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة: هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر این که معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان رداشته باشم». یعنی: از میان همه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتابشان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علما - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام بیشتر باشند. قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر عقیده اهل حق است که: دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفریده شده است، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند: دوزخ تاکنون آفریده نشده است».

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

«و بشارت بده کسانی را» تبشیر: خبردادن از چیزی است که اثر مژده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهره انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: «که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند» یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده‌اند. یا کسانی که اعمالی را انجام داده‌اند که خداوند عز و جل انجام داوطلبانه آنها را نیکوشمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل دسترسی است.

عبارت: (آمنوا و عملوا الصالحات) نزدیک به شصت بار در قرآن کریم به کاررفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند.

آری! مژده بده به ایشان «که برایشان جناتی است» جنت: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنت نامیده‌اند زیرا جنت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برایشان جناتی است: «که از فرودست آنها» یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها «جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود» از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ «می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده» یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه‌هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوه اول می‌یابند «و به ایشان همانند آن» میوه قبلی در خوبی و نیکویی «داده شود» زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند «و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند» که حوران بهشتی و غیر ایشانند «و هم در آنجا جاویدانند» نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدی حیض و نفاس و بزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیا است و دیگری از زنان بهشت». خلود: بقای دایم و همیشگی ای است

که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهل الجنة يأكلون فيها ويشربون، ولا يتفلون، ولا يبولون، ولا يتغوطون ولا يتمخطون، قالوا: فما بال الطعام؟ قال: جشاء ورشح كرشح المسك، ويلهمون التسبيح والتحميد كما تلهمون النفس: همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٣١﴾﴾

«خداوند از آن شرم ندارد که هر مثلی را بزند» معنای: «لایستحیی: شرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مثل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، بر انسان روی می‌دهد و این در حق خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترک نمی‌کند» به (شرم نمی‌کند) تعبیر کرد، این است که هر کس از چیزی شرم کند، آن را فرومی‌گذارد و فرو گذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیا است، پس به کار گرفتن این تعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و اراده لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدمه حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فرو گذاشتن یک کار است. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از گروهی از صحابه رضی الله عنهم روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزوجل با آیه: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا...﴾ ، و آیه: ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ...﴾ درباره منافقان مثل زد، منافقان گفتند: خداوند عز وجل برتر و بزرگتر از آن است که چنین مثل‌هایی بزند. پس این آیه کریمه تا: ﴿أَوْلَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾ نازل شد. همچنین کفار می‌گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفار و منافقان را نیز رد نموده و فرمود: من هر مثلی می‌زنم؛ «پشه باشد یا فروتر از آن» یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن - که این قول بیشتر محققان است - یا بزرگتر و فراتر از آن «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگارشان حق است» و ثابت. حق: مقابل باطل است. «ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند» یعنی: قصد و اراده خدا عز وجل این است تا با این مثل، بسیاری - چون منافقان - را گمراه‌سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چرا که هر یک از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند عز وجل با موجودیت سبب، بر مسبب می‌افزاید «ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند» از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند عز وجل به سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می‌گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرمای رطب از پوست خود خارج شد». اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عزوجل می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می‌روند - هردو - اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه‌کار هردو اطلاق می‌شود، اما مراد این آیه کریمه از

«فاسقون»، کافراند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

«همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند ﷻ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهاده‌اند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند ﷻ اوامر و نواهی‌ای است که پابندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است. مراد از عهد خدا ﷻ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمد ﷺ در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا ﷻ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. «و» این فاسقان همان کسانی اند که: «آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند» یعنی: صله رحم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزوجل به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است - از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش - می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صله رحم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رحم میان خویشان و اقوام و هم صله معنوی میان ایمان به تمام پیامبران: و پابندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. «و» این فاسقان همان کسانی

اند که: «در زمین به فساد می پردازند» یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می پردازند، از شهوات پیروی می کنند، مرتکب معصیتها می شوند و میان مردم فتنه برمی افروزند، که اینها نهایت فساد انگیزی است «آناند که زیانکارانند» یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می پندارند؛ باشکستن عهدالهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می رسند زیرا وفا به عهد خداوند ﷻ بزرگترین منفعتها است، در حالی که آنها این منفعت برتر را از دست داده اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَخْيَكُمُ اللَّهُ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِنَّكُمْ لَعِندَهُ

رُجُوعُونَ ﴿٢٨﴾

«چگونه به خداوند کفر می ورزید؟» استفهام برای انکار و به شگفتی واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیت حجت و برهان بر حقانیت ایمان، کفر وانکار می ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می ورزید، در حالی که ازداستان آفرینش آگاهید و خوب می دانید که: «با آن که بیجان بودید» قبل از آفرینش «او به شما جان بخشید» یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید «سپس شما را می میراند» در هنگام به سر رسیدن اجلهایتان «و باززنده می کند» شما را در روز قیامت «آن گاه به سوی او بازگردانده می شوید» در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه می گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن گاه شما را آفرید و زنده گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می میراند و به گورهایتان می روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیه کریمه (٤٠) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است: ﴿قَالُوا

رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ ﴿﴾ «گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای...».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

«اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است» یعنی: زمین و آنچه را که در آن است «همه را برای شما آفرید» به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معین «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست «و هفت آسمان را استوار کرد» یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست «و او به هر چیزی داناست» یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ﴾ «بقره/۲۹» و آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَىٰ﴾ «طه/۵» از مشکلات تفسیر است، که علما درباره آن بر سه رأی اند:

رأی اول: مربوط به بسیاری از ائمه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک رحمته الله در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقه «مشبهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرار گرفتن بر یک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ﴾ (و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید) [۲۸/۲۳]». که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.

رأی سوم: رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «استوی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.

اما انتخاب ابن جریر طبری این است که: «استوی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیت این قصد و اراده وی را نمی‌دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دال بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیله آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم.

بایسته یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریات علمای علم نجوم عصر خویش در باره آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده، که این نظریات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوشهای نجومی در عصر حاضر نیز فرضیاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کونی قرآن کریم است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «که چون پروردگارت به فرشتگان گفت» فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او - از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالم - اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت» ابن کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قری پس از قری و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند جل جلاله فرشتگان را نه از روی

مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آینده کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم عليه السلام است «فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد» با شرک و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند جل جلاله در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیزخته و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلا خود حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنیان که قبلا ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت ماده ترکیبی از خیر و شر است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم عليه السلام نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به‌خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید - با وجود آن که فسادانگیزند - چیست؟ «و حال آن که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم» یعنی: ما همراه با ستایش، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سبحان الله و بحمده»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: یا رسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که خدای عزوجل برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: سبحان الله و بحمده». «و به تقدیست می‌پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان)

اکتفا نشده است؟ «فرمود: هر آینه من می دانم آنچه که شما نمی دانید» از مصلحت در خلیفه ساختن آدم علیه السلام.

قتاده در تفسیر آیه کریمه می گوید: «در علم ازلی خداوند جل جلاله رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قرطبی و غیر آن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حل و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست». باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافتی نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ



«و خدا همه نامها را به آدم آموخت» یعنی: نامهای همه اشیا و موجودات را بامعانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم علیه السلام است «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» و از اسمای مسمیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد «و فرمود: اگر راست می گوید، از اسامی اینها به من خبر دهید» یعنی: اگر در این ادعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگومی باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگویید.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ﴿۳۳﴾

اما فرشتگان درماندند و «گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم» لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز گزینش وی بر فرشتگان - که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند - اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

**قَالَ يٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ ۗ فَلَمَّ اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَاعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿۳۳﴾**

«فرمود» خدای عزوجل به آدم عليه السلام: «ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده» آدم عليه السلام در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... «و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد» در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم» یعنی: آنچه را که از میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است - از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تباروی به وسیله علم و دانش ایشان - دانایم؛ «و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید» ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند جل جلاله است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» «آیه/۳۰». «و» نیز می‌دانم «آنچه را پنهان می‌داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس رضی الله عنه است - والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند جل جلاله هرگز موجودی گرامی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده - ترجیح داده است.

امام رازی رحمته الله گفته است: «آیه تعلیم نامهای اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم علیه السلام را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرمی تراز علم وجود می داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم علیه السلام را با آن چیز آشکار می ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

«و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده در افتادند» سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبه فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرمی داشت الهی از آدم علیه السلام و نشان دهنده فضیلت اوست، از آن روی که خداوند جل جلاله فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرمی داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام و سجده برادران یوسف علیه السلام برای وی. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا جل جلاله در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار - به قول اکثر علما - تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردند، اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر مرمنده سزاوارتریم! آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین: سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرمی داشت بود.

آری! همه سجده کردند «جز ابلیس» و هر چند او از جنیان بود، ولی سجده کردن برای آدم علیه السلام به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به سر می برد. ابن

عباس رضی الله عنه می گوید: «نام ابلیس عزازیل بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود، اما بعداً تمرد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امیداست، چراکه خداوند جل جلاله او را از همه خیرها ناامید گردانید». ولی قول اول که ابلیس از جن بود، برتر است چرا که آیه کریمه «کَهِفَ ۵۰» به صراحت می گوید: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ (او از جنیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق را عصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود «که سر باززد» از سجده کردن برای آدم صلی الله علیه و آله «و کبر ورزید» و دچار آفت خود بزرگ بینی شد «و از کافران گشت» یا در علم خداوند جل جلاله از کافران بود. در حدیث شریف آمده است: «لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر: کسی که در قلبش به اندازه دانه ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی شود». چنان که بر اثر همین تکبر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ

الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن که خواهید، فراوان بخورید» عیش رغد: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی هیچ گونه منعی است «ولی به این درخت نزدیک نشوید» در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: «که» در صورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن «از ستمکاران خواهید بود» بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسران در تفسیر: «هذه الشجرة: این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته اند: درخت ممنوعه، خوشه گندم بود. برخی دیگر برآند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقا نمی دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده ای نیز نیست».

فَازِلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

«پس شیطان هر دو را از آن لغزاید» یعنی: شیطان به سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته اند: ضمیر «عنها: از آن» به جنت برمی گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید. زله: اشتباه و لغزش است. «و از آنچه در آن بودند» از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت «ایشان را به در برد» نسبت این به در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چراکه آدم و حوا بر اثر این وسوسه او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن گاه خداوند جل جلاله آنان را به خروج از بهشت دستور داد: «و گفتیم: فرود آید» این دستوری به آدم و حوا و به تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت برین به سوی زمین است «بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید» یعنی: نسل آدم در زمین با یکدیگر به دشمنی و ستیز می پردازند. عدو: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. «و برای شما در زمین قرارگاهی» یعنی: جای استقراری «و متاعی است تا وقت معین» یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره برداری و برخورداری قرار می گیرد؛ اعم از خوردنی ها، نوشیدنی ها، پوشیدنی ها و مانند آنها.

فَلَقَّحْ أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود» یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوا بود: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود) «(۲۳/۷)»، و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. «و خداوند از او درگذشت» یعنی: رحمت خویش را بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت «چرا که او توبه‌پذیر مهربان است» توبه: به معنای بازگشت است، اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

- ۱- پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲- ترک گناه در حال.
- ۳- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.
- ۴- رد حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقیقش به او و عذرخواهی از وی به زبان.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

«گفتیم: جملگی از آن» یعنی: از بهشت «فرود آید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد» در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ است «آنان که از هدایت پیروی کنند» یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند «برایشان خوفی نیست» خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است «و محزون نخواهند شد» حزن: ضد سرور و شادمانی است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٨﴾

«ولی کسانی که کفر ورزیدند» به خدا ﷻ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای نازل شده وی عمل نکردند «و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند» مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی شان با آن است «آنان جاودانه در آند» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأماتتهم إماتة حتى إذا صاروا فحما أذن في الشفاعة: اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می میرند و نه زنده می مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می میراند، میراندنی تا این که چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می شود».

اینک به پاره‌ای از نظریات و احکام این آیات توجه نمایید:

۱- درباره کیفیت آفرینش حوا همسر آدم ﷺ میان علما دو رأی است: رأی اول این است که: او از پهلوی چپ آدم ﷺ آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها: و آفرید از او...» «نساء / ۱»، می گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إن المرأة خلقت من ضلع... : زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲- اهل سنت اجماع دارند بر این که بهستی که آدم ﷺ از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳- جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم علیه السلام گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزوجل خود می‌فرماید: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» (طه/۱۱۵)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتِيْ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوْا بِعَهْدِيْ اَوْفٍ يَّهْدِيْكُمْ وَاِيْتِيْ فَاَرْهَبُوْنِ ﴿٤٠﴾

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزوجل امتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالت‌های آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشته‌سختن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک‌سو، یهود قدیمی‌ترین ملت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این‌آیه تا آیه (۱۴۲) این سوره که نزدیک به یک جزء کامل از قرآن کریم را دربرمی‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیت کردارشان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند. بایسته یادآوری است که شیوه خطاب قرآنی با یهودیان متنوع است؛ گاهی با آنان از سر عطوفت و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی بایادآوری از نعمتها - چون همین آیه - و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش. «ای بنی اسرائیل» اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم: است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بنده خدا» است. پس بنی اسرائیل همان اسباط دوازده‌گانه‌ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (۴۱) بار به‌کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل! «نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم» چون فرستادن پیامبران علیهم السلام نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره «به‌یاد آرید» و این نعمتهایم را شکرگزارید «و به عهدم وفا کنید» همان عهدی که از

شما در مورد پیروی از محمد ﷺ در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است «تا به پیمانتان وفا کنم» یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادنتان در بیت المقدس تضمین نموده‌ام، وفا کنم «و تنها از من بترسید» رهبه: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دلهایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾

«و بدانچه نازل کردم» یعنی: به قرآن عظیم «ایمان آرید، که مؤید همان چیزی است که با شماست» یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا: است و با حقی که نزد شماست، مطابقت دارد «و نخستین منکر آن نباشید» یعنی: اولین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی که شایسته این است که شما اولین تصدیق‌کنندگان آن باشید «و آیات مرا» یعنی: اوامر و نواهی مرا «به بهایی ناچیز» یعنی: به بهای زندگی ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است «نفروشید». گاهی هر یک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است «و تنها از من پروا کنید» و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

«و حق را به باطل درنیامیزید» با هدف آشفته ساختن اذهان و تباہ‌ساختن ادیان «و حقیقت را کتمان نکنید» مراد از «حقیقت» در اینجا: حجت‌های الهی است که تبلیغ آنها بر آنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ﷺ در کتابشان آمده است «درحالی که خود می‌دانید» حقیقت امر را که محمد ﷺ رسول خداوند ﷻ است و از اخباری که در این باره در کتابهایتان آمده است به‌خوبی آگاهیید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آیید، نماز را به همان شیوه‌ای که محمد ﷺ بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان که می‌فرماید: «و با رکوع کنندگان رکوع کنید» از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند.

جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنت مؤکده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

﴿٤٤﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

ای بنی اسرائیل! «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید» یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلیه اعمال شایسته دستور می‌دهید «حال آن که خود را فراموش می‌کنید؟» یعنی: خود را فرو گذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی زشت است «با این که شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟» به بدکرداری خویش تا از این کژراهه باز گردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهان کتب الهی و حاملان حجت حق هم نبودید، باید صرف این امر که از عقلا هستید، شما را از درپیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فرو گذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فرو گذاشته و از برابر آن بی پروا می‌گذرید؟

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: این آیه درباره یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد - یعنی حضرت محمد ﷺ - پایدار باش

زیرا او بر حق است. بدین گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می دادند، اما خود را فراموش می کردند.

علما گفته اند: خطاب در این آیه هر چند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می گوید: «بنابر صحیح ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛ هر چند او خود آن را انجام نمی دهد و از منکر نهی نماید؛ هر چند او خود مرتکب آن می گردد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی ها آراسته نمی دید؛ به معروف امر نمی کرد و از منکر نهی نمی نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می کرد و نه از منکری نهی می نمود». ابن کثیر اضافه می کند: «ولی باید دانست که علم بی عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مثل العالم الذي يعلم الناس الخير ولا يعمل به كمثل السراج يضيء للناس ويحرق نفسه: عالمی که خیر را به مردم می آموزد اما خود بدان عمل نمی کند، به چراغی می ماند که به مردم روشنایی می بخشد، ولی خودش را می سوزاند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی هایی از آتش بریده می شد، گفتم: این گروه کیانند؟ گفتند: خطیبان و سخنرانان امت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می کردند ولی خود را فراموش می نمودند، در حالی که کتاب را می خوانند، مگر آنان تعقل نمی کنند؟». آن گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می فرماید:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٩﴾

«و یاری جوئید» بر امور خویش «از صبر» با بازداشتن نفسهایتان از شهوات و بسنده کردن بر طاعات. به قولی: مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قرطبی می گوید: «از

این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود. «و از» گرایشی که «نماز» در شما به سوی خدا جَلَّالَهُ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یاری بجوید، هرچند نفسهایتان این امر را برنتابند.

قرطبی و برخی دیگر از مفسران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون از کاری در فشار قرار می‌گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». «و هرآینه نماز دشوار است» بر کسانی که به خداوند جَلَّالَهُ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبر می‌ورزند «مگر بر فروتنان» یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند جَلَّالَهُ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

این فروتنان: «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: یقین و باور دارند. اعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

«ای بنی اسرائیل! نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید» با سپاسگزاری در برابر آنها. بیان این نعمتها در آیه (۱۱) گذشت. یعنی: چون این نعمتها را به یاد آوردید، حق آنها را برپا دارید و به رسول بر انگیخته من ایمان آورید «و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم» به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیاپی است که خداوند جَلَّالَهُ در میانشان برانگیخت. البته این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همه پیامبران مرسل خدامؤمن بوده‌اند، اما اکنون که آنها از ایمان به محمد

سر باز زده‌اند؛ دیگر به‌طور قطع از امت محمد ﷺ برتر نیستند زیرا خداوند ﷻ در وصف امت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید) (۱۱۰/۳). بنابراین، برتری و فضیلت بنی اسرائیل بر غیر آنان، نه عام است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می‌باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پایبندی آنان به اوامر الهی است.

وَأَنْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

«و از روزی بترسید» یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است «که هیچ کس چیزی را از کسی دفع نمی‌کند» یعنی: در آن روز هیچ کس حقی را به جای دیگری نمی‌پردازد «و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی‌شود» اگر فرضاً انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا ﷻ برای وی شفاعت کند «و نه بجای وی عوضی گرفته می‌شود» از مال یا خانواده و فرزندان «و یاری هم نخواهند شد» یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد. مفسران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می‌باشد.

وَإِذْ بَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم مَّوَاهِبَ الْغَنَاءِ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

«و به یاد آرید» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش «آن‌گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم» به قولی: «فرعون» مخصوصاً نام پادشاه زمان موسی ﷺ بود، اما به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی ﷺ، ولید بن مصعب بن ریان بود

و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود. «که آنان» یعنی فرعونیان «عذابی سخت را به شما می‌چشاندند» تفسیر این عذاب سخت این است که: «پسران شما را سر می‌بریدند؛ و زنهایتان رازنده می‌گذاشتند» تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل این که فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به دست اوست. ابن کثیر می‌گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد.» «و در این کار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنشان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا ﷻ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾

«و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» یعنی: بعد از این که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی عليه السلام از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن را به گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود «و شما را رهانیدیم» از غرق شدن «و آل فرعون» یعنی: فرعون و پیروانش «را غرق کردیم، درحالی که شما نظاره می‌کردید» به سوی خودتان که چه سان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به مدینه آمدند، دیدند که

یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزوجل در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا - هر دو - را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلِ مِنَ بَعْدِهِ ۖ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم» واعدنا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد، لذا از جانب خدای سبحان وعده گذاشتن و از جانب موسی علیه السلام قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای عزوجل بعد از نجات دادن بنی اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی علیه السلام وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسران؛ تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بود. «آن‌گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید» و آن را معبود خویش قرار دادید «درحالی که ستمکار بودید» بر نفسهای خود، با شرک آوردن به خدای سبحان.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

«پس از آن» یعنی: پس از پرستش گوساله «بر شما بخشودیم» و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منت خویش درگذشتیم «باشد که شکرگزاری کنید» شکرگزاری برای خداوند جل جلاله - چنان‌که سهل بن عبدالله گفته است - تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی» تورات «و فرقان دادیم» به قولی فرقان: حجت و بیان است به وسیله معجزاتی چون عصا و ید بیضا که

خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ داد؛ و بدانها میان حق و باطل فرق نهاده می شد «باشد که به راه آید».

دادن کتاب به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان که سیاق آیات سوره «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِيَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجَلَ فَوُتُّوا إِلَيَّ بَارِيكُمْ فَأَقْلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَنَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

«و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من» خطاب وی متوجه کسانی از مردان و زنان قومش می باشد که گوساله را پرستش کردند «شما با گوساله پرستیتان بر خود ستم کرده اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید» یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید «و خودتان را بکشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است» از علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: توبه گوساله پرستی مان چیست؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکشید. آن گاه خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یکدیگر را در هنگام کشتن نبینند و مهرشان بر همدیگر نجنبند. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست ننگه دارند، حقا که بر کشتگان آمرزیده شد و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته آمد». «پس خدا توبه شما را پذیرفت» آن گاه که یکدیگر را کشتید و بر باقی ماندگانتان هم بخشود «که او توبه پذیر مهربان است» بر بندگان توبه کارش.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ نُنظَرُونَ ﴿٥٥﴾

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم» مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتادتن

نخبگانی بودند که موسی عليه السلام بعد از گوساله پرستی بنی اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند «پس صاعقه شما را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی که می نگرستید» یعنی: این رخداد را به چشم سر می دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند جل جلاله به آن در دنیا اجازه نداده است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. اما رؤیت حق تعالی در آخرت حق است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده اند که بندگان پروردگارشان را در آخرت می بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

«آن گاه پس از مرگتان شما را دیگر بار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید» این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

وَوَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِنْ طَبِئَتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

«و ابر را سایبان شما گردانیدیم» خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هر جا می رفتند، با آنان حرکت می کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند «و برایتان من وسلوی فرو فرستادیم» من: شبی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرودمی آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می شد و همانند صمغ (انگم) خشک می شد و هر کس به اندازه کفایت یکروزه اش از آن بر می گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگین» می گویند. در حدیث شریف آمده است: «قارچ از منی است که خدا جل جلاله بر موسی عليه السلام نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرنده «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و شکر نعمت را بجا آرید. اما آنها این همه نعمت پاکیزه حق را ناسپاسی کردند «و آنان» با این ناسپاسی «بر ما ستم نکردند» و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم «بلکه بر خود ستم می‌کردند» چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، اما آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد ﷺ بر سایر اصحاب انبیاء ﷺ در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمد ﷺ در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا ﷻ به‌جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ﷺ بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ وِسَارِيزِدَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

«و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید» یعنی: به شهر بیت‌المقدس «و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآیید» دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازه شهر بیت‌المقدس بود. سجود: در اینجا به معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی درآماده‌ساختن این فتح و نصرت باشد «و حطه بگوئید» که این کلمه بر توبه شما دلالت می‌کند. حطه: یعنی: خداوند! گناهان

مان را دور بریز. «تا خطاهای شما رابخشاییم و پاداش نیکوکاران» از شما را «خواهیم افزود» به عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدس، با گفتار و کردار برای خداوند عَلَّاهُ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکبت‌ها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه - هنگامی که از (ثبیه علیا) وارد آن می‌شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٦﴾

«اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در درآیید و حطه بگویید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی‌که برنشیم‌نگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآند که آنها: «حنطه: گندم» می‌گفتند «پس بر سر ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم» رجز: عذاب است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند عَلَّاهُ به معنای عذاب است». گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

﴿ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ

عَلَيْكَ كُلُّ آنَاسٍ مَّشْرِبُهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٦﴾

«و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد» استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! درحالی که آنان در دشت تیه بودند، موسی علیه السلام برایشان طلب آب کرد «به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن» و موسی علیه السلام این کار را کرد «آن گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد» به عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند جل جلاله آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی علیه السلام با عصایش بر آن می زد و چشمه‌ها از آن روان می شدند و چون از آب بی نیاز می گشتند، چشمه‌ها خشک می شد «به گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرب خود را می دانست» مشرب: آبشخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سبطی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل، چشمه‌ای معین از این چشمه‌ها داشتند که متعلق به آنان بود و باید به غیر آن رجوع نمی کردند. اسباط: نسلهای دوازده گانه از فرزندان یعقوب علیه السلام اند. حسن بصری رحمته الله می گوید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی را که موسی علیه السلام با عصای خویش می زد، آب از آن می جوشید و بار دیگر که بر آن می زد، آن سنگ خشک می شد. که این در ارائه حجت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشنگرتر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزه آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن آوری های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنتها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را درهم می شکند». صاحب «المنیر» می افزاید: «گفتنی است که میان

زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند.

«از روزی خداوند بخورید و بیاشامید» یعنی: به آنان گفتیم؛ از من و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید «و در زمین فتنه و فساد برپان کنید» در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عشو»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما حنفی‌ها آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاجِدِ قَادِعُ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَآسَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَانَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

«و» ای بنی اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرود آوردن من و سلوی به یاد آورید؛ «آن گاه که» از آن دلتنگ شدید و «گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمل تنها یک خوراک را نداریم» به سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود غذای دیگری با آن. بدین سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت فرسایی گشتید که قبلا بدان خو کرده بودید «پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد» مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس

و تره و امثال آن بود. بقل: هر گیاه بی ساقه، و شجر: رستنی های دارای ساقه است. فوم: سیر و به قولی گندم است. عدس و پیاز هم که معروفند. «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست تر هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی خدا ﷻ بی واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی وجود هیچ شبهه ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می گردانید که این امتیازات را به همراه ندارند؟ «پس به شهری فرود آید» از شهرهای زراعتی. این گونه بود که خداوند ﷻ به آنان اجازه ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز است. «که آنچه را خواسته اید» از سبزی و سیر و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است» ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتال «و» البته این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: «بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد» و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته خالد و اگر در قلمرو دولت اسلامی به سر برند، هم باید جزیه بپردازند، که این نیز نشانه ذلت و خواری آنهاست «و به خشمی از سوی خدا بازگشتند» یعنی: سزاوار خشم وی شدند. صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «باید دانست که فقر و ذلت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلت می کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه های روی زمین هم باشند، لذا حسی ریشه دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادی، بر آنان مسلط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حد پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادی با این آیه کریمه ندارد زیرا ارکان اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلا فراهم نیست، چراکه یهودیان دائما فکر می کنند که اسرائیل در خطر نابودی است».

«این» داستان ننگین ذلت در حیات ملت یهود «بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، این از آن روی بود که سرکشی

نموده و از حد درمی گذشتند» یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلت بار در حیات ملت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی پایان ذلت و در بدری بر سرشان می آید؛ فقط به سبب کفرشان به خدا ﷻ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی: است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئه قتل عیسی صلی الله علیه و آله را نیز چیدند که خداوند جل جلاله او را به سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰدِقِينَ وَالصَّٰدِقَاتِ مِنَ ءَأَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءَآخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

«درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت رسول خاتم صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند «و کسانی که یهودی شدند» بعضی گفته اند: معنای (هادوا)، «تابوا» است، یعنی: کسانی که از پرستش گوساله توبه کردند «ونصاری» یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که قریه ای در فلسطین می باشد و مسیح صلی الله علیه و آله از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح صلی الله علیه و آله را نصرت و یاری دادند «و صائبان» قومی اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می شود؛ همانند مرتدان از اسلام». اما ابن کثیر می گوید: «قوی ترین قول در این باره - والله اعلم - قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبه است که می گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معین و مشخصی ندارند». «هر کس» از گروه های چهارگانه یاد شده «که» در زمان

پیامبر ما ﷺ «به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می شوند» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: خداوند عزوجل بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیانکاران است) (۳/۸۵).

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا ﷺ بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می کشیدند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان رضی الله عنه از این امر سخت اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن کثیر می گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن عباس رضی الله عنه ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از هیچ کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی ﷺ باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول خدا ﷺ حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۶﴾

«و به یاد آرید» ای یهود «آن گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم» بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می گردند، ایمان آورید «و طور را بر فراز شما افراشتیم» طور: نام کوهی است که خداوند عزوجل در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسران نوشته اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات ربا خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی کنیم، مگر این که خداوند درباره آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند

ﷺ به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن‌گاه به آنان گفته شد: «آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد» یعنی: با عزمی استوار و محکم «بگیرید» و تعهد بسپارید که آن را به کناری نیفکنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا ﷻ به سجده در افتادند و با تعهد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجده آنان بر نیمه بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبادا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگرستن به سوی کوه بود و چون خدای عزوجل آنان را از آن عذاب رهانید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند ﷻ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

«و آنچه را در آن است، به خاطر بسپارید» مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید «باشد که به تقوا گرایید» و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارheid. آری! هدف از فروفرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرْعُوهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ: بِيْ گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَكَّلْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤﴾

«سپس شما ای یهودیان! «بعد از آن» دادن پیمان «اعراض کردید» یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گردانیدید «و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود» به این

که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید «مسلم از زیانکاران»
یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید» آنان یهودیان
قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به
تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حيله‌ای طراحی کرده و
در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستانشان در سوره اعراف (آیات ۱۶۶ - ۱۶۲) به
تفصیل می‌آید. «پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید» یعنی: به بوزینه مسخ
شوید، در حالی که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به
مرتب‌ه حیوانی محض تنزل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان
در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند.
گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و
زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم‌معنوی
بود - والله اعلم».

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

«و ما آن را» یعنی: قریه «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا ﷻ تجاوز کردند «نکالی
گردانیدیم» نکال: هشدار و عبرت است «برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند»
یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند «و آن قوم که پس از آنان آیند» در
زمانهای آینده «و آن را پندی» و هشدار «برای پرهیزکاران» که پس از آنان تا روز
قیامت می‌آیند «گردانیدیم». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله

بأدنى الحيل: مرتکب اعمال يهود نشويد، که محارم الهی را با کمترین حيله‌ای حلال بشماريد).

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَنْتَخِذْنَا هُزُؤًا قَالِ اعْوِذْ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾

«و» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به یاد آورید که در قضیه قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ «هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید».

در میان بنی اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده‌اش بود، پس برادرزاده‌اش به اندیشه تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محله‌ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میانشان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلحانه بکشد، در این هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر یکدیگر اسلحه می‌کشید و خون یکدیگر را می‌ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسی علیه السلام به داوری رفتند. و خداوند جل جلاله برای روشن شدن حقیقت فرمان داد که گاو را ذبح کنند... ولی آنان به موسی علیه السلام گفتند: آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم» یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می‌دهم که او بدان فرمان نداده‌است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چه سان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می‌زند؟.

قَالُوا أَرَأَيْتَ لَنَا مَاهٍ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا تَأْمُرُونَ ﴿٦٨﴾

«گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاو است نه پیر» فارض: مسن و پیر «و نه بکر» بکر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده‌باشد «میانسال بینابین» در میان پیری و جوانی

است. و آن گاوی است که یک یا دو شکم زائیده باشد «پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید» این تکرار فرمان به ذبح گاو، توییحی برایشان در برابر سرسختی و لجاجتشان بود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می‌دادند و هر گاوی را ذبح می‌کردند، این کار از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خدای عزوجل هم بر آنان سخت گرفت».

**قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ
الْنَّظِيرِينَ ﴿٦١﴾**

«گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادتی و همیشگی‌شان می‌باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان الزام کرد، که برآوردن آن، دستیابی به گاوی با آن صفت رامشکل می‌ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنت و سختگیری‌شان بود، پس موسی علیه السلام «گفت»؛ خداوند بزرگ «می‌فرماید: آن ماده گاوی است زرد، یک‌دست و روشن» که در آن هیچ آمیزه‌ای از رنگ دیگری نیست «که رنگش بینندگان را شاد می‌کند» و شگفت‌زده می‌سازد.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟ زیرا چند و چون این ماده گاو بر ما مشتبه شده» یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زردخالص فراوانند، لذا خود آن گاو معین بر ما پوشیده مانده و نمی‌دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ «و ما ان شاء الله حتما هدایت خواهیم شد» در صورتی که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا لَنْ نَجِدَ
بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

«گفت» موسی عليه السلام «وی» یعنی: خداوند متعال «می فرماید: درحقیقت آن ماده گاوی است که نه ذلول است» ذلول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجورنگردانیده «تا زمین را شیار کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به کار گرفته شود «تندرست» بی عیب و «یکرنگ است» که جز زرد خالص، هیچ لکه و رگه‌ای از رنگ دیگری بر پوست آن نیست. «گفتند: اینک سخن درست آوردی» یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید در برابر آن درنگ کرد. «پس آن را سر بریدند». نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، اما آنان خود نحوه اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز در واقع از روی تعنت و سرکشی بود زیرا موسی عليه السلام از همان اول، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. «و نزدیک بود که این کار را نکنند» به دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودن بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی‌اسرائیلی را تراشیدند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «اگر بنی‌اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان شاء الله حتماً راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خداوند عز و جل هم بر آنان سخت گرفت.»

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن أعظم

المسلمين في المسلمین جرماً من سأل عن شيء لم يحرم على المسلمین، فحرم عليهم من أجل مسألته: همانا بزرگترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قُلْتُمْ نَفْسًا فَاذْرُهَا وَاللَّهُ يُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾

«و به یاد آرید» ای یهودیان! «که چون شخصی را کشتید و درباره او به ستیزه» و کشمکش با یکدیگر «پرداختید» به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق.

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

«پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن» مقتول «بزنید» و زدند، آن‌گاه خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرفی کرد «خداوند این چنین» یعنی: با زنده کردن این چنین «مردگان را زنده می‌کند». در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «اما مررت بواد محل ثم مررت به خضرا: آیا تا کنون به وادی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زار بودنش دیده باشی؟» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «کذلک یحی الله الموتی: خداوند مردگان را این چنین زنده می‌کند.» «و» خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ این چنین «معجزات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلایل دال بر کمال قدرت خویش را «به شما می‌نماید تا ببیندیشید».

خداوند بزرگ در پنج جا از سوره «بقره» درباره زنده ساختن مردگان و مطلق بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

۱- در این داستان.

۲- در زنده ساختن نمایندگان بنی اسرائیل که با موسی عليه السلام به کوه طور رفتند - که داستانشان گذشت.

۳- در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.

۴- در داستان عزیر نبی عليه السلام.

۵- در داستان ابراهیم عليه السلام.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَسْقَى فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ



«سپس بعد از این واقعه» یعنی: بعد از زنده ساختن مقتول «دلهایتان سخت گردید» یعنی: دلهایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن که شما زنده ساختن مقتول و سخن گفتن وی در معرفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، اما بر عکس آنچه باید می بود، دلهایتان سخت شد «همانند سنگ یا سخت تر از آن» یعنی: دل های برخی از شما در سختی مانند سنگ و دل های برخی دیگر سخت تر از سنگ است «چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می شکافد» و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی رویاند «و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آنها بیرون می آید» و چشمه سارانی سودمند از آنها سرازیر می شود «و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد» از سرکوه ها و صخره ها. پس ای گمراهان بنی آدم! این سنگها با وجود همه صلابت خود، از دل های شما نرم تر است.

امام رازی می گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می آفریند، چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه»: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم

آن را دوست داریم». همچنان حدیث شریف ناله کردن ستون مسجدالنبی ﷺ (حنانه) از فراق رسول خدا ﷺ که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می گفت، هم اکنون می شناسم». «و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه تا زمانی معین مهلتان می دهد، آن گاه شما را فرو خواهد گرفت. در حدیث شریف آمده است: «لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله، فإن كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب، وإن أبعد الناس من الله القلب القاسي: به غیر ذکر خدا ﷻ سخن بسیار نگویند زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر خدا ﷻ، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا ﷻ می باشد».

﴿أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْكَفَرِ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

«آیا طمع دارید» ای مؤمنان! «که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟» یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟ «با آن که گروهی از آنان کلام خدا» یعنی: تورات «را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می کردند» و از جمله تحریف های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خدا ﷺ در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. «و خودشان هم می دانستند» یعنی: با آن که می دانستند که آنچه می کنند، تحریفی است که با دستور خدا ﷻ در تبلیغ احکامش به همان کیفیت حقیقی آن، مخالف است، ولی باز هم مرتکب این عمل می شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این چنین، به مسلمان شدنشان طمع می ورزید؟

ابن عباس رضی اللہ عنہما و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می گویند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور بربرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا جل جلاله را در حال امر و نهی خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند جل جلاله می گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران بر آنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنُوا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ، عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧١﴾

«و چون» منافقان یهود «با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ما ایمان آورده ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می کنند» یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقان شان خلوت می کنند، «می گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «آیا آنچه خدا بر شما گشوده است، با آنان در میان می گذارید؟» یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند جل جلاله بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می گویند «تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجت آورند؟» محاجه: ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند جل جلاله بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برایشان علیه شما می شود. اما ابن کثیر در معنای آن می گوید: «آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می کنید با آن که خود می دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی اندیشید؟» که از این سخنان شما چه زیان هایی پدید می آید؟ آری! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می کردند.

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا ﷺ در روز حمله به یهود بنی قریظه، در کنار قلعه هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه‌ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خدا ﷺ شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمد ﷺ خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند ﷻ بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿۷۷﴾ **أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْسُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ**

«آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند» از کفر خویش به محمد ﷺ و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می کنند «و آنچه را آشکار می کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می دانند؟».

﴿۷۸﴾ **وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**

«و بعضی از آنان امی هایی هستند» یعنی: از یهودیان گروه بی سوادى هستند که نوشتن و خواندن را نمی دانند، به همین جهت است «که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی دانند» مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به سبب اعمال شایسته ادعایی خود، یا بدان سبب که - به باور خویش - پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می شوند. بعضی گفته اند: «امانی» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لولق زبان و خواندن طوطی وار بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی دانند «و فقط پندار می بافند» یعنی: این گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متکی است که آن را به تقلید دریافته اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن جریر طبری می گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می دادند و از این روی به آنان امی می گفتند».

این آیه کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان که سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اولیه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیده خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٦﴾

«پس وای» یعنی: هلاکت و نیستی «بر کسانی باد که کتاب را» مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند «با دستهای خود می‌نویسند» با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خود آنهاست «سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند» یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی‌ارزشی را به دست آورند «پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند» از بر ساخته‌های دروغین به نام خدای سبحان «و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: «این آیه کریمه درباره اهل کتاب نازل شد». عباس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه‌است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّكَارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَتَمُّ

نُفُؤُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾

«و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی‌رسد».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «یهودیان می‌گفتند: عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در برابر هر یک هزار سال از ایام دنیا، فقط یک روز در دوزخ عذاب می‌شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می‌شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می‌گفتند: «ما فقط به مدت چهل شبی که گوساله را پرستیده‌ایم، عذاب می‌شویم». «بگو: مگر» در این باره «پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» اما هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند جل جلاله ندارید، از این جهت در جمله بعدی حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟».

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾

«چنین نیست» که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه «هر که کار بد کرد» چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد «و گناهان وی او را فراگرفت» یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به مانند کفر شما کفر ورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه‌ای برایش باقی نماند «پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند» که سبب جاودانگی‌شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ایاکم و محقرات الذنوب، فإنهن یجتمعن علی الرجل حتی یهلکنه: هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده بر حذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خدا ﷺ؛ «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند» نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَزِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

«و به یاد آر» ای پیامبر ﷺ! «که چون از بنی اسرائیل میثاق گرفتیم» مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوند ﷻ در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد الست» است و عهد نبوت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: «که جز خداوند را نپرستید» و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکدترین و برترین حق؛ حق والدین است، از این جهت فرمود: «و به پدر و مادر احسان کنید» احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوه پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا ﷻ در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نماز گزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ» «و» نیکی کنید «به خویشاوندان» یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگاه داشت صله و پیوند رحم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازه توان است «و» نیکی کنید «به یتیمان» یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را از دست داده باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را از دست داده باشد. «و» نیکی کنید «به مساکین» مسکین: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و

زمین گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی چیزتر است. اما از امام شافعی رحمته الله روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی چیزتر و پریشان حالتر است «و با مردم به زبان خوش سخن بگویید» و هرآنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شیئاً وإن لم تجد فالق أخاك بوجه منطلق: هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمانان با چهره‌ای گشاده روبرو شو». «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» ابن عطیه می گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می نهادند و آنچه که پذیرفته می شد، آتشی از آسمان بر آن نازل می گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی شد، آتش نازل نمی گشت». اما صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «درباره نوع و چگونگی نماز وزکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». «پس به حالت اعراض روی برتافتید» از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید «جز اندکی از شما» که عبدالله بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا سَفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِينِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشَاهِدُونَ ﴿٨٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به سر می بردند و در جنگهای اوس و خزرج با هم پیمانان خود شرکت جسته و چه بسا خون یکدیگر را می ریختند، می فرماید: «و به یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید «و یکدیگر را از خانه و کاشانه تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواهید» یعنی: شما خود گواهید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان

در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمُ أُسْرَى تَفْدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

«ولی باز همین شما هستید» یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ﷺ هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده «یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز» یعنی: بی هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ «برضد آنان باهم همدست می شوید، و» اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادمی کنید، با آن که» نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردنشان بر شما حرام شده است، آيا شما به پاره ای از کتاب» تورات «ایمان می آورید و به پاره ای دیگر کفر می ورزید؟».

این آیه کریمه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج - پیش از آن که مسلمان شوند - اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی قینقاع با خزرج و یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه با اوس، همدست و هم پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی گرفت، هر یک از آن دو گروه، هم پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می کشت و آواره می کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می کرد، باز آنها اسیران خود را

براساس حکم تورات بازخريد می کردند، درحالی که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند ﷻ از بنی اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

۱- از کشتن همدیگر پرهیزند.

۲- همدیگر را به ستم آواره نکنند.

۳- در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.

۴- اسیران خود را بازخريد و آزاد کنند.

اما بنی اسرائیل از این چهار حکم، تنها به بند چهارم عمل کردند و بس.

«پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا» به وسیله عذاب خفت بار الهی «چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت ترین عذابها دچار شوند» به سزای این که آیات الهی را به بازی گرفته اند «و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند.

باید دانست که شریعت مقدس ما بر حکم فدیة دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیة اسیران جنگی از بیت المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می گویند: «فدیة دادن اسیران واجب است، هر چند در بیت المال یک درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیة اسیران بر عامه مسلمانان فرض کفایه است».

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَحْقُقُونَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

«همین کسانی که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند» یعنی: کم دنیا را بر بیش آخرت ترجیح دادند «پس نه عذابشان کاسته می شود و نه آنان کمک و یاری می شوند» لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ

الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

سپس، خداوند متعال بنی اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیاء^{علیهم السلام} و پیروی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: «و همانا به موسی کتاب» تورات «را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم» ایشان انبیای بنی اسرائیل بودند که بعد از موسی^{علیه السلام} به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران: را پیرو موسی^{علیه السلام} گردانیدیم «و به عیسی پسر مریم بینات بخشیدیم» مراد از بینات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها رابه دست عیسی^{علیه السلام} آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبردادن به مردم از بسیاری امورغیبی، فرودآوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی^{علیه السلام} را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سید یا مبارک است و «مریم» به‌زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت‌المقدس نذر کرده بود «و او را با روح القدس تأیید کردیم» یعنی: عیسی^{علیه السلام} را با روح مقدس که جبرئیل^{علیه السلام} است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف زیر به روایت عایشه رضی الله عنها از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} است که آن حضرت^{صلی الله علیه و آله و سلم} برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} دفاع می‌کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعاکردند: «اللهم أید حسان بروح القدس کما نافع عن نبيک : خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». وچنان‌که در آیه (۱۹۵) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل^{علیه السلام} «روح الامین» نیز گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «روح القدس»، روح دمیده شده در عیسی^{علیه السلام} است که خداوند^{جل جلاله} او را با آن روح نیرومند تأیید کرد «پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما» یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما «برایتان آورد، استکبار کردید؟» و به منظور تحقیر پیامبران: و دورپنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز

زدید «پس گروهی را دروغگو خواندید» چون عیسی و محمد علیهما السلام را «و گروهی را می کشید؟» مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریا علیهما السلام را. اما ابن کثیر می گوید: «خداوند ﷻ از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت ﷺ بر آمدند. شاهد این مدعا حدیث شریف رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان است که گفتند: ما زالت اكله خیر تعادنی فهذا اوان انقطاع ابهری: پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خیر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«و» یهودیان «گفتند: دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ﷺ را نمی فهمند و لذا پیامبر ﷺ را از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد «چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده است» یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می کنند، درست نیست، بلکه خداوند ﷻ به سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و درحقیقت، سبب کفرشان همین است. لعن: طرد و دورساختن است. بل: برای اضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. «از این رو، اندکی ایمان می آورند» آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران ﷺ به ما داستانها بیان کرده، جدا اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده اند، پس حقا که این وصف شایسته شأن آنان است. یا معنای: (فقلیلا ما

يؤمنون) این است: آنان اصلا ایمان نمی آورند، چنان که اعراب می گویند: «قلما رایث مثل هذا قط» یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

﴿٨٨﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

«و هنگامی که برای آنان» یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب خداوند آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن مؤید تورات وانجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، «با آن که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می جستند» با بعثت پیامبر آخرالزمان و از خداوند ﷻ بر دشمنان خود به حق نبی مبعوث در آخرالزمان، طلب نصرت می کردند همان نبی که اوصافش را در تورات می یافتند، «ولی همین که آنچه را می شناختند» یعنی: پیامبر خاتم ﷺ «به نزدشان آمد، انکارش کردند».

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در باره سبب نزول این آیه روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا ﷺ چون طایفه ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می رسید، می گفتند: قطعا در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می شود و زمان بعثتش نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک سره می کشیم و از میان برمی داریم! اما چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به آن حضرت ﷺ کفر ورزیدند». «پس لعنت خدا بر کافران» یعنی: بر یهودیان «باد».

﴿٨٩﴾ بِسْمَا أَسْرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِعَضْبٍ عَلَى عَضْبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

«وہ کہ بہ چہ بد بہایی خود را فروختند کہ بہ آنچه خدا نازل کردہ بود کافر شوند» یعنی: این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر بہ کتاب منزل خدا ﷺ نگرفتہ خود را مفت و مجانی در آتش جہنم افکندند، وہ! این چہ بدمعاملہ‌ای است کہ کردند «از سر بغی» یعنی: انگیزہ‌شان در این کفر، بغی بود. بغی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است «کہ چرا خداوند بر ہر کس از بندگانش کہ بخواہد، از فضل خویش فرومی‌فرستد» یعنی: بر اعراب حسد بردند کہ چرا خاتم النبیین ﷺ از میانشان مبعوث شدہ، در حالی کہ آنان باید می‌دانستند کہ نبوت فضلی از جانب خداوند ﷺ است کہ آن را بر ہر کس کہ بخواہد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست کہ ہمیشہ بہ آنان اختصاص داشتہ باشد «پس بہ خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند» خشم اول کفرشان بہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام و خشم دوم کفرشان بہ حضرت محمد ﷺ است. یا خشم اول، کفرشان بہ حضرت محمد ﷺ و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیہ آن حضرت ﷺ است. یا خشم اول، بہ سبب پرستش گوسالہ از سوی آنان و خشم دوم بہ سبب کفرشان بہ حضرت محمد ﷺ است «و برای کافران عذابی خفت آور است».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَزُومُنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١﴾

«و چون بہ آنان» یعنی: بہ یہودیان و امثال آنان از اهل کتاب «گفتہ شود؛ بہ آنچه خدا نازل کردہ ایمان آورید» یعنی: بہ قرآن یا ہرآنچه کہ خداوند ﷺ از کتب آسمانی نازل کردہ، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید «می‌گویند: ما بہ آنچه بر پیامبر خودمان نازل شدہ، ایمان می‌آوریم» و آن را تصدیق می‌کنیم و ہمین برای ما کافی است «و بہ آنچه جز آن است کافر می‌شوند» یعنی گفتند: ما بہ غیر آن کافریم «و حال آن کہ آن» کتاب نازل شدہ بر محمد ﷺ «حق و مؤید همان چیزی است کہ نزد آنان است» یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - در حالی کہ ہر یک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیہی ندارد «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا

پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشیدید؟» یعنی: اگر در این ادعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، درحالی که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟

این خطاب هرچند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، اما مراد از آن پیشینیانسان می‌باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانسان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانسان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

❖ **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٢﴾**

«و قطعاً موسی برای شما بینات را آورد» مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند جل جلاله در آیه (۱۰۱) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان‌ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان «سپس در غیاب او شما گوساله را» به پرستش «گرفتید و شما» با این گوساله پرستی‌تان «ستمکار بودید» بر خویشتن.

وَاِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ۗ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

«و آن‌گاه که از شما پیمانتان را گرفتیم» که به آنچه در تورات است، عمل کنید «و طور را بر فراز شما برافراشتیم» داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیه (۶۳) گذشت «و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوت بگیرید و بشنوید» یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب گفتند: «شنیدیم» یعنی: سخن تو را با حس شنوایی‌مان شنیدیم، ولی «نافرمانی کردیم» امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم «و مهر گوساله در

دل‌هایشان سرشته شد» یعنی: مهر گوساله در دل‌هایشان چنان جای گرفت که گویی دل‌هایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافتهای وجود می‌رسد. در حدیث شریف آمده است: «حبک الشیء یعمی ویصم: مهر و محبت تو به چیزی، کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله «به سبب کفر آنان» بود، به مثابه مجازات و فرود آوردن خفت و خواری بر آنان «بگو: اگر از اهل ایمان هستید» پس بدانید که «ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد» یعنی: دروغین بودن ایمان ادعایی‌تان در این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید، با این سختتان که: (شنیدیم و نافرمانی کردیم!) ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادعای ایمانتان می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ﴿۱۴﴾

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: «بگو» ای محمد ﷺ! به یهودیان «اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم» و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ «پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید» زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن‌عباس رضی الله عنهما از آیه کریمه - یعنی دعابر وجه مباحله -

تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزو کردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزومی‌کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می‌دیدند».

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٥﴾

«ولی هرگز آن را» یعنی: مرگ را «هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است» یعنی: به سبب گناهایی که انجام داده‌اند، گناهایی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این که آن را خاص و مخصوص خویش بیندارد «و خدا به حال ستمگران داناست» این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِمَا حَرَصُوا عَلَىٰ حَيَاتِهِمْ مِنَ الدُّنْيَا وَأَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا هُم بِمُزَحَّزَجِينَ مِنَ الْعَذَابِ أَن يَعْصُوا وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی» یعنی: کمترین درنگی در دنیا «می‌یابی» چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار «و حریص‌تر از آنان که مشرکند» و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حد؛ جز این نیست که آنها از عذابی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند «یکی از آنان دوست می‌دارد؛ کاش عمر داده شود» و زندگی کند «هزار سال، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارنده

وی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند» بندگانش از خیر و شر «بیناست» و آگاه است، پس قطعاً هر کس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت‌بار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ابن‌کثیر به نقل از ابن‌جریر طبری می‌گوید: «دانیان به تأویل، جملگی اتفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی که پنداشتند جبرئیل دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان سبب نزول آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ﷺ درباره نبوت آن حضرت ﷺ به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتماً ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ﷺ از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل بازمی‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! «بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است» و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل عليه السلام و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ‌دلیل موجهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است صدور نیافته، و این که جبرئیل عليه السلام، قرآن کتاب برحق خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزمان فرود آورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: «مؤید کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده‌دهنده به مؤمنان است» پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾

«هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هر آینه، خداوند دشمن کافران است» زیرا هر کس با اولیای خدا ﷺ و سپاهیانش دشمنی کند، بی گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده است و خداوند متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می دهد، پس دشمنی با دوستان خدا ﷺ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی داشت آن دو و اشاره ای است به این حقیقت که آن دو هر چند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصی که دارند، به منزله جنس دیگری گردیده اند که شریف تر و گرامی تر از جنس عامه فرشتگان است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالحرب: هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾

«و همانا بر تو آیاتی روشن» و نشانه هایی واضح «فرو فرستادیم» که دلیل نبوت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهانهای آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند «و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی کند» یعنی: این نشانه ها به قدری روشن اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا ﷺ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! چیزی به همراه نیاورده ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو

نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که خداوند بزرگ نازل فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ...﴾

أَوْ كَلَّمَا عَنْهُدَا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمد ﷺ از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند ﷻ در رد این سخن آنان نازل فرمود: «چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟ «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند» حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «قطعا هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند»!

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

«و چون پیامبری» یعنی: حضرت محمد ﷺ «از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق‌کننده حقانیت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب» یعنی: یهودیان که خداوند ﷻ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ «کتاب الهی» یعنی: تورات «را پشت سر افگندند» زیرا وقتی به رسول خدا ﷺ و قرآن نازل شده برایشان کفر ورزیدند - بعد از آن که خداوند ﷻ از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت ﷺ را تصدیق و پیروی نمایند و حتی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت - دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و رد و انکار آن نیز هست «چنان که گویی» حقیقت را «نمی‌دانند» یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی‌داند که چه خبر است و چه می‌کند.

¹ معاهدات کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق بارز این مقوله است.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمِينَ اشْرَبُوا مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلِيَسَّ مَا شَكَّرُوا بِهِ ۗ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ



«و از آنچه شیاطین» انس و جن «در روزگار سلطنت سلیمان می خواندند» یعنی: به هم می بافتند از سحر و مانند آن «پیروی کردند».

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان که محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول آیه نقل می کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمد صلی الله علیه و آله در شگفت نیستید که می پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند جل جلاله این پندارشان را رد کرد و فرمود: «و سلیمان» به سحر نپرداخت و «کفر نورزید». این اعلام صریح بیزاری و تبرئه سلیمان علیه السلام هم از سحر و هم از این اتهام یهود است که او - العیاذ بالله - برای بتها سجده کرده است «ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند».

ابن کثیر نقل می کند: «سلیمان علیه السلام کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می دانند، گردنش را می زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی شد مگر این که دردم می سوخت. چون سلیمان علیه السلام درگذشت و دانشمندی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان علیه السلام پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن گاه محل دفن آن

صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان علیه السلام را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خدای عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان علیه السلام از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود.

«نیز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود» یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می دادند. مردم بابل قومی صابئی بودند که ستارگان هفت گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل علیه السلام را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند.

هاروت و ماروت - بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده - در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده شوند و این خواسته شان برآورده شد و خداوند عزوجل به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کيفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند. اما این کثیری گوید: «آنچه انبوه مفسران از متقدمان و متأخران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده اند، حاصل همه آنها به اخبار بنی اسرائیلی بر می گردد و ما درباره داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که اسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حد اکتفا می کنیم و خداوند عزوجل خود به حقیقت حالشان داناتر است».

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که می گفتند: ماوسيله آزمایشی» از جانب خداوند عزوجل «برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی» بنابراین، شیوه آموزش آنها با هشدار و بیم دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر «اما» مردم «از آن دو فرشته چیزهایی می آموختند» یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می دادند و آنان نیز آن را می آموختند «که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افگنند» زیرا سحر، در افگندن حب و بغض در دلها، یک جاکردن و پراکنده ساختن و نزدیک ساختن و دورگردانیدن، دارای تأثیری است.

ابن کثیر می‌گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«هرچند نمی‌توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند» یعنی: هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند عز و جلاله به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد. علما براین که سحر ذاتا مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است، اتفاق نظر دارند و جزمعتزله، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها، کسی دیگر با این اجماع مخالفت نکرده است. «و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برایشان نداشت» این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند، بلکه در واقع برای وی زیان محض است «و به خوبی می‌دانستند که هر کس خریدار آن باشد» یعنی: هرکس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا عز و جلاله عوض کند «در آخرت بهره‌ای ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند» که دانستند، ولی به علم خویش عمل نکردند، از این رو نادان خوانده شدند.

ابن کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:

- ۱- سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گرداننده کار عالم و آورنده خیر و شر هستند. همینان بودند که خداوند عز و جل برای ابطال عقیده فاسدشان، ابراهیم علیه السلام را به میانشان فرستاد.
- ۲- سحر کسانی که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفسها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.
- ۳- نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنیان است. جنیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جن، و کفار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از بر قرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.
- ۴- نوع دیگری از سحر؛ تخیلات و شعبده‌بازی و چشم‌بندی است. برخی از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
- ۵- نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت‌انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبتهای هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
- ۶- نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواص ادویه در غذاها و رنگهاست. آری! تأثیر خاصیت‌های اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.
- ۷- نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که - مثلاً - ساحرادعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جن به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواس ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

۸- نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به هم زنی از راه‌های ظریف و نیرنگبازانه است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد.

ابن کثیر اضافه می‌کند: «دلیل این که بسیاری از این انواع در فن سحر بر شمرده شده‌اند، این است که: درک و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر از نظر لغوی عبارت از چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «ان من البیان لسحر: همانا بعضی از بیانه‌ها سحر است».

همچنین ابن کثیر در باره حکم آموختن و عمل به سحر می‌گوید: «فقه‌ها درباره کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می‌گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالک و احمد می‌گویند: چنین شخصی با این کار کافر می‌شود. یکی از یاران ابوحنیفه می‌گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، اما کسی که به عقیده جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می‌آموزد کافر می‌شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می‌دهند، کافر می‌شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می‌باشد».

علما درباره مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می‌شود زیرا در حدیث شریف آمده است: «حدالساحر ضربه بالسيف: حد ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتد می‌شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می‌شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می‌گیرد. اما رأی اول صحیح‌تر است.

سعید بن مسیب و مزنی جایز دانسته‌اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.

علما اتفاق نظر دارند بر این که چشم زخم حق است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۳﴾

«و اگر آنان ایمان می آوردند» به پیامبر ﷺ و قرآن «و پرهیزگاری می کردند» از سحر و کفری که در آن فرو رفته اند «هرآینه پاداشی که از نزد الله می یافتند، بهتر بود» برایشان از آنچه که از بهره های ناچیز دنیا به وسیله سحر به دست می آورند، اما «اگر می دانستند» به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متکی بر پندار و تقلید است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَقُولُوْا رِعْنًا وَقُولُوْا اَنْظُرْنَا وَاَسْمَعُوْا وَاَلَّا كَفِرِيْنَ عَذَابُ اٰلِهٖ ۱۰۴

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می گوید: کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می دادیم، اکنون می توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول خدا ﷺ می آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می گفتند: «راعنا!» و می خندیدند، و چنین وانمود می کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعدبن معاذ رضی اللہ عنہ که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی برید؟ پس نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، نگوئید راعنا» راعنا: درعربی فعل امر از ماده رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعایت حال ما را بکن، اما چنان که گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت آمیز دارد و هم ریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می باشد. لذا خداوند جل جلاله مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد. این خود دلیل بر نهی از تشبیه به کفار در قول و فعل است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن کثیر می گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال

مؤمنان را از این که به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند عَلَّامٌ از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«و بگویند انظرنا» یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البته این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود «و بشنوید» این توصیه را و از خداوند عَلَّامٌ اطاعت کنید و به آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. اما بدانید که یهود نیز بی‌مجازات نمی‌مانند، چراکه: «برای کافران عذابی دردناک است» که همانا آتش جهنم می‌باشد.

﴿١٤﴾ مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٥﴾

«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد» هر خیری که باشد؛ اعم از وحی یا غیر آن، به سبب شدت دشمنی با شما «حال آن که خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می‌گرداند» مراد از رحمت در اینجا؛ نبوت است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام «و خداوند دارای بخشش بیکران است» پس چرا دوست ندارند که هر کس از بندگان خویش را که می‌خواهد، به رحمت خویش اختصاص دهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورید، آنان در پاسخ می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می‌کردیم! پس خدای عزوجل این آیه را در تکذیبشان نازل کرد.

﴿١٦﴾ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْمِنْتُمْ أَنْ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

«هر آیه‌ای را که نسخ کنیم» نسخ در لغت: به معنای ابطال و از بین بردن است و هر چیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده‌است، چنان‌که اعراب می‌گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد... پیری جوانی را نسخ کرد». نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که خداوند عز وجل حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان - تورات - از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم عز وجل حلال بود و خداوند عز وجل آن را بر موسی عز وجل و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بہتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه مدت برایشان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در دراز مدت به حالشان سودمندتر است. قتاده می‌گوید: «خدای عزوجل هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (او ننسئها)

است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم. «آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» و نسخ هم از جمله توانایی‌های اوست؟

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل کرده‌اند: مشرکان مکه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمد ﷺ یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن رامی‌گوید، امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمد نیست. همان بود که این آیه در رد سخنان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین» یعنی: تصرف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین «از آن خداوند است» زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح باختلاف زمانها تغییر می‌یابد «و شما را جز خداوند ولی و نصیری نیست» ولی: دوست و نزدیک و نصیر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ

ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

در این آیه کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش ﷺ درباره امور مختلف - قبل از آن که آن امور واقع شوند - نهی می‌کند: «آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلا از موسی خواسته شد» آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند ﷻ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! «حال آن که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلما از راه راست گمراه شده است» یعنی: از میانه راه طاعت خدای عزوجل و از راستای آن به بیراهه رفته‌است. در حدیث شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف بانبیایشان هلاک شدند، پس

هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رافع بن حرمه و وهب بن زید گفتند: ای محمد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جویباران را برای ما روان ساز تا از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

**وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَكًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾**

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند» از طریق شبهه‌افگنی در دینتان. انگیزه آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان «پس از این» انجام گرفت «که حق بر آنان آشکار شد» یعنی: پس از این که دانستند محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و اوصاف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این حدیث شریف معرفی شده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار، ورجل آتاه الله مالاً، فهو ينفقه آناء الليل وآناء النهار: حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزوجل به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن

را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزوجل به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنا کند.

«پس عفو کنید و روی بگردانید» عفو: ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گناهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی شود «تا خدا فرمان خویش را بیاورد» یعنی: تا آن‌گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعداً می‌آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند «که خدا بر هر کاری تواناست» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «فَاعْفُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» را آیه: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا لَمْ يَكُن لِرَبِّهِمْ كُفْرٌ وَلَا كُفْرًا عَلَيْهِمْ وَلَا يَكُونُ لَكُمْ عُدَاوَةٌ وَلَا عَدَاوَةٌ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ يَدْعُونَ إِلَى التَّقْوَى لِلَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ يُخَوِّفُ الْهُنَاءَ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا لَوْلَا إِذْهَابُ الْحَبْلِ أَجْمَعِ لَنَافَعُوا لَكَ وَإِن كُنَّا لَنَرَاهُ فِي صَرْحٍ مُنْقَضٍ» منسوخ گردانید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کعب بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هجو می‌کرد، پس این آیه درباره وی نازل شد.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا نُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش» برای آخرت «خویش بفرستید» بدانید که پاداش و ثواب «آن را نزد خداوند خواهید یافت» بدین‌سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می‌انگیزد تا برایشان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید «خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست» و از عمل هیچ عمل‌کننده‌ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی - چه خیر باشد و چه شر - نزد وی ضایع نمی‌شود.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره یهود مدینه و نصاری نجران نازل شد زیرا یهود می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که یهودی باشد و نصاری می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که مسیحی باشد پس هر طایفه‌ای، دیگری را به گمراهی متهم می‌کرد.

«و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای» واهی «آنان است» یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها دردل می‌پروراند، بی آن که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شده خدا ﷻ وجود داشته باشد «بگو: اگر راست می‌گویید» یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادعاهای باطلتان راست گوئید «برهانتان را بیاورید» برهان: دلیلی است که با آن یقین به دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

«چنان نیست» که می‌پندارند «بلکه» دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: «هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند» یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا ﷻ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند «و نیکوکار باشد» یعنی: اعمال شایسته انجام دهد «پس مزد وی پیش پروردگار اوست» یعنی: پاداش عمل وی بهشت است «و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی ﷺ صادر شده باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند ﷻ باشد. دوم این که آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند ﷻ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرموده‌اند:

«من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد: هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است.»

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۗ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصارای نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خدا ﷺ با یکدیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع بن حرمه یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی عليه السلام و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شماست که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوت موسی عليه السلام شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: «یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند» هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خوداختصاص دادند، درحالی که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد «حال آن که کتاب آسمانی رامی‌خوانند» یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفرورزیده‌اند، می‌خوانند «کسانی هم که هیچ چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند» یعنی: امتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند «پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد» یعنی: خداوند عز وجل آنها را در روز قیامت با هم گرد خواهد آورد، آن‌گاه میانشان با داوری عادلانه خویش رسیدگی کرده، محق را به بهشت و مبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

«و کیست ظالم تر؟» استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم تر نیست «از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود» و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می آیند، از آن بازدارد «و در ویرانی آنها بکوشد» یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها - چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیتهای مشروع دیگر - بکوشد؟ چنانکه مشرکان در روز حدیبیه با رسول خدا ﷺ همین کار را کردند، آن گاه که آن حضرت ﷺ و همراهانشان را از ورود به مکه بازداشتند «آنان را نسزد جز این که ترسان و لرزان در آنها درآیند» یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله ﷻ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می شدند زیرا مساجد خانه های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود «در این دنیا برایشان خواری است» یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا ﷻ را ویران کرده و از ذکر خدای عزوجل در آنها جلوگیری می کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه دست مؤمنان جهادگر در راه دینش بر آنها وارد می سازد، بدین گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می کشند، به اسارت می گیرند و بر آنان جزیه وضع می کنند «وبرایشان در آخرت عذابی بزرگ است» در آتش جهنم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می کند که باید مساجد خدا ﷻ را از تسلط کفار نگه دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می دهد که هرگاه کفار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان را از مساجد خدا ﷻ باز می دارند و در ویرانسازی آنها می کوشند، بر دو قول اند؛ قول اول این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت المقدس باز می داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ﷺ را در روز

حدیبه از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان سبب نزول آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِيعُ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

«و از آن خداست مشرق» یعنی طلوعگاه خورشید «و مغرب» یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند عَلَّامٌ است «پس به هر سو رو کنید» یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ «آنجا رو به خداست» اما این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می کند، چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بر مرکبشان به هر سویی که می رفت، نماز می گزاردند «بی گمان خدا گشایشگر داناست» فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس رادر برمی گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقتش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانشان که از مکه اخراج شده و از مسجد و مصلاهی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان که ابن جریر طبری می گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا می گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنان که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می باشد. اما شافعی می گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می باشد.

لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هرسویی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَّهُ قٰنُوْنٌ ﴿۱۱۶﴾

«و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است» یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیه کریمه - چنانکه در بیان سبب نزول آمده است - ردپندار همه این گروه‌هاست «او منزه است» از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند «بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» از آنجمله؛ عزیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند جل جلاله هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا جل جلاله باشند؟ «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف قدسی روایت می‌کند که فرمودند: «خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیب کرد و دشنام داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات وی به شکل اولیه آن نیستم. اما دشنام دادن وی، در این گفته‌اش در باره من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزهم از آن که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِؕ وَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿۱۱۷﴾

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونه پیشینی آغاز و ابداع کرده است «و چون به کاری اراده کند» یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به سامان آورد «فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمه «کن: باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ

قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

«بی خردان» یعنی: مشرکان عرب «گفتند: چرا خداوند» بی واسطه «با ما سخن نمی گوید» تا ما را از نبوت محمد ﷺ خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است «یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی شود» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت وی «آن کسانی که پیش از اینان بودند» یعنی: یهود و نصاری «نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل درویشان همانند است» در اتفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان «ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند» یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به اوامر ما گردن می نهند و تصدیق کننده ما می باشند «روشن ساخته ایم» اما آنان که خداوند ﷻ بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

سبب نزول آیه کریمه این بود که رافع بن خزیمه به رسول خدا ﷺ گفت: اگر چنان‌که ادعا می کنی، به حق فرستاده خدا هستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از رد درخواست کافران در مورد سخن گفتنشان با وی در مورد صحت نبوت، تأکید می کند که محمد ﷺ فرستاده بر حق وی است: «ماتو را به حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «یعنی تو را مژده دهنده بهشت و بیم دهنده از دوزخ فرستادیم». «و درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد» یعنی: وظیفه تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی گیری و بدان که مسیرشان خواه ناخواه به سوی جهنم است.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ
 الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

«و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن که از کیش آنان پیروی کنی» یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواسته آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواسته واقعی آنها برگرداندن از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت گذار و پیروهای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمد ﷺ! از تلاش برای راضی نمودنشان دست بر دارو به آنان «بگو: هدایت» حقیقی «تنها هدایت الهی است» نه آنچه که شما برآیند از شریعت‌های منسوخ شده و کتاب‌های تحریف شده «و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده است، باز از هوسهایشان» یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت‌آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ «پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت» این هشدار سختی است که هرچند مخاطب آن رسول اکرم ﷺ اند، ولی مراد کنایی از آن امت ایشانند که باید به هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هر کس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب نزول آیه کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می‌دادند که در صورت موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم» به قولی: مراد از آنان مسلمانانند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در بیان سبب نزول آن آمده است: آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه باکشتی از سرزمین حبشه

به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان «آن را چنان که حق تلاوت آن است، می‌خوانند» یعنی: اینان از کتاب خدا جَلَّ جَلَلُهُ پیروی کرده و به مفاد آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود رضی الله عنه از جمله: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ است. ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به خدا جَلَّ جَلَلُهُ پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کردند. «آنان کسانی هستند که به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» ولی «کسانی که بدان» یعنی: به کتاب الهی «کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند» در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

يَبْنَیْ اِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۲﴾ وَاَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾

«ای بنی اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری نیابند، بترسید» تفسیر نظیر این دوآیه، در آیات (۴۷ و ۴۸) از همین سوره گذشت. بقاعی می‌گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی اسرائیل از یادآوری نعمتها و هشدار دادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرار کرد تا روشن شود که این خلاصه داستان است»

وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾

آن‌گاه خداوند متعال برای توجه دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش صلی الله علیه و آله و این که او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می‌فرماید: «و چون ابراهیم را

پروردگارش **ابتلا کرد**» ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم علیه السلام: «**با کلماتی**» بود که این کلمات عبارت است از این فرموده باری تعالی: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «من تو را پیشوای مردم می گردانم». «و او آنها را به انجام رساند» یعنی: ابراهیم علیه السلام با این گفته خود: «ومن ذریتی: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتمها) این است: ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه به حق امامت قیام کرد. ابن کثیر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت اند و به **خصلتهای فطرت معروف می باشند و عبارتند از:**

۱- شستن دهان. ۲- شستن بینی. ۳- مسواک کردن. ۴- کوتاه کردن سیبیل. ۵- باز کردن موهای سر از وسط. ۶- ختنه کردن. ۷- گرفتن ناخن ها. ۸- تراشیدن موی زیر بغل. ۹- ستردن موی زهار. ۱۰- استنجا به آب.

ابن کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن گاه به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفاقی نداریم که حتما یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم»

«**ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز**» یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. «**خداوند ﷻ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد**» یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حق آن قیام نمی ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی رسد. آری! امام و پیشوا - چنان که در روایات آمده است - ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جاده عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولی امور شرع و زمامدار جامعه اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده می شود که به

سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می‌سازد. بنابراین، خواسته ابراهیم علیه السلام فقط در حق کسانی از دودمانش اجابت شده که شایسته امامت و پیشوایی هستند، نه در حق ستمگران آنان.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیٰ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتَکُمَا لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَفِّينَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾

«و یاد کنید» ای اعراب! این نعمتم را بر خود «که چون خانه کعبه را بازگشتگاه قرار دادیم» که حجاج بعد از پراکنده‌بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند «و» قرار دادیم خانه کعبه را «حرم امن مردم» یعنی: محل امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه‌ببرد، حد اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است. «و» گفتیم: «از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: [هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتیم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیه فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم علیه السلام: سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهما السلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل علیه السلام آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به‌جای فعلی آن انتقال داد، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. مقام ابراهیم علیه السلام برای مردم معروف است و آنان مکلفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانه کعبه چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. ابن کثیر پس از آن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید: «غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها - صرفا - می‌شود اعتماد کرد، اما اگر حدیثی در این باره به صحت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید» از بتها، حضور کفار، پلیدیها، از طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر پلیدی دیگری «برای طواف کنندگان و معتکفان» عاکف: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکف، مجاور مکه است، نه مقیم مکه و از اهالی آنجا. «و» خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای «رکوع و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

- ۱- گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- ۲- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن ایمن است، اما حدود در سرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- ۳- گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- ۴- نماز گزاردن در مسجد الحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَيُتْسَبُّ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

«و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را» یعنی: مکه را «شهری امن بگردان». در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ﷺ درباره مدینه - همانند دعای ابراهیم عليه السلام در مورد مکه - دعاهای بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قراردادند، از جمله

آنها این حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است: «اللهم إني أحرم ما بين جبليةا مثل ما حرم به إبراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم: بارخدایا! من میان هر دو کوه مدینه را حرام قرار می دهی، چنانکه ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانها آنها برکت بده». «و از اهلش» یعنی: از اهل مکه «هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوهها روزی ده» نه کسی را که کفر ورزیده است. اما خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: «و هر کس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می کنم» از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئنا من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می بخشم، ولی کافران را نیز روزی می رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی ام هم به مؤمنان می رسد و هم به کفار «سپس دچار عذاب دوزخش سازم» یعنی: کافرا در آخرت به گونه ای گرفتار عذاب آتش می گردانم که راه نجاتی از آن نداشته باشد «و چه بد سرانجامی است» آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بر افراشتند» بر زیربنا و اساس ثابت و استواری، گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر» این کار پاکیزه را «که در حقیقت تویی شنوای دانا» دعای ما را می شنوی و نیتمان را می دانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز درسی و پنج سالگی - آن گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهنده «حجرالاسود» در محل آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ

الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده» یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست «و از نسل ما امتی فرمان بردار خود بساز» که عبارت است از: امت محمد ﷺ. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هستند «و مناسک ما را به ما بنما» یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی مان راهنمایی فرما «و از مادرگذر که تویی توبه پذیر مهربان». مجاهد می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم علیه السلام تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب رفت تا به موضع جمره میانه رسید. ابراهیم علیه السلام بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمره سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل علیه السلام دستش را گرفت و او را به مشعر الحرام برد و گفت: این مشعر الحرام است. آن‌گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم علیه السلام گفت: «عرفت: آری! شناختم»، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم علیه السلام گفت: پس برای حج ندا در ده. ابراهیم علیه السلام پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل علیه السلام گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم علیه السلام ندا در داد و بندگان خدا صلوات الله علیهم چنین اجابت گفتند: «لیبک، اللهم لیبک: به فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم علیه السلام را اجابت گفته است، او حتما حج انجام می‌دهد.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! در میان آنان» یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند «رسولی از خودشان برانگیز» که خداوند عز وجل این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند. فرستاده‌ای: «که آیات تو را بر آنان بخواند» یعنی: دعای ابراهیم علیه السلام متضمن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد» حکمت: شناخت دین، فهم احکام آن و فهم شریعت است «و پاکیزه‌شان کند» از شرک و سایر گناهان «که تو خود عزیز» شکست‌ناپذیر و «حکیمی» در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه‌گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که فرمود؛ گفتم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم علیه السلام بود. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ، وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ

الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾

آن‌گاه خداوند عز وجل در محکومیت عقیده شرک آلود کفار - اعم از مشرکان و اهل کتاب - که مخالف با آیین ابراهیم علیه السلام است، می‌فرماید: «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر

می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد» یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتن خویش جاهل بوده و درمصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند «و ما او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «در دنیا برگزیدیم» هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم «و هم او، در آخرت از شایستگان است» و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و روش او را فرو گذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: عبدالله بن سلام دوبرادرزاده‌اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت وی را پذیرفت و مسلمان شد، اما مهاجر سر باز زد؛ پس این آیه کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لِرَبِّهِ: أَسْلِمْتُ قَالَ رَبِّ الْعَلَمِينَ ﴿١٣٣﴾

«هنگامی که پروردگارش به او» یعنی: به ابراهیم علیه السلام «فرمود: تسلیم شو» یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، منخلص و منقاد باش «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم» و فرمان پروردگارم را لیبیک گفتم.

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يٰبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾

«و» شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدعی آن هستید که ابراهیم علیه السلام و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: «ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند» یعنی: به سفارش خدا جل جلاله در تمسک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمه: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَلَمِينَ﴾ سفارش کردند «فرزندان خود را» یعنی: یعقوب علیه السلام نیز فرزندان خود را همچون ابراهیم علیه السلام به این راه و روش سفارش نمود، درحالی که می‌گفت: «ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده است» یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه خدا جل جلاله آورده «پس البته نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید» یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در

هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می‌داند که خواهد مرد، اما نمی‌داند که چه وقت؟.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ آیا تو نمی‌دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی‌اساسشان نازل شد.

**أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ
وَإِلَهَ آبَائِكَ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَجِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾**

آن‌گاه خداوند بزرگ در رد پندار یهود و نصاری که به ابراهیم علیه السلام و فرزندان نسبت یهودیت یا نصرانیت می‌دهند و در رد عقیده مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، می‌فرماید: «آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟» یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم «هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟» فرزندان وی در پاسخش «گفتند: خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم» هر چند اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود، اما فرزندان او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند «و ما در برابر او تسلیم هستیم» بدین‌گونه بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب علیه السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد.»

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾

«این امتی است که در گذشته است» تلک: به ابراهیم علیه السلام و فرزندان او و یعقوب علیه السلام و فرزندان او اشاره دارد. امت: یعنی: گروه و جماعت «دست آوردشان برای خودشان و دست آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نمی شوید» این هشدار است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرور شدن به این تکیه گاه، از پیروی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامه پدران، هیچ سودی به حال فرزندان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردی است بر کسانی که به عمل گذشتگان خویش اتکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می کنند. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است: «من ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه: هرکس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی شوید و از اعمالشان مورد بازپرسی قرار نمی گیرید، چنان که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی گیرند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

«و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید» یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان که در بیان سبب نزول نیز آمده است. «بگو: چنین نیست، بلکه» هدایت و رستگاری در پیروی از «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیت؛ کیش و آیین اسلام است «و او از مشرکان نبود» این تعریض و کنایه گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم علیه السلام مانند شما به خدای عزوجل مشرک نبود، پس چگونه ادعا می کنید که او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بوده است؟

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ

مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیله حضرت محمد ﷺ بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران: به اسم نام برده و از بقیه آنها به اجمال یاد می‌کند: «بگوئید» ای مسلمین! «ایمان آورده‌ایم به خداوند». از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگوئید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده‌ایم - تا به آخر آیه». «و» نیز ایمان آورده‌ایم «به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام هستند که هر یک از آنها فرزندان داشته اند. «سبط» در بنی اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است «و» ایمان آورده‌ایم «به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم» که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان‌که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند جل جلاله فرستاده و به همه کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم «و ما در برابر او تسلیم هستیم» و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِن ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِن لَّوَلُوا فَاِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

«پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: اگر اهل کتاب و غیرآنان نیز همچون شما به تمام کتابهای خداوند جل جلاله و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی‌شک به راه

حق هدایت شده‌اند «ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند» شقاق: ستیزه و عناد است «و به‌زودی خداوند شر آنان را از تو کفایت خواهد کرد» این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شر معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقق شد زیرا مردان بنی‌قریظه به دست پیامبر ﷺ و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید شدند و بر نصارای نجران هم جزیه وضع شد. «که او شنواست» به آنچه که می‌گویند «دانااست» به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿۱۳۸﴾

«این» ایمان ناب و تسلیم همه جانبه «رنگ الله است» لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زنید. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کل یک شیء رنگ آمیزی شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان متعهد را کاملاً دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عزوجل است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلاً در معارضه با این عمل نصاری به کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزوجل با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. «و کیست بهتر از خداوند به اعتبار رنگ؟» یعنی: آیا در عرصه وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم‌هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزین و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم «و ما پرستندگان او هستیم» به اخلاص و انقیاد

تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آلایند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند عزوجلله، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتَحَابُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلْتُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١١٣﴾

«بگو» ای پیامبر! به اهل کتاب «آیا درباره خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟» یعنی: آیا از روی عناد با ما درباره دین خدا عزوجلله ستیزه و جدال نموده و ادعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیت و نصرانیت است و لاغیر؟ «حال آن که او پروردگار ما و پروردگار شماست» و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق‌تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ «و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعده کلی همه ادیان برحق است که مسئولیت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزوجل از ما سزاوارتر نیستید «و ما به او اخلاص می‌ورزیم» آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، اما شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق‌تر هستیم، برای خود ادعا می‌کنید؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادعای الوهیت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی‌شائبه در پیشگاه الوهیت وی؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ
 ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند» و بر دین شما قرار داشته‌اند؟ «بگو: شما داناترید یا خداوند؟» یعنی: خداوند ﷻ به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند، ولی شما ادعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما داناترید یا خدای سبحان؟ «و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر شده است، پنهان دارد؟» قطعاً کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمیع انبیاء ﷺ یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند، آگاهند، اما با پنهان‌ساختن این گواهی، بلکه حتی با ادعایی کاملاً مخالف با آن، بر خود ستم نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند - درحالی که می‌دانند اسلام دین خدا ﷻ است - و به یهودیت و نصرانیت چنگ زده و رسالت محمد ﷺ را کتمان کردند، درحالی که می‌دانند او رسول برحق خداوند ﷻ است». «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحنیفان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، دربرگیرنده وعید و تهدید آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«این امتی است که در گذشته است، برای آنان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیت شخصی یا فردی، قاعده کلی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتی این گروه انبیاء ﷺ نیز

باوجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

﴿ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ

يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٤﴾

بخاری در بیان سبب نزول این آیه کریمه از براء رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یاهفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارند، اما در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگذارند، پس خداوند جل جلاله نازل فرمود: ﴿ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ... ﴾ (ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم...) «بقره / ۱۴۴».

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه دستور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: ﴿ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ... ﴾ (چه چیز آنان را از قبله خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: ﴿ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ﴾ (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست)...

پس این آیات پایه‌گذار قضیه تغییر قبله است.

«به زودی سفیهان خواهند گفت» این اخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان در باره این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز - از یهودیان و منافقان - این سخن را که می‌آید، به زودی خواهند گفت. سفهاء: کم‌خردان سبک عقل‌اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟» یعنی: از بیت المقدس «روی گردان کرد» به سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سویی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست» پس این در حوزه فرمانروایی

اوست که به هرسمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی آوردن بدهد «هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند» این تعبیر، اعلام کننده این حقیقت است که تغییر قبله به سوی کعبه، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امت ایشان است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی ورزند:

۱- حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.

۲- بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.

۳- بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

«و همچنین شما را امتی وسط گردانیدیم» وسط در لغت: میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امت را، امت برگزیده گردانید، آن را به کامل ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن ترین روشها مخصوص ساخت؛ چنان که می فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ

حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ...﴾ (او شما را برگزید و در دین هیچ دشواری بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است...). آری! شما در همه امور دین و دنیا، بهترین امتهای و میانه‌روترین آنها بوده و از

هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانی محض، بلکه شما حق جسم و روح - هر دو - را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید «تا بر مردم گواه باشید» یعنی: شما را امت وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امتهایشان گواهی بدهید که: ایشان قطعاً پیام خدا ﷻ را که مأمور تبلیغ آن برای امتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند «و پیامبر بر شما گواه باشد» یعنی: پیامبر خاتم ﷺ برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فراخوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمد ﷺ و امتش». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلغ رسالة ربه عزوجل: من و اتمم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلائق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است». «و قبله‌ای را که بر آن بودی» یعنی: بیت‌المقدس را «مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، معلوم بداریم» یعنی: بیت‌المقدس را قبله شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق، درعینیت امر باز شناسیم. «هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت‌گرا می‌آید» یعنی: قضیه تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق

که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت گران می‌آید «و خداوند هرگز ایمان شما را» یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدس «ضایع نمی‌گرداند».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند)، پایدار ساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شک و تردید در این باره است، که چون شکاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیر را دنبال نکنند «به‌راستی که خداوند نسبت به مردم رؤوف و مهربان است» رؤوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عام‌تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالی که قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

**قَدْ زَرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ
بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾**

«ما گردانیدن رویت در» نگریستن به سوی «آسمان را نیک می‌بینیم» که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه‌گاه به سوی آسمان می‌نگری. (تقلب و جهک): گاه‌گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. «اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم

که از آن خوشنود هستی» یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی «پس به سوی مسجدالحرام روی آور» یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد «و هر جا بودید» یعنی: در هر جایی از زمین که بودید «روی خود را به سوی آن» یعنی: به سوی مسجدالحرام «بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این» تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه «حقی است از جانب پروردگارشان» و به فرمان خدا ﷻ انجام گرفته است «و خدا از آنچه می‌کنند» با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها «غافل نیست» و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا عز و جل که با رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان که در حال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به نام مسجد قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت

ابن عباس رضی اللہ عنہما آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل زمین از اتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

۱- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم علیه السلام بود.

۲- اعراب به لحاظ تعلق روحی ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن، انگیزه بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می کردند.

۳- یهودیان می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، اما از قبله ما پیروی می نماید، لذا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دوست داشتند که زمینه این طعنه یهود هم از میان برود.

علما در بیان احکام قبله گفته اند: فقها اتفاق نظر دارند بر این که روی آوردن به قبله، شرط صحت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافله سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیت در آن وجود داشته باشد و قبله بر بالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبله همه افقهاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ



«و اگر هرگونه آیه ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نمی کنند» یعنی: هیچ برهان و حجت و معجزه ای در آنان تأثیر نمی گذارد و به حق باز نمی گردند، هرچند همه گونه برهان و حجت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب آن ترک نکرده اند که دلیلی داشته اند یا شبهه ای بر آنان روی نموده است،

بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرد و عناد هیچ انگیزه دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می‌دانند که برحق نیستند، پس هر کس در چنین وضع و حالی قرار داشته باشد، بی‌گمان از معجزه و برهان نفعی نمی‌برد («و تو») نیز «پیرو قبله آنان نیستی» تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدد رسول خدا ﷺ به قبله سابق است «و خود آنان پیرو قبله یک‌دیگر نیستند» بدان جهت که یهود در نماز خود به سوی بیت‌المقدس روی می‌آورند و نصاری به سوی طلوع‌گاه خورشید «و اگر پس از علمی که بر تو آمده‌است، از هوسهای آنان» یعنی: از قبله آنان «پیروی کنی» قبله آنان، هوی و هوسشان تلقی شد زیرا بعد از صدور امر روی آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی‌ماندنشان بر قبله دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی «در آن صورت از ستمکاران خواهی بود». این خطاب هرچند متوجه رسول اکرم ﷺ است، اما مراد از آن، برخی از امت ایشان می‌باشند زیرا رسول خدا ﷺ از ستم و گناه معصومند. دلیل این که رسول خدا ﷺ مورد این خطاب قرار گرفته‌اند، بزرگ‌ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می‌شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، او را» یعنی: محمد ﷺ و نبوتش را «می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان‌شان را می‌شناسند» و بیشترین شناخت نسبت به انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است «و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند» آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزمان ﷺ آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله بن سلام و یاران‌ش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

«حق از جانب پروردگار توست» یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند «پس هرگز از تردیدکنندگان نباش» لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ﷺ را از شک و تردید در امر قبله و غیر آن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شک و دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است اما مراد از آن، امت ایشانند.

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلَاهُمْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

﴿١٤٨﴾

«و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند» یعنی: برای اهل هر دینی - به حق یا به باطل - قبله‌ای است. یا مراد این است: ای امت محمد ﷺ! برای هریک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند «پس در کارهای نیک بر یک‌دیگر پیشی گیرید» یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از رو آوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به سوی هر چیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به‌شمار آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن بشتابید «هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد» برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهت‌های مختلف را از چنان نظم و سیاقی برخوردار گردانید که گویا همه آنها به سوی جهت واحدی است «درحقیقت خدا بر همه چیز تواناست» از جمله، بر گرد آوردنتان در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

«و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان» مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعه‌جدید از (۲۷) هزار متر،

به (۱۸۰) هزار متر مربع گسترش یافته است. خاطر نشان می شود که نام «مسجد الحرام» در قرآن کریم پانزده بار آمده است «و البته این» فرمان «حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ إِنَّ اللَّهَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةً إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَنِّىْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُونُوا مِمَّنْ يَمْشُونَ

«و از هر جا بیرون آمدی» در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا «روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان» تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است «و هر جا که بودید» ای جماعت های مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینه منوره و در سایر مساجد بجز مسجد الحرام، «رویهای خود را به سوی آن» یعنی: به سمت کعبه «بگردانید» اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود «تا مردم را بر شما حجتی نباشد» یعنی: تا یهودیان علیه شما حجت و بهانه ای نداشته باشند زیرا یهودیان می گفتند: محمد ﷺ در قبله ما با ما موافقت و همراهی می کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجت: به معنای محاججه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند ﷻ آن را حجت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: «غیر از ستمگرا نشان» و آنان مشرکان عربند که به زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمد ﷺ در دین خود متحیر گشته، و به قبله ما روی بازگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته تریم و چنان که به قبله ما برگشت، به زودی به دین ما نیز برخواهد گشت.

اما قتاده می گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی شود». «پس، از آنان نترسید» یعنی: از طعنه ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه ها و جدالها، ناروا و

بی حاصل است و به شما زبانی نمی‌رساند «و از من بترسید» زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید «و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم» یعنی: قبله و جهت روی نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد «و تا هدایت شوید» به سوی حقی که دیگران از آن به‌بیراهه رفته‌اند. به‌همین دلیل است که این امت، شریف‌ترین و برترین امتهاست.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

آری! نعمت قبله را بر شما ارزانی داشتیم؛ «همچنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادیم» یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیه ۱۵۲)، چنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادم؛ «که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند» از اخلاق پست، اعمال جاهلیت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد «و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد» حکمت: سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد» زیرا مسلمانان در عصر جاهلیت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یمن پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا درحالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یادکنم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای عزوجل فرمود: ای فرزند آدم! هر که مرا نزد خود یاد

نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هر که مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم.» «و مرا شکرگزارید» شکر: شناخت احسان منعم و سخن گفتن از آن است «و مرا کفران نکنید» کفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند.»

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿١٥٣﴾

چون حق تعالی از بیان موضوع «شکر» فارغ شد، به بیان «صبر» می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوئید» بر انجام دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

۱- صبر بر ترک محرّمات و گناهان.

۲- صبر بر انجام دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اولی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

۳- صبر بر مصایب و ناملايمات.

«زیرا خدا با صابران است» و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمواتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُوْنَ ﴿١٥٤﴾

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید که مرده‌اند» بلکه «زنده‌اند، ولی شما» در هنگام مشاهده اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی «نمی‌دانید» هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند.

در بیان سبب نزول آمده است که: آیه کریمه درباره شهدای غزوه بدر نازل شد.

وَلَنْبَلُوَكُمْ بَشْيَءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾

«و قطعاً شما را به چیزی از ترس» چون آسیب دشمن یا غیر آن «و گرسنگی» و قحطی «و کاهش در اموال» به سبب بلاهای طبیعی و غیر آن، و نیز به سبب آنچه که خداوند ﷻ بر امواتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است «و کاهش در جانها» با مرگ و کشته شدن در جهاد «و کمبود محصولات» به سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان «می آزماییم» و امتحان می کنیم «و مژده بده صابران را» که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می کنند.

آن گاه خداوند بزرگ به معرفی این صابران پرداخته، می فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

«کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد» مصیبت: نکبت و سختی ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می شود، هر چند که آن پیش آمد کوچک باشد «می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم». این کلمات، ملجأ مصیبت رسیدگان و پناه امتحان شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیت الهی و اعتراف به رستخیز و حشر و نشر می باشد. ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از رسول خدا ﷺ سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن گاه بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - اللهم أجرني في مصيبتني وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند ﷻ به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می کند». ام سلمه می گوید: پس این حدیث را از او به خاطر سپردم و چون او درگذشت، (انا لله و انا اليه راجعون) گفته و چنین دعا کردم: «اللهم أجرني في مصيبتني وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده ام گذشت، رسول خدا ﷺ از من - در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم -

اجازه ورودخواستند، دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند عَزَّ وَجَلَّ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک «چشم و همچشمی با هووها» نام بردی، پس به زودی خدای عزوجل آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». ام سلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزوجل برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - را عنایت کرد».

﴿۱۷۷﴾ **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**

«بر آنان» یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر «صلواتی است از سوی پروردگارشان» صلوات: در اینجا به معنای آمرزش و ستایش نیکوست «و رحمتی» یعنی: بر ایشان به صورت پی‌درپی رافتی است پس از رافتی و رحمتی است پس از رحمتی «و اینانند که راه یافته‌اند» به سوی حق و صواب و خشنودی خداوند متعال.

﴿۱۷۸﴾ **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ**

«در حقیقت صفا و مروه از شعائر الهی است» یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند عَزَّ وَجَلَّ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوه‌های معروف مکه‌اند که میان آنها (۷۶۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده‌اند. مراد از شعائر: اماکن عبادتی است که خداوند عَزَّ وَجَلَّ آنها را به‌عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است، که این اماکن؛ شامل

عرفات، منی، مشعرالحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «پس چون کسی حج خانه خدا را به جا آورد» یعنی: برای ادای فریضه قصد خانه کعبه کند «یا عمره بگذارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو را طواف کند» طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است. عمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام ایام سال می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علما عبادتی از مناسک حج و عمره به شمار می‌رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن برآند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی‌ها برآند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود.

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که عروه رضی الله عنه به وی گفت: از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد، بروی گناهی نیست! عایشه در پاسخش گفت: از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزاده عزیزم! اگر آیه موافق این تأویل تو بود، باید عبارت آن چنین می‌بود: «فلا جناح علیه أن (لا) يطوف بهما» به صیغه نفی. یعنی: «بر آن کس که میان آن دو طواف نکند، گناهی نیست»، در حالی که عبارت به صیغه اثبات است، ثانیاً سبب نزول آیه این است که انصار قبل از اسلام، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد، بدین خاطر بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد، سپس بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند جل جلاله حج و عمره کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان سبب نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک رضی الله عنه از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». «و هر کس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد» یعنی: افزون بر هفت بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد «خداوند قدردان و دانا است» و پاداش آن عمل نیک را - هرچند اندک باشد - به بسیار می دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ ۗ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ

وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنَةُ ۗ

«کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده ایم، کتمان می کنند» کتمان آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان کنندگان چنان که در بیان سبب نزول آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پنهان می کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می شود. آری! حق را کتمان می کنند؛ «بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب روشن ساخته ایم» کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می شود «خدا آنان را لعنت می کند» لعنت وی: دور ساختن و طرد کردن آنها از رحمت خویش است «و لعنت کنندگان» یعنی: فرشتگان و مؤمنان «لعنتشان می کنند» بعضی گفته اند: هر کس که می تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می کند، که جنیان نیز در زمره آنان قرار می گیرند.

ابن کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می شود، آن گاه خداوند او را لعنت می کند، سپس فرشتگان... و سرانجام همه مردم او را لعنت می کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن قدر سخت است که نمی توان برای آن اندازه ای تصور کرد. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه أجم یوم القیامة بلجام من نار: هر کس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او

را در روز قیامت با دهنه‌ای از آتش لگام می‌زند». علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می‌شود، اما اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی دارند، ولی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیه کریمه بر عدم جواز مزد گرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می‌کند، لیکن علمای متأخر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده‌اند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾

آری! آنان شایسته لعنت هستند؛ «مگر کسانی که توبه کردند» از کتمان آیات الهی «و به صلاح بازآمدند» یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند «و آشکار کردند» حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند عَزَّ وَجَلَّ در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند «پس بر آنان خواهم بخشود» بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند «و من توبه‌پذیر مهربانم» بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می‌آورند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾

اما: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد» علما با استدلال به این آیه گفته‌اند: لعن گفتن بر کافر معینی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعا بر کفر مرده است یا خیر. ولی در تجویز لعن کفار به طور عام و کلی بدون تعیین فردی معین، میان علما هیچ خلافتی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعا جایز است. اما لعن یک گنهکار معین، به اتفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرر نزد رسول خدا ﷺ آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! امارسول خدا ﷺ فرمودند: علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید». این حدیث شریف در بخاری و مسلم روایت شده‌است. باید دانست که لعن کفار، جزایی بر کفرشان، زجر

و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته از ادب اسلام به دور است که رودرروی کسی بر اولعت گفته شود زیرا این فحاشی است.

«و لعنت تمام مردم» بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. اما در دنیا؛ فرستادن لعنت بر آنان از همه مردم ساخته نیست - و الله اعلم.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١١٣﴾

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ «در آن» یعنی: در دوزخ، یا در لعنت «جاودانه می مانند، نه عذابشان کاسته می شود و نه مهلت می یابند» پس در این لعنت فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١١٤﴾

«و خدای شما» که سزاوار عبادت از سوی شماست «خدایی یگانه است که» در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد «خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است» این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة»: هر کس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می شود».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْوَانِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَاقِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَرَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١١٤﴾

عطاء در بیان سبب نزول این آیات می گوید؛ آیه: (و خدای شما خدایی یگانه است...) [۱۶۳] در مدینه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پس کفار قریش در مکه گفتند: چگونه همه مردم را یک خدا بسنده است؟ همان بود که نازل شد: «هرآینه در آفرینش

آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز» یعنی: به دنبال هم آمدن آنها، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن، گرما و سرما، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمت‌های بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است «و» در «کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند» با فراهم کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتي و بارهای سنگینشان در میان قاره‌های مختلف زمین «و» در «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده» از کلیه جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمه «دابه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورداستفاده قرار می‌گیرند. «همچنان در گردانیدن بادها» یعنی: فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده، باد گرم و تف آلود، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم‌کوبنده. به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود «و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است» یعنی: به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است. آری! در این پدیده‌های شگفت‌آور و عظیم: «واقعا نشانه‌هایی وجود دارد» بر وجود و یگانگی خداوند عز وجله «برای قومی که می‌اندیشند» زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادعایی کفار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به امعان نظر و به گونه عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفریننده آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٣٥﴾

اما با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: «برخی از مردم هستند که همتیانی برای خداوند قایل می‌شوند» یعنی: از بتها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند «و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند» یعنی: همچنان که مؤمنان خداوند منان را دوست می‌دارند. یا چنان که مشرکان خداوند ﷻ را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند «ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست تر می‌دارند» یعنی: بیشتر از آنچه که کفار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای عزوجل روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند «کسانی که» با برگزیدن بتها و دوست داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود «ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت کیفر است» آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمد! اگر توستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضمراست.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٣٦﴾

«آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند» یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبری و بیزاری می‌جویند «و عذاب را مشاهده کنند» یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبری جستن، به هنگام مشاهده عذاب دنیاست. به قولی دیگر: این تبری جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبه روز آخرت

است «و میانشان پیوندها بریده گردد» یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یکدیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطه خویشاوندی و...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَخَّطْنَا لَهُمْ أَعْيُنَنَا وَكَلَّمْنَا بَدُنَنَا بِالْحَقِّ لَئِنَّا كُنَّا كَارِهِينَ

عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۱۷۸﴾

«و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا همان‌گونه که آنان از ما بیزار می‌جستند، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم» و عمل شایسته انجام می‌دادیم «این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرتهاست - به آنان می‌نمایاند» یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایه حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نمایاند و این نیز مایه حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند جَلَّ به آنان می‌نمایاند که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است «و از آتش بیرون آمدنی نیستند» این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفار در دوزخ است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ كَلْبًا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۱۷۹﴾

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهنده تمام مخلوقاتش می‌باشد: «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید» یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند جَلَّ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند جَلَّ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند جَلَّ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقی از دیگران به آن تعلق نداشته باشد. «و از گامهای شیطان» در آنچه که شرع خداوند جَلَّ آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی «پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار

شماست» ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفاره آن، کفاره سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمود: به رفیقتان هم بدهید! اما آن مرد گفت: من نمی خواهم. ابن مسعود رضی اللہ عنہ پرسید: آیا روزه داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفاره بده. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی اللہ عنہ آمده است: «این آیه نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تلاوت شد، در این هنگام سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ برخاست و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب الدعوه گرداند. آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند: ای سعد! خوراکی را پاک گردان، مستجاب الدعوه می شوی. سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، دعای انسان به سبب آن که لقمه حرامی را در شکمش می افکنند، چهل روز پذیرفته نمی شود. و آن بنده ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾

«او» یعنی: شیطان «شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می دهد» فحشاء: از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته اند: فحشاء، زنا است «و» شیطان «شما را بر آن می دارد که آنچه نمی دانید به خداوند نسبت دهید» چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و صیله» که بیان آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده اند. پس همه چیزهایی - از اعیان و اموال موجود در روی زمین - که بر تحریم آنها نصی شرعی نیامده است،

اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها اقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أُولَٰئِكَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧﴾

«و چون به آنان» یعنی به کفار «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است» از فرمان دادن به یگانه پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها «پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند نیاکانشان چیزی رادرك نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند» باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونه آن، تحریم چیزهایی توسط آنهاست که خداوند ﷻ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره‌باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امت اسلام اجماع دارند بر این که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلف (بالغ عاقل)، آموختن عقیده توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجت. اما «اتباع»، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است. اما در مورد تقلید در احکام باید گفت: بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٨﴾

«و مثل کافران» یعنی: صفت آنان «مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند» در این آیه دعوت‌گر و اندر زدهنده کفار، یعنی حضرت محمد ﷺ، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند، اما آن چهارپایان بی‌عقل و خرد، جز صدا و ندایی مبهم و غیرقابل فهم، چیز دیگری را نشنیده

و ندای دعوتگر را درک نمی‌کنند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخت را نمی‌فهمند، اما صدایت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری امر یا از شری نهی کنی، یا به وی اندرزی بدهی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولی صدایت را می‌شنود.» «کر و گنگ و ناپینا هستند» پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن گفتن به حق را ندارند «و از این رونمی‌اندیشند» یعنی: نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود، بیندیشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید» و آنچه را که ما حرام نکرده‌ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید «و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلال‌ها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: «خداوند تنها میتة را بر شما حرام کرده است» میتة: خودمرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده باشد. مراد از «میتة» در

اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) - اعم از زنده و مرده آنها - در نزد جمهور فقها جایز است. اما حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبی را استثنا کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند.^۱ «و» حرام کرده است بر شما «خون را» خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی الله عنها گوشت می‌پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، اما رسول خدا ﷺ آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. «و» حرام کرده است بر شما «گوشت خوک را» و تمام بدن خوک حرام است «و» حرام کرده است بر شما «آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده» به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزی و غیر آنها. اهلل: بلندکردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزی! از این رو هر ذبح‌کننده‌ای را «مهل» نامیدند، هرچند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند «اما اگر کسی» به خوردن چیزی از این محرمات به منظور حفظ جان خود «ناچار شود» به دلیل گرسنگی و فقدان خوراکی حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب اجبار و اکراه از سوی دیگران «در صورتی که باغی و عادی نباشد» یعنی: بیشتر از حد نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد «بر او گناهی نیست» زیرا خداوند عزوجل در حال اضطرار و ناچاری به او اجازه خوردن از محرمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرمات می‌خورد و مراد از «عادی» کسی است که این محرمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد «در حقیقت خدا آمرزنده» است گناه کسی را که در حال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد «و مهربان است» به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

^۱ تفصیل این احکام را در کتب فقه بجویید.

۱- گوشت خود مرده (مردار)

۲- خون ریخته حیوانات.

۳- گوشت خوک.

۴- حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزوجل بر آن برده شود. البته حصر تحریم در انواع چهارگانه فوق؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی‌کند بنابراین، محرمت بیان شده در آیه (۳) از سوره «مائده» و محرمت دیگری که رسول خدا ﷺ حرمت آنها را بیان کرده‌اند - که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد - به حرامهای چهارگانه فوق اضافه می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ نَمْنًا قَلِيلًا أَوْلِيَّكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٤﴾

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند» زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع خدا ﷻ گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است «آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند» یعنی: آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند، عذاب آخرت را بر آنان مسلم گردانیده و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود «و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» به دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنان و ناخشنودی از آنان. طبری می‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید». «و پاکشان نمی‌دارد» یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند «و برای آنان عذابی است دردناک» که همانا آتش دوزخ است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ...﴾ سوره «آل عمران»، هر دو درباره یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از

سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزمان از میانشان برانگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ﷺ از غیر آنان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و اخاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزمان ﷺ در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را برساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزمان همین‌هاست، که با اوصاف محمد هیچ شباهتی ندارد! اما آیه کریمه هر کس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع خدا ﷻ را پنهان ساخته و دربرابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین خدا ﷻ و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آموزش خریدند» تفسیر نظیر این جمله در آیه (۱۶) گذشت «پس چه شکیبایند بر آتش دوزخ!» ما: مفید تعجب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنها با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنم شکیبیا گشتند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

«این» چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنم و پیامدهای دیگر برای آنان «از آن است» یعنی: به سبب آن است «که خداوند کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق «نازل کرده است» پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند «و کسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند» با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن - که یهودیانند - یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های

پیشینیان است، اینان همگی «در شقاق» یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکش «دور و درازی» از حق و حقیقت «قراردارند».

❖ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در رد بر یهود و نصاری نازل شد که درباره تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می کردند، پس خدای عزوجل روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتا مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی شود. ابن کثیر می گوید: «این آیه کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است» .

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (یعنی: جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد» یعنی: نیکی، نیکی کسی است که به خدا ﷻ ایمان بیاورد. بر: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیه کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«و» نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به «روز بازپسین و فرشتگان» فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریتها و وظایف متعددی می باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، اورا عصیان نمی کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می دهند.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «کتاب» مراد از کتاب: جنس کتاب، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «پیامبران و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به ذوی القربی» یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود «بدهد» دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان - چنانچه فقیر باشند - هم صدقه است و هم صله رحم.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را به «یتیمان» فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیر یتیم به دادن صدقه سزاوارترند، چراکه توان کسب و کار را ندارند.

«و» همچنین مال خود را به «مساکین» بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی یابند، پس نشسته اند و به دستهای مردم می نگرند.

«و» همچنین مال خود را به «در راه ماندگان» یعنی: مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«و» مال خود را به «سائلان» یعنی: به متکدیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می شوند. باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی، لذا برای سائل لازم است تا از حد ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند. و چنانکه در حدیث شریف آمده است، گرفتن صدقه برای شخصی که بی نیاز است و قادر به کسب و کار می باشد، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست و جو کند.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را «در» راه آزادکردن «بردگان» بدهد. مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست. به قولی دیگر: مراد آزادکردن اسیران است. در حدیث شریف آمده است: «بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می ترسی؛ صدقه بدهی».

«و» همچنین نیکی آن است که «نماز را برپا دارد» با رعایت تمام ارکان و شرایط آن .

«و» همچنین نیکی آن است که «زکات را بدهد». بیان جداگانه زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقه نافله است نه زکات فرض. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المال حقاً سوی الزکاة: قطعاً در مال حقی است بجز زکات».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که چون» با خدا عَلَّاهُ یا مردم «عهد بستند، به عهد خود وفادارند» به شرط این که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان شکنی و خلف وعده از نشانه‌های نفاق است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «نشانه منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که در سختی» یعنی: شدت فقر «و زیان» یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان «و به هنگام جنگ، صابرند» صبر: نصف‌ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدر الهی دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می‌باشد. «اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند» در ادعای ایمان خویش «و هم‌اینان متقیانند» تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند عَلَّاهُ با پرهیز از گناهان است. علما گفته‌اند: این آیه کریمه، آیه بزرگی از امهات احکام است زیرا در کل متضمن شانزده قاعده عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُنِبْ عَلٰىكُمْ الْقَصٰصُ فِى الْقَتْلِ الْمَحْرُومِ وَالْحَرْ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى فَمَنْ عَفٰى لَهٗ مِنْ اَخِيْهِ شَيْءٌ فَاٰتِبَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَدَاةٌ اِلَيْهِ بِاِحْسٰنٍ ذٰلِكَ تَخْفِيْفٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّنْ اَعْتَدَكُمۡ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿٧٨﴾

در بیان سبب نزول این آیه کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در رد و محکومیت عملکرد مردم در دوران جاهلیت نازل شد که به شیوه ستمگری عمل کرده، از حد متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیله برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیله قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل

فرو دست نمی‌کشتند، اما در برابر قتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در باره دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ﷺ در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیه کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

«ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است» یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کشت، کشتن آن به طور همانند - در هنگام مطالبه صاحب حق - فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هر چند بعضی شریف باشند و بعضی ضعیف، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن «آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده» یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود - که جمهور فقها بر این نظرند - اما امام ابوحنیفه رحمته الله بر آن است که آزاد در برابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام بودن آیه (۴۵) سوره «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولی با کشتن برده خویش کشته می‌شود، به دلیل این حدیث شریف: «هر کس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هر کس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها بر آنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این حدیث شریف رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «مسلمانی در برابر کفاری کشته نمی‌شود». «و زن در برابر زن» قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ که فرمودند: «همانا مرد در برابر زن کشته می‌شود».

همچنین مذهب ائمه اربعه - جز در یک روایت از احمد بن حنبل - این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. «پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش» یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مجنی علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولی مقتول، در برابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مجنی علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولی وی، دیه قتل یا دیه جراحت (ارش) تعلق می‌گیرد. قید (اخیه: برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود «پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است» یعنی: مطالبه صاحب حق از قاتل یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد («و» بر قاتل «رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش خویی» بدون تعلل و امروز و فردا کردن، یا انکار، یا به کار بردن سخنانی زشت «این حکم» حکم عفو و دیه «تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست» یعنی: خداوند عز و جل بر این امت، قصاص و عفو با عوض یا بدون عوض - هر دو - را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفو بدون دیه، و بر نصاری، عفو بدون دیه را فرض گردانید «پس هر کس بعد از آن» یعنی: بعد از عفو «از اندازه درگذرد» به این صورت که بعد از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ «برای او عذابی دردناک است» در آخرت با آتش دوزخ، یا درد دنیا با انجام قتل.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَاۤؤۤىٰٓلۤىۤٓٔ اَلۤاَلۤبۤبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوۡنَ ﴿١٧٨﴾

«و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد «باشد که به تقوا روی آورید» و از بیم قصاص، از خون‌ریزی پرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعه بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری - از

جمله زندان - نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست برمی‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل^۱.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

«بر شما فرض شده‌است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد» فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ «این که اگر خیری برجای گذارد» یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید «وصیت کند» چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، اما ظاهراً - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند - مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیت کند، اما برای چه کسی؟ «برای پدر و مادر و خویشاوندان خود» و بعد از اجرای وصیت وی، بقیه مالش برای فرزندان باقی می‌ماند.

البته این حکم در اول اسلام مشروع شد و سپس وصیت برای نزدیکان با آیات میراث (در سوره نساء و غیر آن) منسوخ گردید. همچنین با این حدیث شریف: «لا وصیه لوارث: برای هیچ وارثی وصیتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسران بلکه به قول ابن کثیر، حکمی اجماعی است. اما حکم وصیت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنابر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحب و نافذ می‌باشد، از جمله این حدیث شریف: «ما حق امریء مسلم له شیء یوصی فیہ یبیت لیلتین إلا

^۱ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

و وصیته مکتوبه عنده: اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر این که بایستی وصیت وی نوشته شده در نزدش نهاده باشد». همچنان وصیت باید «به‌طور معروف» یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک‌سوم) مال وصیت کند. ولی حنفی‌ها وصیت به کل مال را نیز در صورتی که وصیت کننده میراث بری از خود به‌جا نگذاشته باشد، جایز دانسته اند «این حقی است» واجب و لازم «بر پرهیزگاران». البته باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیت با آیات میراث، وصیت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ - چنان که گفتیم - در حق غیر وارث مستحب و در مورد وارث حرام است.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۸۱﴾

«پس هر کس» وصیت را «بعد از شنیدنش تغییر دهد» چه آن تغییردهنده خودوصی، یا گواه بر وصیت باشد «گناهِش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» و بر وصیت کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیت به تکلیف خود عمل کرده است «و خداوند شنواست» سخن وصیت کننده را «دانا است» به فعل وصی و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸۲﴾

«پس هر کس از اجحاف یا گناه وصیت کننده‌ای ترسید» جنف: گرایش از حق و عدل به سوی خطا و اشتباه و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیت کننده در وصیت خود ستم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «پس میانشان اصلاح آورد» یعنی: آشفتگی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین گونه که آن قسمت

از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند عز و جل بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث برنده - ابقا و اثبات نمود، در این صورت «بر او» یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر ایجاد می‌کند «گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده مهربان است» بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر به وجود می‌آورد.^۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لِمَلِكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾

«ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد» روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیت است «همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند، فرض شده بود» یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امتهای بشری - از زمان آدم علیه السلام تا هم‌اکنون که عهد پیامبر خاتم الصلوة و السلام است - فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهنده این واقعیت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز - با وجود تحریف آن - روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از «الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ» (کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. «باشد که به تقوی گرایید» با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته لذتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در حدیث شریف آمده است: «الصوم نصف الصبر»:

^۱ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیت به کتب فقه رجوع نمایید.

روزه نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورنده تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

۱- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد.

۲- روزه، از حدت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصوم جنه» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.

۳- روزه، احساس شفقت و رحمت به ممنوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴- روزه، تحقق‌بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.

۵- روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.

۶- روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیان‌بخش می‌رهاند، چنان‌که این معنی و بیش از آن نیز در این حدیث شریف آمده است: «صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

آری! بر شما فرض شده است «روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده» یعنی: روزهای معلوم و معین اندکی - برای آسان‌گیری بر شما. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود. «پس هر کس از شما بیمار» بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است «یا» هر

کس از شما «در سفر باشد» سفری به اندازه مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (۹۶) کیلومتر در نزد حنفی‌ها «پس لازم است» بر وی روزه گرفتن «شمار آن از روزهای دیگر» که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند «و بر کسانی که روزه طاقت فرسا است» یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می‌کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان «فدیه‌ای است که عبارت از خوراک دادن به یک بینواست» به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است.^۱ «و هر کس به دلخواه خود خیری» بیشتر «انجام دهد» یعنی: بر اندازه خوراک مقرر در فدیة بیفزاید، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد «پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است» یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر - چنانچه بر او دشوار نبود - برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره‌ای بر وی نیست.

^۱ مد (۶۷۵) گرم است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: **﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾** درباره مولایم قیس بن سایب نازل شد که توان روزه گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را اطعام می کرد.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتَكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

«ماه رمضان» همان ماهی است «که در آن قرآن» در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت المعمور در آسمان دنیا «فرو فرستاده شده است» و سپس جبرئیل عليه السلام آن را سوره به سوره و آیه به آیه در مدت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرد. یا: اولین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود «کتابی که مردم را راهبر و» متضمن «دلایل آشکار هدایت است» که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات محکم آن می باشد «و» کتابی که «جداکننده حق از باطل است» یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکننده حق از باطل است «پس هر کس از شما این ماه را دریابد» یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر «باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است» باید به شماره آن، «تعدادی از روزهای دیگر» را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی برایش حتمی است، اما در سفر، رخصت خوردن دارد «خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد» به همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده است.

باید دانست که یسر؛ یعنی آسان گیری و عدم سخت گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق بخشیدن به این مقصد، همیشه به

آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند، چنان‌که در این حدیث شریف فرمودند: «یسروا ولا تعسروا، وبشروا و لاتنفروا: آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

«و می‌خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید». لام در (لتکملوا العده) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت‌روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است «و تا خدا را به بزرگی بستائید» با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایام روزه‌داری «به سپاس آن که رهنمونی‌تان کرده است» به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح نمودن بندگانش را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگانش را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست «و باشد که شکرگزاری کنید» برای خداوند عز و جل در برابر همه این نعمتها و در برابر این که او به هر یک از دو حالت عزیزت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیت تکبیر گفتن در عید فطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالک و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. اما درباره وقت و مدت تکبیر، از ابوحنیفه و مالک نقل شده است که گفته‌اند: در عید فطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تا رسیدن وی به مصلی تکبیر گفتن مستحب است و چون نماز به پایان رسید، عید هم‌به پایان می‌رسد. ولی شافعی و احمد بن حنبل

می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحب است^۱.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مرد اعرابی ای نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یارسول‌الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند» به ایشان بگو: «من نزدیکم» به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است. پس مراد قرب مکانی نیست «و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم». در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالى لیستحیی أن یبسط العبد إلیه یدیه یسألہ فیہما خیراً فیردہما خائبتین: همانا خداوند متعال حیا می‌کند از این که بنده دستانش را به سوی او به دعا بردارد - در حالی که از او در آنها خیری می‌خواهد - و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما من مسلم یدعو الله عزوجل بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم إلا أعطاه الله بها إحدى ثلاث خصال: إما أن یعجل له دعوتہ، وإما أن یدخره له فی الأخری، وإما أن یصرف عنه من السوء مثلها: هیچ مسلمانی نیست که در بارگاه خداوند ﷻ دعایی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی نیست، مگر این که خداوند ﷻ به وسیله آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا این که بدیی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد». جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیت دعا دلالت

^۱ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتویٰ بجویید

می‌کند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «الدعاء مخ العبادة: دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می‌باشد.

۲- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند ﷻ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳- از خوردن حرام بپرهیزد.

۴- از دعا کردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱- دعا باید از امور جایز بوده و شرعا مطلوب باشد.

۲- دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳- اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، مابین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی سبیل الله که درباره همه اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

«پس آنان» یعنی: بندگان من «باید برای من فرمان برداری کنند» یعنی: مرابخوانند «و

به من ایمان آورند» یعنی: ایمان داشته باشند به این که چون مرابخوانند، اجابتشان

می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند «باشد که راه

یابند» و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی

خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقق دیگر دعا‌های وی

را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانه احکام روزه - که بر

انگیزاننده مؤمنان بر دعاء است - ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان

رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در حدیث

شریف آمده است: «للصائم عند افطاره دعوة مستجابة: برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته‌شده و مستجاب».

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَشِّرُوهُمْ وَأَبْتغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْآيَةِ وَلَا تَبَشِّرُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَنكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

«آمیزش شما با زنانان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد» رفت: کلمه جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود «آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید» بدان جهت که هر کدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد «خداوند دانست که شما در حق خودتان خیانت می‌کردید» با آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن که برخی از صحابه - و از جمله آنان عمر بن خطاب رضی الله عنه - بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. این بود که آیه کریمه نازل شد». جمهور علما بر آنند که روزه کسی که بامداد بر وی در حال جنابت طلوع کرده، صحیح است.

«پس توبه شما را» از خیانت به نفسهایتان «پذیرفت و از شما درگذشت» مراد این است که بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید «پس اکنون» در شبهای ماه رمضان می‌توانید «با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب کنید» به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت ليله‌القدر غافل‌گرداند «و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید از رشته سیاه نمودار شود» رشته سپید: سپیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنه افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم‌گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سپید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «تسحروا فان فی السحور برکه: در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است». «پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید» بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه‌دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان‌که در حدیث شریف آمده است. روزه‌گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یک‌دیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. «و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید» یعنی: با آنان مقاربت

نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می‌گرداند.

جمهور علما بر آنند که هرچند انگیزه بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. اما مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول خدا ﷺ و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد بر آنند که: اقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد.^۱

«اینها حدود الهی است، پس بدانها نزدیک نشوید» حدود: جمع حد است وحد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای عزوجل آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فلا تقربوها) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرّمات الهی است و اگر بعد از آن، (فلا تعتدوها) بیاید، مراد از آن، احکام مقررّه الهی بر بندگانش می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامه احکام باشد، پس معنای (فلا تقربوها) این است که: متعرض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حق و گمراهی نزدیک نشوید. «این‌گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند» یعنی: چنان که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفصیل آن را برای مردم بیان کرد؛ دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمد ﷺ برای آنان بیان می‌کند «باشد که تقوی پیشه کنند» زیرا احکام الهی پدیدآورنده تقوی است.

^۱ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجوئید.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

«و اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید» مراد از باطل در اینجا، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلط شدن بر آنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین هدف به دست آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. البته خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

۱- گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها.
۲- گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتی اگر مالک آن را به طیب خاطر هم بدهد؛ چون پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هرچند این اموال به طیب خاطر داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. پس آیه کریمه به طور کلی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

«و آن را» یعنی: اموالتان را «به قضات ندهید» به عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و «تا بخشی از اموال مردم را به گناه» یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ «بخورید، درحالی که خودتان» هم خوب «می‌دانید» که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است»، چنان‌که در سبب نزول آن آمده است: «امرؤ القیس بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مرافعه رفتند، امرؤ القیس مدعی علیه بود و عبدان مدعی و چون آیه کریمه نازل شد، امرؤ القیس خود را از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان وا گذاشت.

در بیان احکام آیه کریمه فقهای اسلام آرای دارند: امام ابوحنیفه رحمته الله بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخها، ظاهرا و باطنا نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، اما زن منکر این ادعا می‌شود، مرد بر ادعای خویش دوگواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، اما اجرای حکم قاضی بر این نحو مقید به دوشروط می‌باشد:

۱- این که قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.

۲- این که قضیه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیت انشای حکم را دارد.

اما جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این حدیث شریف: «نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر: ما فقط به ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به نارو بودن ادعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم الحاکمین است مدنظر داشته باشد. در حدیث شریف به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ألا إنما أنا بشر وإنما يأتيني الخصم، فلعل بعضكم أن يكون الحن بحجته من بعض فاقضي له، فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من نار، فليحملها أو ليذرها: هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حق برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾

۱۸۹

این آیه کریمه، تکمیل کننده احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

«درباره هلالهای ماه از تو می پرسند». ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می گوید: این آیه کریمه درباره معاذبن جبل رضی الله عنه و ثعلبه بن غنم رضی الله عنه - دو تن از انصار - نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشته نخ باریکی نمایان می شود و سپس بزرگ و بزرگتر می گردد تا که تبدیل به ماه تمام می شود و باز یکبار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می گذارد تا به همان شکل اولیه خودبازمی گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانه خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ دادن به آن، مفید فایده ای نیست، بدان جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه معلم نجوم برانگیخته شده اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیت آن. «بگو: آن، وقت نمای مردم و موسم حج است» هلال ماه، وقت نما و گاه شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عده زنان، مناسک حج و در همه معاملات و قراردادهایی که مدت دار است. «و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآید» در بیان سبب نزول آن روایت شده است: انصار وقتی به حج یا عمره احرام می بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه های خود وارد نمی شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد، اما قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می دانستند و برای خود امتیاز ویژه ای قایل گشته در حال احرام از در وارد منازل می شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض ناروا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانه نیکی نیست «بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند» یعنی: نیکی؛ نیکی آن کسی

است که تقوی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی «و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید» در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر «و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾

«و در راه خدا» یعنی: در راه برتری دین خدا ﷺ و اعلاى کلمه وی «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار» و آغازگر جنگ «نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ اراده خیر و ثواب برای اوست. چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا این که آیه (۵) از سوره «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته‌اند: «و لا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند ﷺ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد؛ آیه (۳۹) از سوره «حج» بود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (۱۹۰) از سوره «بقره» است.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَفِفْتُهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجْتَهُمْ وَالْفَنَاءُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾

«و هر کجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجا که شما را بیرون راندند» یعنی: از مکه «آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است» یعنی: فتنه‌ای که

آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگردانیدنشان به کفر و شرک است - سخت تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیه کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ «توبه ۳۶»، و نیز آیات «۵، ۱۲۳، ۲۹» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند.^۱ «و در مسجد الحرام» یعنی: در سرزمین حرم «با آنان نجنگید» حرم: شامل شهر مکه و پیرامون آن تا ماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده سرزمین حرم را مشخص می‌کنند، می‌باشد «مگر آن که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما بجنگند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است» یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد زیرا خطر آن متصور بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

^۱ نگاه کنید به تفسیر المنیر ۱۸۷/۲.

فَإِنْ أَنْهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٢﴾

«پس اگر دست برداشتند» از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند «خداوند آمرزگار مهربان است» بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١١٣﴾

«و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه ناپود شود» یعنی: بساط شرک درهم پیچیده‌شود، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه خدا ﷺ به کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد «و دین فقط دین الهی باشد» و قدرت و سلطه ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح - هر سه - را در بر می‌گیرد «پس اگر دست برداشتند» از شرک، در آن صورت «تجاوز جز بر ستمکاران» و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند «روانیست». عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند».

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ أَلْفٌ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١١٤﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذوالقعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) که از جمله ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند صلی الله علیه و آله با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدة سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به‌مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه‌متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار

ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (۹) از سوره «توبه» منسوخ گردید. «و حرمتها قصاص دارند» مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد. «پس هر کس به شما تعدی کرد» با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام «همان‌گونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید» حق تعالی مقابله با تعدی را تعدی نامید زیرا این دو، صورتاً بایک‌دیگر شباهت دارند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». «و از خداوند پروا کنید» در انتقام‌گیری و عمل متقابل «و بدانید که او با پرهیزگاران است» به یاری و نصرت خویش.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۰﴾

«در راه خدا» یعنی: در جهاد در راه وی «انفاق کنید» زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرفی می‌نماید: «و خود را بادست خود به هلاکت نیفکنید» یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند «و نیکی کنید» با انفاق مال و غیر آن «که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحطسالی، از انفاق در راه خدا جل جلاله دست برداشتند.

وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١٦﴾

سبب نزول آیه کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره به چه چیز دستور می دهید؟ پس نازل شد: «و برای خدا حج و عمره را به اتمام رسانید» یعنی: حج و عمره را با رعایت همه حقوق آنها ادا نمایید، پس هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آنها مستقلا و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حج ادا شود و این قول عمر رضی الله عنه است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی آید؛ قید (اتموا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملا در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزوجل فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می نامند». «و اگر محصر شدید». گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیر آن از علل در مسیر راه از ورود به مکه بازداشته می شود، اصطلاحا «محصر» می گویند. آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ «آنچه از هدی میسر است، قربانی کنید» هدی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند است که به خانه کعبه اهدا می شود تا قربه الی الله در مکه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن

گوسفندی است». «و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده» محل: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محل احصار (بازداشته شدن از ادامه طی طریق به سوی حج) است. اما در نزد حنفی‌ها، محل خود حرم است. آری! تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده «سر خود را تراشید» یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند «و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد» چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که در حال احرام سر بتراشد «به کفاره آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند» یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد^۱، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نسک: اصلاً به معنای عبادت است، اما در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نسک نامیدند زیرا ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیله آن به خداوند متعال تقرب می‌جوید. «او» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، اما - به سبب داشتن عذری یا بدون آن - از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان سبب نزول: «فَنَكَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا» از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «در ایام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حد به زحمت افتاده باشی،

^۱ صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مد: (۶۷۵) گرم است.

آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتیم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را اطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که درباره من نازل شد: ﴿فَنَكَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾، لذا این بخش از آیه کریمه درباره من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در باره شما نیز عام است. «پس چون ایمنی یافتید» یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت احصار^۱، از به‌تمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ «پس هر کس با عمره به سوی حج بهره بگیرد» یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماههای حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - «بر اوست» یعنی: برحاجی متمتع است «که هرآنچه میسر باشد، قربانی کند» در مکه بعد از احرام بستن برای حج تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح‌نماید «پس کسی که قربانی‌ای نیافت» به سبب نداشتن مال، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی «باید در هنگام حج سه روز، روزه بدارد» یعنی: در ایام حج، از

^۱ علامه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدۃ المناسک» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبه بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می‌نامند، اگر این فرد محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دم یا قیمت آن را به کسی داده آن را به مکه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معین باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دم یا قیمتش میسر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی‌تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دم بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی‌تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حج را دریابد چه بهتر و الا افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می‌شود، فقط با ذبح حلال می‌شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حل واقع شده است، پس بر وی کفاره جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفاره هم مکرر بدهد.

هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم‌النحر (روز دهم ذی‌الحجه) سه روز، روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایام تشریق نیز - درقول صحیح‌تر منقول از امام شافعی - جایز نیست «و هفت روز پس از بازگشتان» به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید «این ده روز کامل است». تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، منخیر خواهد بود، نه! او منخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم‌نمی‌شود. پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماه‌های حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این» حج تمتع «برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد» یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی - بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیازه این رخصت دارند، چرا که مشقتها سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند «و از خدا بترسید» با رعایت دقیق اوامرش و بازداشتن خود از نواهی‌اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سرزند «و بدانید که خدا سخت کیفر است» برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا سَوْفَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَاتَفَعَلُوا
 مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَكْرَدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ الْقَوَىٰ وَأَتَّقُوا بَيْتًا أُولَىٰ الْأَلْبَابِ ﴿١٧٧﴾

«حج در ماههای معینی است» یعنی: وقت انجام اعمال حج، در ماههای معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماههای معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماهها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند - و این مذهب امام شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیت حج جز در این وقت معین صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماههای حج احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حج. اما نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حج قبل از ماههای حج جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنت این است که برای حج فقط در ماههای حج احرام بسته شود. اما دلیل صحت احرام بستن در غیر ماههای حج این است که احرام شرط حج است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. «پس هر کس در این ماهها، حج را بر خود لازم گردانید» یعنی: به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت و قصد حج در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانید «پس نه رفتی است» در حج. رفت: مقاربت جنسی و سخن گفتن ولو به کنایه، درباره آمیزش با زنان است «و نه فسوقی» است در حج. فسوق: خارج شدن از حدود شرع است، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است «و نه جدالی است در حج» جدال: مجادله کردن با کسی و به‌خشم آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغه «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حج حرام است «و هر کار خیری که انجام می‌دهید» چون دادن صدقه‌ای «خدا آن را می‌داند» و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شر و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در حدیث شریف آمده است: «من قضی نسکه وسلم المسلمون من لسانه ویده، غفر له ما تقدم

من ذنبه: هر کس مناسک حجش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». «و توشه بگیرید» برای سفر حجتان.

سبب نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حج خانه پروردگاران رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم. لذا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلام فرمود که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید «که درحقیقت بهترین توشه تقوی است» یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد «و ای خردمندان! از من پروا کنید» الباب: جمع لب است و لب هر چیز؛ خالص شده آن است، از این جهت به عقل؛ لب گفته‌اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ

لِمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٦٨﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنه و ذوالمجاز، سه بازار تجارتي در دوران جاهلیت بود که در ایام مناسک رونق خاصی به‌خود می‌گرفت، اما بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایام حج تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند، پس نازل شد: «بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید» و تجارت و طلب روزی را با حج یک‌جا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حج تبدیل شود، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد «و چون از عرفات» به سوی مزدلفه «کوچ نمودید» بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف - یعنی توقف در آن - بر حاجی فرض است و این عمل از مهم‌ترین ارکان حج می‌باشد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «حج همان عرفه است». خاطر نشان می‌شود که

روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ روزی که خداوند عز وجل بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن‌رو که مردم در آن با یک‌دیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید «خدا را در مشعرالحرام یاد کنید» با تلبیه (لیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد.

مشعرالحرام: محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیه نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد». «و یادش کنید به شکرانه آن که شما را راه نموده است» یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان‌که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش راهنمونیتان کرد «و هرآینه پیش از این، از گمراهان» از راه حق «بودید» هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٣٣﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیه کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همه مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: «سپس از همان جا که» انبوه «مردم روانه

می‌شوند، شما نیز روانه شوید» ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حج بسیار است و انسان در انجام همه آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا «که خدا آمرزنده مهربان است» باید دانست که خواندن دعای «سیدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصی دارد. در حدیث شریف آمده است: «سید الاستغفار این است که بنده بگوید: اللهم أنت ربي لا إله إلا أنت خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت، أعوذ بك من شر ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي، فأغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می‌شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می‌شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می‌شدند؛ سه بار از خدای عزوجل طلب مغفرت می‌کردند. ابن جریر نقل می‌کند که آن حضرت ﷺ در شامگاه روز عرفه برای امت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ

النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿١٠٠﴾

«پس چون مناسکتان را ادا نمودید» یعنی: چون در ایام نحر (روزهای عید قربان) از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه «پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش

فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ در حجه‌الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ، وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَلَبَّغْتُ؟ قَالُوا: بَلَّغْ رَسُولَ اللَّهِ» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خدا ﷺ ابلاغ نمود».

«پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن که برایش در آخرت نصیبی نیست» یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام هم و غمشان محدود و محصور به همین دنیا است.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده‌اند. پس این آیه، نکوهش‌گر کسانی است که دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان قرار می‌دهند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

«و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار» که اینان مؤمنانند. بهره‌نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی‌هایی است که خداوند جل جلاله در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ﷺ آن را می‌خواندند، همین دعای «ربنا اتنا...» بود.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

«اینانند که از» جنس «آنچه که به عمل آورده‌اند» با حج و دعای مذکور «آنان را بهره‌ای است و الله سریع الحساب است» زیرا او را کاری از کار دیگری به خود مشغول نمی‌گرداند، و چنان‌که در حدیث شریف آمده است؛ او تمام خلق را در مدت نصف روز از ایام دنیا محاسبه می‌کند.

❖ **وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾**

«و خدا را در روزهایی معین یاد کنید» که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید «پس هر کس شتاب کرد» به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه «را در دو روز» انجام داد «گناهی بر او نیست» یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست «و هر کس تأخیر کرد» و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز «گناهی بر او نیست» چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر مخیر می‌باشد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است «برای کسی که تقوی پیشه کرده است» و در حج خویش، از خدا پروا داشته‌است. یعنی: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد «و از خدا پروا

کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد» در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزامی دهد.

بدین سان، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ - به بیان عمده احکام حج و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم^۱

قابل ذکر است که مناسک حج در میان اعراب جاهلیت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می شویم که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده اش: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ «آل عمران / ۹۷»، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک رابه جای آوردند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده اند که همه آنها در ماه ذی القعدة بود:

۱- عمره حدیبیه، در ذی القعدة سال ششم.

۲- عمره قضاء، در ذی القعدة سال هفتم.

۳- عمره جعرانه، در ذی القعدة سال هشتم.

۴- عمره همراه با حج، در ذی القعدة سال دهم.

در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

باید دانست که: علما در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی ها و حنبلی ها می گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی ها و حنفی ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر

^۱ تفصیل این احکام را باید در کتب جست.

آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن رامی‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

۱- حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به‌تمام رساندن حج است.

۲- حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماههای حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.

۳- حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یا به یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماههای حج - داخل گرداند.

در اینجا به‌طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- ادای تام و کامل حج و عمره.

۲- حکم احصار، که تعریف آن گذشت.

۳- احرام بستن.

۴- ذبح هدی.

۵- جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال احرام.

۶- فدیه حج تمتع.

۷- وقت حج.

۸- حکم مقیمان مسجدالحرام.

۹- ممنوعات احرام.

۱۰- تجارت در حج.

۱۱- اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حج.

۱۲- دعا و ذکر در حج.

۱۳- استغفار در حج.

۱۴- رمی جمرات.

۱۵- وقوف به عرفه.

۱۶- تکبیرگفتن و اوقات آن در ایام حج.

۱۷- تلبیه گفتن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

«و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می آورد» از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می دارند. این آیه کریمه چنان که در بیان سبب نزول آمده است، درباره منافقی به نام «اخنس بن شریق» نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همین که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پی و نابود کرد.

«و» آن منافق «خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می گیرد» یعنی: سوگندهایی جدی می خورد و به پیامبر ﷺ می گوید: خداگواه است که شما چه قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستم! «و حال آن که او سخت ترین دشمنان است».

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثُ وَالنَّسْلُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

«و چون برگردد» از نزد تو ای محمد ﷺ! «می شتابد» و می کوشد با تمام توان خود «که در زمین فساد نماید» با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایدایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین «و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد» این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می شود، بی هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی گفته اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند ﷻ بر اثر حاکمیت فسادانگیز

او، باران را از خلائق باز می‌دارد و به سبب این امر، کشتزارها نابود و نسلها تباه می‌گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾

«و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می‌کشاند» یعنی: خود بزرگ‌بینی او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به خاطر گناهی که در قلب وی است و علت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی را به گناه وامی‌دارد. یا: از سر استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد «پس جهنم برای او بس است» به عنوان سزا و عقاب وی «و چه بد آرامگاهی است» مهاد: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد» و از جان خویش در اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به خدا که هرگز اجازه این کار را به تو نمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه درباره هر مجاهدی که در راه خدا جَلَّ جلاله پیکار می‌کند، نازل شده است.» «و خدا نسبت به بندگانش مهربان است» پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان

خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شر گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه، دلیل و هشدار است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست و جو نکرده باشد. اما قول صحیح - چنان که قرطبی گفته - این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع شده است و ما هم اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند جل جلاله خود حساب نهان او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هر چند بگویند که کارم در نهان نیکوست».

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٨﴾

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! همه یک جا به آیین اسلام درآیید» یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسران «کافه» را حال از «ادخلوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همه شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن کثیر می‌گوید: «اما معنای صحیح همان معنی اول است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است «و از گامهای شیطان پیروی نکنید» در تجزیه و تفرقه‌افگنی

در دین، یا در اختلاف و کشمش و از شبهات و گناہانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راههای او نروید «که او دشمن آشکار شماست».

فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٩﴾

«و اگر دچار لغزش شدید» و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید «پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد» بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است «بدانید که خداوند غالب» است و انتقام گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند «حکیم است» و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند ﷻ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخیزیم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٣٠﴾



«انتظار نمی‌کشند» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند «غیر از این که خدا نزدشان بیاید» برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز این که امر وی یا عذابش بر آنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند ﷻ که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده‌است، بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و

نه در افعالش. «و» آنان که از ورود به آیین اسلام سرباز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که «فرشتگان» بیایند برای اجرای فرامین خدا ﷻ در مورد این منحرفان «در سایبانهایی از ابر سپید» و نازک و رقیق «و کار» داوری خواه‌ناخواه «یک‌سره خواهد شد» و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت «و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد» در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد.

این آیه کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماری که از عمل صالح باز می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَهُمْ مِنْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ وَمَنْ يَبْدُلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ



«از بنی اسرائیل پیرس؛ چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم» ای محمد ﷺ! از بنی اسرائیل پیرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان پیرس که درباره حقانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ - که هر دو تفسیر صحیح است - ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به‌پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند «و هر کس نعمت خدا را» یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به‌انبیای خویش داده است «پس از آن که برای او آمد دگرگون سازد» به‌جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند «که خداوند سخت‌کیفر است».

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَيَسْعُرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ

مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۱۲﴾

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است» و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفار از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است «و» این کفار بدبخت «مؤمنان را ریشخند می‌کنند» به خاطر فقرشان و می‌گویند: بهره اینان از دنیا، همانند بهره رؤسای کفر و پیشتازان عرصه گمراهی نیست، هم آنان که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطر نشان می‌شود که در زمان نزول این آیه کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: «پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند» زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، خدای عزوجل او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بزند، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند جل جلاله محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان شناخته شده است.» «و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب» در دنیا «روزی می‌بخشد» بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عام او بر همه خلایق است. در حدیث شریف آمده است:

«اگر دنیا نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملتها و امتها - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنت پروردگار درباره امتها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٣٠﴾

«مردم، امتی یگانه بودند» یعنی: همه مردم - از دوران آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ - بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به درازا کشید، پرستش بتها رایج شد و مردم به دو شاخه ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امت» در قرآن کریم به معانی ذیل به کار رفته است:

۱- جماعت. ۲- ملت؛ یعنی کیش و آیین. ۳- زمان. ۴- امام. و چنان‌که گفتیم، مراد از آن در اینجا - در رأی اکثر مفسران - دین و آیین است «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» برای هدایت بشر. اما در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امت بودند، پس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این‌که: مردم همه امت هدایت بودند و بعد از آن که در کار دین اختلاف کردند، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را برانگیخت: «مژده‌آور و بیم‌دهنده» مژده‌آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد «و با آنان، کتاب» یعنی: جنس کتب آسمانی «را به حق فرو فرستاد تا میان

مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند» از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال «داوری کند» یعنی: تا کتابهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن اند. «و هیچ کس در آن» یعنی: در کتب آسمانی سابق «اختلاف نکرد، مگر کسانی که» این کتابها «به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که با هم داشتند» یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب آسمانی، داعی اتفاق و وحدت و مایه رهنمونی شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند «پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد» یعنی: خداوند جل جلاله امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد «به اذن خویش» یعنی: به فرمان و علم خویش «و خداوند هر که را خواهد» از خلق خویش «به سوی راه راست هدایت می کند» و حکمت و حجت بالغه، از آن اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه، ولا تجعله ملتبساً علينا فنضل، واجعلنا للمتقين إماما: بارخدا! به ما حق را، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی مان کن و به ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزیمان کن و آن را بر ما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می شویم و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما آخرین امت (در دنیا) و اولین آنها در روز قیامت هستیم و اولین کسانی هستیم که به بهشت وارد می شویم، لیکن امتهای دیگر قبل از ما کتاب داده شده اند و ما بعد از آنان، اما خداوند جل جلاله ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز - یعنی روز جمعه - روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خداوند جل جلاله ما را به آن رهنمون شد بنابراین، مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا - شنبه - برای یهود و پس فردا - یکشنبه - برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و عید آنها روزهای شنبه و یکشنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم رضی الله عنه و او از پدرش نقل می کند که در تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاٰذِنِهِ ۗ ﴾ فرمود: «سایر امت‌ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یکشنبه را، پس خداوند جل جلاله امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛ زیرا نصاری به سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدس، لذا خداوند متعال امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه‌ای که برخی از آنان رکوع می‌کنند نه سجده و برخی سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند جل جلاله امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند جل جلاله امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در این امر نیز به حق راه نمود. همچنان در باره ابراهیم علیه السلام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم علیه السلام یهودی بود و نصاری گفتند که او نصرانی بود، در حالی که خدای عزوجل او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند جل جلاله امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور درباره عیسی علیه السلام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری - پناه بر خدا - او را یکی از سه خدا پنداشتند - اما خداوند جل جلاله او را روح و کلمه و بنده خویش معرفی کرد و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در این مورد نیز به حق راه نمود».

ابوالعالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست».

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْمِلِينَ وَالضَّرَّاءُ وَزُلُوفًا
حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ ؕ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿١٦٤﴾**

«آیا پنداشتید» ای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «که داخل بهشت می‌شوید» یعنی: بلکه پنداشتید.

زیرا «بل» مفید افتتاح سخنی جدید است «و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر

پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟» یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید «آنان دچار سختی و زیان شدند» یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا ﷻ برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... «و تکانها خوردند» با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟» این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزوجل ایشان را با این گفته خویش بشارت داد: «بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

از قتاده و سدی در بیان سبب نزول روایت شده است که گفتند: این آیه کریمه در غزوه احزاب - آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت‌فرسایی روبرو شدند - نازل گردید تا ضمن مژده دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَاللَّيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٦١٥﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خدا ﷺ پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: «از تومی پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید» یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راههای خیر انفاق می‌شود «پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته خدا به آن دانااست» و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیه (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما خداوند ﷻ از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

صحیح آن است که این آیه کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. در حدیث شریف آمده است: «برمادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر... و نزدیکتر انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٧٧﴾

«بر شما جهاد فرض شده است» و این، یکی از موارد آزمون شماس است. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است «و آن برای شما ناخوشایند است» کره: مشقتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد «و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد» همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند «و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید» چون استراحت و ترک جهاد «در حالی که آن به زیان شما باشد» زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد

جان و مال و ناموستان را کرده و شما را باسختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید «و خداوند می‌داند» که صلاح و رستگاری شما در چیست «و شما نمی‌دانید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، درخانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیة: هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ
عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَظَلَعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَمَاؤَلِيَّتِكَ حِطَّتْ
أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

«از تو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند» که حکم آن چیست؟
«بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است» و کاری نارواست «اما بازداشتن از راه

خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است» که کفار مکه، همه این اعمال را مرتکب می‌شدند «و فتنه از کشتار بزرگتر است» مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست - اگرحتی آنان را می‌کشتند «و اینان همچنان» مستمرا «با شما کارزار می‌کنند» و دشمنی می‌ورزند «تا اگر بتوانند» زمینه را برای آن آماده کنند که «شما را از دینتان برگردانند» به سوی کفر «و هر کس از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل» و تباه «شده است» باید دانست که در دنیا برمرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد «و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دو ماه قبل از غزوه بدر، سریه‌ای را به فرماندهی عبدالله بن جحش رضی الله عنه برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمروبن حضرمی راکشتند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خدا ﷺ آمدند، آن حضرت رضی الله عنه به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت رضی الله عنه غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. ازسوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبر رضی الله عنه را مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیه کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را تحویل گرفتند.

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (۵) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خدا ﷺ خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

۱- مالک و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲- حنفی‌ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.

۳- میراث مرتد: از نظر ابوحنیفه رحمته آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانش تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَؤَلِيكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ﴿٣٨﴾

«آنان که ایمان آوردند» و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند «و کسانی که در راه خدا» از دار کفر به سوی دار اسلام «هجرت» کرده‌اند «و» آنان که «جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است».

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند.

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود

که خداوند جل جلاله از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول ابتدای آیه کریمه گفته‌اند: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و جمعی از انصار رضی الله عنهم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! درباره شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده در این باره چنین برمی آید که تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفقی است، لذا برای درمان عادت ریشه دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه کریمه نازل شد:

۱- آیه: ﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ «نحل/ ۶۷»، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

۲- آیه: ﴿قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...﴾ یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سوره «مائده» است.

۳- آیه: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى...﴾ «نساء/ ۴۳»، که مسلمانان را از شراب نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

۴- و چهارمین آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ «مائده/ ۹۰» است که شراب و قمار... رابه طور قطع تحریم کرد.

«درباره خمر و میسر از تو می پرسند» شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می پوشاند و از کار می اندازد. خمر در رأی حنفی ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی آن که

آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی مشقت و بی زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت شتر، قمار می کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می نوشتند و سه تا از آنها را بی علامت و نشان باقی می گذاشتند، آن گاه شترانی را به نسیه می خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می کردند، آن گاه تیرهای ده گانه را در کیسه ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می آورد، پس کسی که تیر دارای بهره ای نصیبش می شد، بهره اش را می گرفت و کسی که تیر بی نشانی به نامش خارج می شد، چیزی نمی گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می داد، سپس این بهره ها را به فقرا می دادند و خود از آن چیزی نمی خوردند و به این کار افتخار می کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی کرد، مورد نکوهش قرار می دادند. جمعی از علمای سلف گفته اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهای دیگر و حتی بازی بچه ها با گردو و تیله - از قمار است».

«بگو: در آن دو» یعنی در شراب و قمار **«گناهی بزرگ و منافی برای مردم است»** گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همه اینهاست. و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ وجدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به طور گذرا برای فرد

شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است «ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است» زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطر کردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حرمتها بینجامد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد».

«و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانواده خود را» برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. «بدین‌سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید» و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید «و در آخرت» نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق دادن آخرت‌تان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی: در زوال و فنای دنیا و روی آوردن به سوی بقای آخرت بیندیشید».

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش بپردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

سبب نزول قسمت دوم آیه، یعنی: «وَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...» بنا به روایت ابن عباس رضی الله عنه این بود که: چون صحابه رضی الله عنهم به انفاق در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان یافتند، جمعی از

آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد: ﴿وَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ...﴾.

**فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَسْأَلُونَكَ عَنِ الِيتِمَىٰ قُلِ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَيْنَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٠﴾**

«و در باره یتیمان از تو می‌پرسند» یعنی: از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ «بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است» از این که آنان را به حال خود رها کنید «و اگر با آنان همزیستی کنید» و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود یکجا سازید «آنها برادران» دینی «شما هستند» یعنی: این کار جایز است و به شما در این باره رخصت داده می‌شود «و خدا مفسد را از مصلح بازمی‌شناسد» این هشدار به اولیای ایتام است. یعنی: خدا ﷻ می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است «و اگر خدا می‌خواست» در این باره «شما را به دشواری می‌انداخت» ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازه همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از تباه ساختن اموالشان بپرهیزید «همانا خداوند غالب و چیره است» بر کار خویش «حکیم» است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: آن‌گاه که آیه: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (و به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به شیوه‌ای که نیکوتر است) «انعام ۱۵۲»، و آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ﴾ (همانا کسانی که اموال یتیمان را می‌خورند...) «نساء ۱۰» نازل شد؛ هر کسی که یتیمی در

خانه‌اش بود، خوراک خود را از خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی‌اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از غذای یتیم چیزی باقی می‌ماند، آن را برایش نگه می‌داشتند که بعداً آن را بخورد و چه بسا که او نمی‌خورد و باقی مانده غذا فاسد می‌شد. پس این شیوه کار برآنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. آن‌گاه خداوند متعال این‌آیه کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه رحمته الله علیه بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: ﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ﴾ جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ ۚ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً حَتَّىٰ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّةِ شُرَكَائِكُمْ ۚ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ ۚ وَلَا أَعْبَادٌ لَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۚ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۚ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۳۱﴾

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند» مشرکات: زنان بت پرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیه (۵) از سوره «مائده» می‌آید. «و البته کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است» یعنی: اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است «هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آورد» یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد «و زنان مسلمان را» مطلقاً «به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. و برده‌ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آورد» مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید،

و قطعاً اسلام این خفت را نمی‌پذیرد «آنان» اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است «به سوی آتش دوزخ فرامی‌خوانند» یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی‌خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد «و خداوند فرامی‌خواند» بر زبان پیامبرانش «به سوی بهشت و آمرزش» یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است «به اذن خویش» یعنی: به اراده خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است «و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند» و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در حدیث شریف آمده است: «تنکح المرأة لأربع: لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها، فاطفر بذات الدين تربت يداك: زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حسب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود باد!». همچنان در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاع الدنيا المرأة الصالحة: دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا تنكحو النساء لحسنهن فعسى حسنهن أن يرديهن، ولا تنكحوهن على أموالهن، فعسى أموالهن أن تطغيهن، وانكحوهن على الدين، فلأمة سوداء جرداء ذات دين أفضل: زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، اما متدینی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند

با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می‌باشد. ائمه اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش پرست)، اتفاق نظر دارند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْرِضُوا لِلنِّسَاءِ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

«و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن اذی است» حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدت کم یا بر آن افزون شود، «استحاضه»^۱ است نه حیض. کمترین مدت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدت افزون شد، استحاضه می‌باشد. اذی: کنایه از پلیدی و آسیب است. «پس در مدت حیض از زنان کناره بگیرید» مراد از این کناره‌گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذت‌جویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کناره‌گیری از زن حیض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. «و با آنان نزدیکی

^۱ استحاضه، خونی است که به علت بیماری یا عارضه دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید. خون استحاضه - در مذهب احناف - نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم‌بستر شدن.

نکنید تا پاک شوند» و پاکی‌شان؛ با قطع‌شدن خون حیض است «پس چون پاک شدند» و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع‌شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع‌شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع‌شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ «از همانجا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید» و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از راه زنا و حرام «خداوند توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد» مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدیها می‌باشند.

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي سَتَمُّ وَقَدِمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَائِقَةٌ وَبَشِيرٌ

الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۳﴾

«زنان شما کشتزار شما هستند» یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان‌که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است «پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآید» یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می‌گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دویین (احول) می‌شود و چنان‌که بخاری و مسلم در بیان سبب نزول از جابر رضی الله عنه نقل کرده‌اند، آیه کریمه در رد همین پندار یهود نازل شد. «و پیش فرستید» یعنی: اعمال صالحه را «برای خود» که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند جل جلاله خواهید یافت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در هنگام جماع است». در حدیث شریف آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: باسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان مما رزقتنا: به نام خدا، بارخدایا! شیطان

را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن‌دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند.» «و از خدا بترسید» در این که مرتکب چیزی از محرمات وی گردید «و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد» در هنگامه رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. «و مؤمنان» تقوی پیشه «را بشارت ده» به رستگاری بزرگ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



«و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید» یعنی: هرگاه بر قطع صله رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیه کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به خاطر اراده خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگندخوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتی‌الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری‌گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمته الله بر خود الزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. «و خداوند شنواست» سخنان شما را «دانااست» به احوال شما. در حدیث شریف نیز آمده است: «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل الذی هو خیر: هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد.»

در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت آمده است: یک روایت گویای آن است که این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مسطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی الله عنها) با منافقان همراه شد، چنان که آیه (۲۲) سوره «نور» نیز در این باره نازل گردید. در روایتی دیگر: این آیه کریمه درباره عبدالله بن رواحه رضی الله عنه نازل شد، آن گاه که سوگند خورد با دامادش بشیربن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می گفت: چون بر این امر سوگند خورده‌ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۰﴾

«خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند» سوگند لغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می آورد، همچنان در شوخی ها و مزاح ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این درحقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می شود، پس چنین سوگندی کفاره ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می شود، در نزد آنان کفاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اول را ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و دیگری آنچه که به قصد صادر می شود و فقط در صورت دوم فرموده است: «ولیکن مؤاخذه می کند شما را به آنچه که قصد کرده است دلهای شما و خداوند آمرزنده» است، یعنی: سوگند لغو را می آموزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می آورید، مؤاخذه نمی کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی

وعمدی نیز - با پرداخت کفاره - راهی به سوی حانث شدن (سوگندشکستن) قرارداده است «بردبار است» و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَابِهِمْ تَرِثُ أَزْوَاجَهُمْ إِنَّمَا يَرِثُونَ مَا أَخْرَجُوا مِنْ بُحْرَانِ اللَّهِ عَفْوٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣٧﴾

«برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند» ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم‌خوابگی با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم‌شرع: «چهار ماه انتظار کشیدن است» یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهارماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را منخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و ازدادن طلاق هم ابا و ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند «پس اگر بازگشتند» یعنی: از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح بازآمدند، «خداوند آمرزنده مهربان است» بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن - در رأی جمهور - هم‌خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، اما در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٧﴾

«و» اما «اگر آهنگ طلاق کردند» آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند «در حقیقت خدا شنوای دانا است» گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب درپیش دارند؛ یا

رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتی بیشتر از این بود، پس خدای عزوجل مدت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدت ایلاء نیست». سعید بن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: «ایلاء؛ ضرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، اما دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلا تکلیف به حال خود وامی‌گذاشت، که خدای عزوجل این ستم آشکار در حق زنان را از میان برداشت». مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن - به‌گونه‌ای که زنانشان می‌خواستند - قادر نبودند.

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَوْلَاهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٢٨﴾

«و زنان طلاق داده‌شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند» قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. «و برایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده» از حیض یا حمل «پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند». این

هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم‌ایمان نیست «و شوهرانشان اگر» با رجوع کردن به زنانشان در طلاق رجعی «قصد اصلاح را دارند» نه قصد ضرر رسانیدن به آنان را «در این مدت» انتظار در عده «سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند» اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری درباره خود است «و برای زنان است» بر عهده مردان «همانند آنچه که بر عهده زنان است» از وظایف در قبال شوهران «به‌طور پسندیده» در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی رادر میان زن و شوهر پدید می‌آورد «و» لیکن «برای مردان برآنان» یعنی: بر زنان «درجه‌ای برتری هست» که مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین هزینه خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از او امر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که او امرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است «و خداوند غالب» است در ملک خویش «حکیم است» در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله: **﴿بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾** برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه

برتری فقط ناظر بر حق مردان در برگرداندن زنان مطلقه رجعی شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می شود و نه بیشتر از آن».

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض های سه گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند. ابوداود و ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از اسماء بنت یزید بنت سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلقه عده ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عده طلاق را مشروع گردانید.

الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٣﴾

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که فرمود: «در جاهلیت سنت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می خواست، زن خویش را طلاق می داد و اگر در عده به او رجوع می کرد، مجدداً زن وی می شد، حتی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به خدا سوگند که نه تو را طلاق می دهم تا راه خود درپیش گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می گذارم و جای و قرار می دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین گونه که تو را طلاق می دهم و هر بار که نزدیک بود تا عدهات به پایان

رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و ماجرا را به ایشان بازگفت، رسول خدا ﷺ سکوت کردند تا این که نازل شد:

«**طلاق دوبار است**» یعنی: طلاق که در آن شوهران، حق رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکباره صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ به ابن عمر رضی الله عنهما فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «پس از آن» یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق «یا باید او را به نیکی نگاه داشت» با رجعت به وی «یا به نیکی رها کرد» بدین‌گونه که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانه‌کسانش فرستاد.^۱ مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاہت گفته‌اند: «مراد از رها کردن زن به نیکویی: ﴿أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ طلاق سوم است، به دلیل حدیث شریف وارده از رسول خدا ﷺ که از ایشان سؤال شد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت رضی الله عنه فرمودند؛ طلاق سوم: ﴿أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ است».

«و برای شما» شوهران «روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید» از مهر «چیزی بازستانید» بر وجه زیان رساندن به آنان «مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند» یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی - زندگی

^۱ بیان متعه در آیه (۲۳۶) می‌آید.

مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند «پس اگر بیمناک شدید» ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید «که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند» با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت «گاهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیة دهد» یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که - اگر شوهر در صدد پس‌گرفتن آنچه به زن از مهر داده‌است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود - جایز می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». «اینها حدود الهی است» یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید «پس از آن» حدود «تجاوز نکنید» با سرپیچی از آنها «و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند» زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرموده خداوند متعال: ﴿وَبِعُولَانِئِنَّ أَحَقُّ بِرَّهِنَّ﴾ (و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی‌حق‌ترند) «بقره/۲۲۸» را خاص می‌گرداند زیرا شمار طلاق را که مرد در آن حق رجعت به زن را دارد، معین می‌کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ۚ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به «بینونه کبری» یعنی متارکه کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: «و اگر شوهر» بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم «او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند» و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر

دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ألا أخبرکم بالتیس المستعار؟ قالوا: بلی، یا رسول الله! قال: هو المحلل، لعن الله المحلل والمحلل له: آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است. «پس اگر» شوهر دوم «وی را طلاق داد» و با فسخ نکاح از زن جدا شد، یا مرد، در این صورت «اگر آن دو» یعنی: زن و شوهر اول «پنداشتند که حدود خدا را» یعنی: حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند «برپا می‌دارند، گناهی بر آن دو» یعنی: بر شوهر اول و زن سابقش «نیست که به یک‌دیگر بازگردند» و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند «و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند» حقایق را «بیان می‌کند» زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدانها پایبند نیست.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر عمویش بود. ماجرا این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دوم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیله تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَعَنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَنْجِدُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣١﴾

«و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند» یعنی: به پایان عده خویش نزدیک شدند «آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه دارید» بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها «یا به نیکی رهایشان کنید» یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عده‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیطة نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند «ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید» یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان - که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست - به آنان رجوع کنید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلا تکلیف نگاه داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عده‌شان به سرآید، باز مجدداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل کردند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد. «و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است» زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی - هردو - قرار داده است «و آیات خدا را به تمسخر نگیرید» زیرا همه آیات الهی جدی است و هر

کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعا بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت بپرهیزید.

در بیان سبب نزول این بخش اخیر از آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلما طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». «و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید» که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی‌های انبوه تو در تو قرار داشتید «و» به یاد آورید «آنچه را که» حق تعالی «از کتاب» یعنی: قرآن «و حکمت» یعنی: سنت نبوی ﷺ «بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد» یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به وسیله آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنت را - با عمل به آنها - شکر گزارید «و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست» و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقینا شما را در برابر اعمالتان جزای دهد.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ

يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ لَكُمْ وَأَطَهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

بخاری و غیر آن در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: معقل بن یسار رضی الله عنه خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدتی با خواهرش به سر برد، آن گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عده‌اش به پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتیم، اما تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر

هرگز زنت نمی‌شود و به‌سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال - که نیاز آن دو را به یک‌دیگر می‌دانست - نازل فرمود: «و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، بازندارید». چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد. بنابراین، خطاب در آیه کریمه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. والبته «هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، به این» دستورها عمل کرده و از آنها «پند می‌گیرد» پس رعایت «این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر «و خدا می‌داند» آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است «و شما نمی‌دانید» این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

❖ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيمَ الرِّضَاعَةُ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدَيْهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَاً لَا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا بَيْنَكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٣﴾

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند خردسالی

دارند: «و مادران، فرزندانشان را دو سال کامل» به طور تحقیقی نه تقریبی «شیر دهند». مراد از (والدات) در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (یرضعن) هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندانشان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دوسال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگهداری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است «وخوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهده پدر است» یعنی: تأمین مخارج‌خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده‌است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً برعهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند «هیچ‌کس جز به‌اندازه توانش مکلف نمی‌شود» نه زن، مکلف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از حیطه توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حداوسط نفقه در حد عرف است. «هیچ مادری نباید به‌سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ‌پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند» یعنی: مادر نباید پدر را به‌سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین‌سان که در چیزی از تعهدات و وظایفی که برعهده‌اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود. «و مانند همین احکام برعهده وارث نیز هست» یعنی: اگر پدر مرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، برعهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان‌که این مخارج در حیات پدر برعهده خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، عصبه وی (یعنی اقربای صلبی درجه یک وی) باید این مخارج را بپردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهده ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان‌که این کار بر پدر حرام بود.

«و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یکدیگر، کودک را» به‌طور پیش‌هنگام قبل از دو سال «از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست» اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به‌دست آید. «و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید» یعنی: شیردهی دیگر غیر از مادرانشان «بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به‌عهده گرفته‌اید، به‌درستی بپردازید» به مادران، به حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد.

باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی رحمته الله که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حق اولویت دارد، چنان‌که در آغاز آیه کریمه گذشت. «و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان‌رساندن به یک‌دیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندانشان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندانشان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی» یعنی: زنانی را «پس از خود بجا می‌گذارند» پس زنانشان «باید چهار ماه و ده روز» یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز «انتظار بکشند» و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

۱- احتمال این که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

۲- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه یائسه،

همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست.

«پس هرگاه عده خود را به پایان رساندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام می دهند» از آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد «گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است» پس می داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدد باز می دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می کند بنابراین، هر کس را در برابر عملش جزا می دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به کار بردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به سر می برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان که گفتیم - چهار ماه و ده روز می باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...». اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: ﴿وَالَّذِينَ

يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴿٢٤٠﴾

«بقره/ ٢٤٠» می باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ. وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ



«و درباره آنچه شما به طور سر بسته از زنان» عده دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به سر می برند «خواستگاری کرده، یا» نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را «در دل نگه دارید، گناهی بر شما نیست» تعریض (سر بسته): ضد تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه ای نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوه سر بسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این که به زن بگوید: آمده ام تا بر تو سلام کنم و به چهره ات بنگرم...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می شد!... و از این قبیل سخنان کنایه آمیز دیگر. خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف آمیز در گفتار و عمل، از زن می طلبد. «خدا می دانست که شما به زودی آنان را یاد خواهید کرد» یعنی: خدا عز وجله می دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد «ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید» یعنی: مرد مثلاً به زن عده دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دلباخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر «مگر آن که سخنی پسندیده بگویند» یعنی: آنچه که بر خواستگاری

تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این که بگوید: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا این که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان «و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید» یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید «تا زمان مقرر به سر آید» یعنی: تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید» از عزم بر نکاح، یا غیر آن «می‌داند پس، از او برحذر باشید» از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید «و بدانید که خداوند آمرزنده است» بر کسی که از او پروا می‌کند «بردبار است» با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیه کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

۱- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

۲- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به‌سر می‌برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به‌سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكَرْبُ أَجَلَهُ» در آیه کریمه، به معنی انقضای عده زن می‌باشد.

۴- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى

الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۳﴾

«هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید» یعنی: مسئولیتی - اعم از گناه یا مهر و مانند آن - بر عهده شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ «در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهري نیز معین نکرده‌اید» مراد از مساس: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهري هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود «و آنان را» یعنی: زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید «بهره‌مند سازید» به متعه. یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند «توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه توان خود» پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد «بهره دادن بر وجه معروف» یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد «لازم شده» این متعه دادن به عنوان حقی واجب «بر» ذمه «نیکوکاران» یعنی: کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند.

وَإِنْ طَلَقْتُمْوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهري معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهري معین شده است: «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی که برایشان مهري معین کرده‌اید، پس» واجب ذمه شما این است که: «نصف آنچه را» به عنوان مهر برایشان «تعیین نموده‌اید» به آنان بدهید «مگر این که زنان خود، ببخشند» یعنی: مگر این که زنان مطلقه یادشده، این نیمه مهر مشخص شده‌ای را که خداوند عزوجل برایشان برعهده شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده‌است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که

شوهران این نیمه را به آنان پردازند «یا کسی که سررشته نکاح در دست اوست، بیخشد» که این سر رشته‌دار - بنابر دو نظری که در این باره میان فقها و جود دارد - یا شوهر، یا ولی زن است. مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» (یا کسی بیخشد که گره‌بند و سر رشته نکاح در دست وی است)، شوهر می‌باشد. بنابراین قول، معنی این است: شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به زن مطلقه خود بیخشد و مهر آن را کامل پردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس‌نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه می‌تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحق آن شده است بر شوهرش بیخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام مالک است. زمخشری می‌گوید: «صحت قول اول آشکار است».

«و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است» این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به‌طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یک‌دیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد «و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید» یعنی: هر چند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یک‌دیگر را فراموش نکنید «بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

۱- امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقا واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معین شده‌است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین شده خویش می‌باشد.

۲- مذهب ابوحنیفه و احمدبن حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماما لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر این که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه باشد.

۳- برای متعه در قرآن و سنت حدی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقل و اکثر آن اختلاف نظر دارند. حد ادنای آن در نزد ابوحنیفه رحمته الله پیراهن و چادر و لحافی است. ولی شافعی رحمته الله می‌گوید: شوهر به اعطای حد معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حد اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

۴- به زن مطلقه قبل از دخول که مهر برایش مشخص شده است؛ اجماعا دادن نصف مهر واجب است.

۵- شوهر می‌تواند نصف دیگر مهر مسمی (معین) را برای زن مطلقه قبل از دخول ببخشد، یا زن، یا ولی او می‌توانند از آن برای شوهر در گذرند.

حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿۲۳۸﴾

«بر نمازها مواظبت کنید» یعنی: بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و بارعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید «بویژه نماز میانه» که به قول اکثر علمای صحابه رضی الله عنهم و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج‌گانه قرار دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند عز وجل قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی

- نماز عصر - بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالُ إِلَى اللَّهِ تَعَجِيلَ الصَّلَاةِ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا: بِيْ گمان محبوب‌ترین اعمال نزد خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ، تعجیل نماز در اول وقت آن است». «و برای خدا فروتنانه بایستید» یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، الاغ...) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است. سبب نزول: ائمه شش‌گانه حدیث و غیر آنان از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما با یک‌دیگر در اثنای نماز سخن می‌گفتیم، یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می‌گفت تا این که نازل شد: ﴿وَقَوْمًا لَّهِ قَلْبَيْنِ﴾ (و برای خدا فروتنانه بپا ایستید)، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ



«ولی اگر بیمناک بودید» از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف «پیاده یا سواره نماز گزارید» یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به‌جا آورید «و چون ایمن شدید» یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ «پس خدا را یاد کنید چنان که به شما آموخته است» از قوانین و برنامه‌های اسلام «آنچه که» قبل از آن «نمی‌دانستید» یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سوره «نساء» می‌آید.

خلاصه احکام دو آیه گذشته این است:

۱- نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمودند: «ایستاده نماز بگزار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر بازم نتوانستی به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳- جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأوموم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به ظهور می‌رسد، به هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزوجل است، به خود مشغول گرداند.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

«و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند» از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان «و» آنان را از خانه شوهران «بیرون نکنند» یعنی: آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یک‌سال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه کریمه - در رأی جمهور - با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به‌جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. «پس اگر بیرون بروند» به اختیار خودشان قبل از تمام شدن یک سال «بر شما» یعنی: بر ولی متوفی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها «گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می‌دهند» از آماده شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان «به‌طور پسندیده» یعنی: به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به‌شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و چنان که گفتیم؛ حکم این آیه کریمه - بنا بر رأی جمهور مفسران و فقها - منسوخ است «و خداوند عزیز» و غالب است در ملکش «حکیم است» در صنعش.

در بیان سبب نزول روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز این که به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد.

وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتَّعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾

«و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است» به متعه «به‌طور معروف» یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده «که بر پرهیزگاران مقرر است». آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیه (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: چون آیه ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَىٰ الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ...﴾ تا ﴿حَقًّا عَلَىٰ الْمُحْسِنِينَ﴾ «بقره/ ۲۳۶» نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتم به زن مطلقه‌ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۴۲﴾

«بدین‌گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید» در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

با یک جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:

۱- زنان مطلقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مهری هم برایشان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مهریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

۲- زنان مطلقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحق مهری نمی‌شوند.

۳- زنان مطلقه‌ای که برایشان مهر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مهر تعیین شده خود می‌باشند.

۴- زنان مطلقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته‌اند، اما مهری برایشان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحق مهر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید

دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.

﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اَلُوْفٌ حٰذِرُوْنَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوْا ثُمَّ اٰخِيَهُمْۙ اِبْنَ اللّٰهِ لَذُوْ فَضْلٍ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنْ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ ﴿۲۴۳﴾

«آیا از» حال «کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانه خود خارج شدند، خبر نیافتی؟» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» «پس خداوند» به امر تکوینی خود «به آنان گفت: بمیرید» و همه مردند «سپس آنان را زنده کرد» بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ برآنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند جل جلاله به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک‌تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز براین واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزوجل درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آیید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب

وپوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا إله إلا أنت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

«آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است» و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود «ولی بیشتر مردم» که همانا کافران هستند «سپاس نمی‌گزارند» این فضل و بخشش را. آری! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مرگ انسان را اراده کرده باشد.

وَقَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾

«و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست» و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها پرهیزیم، و از قراردادن خویش در

معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به‌رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَمْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ

رُجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می‌دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: «کیست آن که به خدا وام دهد وامی نیکو؟» یعنی: به طیب خاطر و بدون فشار و آزار و متنی. وام دادن به خدا ﷻ مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام‌دهنده آن سزاوار ثواب می‌شود و از جمله، انفاق آن سبب می‌شود: «تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید» یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد «و خداست که» در روزی بندگان «قبض» پدید می‌آورد؛ برای ابتلایشان «و بسط پدید می‌آورد» برای امتحانشان. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این خود، هشدار است براین که: هر کس به هنگام بسط و گشایش روزی بخل‌ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود «و به سوی او بازگردانده می‌شوید» ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما را مجازات می‌کند. ابن‌زید می‌گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی‌که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی‌که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افکن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
 أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ﴾ «بقره/۲۶۱» نازل شد، رسول خدا ﷺ چنین دعا
 کردند: «رب زد امتی: خدایا برای امت من بیفزای»، آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد.
 بنابراین، این آیه کریمه در نزول متأخر ولی در تلاوت، مقدم است.
 علما در بیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز
 است و بر عهده وام گیرنده باز گرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته‌است.
 همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که قرارداد شرط افزودن در مقدار وام به هنگام
 بازیافت آن - ولو به مقدار یک حبه - ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْآلِ مِنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ آلِهِمْ أَعْثَ لَنَا مَلِكًا نُنْقِذَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ
 عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٤٦﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب
 مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امت‌های پیشین هم مطلوب و
 مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «آیا از» حال و داستان «ملاء از بنی اسرائیل پس از»
 درگذشت «موسی خبر نیافتی» ملاً: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است
 که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی عليه السلام به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار
 شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده
 شدند «آن‌گاه که به پیامبرشان» که گفته می‌شود، شمویل^۱ بود «گفتند: پادشاهی برای
 ما بگمار» که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم «تا در راه خدا»

^۱ شمویل، معرب صمویل است.

همراه با او «پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان رانده» و از زنان «و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم» باکشته‌شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیله قوم جالوت، لذا با وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد «پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی» به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیتها؛ «پشت کردند» از جنگ «جز شمار اندکی از آنان» آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود «و خداوند به حال ستمگران داناست» پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَمَنْ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً
فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١٧﴾

«و پیامبرشان» شمویل «به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است» او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال گشایشی داده نشده است؟» یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ «پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است» به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجت قاطع است «و او را در دانش

بر شما برتری بخشیده است» آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که ملاک برتری انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است (و) نیز او را «در نیروی بدنی» بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند - بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

«و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد» زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ «و خدا واسع» و گشایشگر فضل خویش است و «دانا است» به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد. پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا ﷻ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

«و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه» صدق و صحت «فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است» یعنی: آن صندوق سبب آرامش دل‌های شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. «و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است» یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های

الواح تورات که تورات اولین بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانواده موسی عليه السلام و هارون عليه السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. «و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند» آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند «مسلم اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است» بر شایستگی طالوت به فرمان‌روایی. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند جل جلاله به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید.»

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِطَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْكُوا اللَّهَ كَمِ مِّنْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٥١﴾

«و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد» از شهر خویش بیت المقدس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او «گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای می‌آزماید» نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود:

«پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست» لذا هر کس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هر کس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به طریق اولی خداوند عز و جل را عصیان و نافرمانی خواهد کرد «و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای بگیرد» اغتراف: گرفتن آب به دست یا به وسیله دیگری است و (غرفه) برگرفتن آب با یک کف دست، یا با هر دو کف دست است. آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتواند کشمکش نفس خویش را مهارکنند «پس همه از آن نوشیدند» و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی کنند «جز اندکی از ایشان» که نوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصد و سیزده تن) بودند، چنان‌که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر سیصد و ده تن و اندکی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما سدی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». اما با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند «و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند» آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چراکه در این هنگام بددلان‌شان «گفتند: امروز ما را یارای» مقابله با «جالوت و سپاهیان» نیست» جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن

خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است» یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

«و آن گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیان‌ش به میدان آمدند» برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است «گفتند: ای پروردگارا! بر ما» باران «صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار» یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم «و ما را بر خدانشناسان پیروزگردان» و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیان‌ش غالب گردیم.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

«پس آنان را به اذن خدا» یعنی: به امر و اراده وی «شکست دادند و داوود، جالوت را کشت» داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت «و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت» او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود «و» نیز به او «حکمت را» ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطر نشان می‌شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوت برای هیچ‌کس فراهم و یک‌جا نشده بود و خداوند ﷻ نبوت و پادشاهی را هر دو یک‌جا به او بخشید، در حالی که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود ﷺ نازل شد «و از آنچه می‌خواست به او آموخت» یعنی: از آنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان «و اگر خداوند برخی از مردم را» که

کارگزاران اسباب شر و فساد هستند «به وسیله برخی دیگر» از آنان که به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، جلو شر و فساد و مفسدان را می گیرند «دفع نمی کرد، قطعا زمین تباه می شد» زیرا اهل فساد بابرپا کردن شراره های شر و فتنه که براندازنده نسلها و آبادانی ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می باشند «و خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد» و براساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره های شر و فتنه را فرو می خواباند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

«این» اموری که در این داستان مطرح شد «آیات الهی است که ما آن را به حق» یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شک و شبهه ای نیست «بر تو می خوانیم و به راستی تو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «از جمله پیامبرانی» تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی اسرائیل مدتی پس از در گذشت حضرت موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدت، آماج حملات ملت های مجاور خود - چون عمالقه عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی ها - قرار گرفتند، که گاهی پیروزمی شدند و گاهی هم مغلوب می گشتند. در اواسط سده چهارم در عهد «عالی کاهن» بود که بنی اسرائیل در نزدیکی غزه با فلسطینی های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی ها گشته و صندوق مقدس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی ها افتاد، که این امر بر بنی اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیه داستان اجمالا در آیات فوق آمده است.

﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴾

«این پیامبران» که در آیه سابق با جمله: ﴿وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ به آنان اشاره شد «بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم» یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلت‌های پسندیده‌ای که درغیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ﷺ را. اگر گفته شد: پس وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و میان این حدیث شریف مرفوع ابوهریره رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر برتری ندهید»، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترین انبیا و رسل هستند. یا این سخنشان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنشان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف دیگری فرموده‌اند: «أنا سيد ولد آدم: من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اول، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتر از موسی یا عیسی علیهما السلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از همه انبیا و رسل برتر هستند.

«از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است» و ایشان حضرات موسی و محمد علیهما السلام اند و این از جمله برتری‌هایی است که خداوند جل جلاله به ایشان بخشیده است «و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت» ایشان پیامبرانی هستند که

جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمد ﷺ باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیهما السلام باشد که خداوند جل جلاله وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی العزم: هستند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

۱- جوامع الکلم به من داده شده.

۲- به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطاگردیده.

۳- اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.

۴- زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.

۵- به سوی کافه خلق خدا جل جلاله برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.

۶- خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«و به عیسی بن مریم معجزات آشکار دادیم» این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم» روح القدس: جبرئیل علیه السلام است و تفسیر آن در (آیه ۸۷) گذشت. پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا: در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می‌باشد. «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند» یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمد: «بعد از آن همه دلایل روشنی که بر آنان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی» امتهای انبیا بعد از ایشان «اختلاف پیشه کردند» و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یکدیگر پرداختند و به ملت‌های گوناگونی تبدیل شدند

«پس بعضی از آنان ایمان آوردند» و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند «و بعضی کفر ورزیدند» همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی علیه السلام و یهودیان بعد از حضرت موسی علیه السلام. «کفر» ضد ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضد شکر می باشد، نیز آمده است «و اگر خدا می خواست» که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند «با همدیگر کشمکش و کارزار نمی کردند، ولیکن خداوند هر آنچه را اراده کند، انجام می دهد» از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده ای برای حکم وی و هیچ تبدیل کننده ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قراردادشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهای متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست .

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾**

«ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده ایم، انفاق کنید» در راه خدا عز وجل، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به نفع شماست، برای خود قادرید «پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است» تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید «و نه» در آن روز «دوستی» و صداقت و محبتی است «و نه شفاعتی» مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند عز وجل به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. «و کافران همان ستمکارانند» چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه ها فرمان نبردند. عطاء بن دینار گفته است: «سپاس خدای عزوجل را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می شد». به قولی: مراد از کافران؛

منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

«خداست که معبودی جز او نیست» یعنی: معبود بر حقی جز او نیست «زنده‌است» یعنی: او تعالی زنده پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود «و» هم اوست «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد «نه خوابی سبک او را فرا گیرد» سنه: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد «کیست آن کس که جز به‌اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟» هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد «می‌داند آنچه را در پیش‌رویشان است» از آخرت «و آنچه در پشت سرشان است» از دنیا. که این خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد «و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی»

گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزوجل است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها دانتر است». «و نگهداری آنها بر او دشوار نیست» یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد «و او بلند مرتبه بزرگ‌قدر است» بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو قدر و مرتبه است، نه علو مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرا و منزه می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه را «آیه‌الکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیه‌الکرسی: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابی بن کعب رضی الله عنه سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزوجل بزرگتر است؟ گفت: آیه‌الکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامندرا!». همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند جل جلاله در این دو آیه کریمه است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، و ﴿

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (آل عمران / ۱). همچنین در حدیث شریف آمده است: «آیه‌الکرسی سرور همه آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در

حدیث شریف آمده است: «من قرأ دبر كل صلاة مكتوبة آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت: کسی که پس از هر نماز فرض آیه‌الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیه‌الکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

ابن کثیر می‌گوید: «آیه‌الکرسی مشتمل بر ده جمله مستقل است که همه به ذات‌الهی متعلق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

«در دین هیچ اجباری نیست» یعنی: هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن دردهد - به قبول اسلام اجبار و اکراه ننماید زیرا دلایل و برهانهای دین حق آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: گروهی از انصار مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزوجل اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و اکراه به پذیرش اسلام وادارنماییم»، پس چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرزندان انصار را مخیر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، اجبار و اکراه نکردند. آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ «چرا که رشد از غی، به روشنی آشکار شده است» مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبارکسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد» طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است «و به خدا ایمان آورد» بعد از آن که راه از بی‌راهه بر وی آشکار گشته است؛ «هرآینه به عروه‌الوثقی چنگ زده است» عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای

گره زده می شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است «که گسستنی برای آن نیست» یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ زننده به خود را همان طور به بهشت می رساند و از بهشت فقط کسی جدا می افتد که به آن حلقه چنگ نزده باشد.

ابن کثیر آرای علما درباره «عروۃ الوثقی» را چنین نقل می کند: «عروه الوثقی؛ ایمان است». سدی می گوید: «عروه الوثقی اسلام است». سعید بن جبیر و ضحاک می گویند: «عروه الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: «عروه الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی الجعد می گوید: «عروه الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن گاه ابن کثیر در جمع بندی این آراء می گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ گونه تعارضی وجود ندارد». «و خداوند شنواست» همه گفتنی ها را «دانا است» به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا ﷻ و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می شود و قلب آن را باور می کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیه کریمه قاعده ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه ای که بتوانند از هویت و حیات دینی شان در برابر فتنه گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجت و برهان، یا

گفت و گو به شیوه‌ای که نیکوتر است، وا گذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ «توبه/۷۳» نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. شهید سید قطب رحمته الله نیز در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند^۱.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۹۷﴾

«خداوند ولی مؤمنان» یعنی: یاور و سرور و کارسازشان «است، آنان را از تاریکی‌ها» یعنی: از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت «به سوی نور» علم و هدایت و ایمان «بیرون می‌آورد» ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله نور را به‌صیغه مفرد و ظلمات را به صیغه جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدد نمی‌شود، اما کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». «و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند» مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمه و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را برآن سرشته است و از راه انبیاء علیهم‌السلام که دعوت به‌سوی عقاید راستین و شریعت‌های روشن و مستقیم است، به‌سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند «آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند».

^۱ نگاه کنید به ترجمه فارسی المنیر (۲/۴۲-۴۰) و متن عربی «فی ظلال القرآن ۱/۲۹۳-۲۹۶»، طبع دار الشروق.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم الانبياء و المرسلین مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمَلَكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُعْبَدُ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۸﴾

«ای محمد! آیا ندیدی» با قلب خویش «آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش محاجه کرد» گویند: او نمرود بن کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. «در مقابل آن که خدا به او پادشاهی داده بود» یعنی: طول مدت پادشاهی اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرارداشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره پرداخت، «آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابد ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و «گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین‌گونه ادعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البته این ادعایش مغالطه‌ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را

در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست». آن گاه ابراهیم علیه السلام حجتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد: «ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور» یعنی: هرگاه تو مدعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی؛ پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم‌او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن - لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ «پس آن کافر مغلوب شد» و بر جای خویش می‌خکوب گشت و متحیرانه ساکت ماند «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» یعنی: به آنان حجت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است. سدی می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم علیه السلام - به سلامت از آتش - روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زید بن اسلم می‌گوید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غله‌ای نداد - چنان‌که به مردم می‌داد - و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویش را از توده خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غله‌ای که

همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزی از جانب خدای عزوجل بوده است».

أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ



«یا» ندانستی داستان «کسی را که بر قریه‌ای گذشت» این کس، به قول مشهور: عزیر علیه السلام از انبیای بنی اسرائیل بود که بر قریه‌ای از سرزمین بیت المقدس که به دست بخت النصر ویران شده بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. «که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود» یعنی: سقفها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عروش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عزیر علیه السلام با مشاهده این وضع با خود گفت: «چگونه خداوند» مردم «این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» این چنین بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدد مردم آن قریه بود «پس خداوند او را» یعنی: عزیر را «صد سال میراند، سپس برانگیختش» و بدین گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عزیر علیه السلام همچون بار اول؛ زنده‌ای عاقل و با ادراک کامل گردید. خداوند جل جلاله بعد از برانگیختن مجددش به او گفت: «چقدر درنگ کرده‌ای؟» در حال مرگ؟ «گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام» عزیر این سخن را بنابه پندار خودش گفت زیرا خدای عزوجل او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش

منخوابیده است «گفت» پروردگار متعال «چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای» در حال مرگ «پس به خوراک و نوشیدنی خود» که گویند؛ انجیر و شیره انگور بود «بنگر، که» با وجود سپری شدن این مدت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما «تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر» که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوانهای آن درهم ریخته است و بدان که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهیم «و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم» در مورد معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن عزیز، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. «و به این استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم» یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم «سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم» یعنی: استخوانها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدت هفتاد سال از مرگ عزیر علیه السلام آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اولین چیزی که خداوند جل جلاله در عزیر آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوانهایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد «پس چون این حال برای او آشکار شد» یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت «گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند جل جلاله به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُتُومِنٌ قَالَتْ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ
 أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ
 اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٠﴾

«و» ای محمد ﷺ! به یاد آور «آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می کنی؟» جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم علیه السلام از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم علیه السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده ساختن مردگان شک و شبهه ای نداشت، بلکه فقط می خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می گوید: «برای این درخواست ابراهیم علیه السلام چند سبب ذکر کرده اند، از آن جمله این که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می گرداند و می میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم یقین به عین یقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم علیه السلام با این خواسته اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند جل جلاله در پاسخ وی «فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟» به این که من به زنده ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند جل جلاله به ایمان داشتن ابراهیم علیه السلام، برای تعلیم دادن به شنوندگان است «گفت: چرا» باور داشته ام و ایمان آورده ام که تو بر این کار توانایی «و لیکن برای این که» با یک جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان «دلم آرام گیرد»، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده ام. آری! ابراهیم علیه السلام هرگز در زنده شدن مردگان شکاک و متردد نبود و برای پیامبران: چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می یابد.

به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرموده اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در قرآن کریم آیه ای از این آیه کریمه امیدوار کننده تر نیست». خواجه عبدالله انصاری رحمته الله علیه می گوید: «یقین را سه رتبت است، اول علم یقین، پس عین یقین؛ پس حق یقین، ابراهیم علیه السلام خواست تا هر سه رتبت در

او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا خداوند متعال خواسته ابراهیم علیه السلام را اجابت نموده «فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزیز گردان» یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه‌قطعه کن «سپس بر سر هرکوهی پاره‌ای از آنها را بگذار» یعنی: از هرکدام آنها پاره‌ای بر سر هرکوهی قرار ده «آن‌گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند» یعنی: شتابان به سوی تو به پرواز در می‌آیند «و بدان که خداوند، عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام پرنده‌گان ریزیز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می‌پیوندند و پرهایشان یکی‌یکی به هم می‌آید و همه زنده شدند».

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۱﴾

سبب نزول: این آیه کریمه درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آب‌خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا جل جلاله انفاق نمود. ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان رضی الله عنه چنین دعا می‌کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

«صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند» یعنی: در جهاد برای اعلائی کلمه‌الله «همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای

صددانه باشد» یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای با این اوصاف است. مراد خوشه‌های هفت‌گانه‌ای است که از یک ساقه واحد سر می‌زند، یعنی یک‌ساقه به هفت شاخه منشعب می‌شود که در هر شاخه یک خوشه و در هر خوشه صددانه است «و خداوند برای هر کس که بخواهد» پاداشش را «چند برابر می‌کند» یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند^۱ و انفاقشان برای برتری کلمه خدا عَلَّامٌ باشد، چند برابر می‌کند «و خداوند گشایشگر» است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقتش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد «دانا است» به کسانی که مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحق آن نیستند. این آیه کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده‌برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام‌احمد از عیاض‌بن غطفیف روایت کرده است که گفت: نزد ابو عبیده رضی الله عنه آمدم تا او رابه سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده رضی الله عنه شب را چگونه گذراند؟ گفت: به خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابو عبیده رضی الله عنه به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به طرف دیوار بود، به سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زخم چه گفتم که او از سختم چنین برداشتی کرده است؟ در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا عَلَّامٌ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزردهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزوجل او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای

^۱ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

برای گناهان] است». یعنی: زن ابو عبیده رضی الله عنه که این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند» من: سخن گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اذی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه خدا جل جلاله انفاق می‌کنند: «پاداششان برایشان نزد پروردگارشان» محفوظ «است». این که خداوند جل جلاله در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی داشت و بزرگ‌داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است «و بیمی بر آنان نیست» در هر دو سرای دنیا و آخرت «و آنان اندوهگین نمی‌شوند» این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم: المنان بما أعطى، والمسبل إزاره، والمنفق سلعته بالحلف الكاذب: سه کس‌اند که خدای عزوجل در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منت‌گذارنده در برابر آنچه که بخشیده است، کسی که در راه رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ‌بینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

❖ **قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى ۗ وَاللَّهُ غَفِيرٌ حَلِيمٌ ﴿٦٣﴾**

«گفتاری پسندیده» و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد «و گذشت» و چشم‌پوشی از پافشاری و تندی سائل «بہتر از صدقه‌ای است که آزاری بہ دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است» این آیه کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بہتر از دادن صدقه بہ ایشان ہمراہ با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن بہ آنان نیز هست، با دادن این پیام بہ آنان کہ: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید بہ فضل و بخشایش خداوند ﷻ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پردہ پوشی رفتار بدنیازند و گذشت از وی است، چنانچہ او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید کہ سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءِآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۗ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٤﴾

«ای مؤمنان! صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید» باطل کردن صدقات؛ از بین بردن اثر و تباہ ساختن ثواب آنهاست زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی‌اثر می‌گرداند «همانند کسی کہ مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می‌کند و بہ خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» یعنی: مانند کسی کہ مالش را ریاکارانہ برای نمایش دادن بہ مردم انفاق می‌کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکہ فقط می‌خواهد مدح و ستایش مردم را بہ سوی خود جلب نماید تا مردم او را بہ اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است «پس مثل او همچون مثل تخته سنگی است» صاف و هموار «کہ بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن بیارد و آن را سخت و صاف واگذارد» یعنی: آن باران

سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، برد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می‌رساند و نه هم مال وی باقی می‌ماند، همچون صخره‌ای که نه سبزی بر آن می‌روید و نه هم خاکش باقی می‌ماند «آنان نیز از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند» یعنی: منت‌گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده‌اند، پاداش و حاصلی می‌برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگردانیدن مال خود می‌باشند، درحالی‌که قبلاً در به‌دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده‌اند! «و خداوند قوم کافر را» تا آن‌گاه که بر کفر خویش باشند «هدایت نمی‌کند» به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیت اشاره دارد که ریا و منت‌نهادن از صفات کفار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

- ۱- آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض - هر دو - می‌شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیه (۲۶۱) قبل از آیه زکات نازل شده و سپس با آیه زکات منسوخ گردید.
- ۲- آیه کریمه (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزوجل به آن مثل زده است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشاند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعداً پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این که آن محصول، برایش صدقه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجوید». یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جمله فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.
- ۳- منت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند کشیدن، از گناهان کبیره است، به دلیل احادیث وارده درباره نکوهش شدید این کار.
- ۴- در حدیث شریف آمده است: «سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانان با چهره باز و بشاش روبرو شوی».

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّتٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَأَنَّتُ أَكُلَهَا ضَعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٦٥﴾

«و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می کنند» یعنی: آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می سازند و انفاق مال را وسیله ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می شناسند و یقین دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می کند. یا معنای ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾ این است: آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا ﷻ پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال دوستی تزکیه می کنند، مثل آنان «همچون مثل جنتی است» جنت: باغی است که در آن درختانی انبوه می روید تا بدانجا که آن را می پوشاند «که» این باغ «بر فراز ربوه ای قرار دارد» ربوه: پشته ای است که اندک بلندی دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشته ای قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی هایی که بر آن پشته می روید، نیکوتر از درختان و سبزه زارهای دیگر مکانهاست، چه غالباً وزش بادهای نرم، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می بخشد، هم از این روی است؛ «که اگر باران سنگینی بر آن بیارد، دو چندان محصول برآورد» میوه هایش نسبت به باغهای دیگر، به سبب این باران سنگین «و اگر باران سنگین بر آن نیارد» دست کم «باران سبک» و ریزی هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد «و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست» آری! این چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند ﷻ به او ثروت و سرمایه ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه ای بسیار می دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی کند و نفع این صدقه اندک در نزد خدا ﷻ بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می باشد.

حسن در تفسیر ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ می گوید: «در صدر اسلام چون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا ﷻ می بود، آن را می بخشید و اگر غیر از این می بود، دست نگه می داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا ﷻ انفاق می کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خدا ﷻ بود، آن را می دهند و در غیر آن دست نگه می دارند». تعلیل آیه کریمه به دو علت: ﴿اُبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ﴾ و ﴿وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدنظر داشته باشد:

۱- طلب رضای خداوند متعال به انگیزه بندگی برای او. ۲- تزکیه نفس خویش از شائبه های بخل و ریا و دیگر آلودگی ها.

اَيُّدُ اَحَدِكُمْ اَنْ تَكُوْنَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيْهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ وَاِنَّ ذُرِّيَّةً ضَعْفَاءً فَاَصَابَهَا اِعْصَابٌ فِيْهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ ﴿۳۱﴾

«آیا کسی از شما دوست دارد» همزه (ایود) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد «که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان آنها «نهرها روان باشد» ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی که بعدا می فرماید: «و هرگونه میوه ای برایش به بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است «درحالی که او را پیری رسیده» و پیری شخص، او را در معرض شدت نیازمندی قرار می دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در دعای خویش می فرمودند: «اللهم اجعل اوسع رزقک علی عند کبر

سنی و انقضاء عمری: بارخدایا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالی‌م و رو به پایان آمدن عمرم قرار بده». «و» آن شخص «فرزندانی خردسال دارد» زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان «گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد» و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر «بسوزاند»؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند «این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید» در عواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا ﷻ با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند:

«عمر رضی الله عنه روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: ﴿أَيُّودُ أَحَدِكُمْ...﴾ درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه کریمه مثلی است برای عملی، عمر رضی الله عنه پرسید: کدام عمل؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا ﷻ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصداً متحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا
الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَمِيدٌ ﴿٢٧﴾

«ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید انفاق کنید» یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر «و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم» که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! «قصد انفاق» چیزهای «ناپاک و بد» و پست «را نکنید» یعنی: مال وامانده و ناباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید «درحالی که آن را» اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند «خود شما نیز گیرنده آن نیستید» به هیچ نحو و در هیچ زمانی «مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید» یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا نماید، یا در برابر حق وی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حق خدا جَلَّالَهُ را از آن می‌پردازید؟ «و بدانید که خداوند بی‌نیاز» است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعاً به منفعت خود شماست «ستوده است» و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافر که به شما بخشیده است و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند جَلَّالَهُ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبه انفاق مال می‌شود، غالباً یا به عبارت «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» ختم می‌شوند، یا به عبارت «اللَّهُ غَفُورٌ حَمِيدٌ» «آیه بعد»؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جَلَّالَهُ بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو

می کند زیرا پلیدی نمی تواند محوکننده پلیدی باشد...». همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم ﷺ سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت ﷺ نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی خورید، آنان را اطعام نکنید».

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ



«شیطان شما را از فقر بیم می دهد» تا در راه خدا ﷻ انفاق نکنید «و به ناشایستی و فحشا» یعنی: به گناهان و هزینه نمودن اموال در راه آنها و بخل ورزیدن از انفاق در راههای خیر «فرمان می دهد» اعراب به بخیل، «فاحش» می گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است «ولی خداوند از جانب خود به شما وعده مغفرت می دهد» مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است «و فضل و بخشش» را وعده می دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده اند، ارزانی نماید «و خداوند واسع است» در فضل و رحمت خویش و «دانا است» به آنچه که انفاق می کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می نماید.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو



«او» تعالی «به هر کس که بخواهد، حکمت می بخشد» حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام تر می باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن

تأویل کرده‌اند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه: هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانه‌اش جاگرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». «و به هر کس حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٣٧﴾

«و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند» و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند عز وجل آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود «و برای ستمکاران» یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه می‌آلایند «هیچ یآوری نیست».

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلق گرفته، اتفاق نظر دارند، به دلیل این حدیث شریف: «نذر بر دو گونه است: ۱ - آنچه که در طاعت خدای عزوجل نذر شده‌باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ - آنچه که در نافرمانی خدای عزوجل نذر شده‌باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره آن؛ کفاره قسم می‌باشد». اما به قول جمهور فقها؛ انسان در وفاکردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن منخیر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این حدیث شریف: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد».

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ
مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٧٧﴾

«اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است» و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد «و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید» یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید «این برای شما بهتر است» بهتر بودن پنهان کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند «و خداوند متعال با صدقه پنهان و صدقه آشکارتان «بخشی از گناهانتان را می‌زداید» نه همه گناهانتان را زیرا صدقه، همه گناهان را نابود نمی‌کند «و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا عز وجل حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، وشاب نشأ في عبادة الله، ورجلان تحابا في الله اجتمعا عليه وتفرقا عليه، ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يرجع إليه، ورجل ذكر الله خالياً ففاضت عيناه، ورجل دعت امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله رب العالمين ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه: هفت کس‌اند که خدای عزوجل ایشان را در سایه عرش خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او نیست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا عز وجل رشد یافته، دو کسی که به خاطر خدا عز وجل باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یک‌دیگر جدا می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون می‌آید تا آن که مجدداً به سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خدا عز وجل را یاد می‌کند و

چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال او را به‌سوی خویش می‌خواند، اما او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل: صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشاند».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد زیرا عمر رضی الله عنه نصف مالش را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر رضی الله عنه تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت صلی الله علیه و آله کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر رضی الله عنه چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزوجل که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسْكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (۲۷۲)

«هدایت آنان» یعنی: هدایت کفار «برعهده تو نیست» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: برعهده تو نیست تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا جل جلاله هر که را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به خدای عزوجل می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هر فرد سائلی را - از هر دینی که باشد - اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

«و هر مالی که انفاق کنید» بسیار باشد، یا کم «به سود خود شماست» و خدا جل جلاله را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی نیاز است «و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد «و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت» پس آن گاه که صدقه دهنده، برای خشنودی خدا جل جلاله انفاق می کند، پاداش وی چند برابر به او می رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هر حال - بنا بر نیت خود - صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَاقًا وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۱۳۳﴾

«صدقات برای فقرایی است» یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید «که خود را وقف در راه خدا کرده اند» با جهاد و مبارزه «و نمی توانند در زمین سفر کنند» برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده اند، یا هجرت کرده اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صفة^۱ که

^۱ صفة: سایه بانی بود پیوسته به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و اصحاب صفة از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله ای و در صفة مسجد النبی به سر می بردند و تعدادشان چهارصد تن بود.

به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النبی زندگی می‌کردند و به‌عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، این آیه کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این حدیث شریف: «لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي: صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما برآنند که گدایی برای سه کس حلال است:

۱- فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده باشد.

۲- کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهد گشته بی‌آن که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا اتفاق برای اصلاح ذات‌البین و اتفاق برای دفع مظلومه‌ای.

۳- کسی که پرداخت دیه فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.

و این حدیث شریف جامع هر سه معنای یادشده است: «المسالة لا تحل الا لذی فقرمدقع، او لذی غرم مفضع، اولذی دم موجه»، پس الحاح و پافشاری بر تکدی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

«و» آن فقرای مجاهد در راه خدا ﷺ «از مناعتی که دارند، هر کس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد» زیرا ایشان خود را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار فقر و مسکنت نمی‌کنند، به طوری که شخص بی‌اطلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، اما شخص با بصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد: «آنان را به سیمایشان می‌شناسی» با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و

نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد. در حدیث شریف آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد». «از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند» یعنی: آنان مانند دیگر نیازمندان یا متکدیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعاً از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن، به جهت وارستگی و مناعت‌طبعی که دارند. این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسران است. اما به قولی دیگر: مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت. «و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است» پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْأَيْدِي سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٧٦﴾

«کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند» به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند «پاداششان نزد پروردگارشان» محفوظ «است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: از هول و هراسهای روز قیامت ایمنند و به آن لذتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندان‌شان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: این آیه کریمه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها نیز بر صحت این روایت دلالت می کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می شود».

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

چون خداوند متعال حال مؤمنان وارسته پرداخت کننده زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می پردازد که رباخوار و حرام خوارند: «کسانی که ربا می خورند» ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است مخصوص بدون عوضی در مبادله مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدت معامله دادوستد یا وام است.

در جاهلیت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می رسید، طلبکار به وامدار می گفت: یا وامت را می پردازی و یا بر مبلغ می افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیه کریمه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث شریف زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران «برنمی خیزند» یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر «مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است»

یعنی: مانند کسی برمی‌خیزند که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود - به‌عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخوردار از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده‌باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مس: جنون است. «این» حال و فرجام بدرباخواران «بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست» یعنی: آنان خرید و فروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: «و حال آن که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است» یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه بارباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگویی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزوجل را در تمام اوامر و نواهی اش اطاعت می‌کند و الا اگر پای دلیل و حجت هم در میان باشد، بدون شک، مفساد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

اما ابن کثیر می گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند عز وجل آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می بود؛ باید می گفتند: انما الربا مثل البیع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی که گفتند: انما البیع مثل الربا: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». «پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید» که نهی از ربا از آن جمله است (و) بنابراین «از رباخواری بازایستاد» امر خدا عز وجل و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس «آنچه گذشته، از آن اوست» یعنی: او در رباخواریهای گذشته دوران جاهلیت خویش، مورد مؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است «و کارش به خدا واگذار می شود» در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردش «و هر که به سودخواری بازگشت» یعنی: به معامله سود. یا: هر که به سوی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند رباست؛ «انان اهل آتشد و جاودانه در آند» مراد از خلود و جاودانه ماندن در آتش - در باره مؤمنانی که مرتکب این جنایت می شوند - ماندگار بودن در دوزخ به مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.

ابن کثیر می گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل ترین ابواب است، چنان که عمر رضی الله عنه فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند و آن را برای ما به طور شافی بیان نفرمودند، پس هر آنچه را که شبهه ناک است فرو گزارید و به سوی چیزهایی روی آرید که شبهه ناک نیست». در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترین آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم بستر شود». هم او در حدیث شریف دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمودند: «یأتی علی الناس زمان يأکلون فیهِ الربا. قال: قیل له: الناس کلهم؟ قال: من لم يأکله منهم ناله من غباره: بر مردم زمانی می آید که در آن ربا می خورند». راوی می گوید: از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که آیا همگی مردم

در آن روزگار ربا می خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می رسد».

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۳۷﴾

«خداوند ربا را نابود می سازد» یعنی رکت آن را در دنیا از بین می برد، هرچندکه بسیار هم باشد. یا کلا آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می سازد. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن الربا وإن كثر، فإن عاقبته تصير إلى قل: ربا هرچند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می گراید».

«و» خداوند متعال «بر صدقات می افزاید» یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می گرداند و برپاداش صدقه دهنده می افزاید، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هر کس پیمانهای از خرما را که از کار پاکیزه به دست آورده باشد - زیرا خداوند جَلَّالٌ جز پاکیزه را نمی پذیرد - صدقه دهد، پس بی گمان خداوند جَلَّالٌ آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می دهد، همان طوری که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می شود». «و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی دارد» یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه کار در گفتار و کردار را دوست نمی دارد زیرا دوستی خدای عزوجل مخصوص توبه کاران و پاکیزگان از آلودگی هاست. در این آیه کریمه هشدار سخت و محکم بر کسانی است که ربا می خورند و می گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند جَلَّالٌ با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۷﴾

«به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند» خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید - با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود - به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند.

این آیه کریمه مقایسه و مقارنه‌ای است میان کفار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۲۷۸﴾

آن‌گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهی می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند بترسید و بازمانده ربا را» که در نزد دیگران باقی مانده «رها کنید» و واگذارید «اگر واقعا مؤمنید» پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید.

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاذْنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِؕ وَاِنْ تَبَتُّمُ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ﴿۲۷۹﴾

«و اگر چنین نکردید» و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید «پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش» یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را

به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، درغیراین صورت، گردش را بزند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است «و اگر توبه کردید» یعنی: از ربا «پس اصل مالهایتان از آن شماس» که آن را می‌گیرید «نه شما ستم می‌کنید» بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال «و نه بر شما ستم می‌شود» از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فردا کردن و کم دادن اصل مال. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبه حجه‌الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از ذمه شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود».

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دوآیه کریمه درباره قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۳۸﴾

«و اگر بدهکار تنگدست بود» و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد «پس لازم است مهلت دهید تا» هنگام «گشایش» و توانگری وی. مفاد این آیه کریمه عام است درباره تمام کسانی که بدهکارند «و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است» یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: بنی‌عمر و بن‌عمیر که اموالی را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست‌آید. اما بنی‌عمر و تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند بازگردانده می‌شوید» و آن روز مردن است «سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آخرین آیه قرآن که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، همین آیه: ﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...﴾ بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که در این حدیث شریف فرمودند: «در امت‌های پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزوجل از ما درگذرد. پس خدای عزوجل (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید».

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (۲۷۵ - ۲۸۱) متضمن پنج موضوع است:

۱- جواز انواع دادوستد.

۲- تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.

۳- مهلت دادن به بدهکار تنگدست.

۴- پاداش ایمان و عمل شایسته.

۵- و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱- ربای نسیه. ۲- ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام‌داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقدا فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به این که آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان‌که بر تحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می‌یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف‌شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد^۱.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى فَآكُتُبُوهُ وَلِيَكُتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأَبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلِيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ رَضُونَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأَبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلٍ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْقَىٰ الْأَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّحُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٨٢﴾

این آیه کریمه که به آیه «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیه قرآن کریم می‌باشد.

«ای مؤمنان! اگر تا می‌عادی مقرر با یک‌دیگر به دین معامله کردید». «عین» در نزاع‌اراب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا می‌عادی مقرر)، استدلال شده است به این‌که: قید نکردن زمان در معاملات مدت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یک‌دیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید «آن را بنویسید» یعنی: معامله دین را با زمان و

^۱ در مورد علت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمه فارسی (۱۳۴/۳).

سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند «و باید نویسنده‌ای» صورت معامله را «براساس عدالت میان شما بنویسد» این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن» سند عقد تداین «خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش داده است» با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند عز و جل از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نرزد «و کسی که وام بر عهده اوست، باید» به نویسنده آنچه را که باید بنویسد «املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد» و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است «پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه بود» سفیه: کسی است که به سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند «یا» اگر کسی که حق بر ذمه اوست «ضعیف بود» ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، بچه خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد «پس ولی او باید با عدالت املا نماید» یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند «و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید» یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن

مستحب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الْأَذَى...﴾، وجوب آن منسوخ گردید.

«پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرد از آن گواهانی که می‌پسندید» گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است «که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد» یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین ضعفی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به یاد آوردن جزء دیگری است «و چون گواهان فرا خوانده شوند» یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند «نباید خودداری ورزند» از ادا، یا قبول شهادت «و ملول و ناراحت نشوید از این که آن را» یعنی: بدهی را «چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید» زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله و امگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: «این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر» و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر «و برای شهادت درست‌تر» یعنی: بر اقامه شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است «و برای این که دچار شک نشوید» به احتیاط «نزدیکتر است» زیرا نوشتن سند در معامله مدت‌دار، هر نوع شک و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد «مگر آن که داد و ستد نقدی باشد» با حاضر بودن هر دو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن «که آن را میان خود» دست به دست «دستگردان می‌کنید» مراد از آن: معاملات پایاپای

و دست به دست است، که «در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و» اما «چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید» یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگیرید. خاطر نشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر رضی الله عنهما چون معامله نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسبه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

«و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود» یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید «و اگر چنین کنید» و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند «پس این» کار «از نافرمانی شماست» یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید «و از خدا پروا کنید» در امر و نهی وی «و خدا» بدین گونه در این آیات و غیر آن از آیات خویش «به شما آموزش می‌دهد» آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید «و خدا به هر چیزی داناست» از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

❖ **وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةٌ ۖ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الْأُدَىٰ أَوْثِينَ**
أَمَّنْتُمْ ۖ وَلَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ ۗ وَلَا تَكُونُوا الشَّاهِدَةَ ۗ وَمَنْ يَكُنْهَا فَيَنْهَ ۗ أَيْتُمْ قَلْبُهُ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

«و اگر در سفر بودید» و معامله مدت دار انجام دادید. و هرچند فقط بر سفر تصریح شد، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر - نیز مشمول این حکم است «و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید» رهن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به‌دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یابه‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند درحالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، گروی در حضر نیز جایز است.

«و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست» یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را برحق خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد وام را نوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد «پس آن کس که امین شمرده شده» یعنی: بدهکار «باید امانت‌وی را بازپس دهد» یعنی: وامی را که بر ذمه وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواسته، امین گردانیده است «و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند» یعنی: وامدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیه کریمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدت‌دار است «و شهادت را پنهان نکنید» آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید «و هرکه آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا عز و جل پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق

تعالی قلب را مخصوصا گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست» و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه‌گرفتن و گرو نهادن است.

ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده اند:

۱- معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه‌گرفتن.

۲- معامله با سپردن گروی دریافت شده.

۳- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یک‌دیگر.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه مخصوصا درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزوجل در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِؕ وَاِنْ تُبَدُّوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ يَحْسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَعْلَمُ مَنْ

يَشَآءُ وَيَعْدِبُ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲۸۴﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و اگر آنچه در دل‌های خود دارید» از شر و بدی و تصمیم بر آن «آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بر آن محاسبه می‌کند، آن‌گاه هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: خداوند عزوجل بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان - از اموری که بر آنها حساب و بازپرسی مترتب می‌شود - پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شک، نفاق،

تکذیب در دین و مانند آن. اما چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دلیل این حدیث شریف: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لَهْذِهِ الْأُمَّةِ مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ: همانا خداوند عز وجل برای این امت آنچه را که در درون خود حدیث کنند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگویند یا بدان عمل نکنند». ابن عباس می‌گوید: «چون این آیه کریمه نازل شد، مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حدیث نفس و قصد درونی».

در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: چون این آیه کریمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما اکنون که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا می‌خواهید همان سخنی را بگویید که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سمعنا و عصینا: شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: سمعنا و أطعنا غفرانک ربنا و إلیک المصیر». پس چون مسلمانان این را گفتند... خداوند متعال با نزول آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ حکم این آیه کریمه را منسوخ گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره رضی الله عنه که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ ناسخ آن نه، بلکه واضح کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن

می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدي بسيئة فلا تكتبوها عليه، فإن عملها فاكذبوها سيئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاكذبوها حسنة، فإن عملها فاكذبوها عشرًا - وفي رواية - كتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف إلى أضعاف كثيرة: رسول خدا ﷺ فرمودند: خدای عزوجل فرمود؛ چون بنده من قصد گناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسد، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسد و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسد و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسد - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عُفْرَانُكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٣٨٥﴾

چون خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: «پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است» یعنی: پیامبر خدا ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین «مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند» یعنی: ایمان آورده‌اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرم الهی و

واسطه میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند «و» ایمان آورده‌اند «به کتابهای وی» زیرا این کتابها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها خدای عزوجل را بندگی می‌کنند «و» ایمان آورده‌اند «به پیامبرانش» زیرا ایشان مبلغان پیامهای الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: «میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» در این که فرستاده الله ﷻ و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم «و می‌گویند» یعنی: پیامبر و مؤمنان که «شنیدیم و اطاعت کردیم» یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس «پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم» یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! «و بازگشت به سوی توست» با حشر و نشر در روز قیامت.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ
 أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ
 لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٣٨٦﴾

«خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش مکلف نمی‌سازد» تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است «هر کس هر چه نیکی کند، به سود او» است و پاداش آن مربوط به خود وی است «و هر چه بدی کند، به زیان اوست» و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است. و نیز مؤمنان می‌گویند: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر». در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت.»

علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند عز و جل از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». «پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی» اصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به اصحاب رضی الله عنهم تعلیم می دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش امتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار» مراد از آن: تکالیف شاقه ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنفیه السمحه: به دین حق گرای آسان برانگیخته شده ام». پروردگارا! «و از ما در گذر» در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزشهای ما - که تو به آنها داناتری «و بر ما بیامرز» آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتمان را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان «و بر ما رحمت آور» یعنی: بر ما - با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز تفضل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن «تو مولای مایی» یعنی: توحامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم «پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان» زیرا از حق مولی است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امت محمد صلی الله علیه و آله را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان در گذشته، آنان را آمرزیده و

مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است -
که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آخر سوره بقره و آیه‌الکرسی را می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أَعْطَيْتَهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمَنِ تَحْتَ الْعَرْشِ:

این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَاتِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةِ كَفْتَاهُ: هَرَّ كَسْ دُو آيَةِ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ رَا دَر شَبِي بِخَوَانِد، اَيْن دُو آيَةِ كَرِيمَه اُو رَا بَسْنَدَه اَسْت». یعنی: دافع هر شر و بلایی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می‌گوید: «چون آیه ﴿ءَاْمَنَ الرَّسُوْلُ

بِمَا أُنزِلَ...﴾ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، جبرئیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: همانا خدای عزوجل تو و امتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین درخواست نمودند: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا...﴾ تا به آخر آیه...»

خلاصه احکام سه آیه فوق این است:

- ۱- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزوجل وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.
- ۲- ایمان مستلزم اطاعت است.
- ۳- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- ۴- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- ۵- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

﴿سوره آل عمران﴾

مدنی است و دارای (۲۰۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی: در آن بیان شده است. سوره بقره و آل عمران مشترکا به نام «زهراوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دو سوره، بسان دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان سبب نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصارای نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان‌پندهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سوره بقره - به‌طور مشترک - احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سوره «بقره» نقل شد، از آن جمله این حدیث شریف به روایت مسلم از نواس بن سمعان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی که سوره‌های بقره و آل عمران، پیشاپیش آنها قراردارند».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الف لام میم

«الف. لام. میم» خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها، داناتر است. سخن پیرامون حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

«الله؛ جز او معبودی نیست، حی قیوم است» تفسیر «حی» و «قیوم»، در سوره «بقره/آیه ۲۵۵» گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیه کریمه و آیه الکرسی حامل اسم اعظم خداوند ﷻ می باشند.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

ای محمد ﷺ! خداوند ﷻ «این کتاب را» یعنی: قرآن را «به حق» یعنی: به راستی و به حجت غالب «بر تو نازل کرد، درحالی که مصدق است» یعنی: موافق است با «آنچه که پیش از آن می باشد» از کتب آسمانی «و تورات و انجیل را فرود آورد» بر موسی و عیسی علیهما السلام. تورات: کلمه عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سفر می باشد که عبارت اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاوین، سفر عدد و سفر تشنیه اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می گویند. انجیل: کلمه یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می نامند و مشتمل بر سیرت مسیح ﷺ و برخی از تعلیم وی می باشد.

مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤﴾

«پیش از آن» یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد «برای هدایت مردم» یعنی: برای هدایت تمام بشریت در زمان رسالت خود آن پیامبران عليهم السلام. یادآور می‌شویم که امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکر کرده باشند «و فرقان را نازل کرد» فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی عليه السلام و غیر آن از امور، جداکننده حق از باطل می‌باشد «کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب» و «صاحب انتقام» سخت و بزرگی «است» برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را انکار می‌کنند. نعمت: مجازات است. مردم می‌گویند: «فلانی از فلانی انتقام گرفت»؛ آن‌گاه که به سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾

«هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان» و از جمله آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کافران است. آسمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حس بشری از محدوده آنها به عوالم دیگر فراتر نمی‌رود.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

«اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند» از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حامل‌های وراثتی و غیره «هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست» که در ملکش غالب و در آفرینش و صنعش، صاحب حکمت است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
 زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ ءَأَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

«اوست کسی که کتاب» قرآن «را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است» محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «آنها ام‌الکتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». «وبخش دیگر متشابهات است» متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها. قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند عَلَّمَهُ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی‌اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

«اما آنان که در دل‌هایشان زیغ است» زیغ: میل و انحراف از حق است. آری! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که

دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می کنند» یعنی: به تشابهات قرآن چنگ می زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن تشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل و تکیه گاه خویش می گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند» یعنی: راسخان و ریشه داران در علم نیز، تأویل تشابهات را می دانند، در حالی که: «می گویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی گردانیم وارجاع می دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می شود. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «من از کسانی هستم که تأویل تشابهات را می دانند». سخن ابن عباس رضی الله عنه عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل: خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز».

به قولی دیگر، معنای: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...﴾ این است: تأویل متشابه را جز خدا جل جلاله هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت قدمان در علم هم نمی دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف می شود و در این صورت، عبارت: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾ جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین می شود: «راسخان در علم می گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند جل جلاله است و ما معنی و تأویل آن را نمی دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی داند «و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِينَهُ، وَصَدَّقَ لِسَانَهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبَهُ وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَجَهُ، فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ: کسی که به راستی و درستی

سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا در تفسیر: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ﴾ فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف - یعنی سخن صحابی باشد - معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

حق تعالی در آیه دیگری قرآن را تماما محکم معرفی نموده است: ﴿كَتَبْنَا مُحْكَمًا لَا يَضِلُّ فِيهِ الْقُلُوبُ أَلَّا يَمْتَسِحُوا﴾ «این کتابی است که آیات آن تماما محکم گردانیده شده است» [هود / ۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیه دیگری تمام قرآن متشابه معرفی شده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ «خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماما متشابه است» [زمر / ۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم بودن از تناقض، متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیه کریمه با آیه مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

این آیه کریمه درباره نصارای نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به کار می‌برد، و این ضمائر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به سوی آیات محکم

خویش دستور داد، چون آیه: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (بگو: الله یگانه است)، و آیه: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحِدٌ﴾ (جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی» به سوی حق «دلهایمان را دستخوش انحراف نگردان» یعنی: دلهایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك: ای گرداننده دلها! دلم را بردینت پایدار بدار». «و رحمتی» بزرگ و وسیع فقط «از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای» و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب رضی الله عنه از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرك لذنبي، واسألك رحمتك، اللهم زدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، وهب لي من لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ!».

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخَلِّفُ الْأَمْعَادَ ﴿١﴾

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! تو گردآورنده مردمانی» یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورنده آنانی «در روزی» یعنی: برای حساب

^۱ ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورااست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

روزی «که هیچ شکی در آن نیست» که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکی نیست «قطعا خداوند در وعده خلاف نمی‌کند» یعنی: ای معبود برحق من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امرشکی نیست. این دعا خود می‌رساند که هم و غم راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿١٠﴾

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند» یعنی: اموال و فرزندانشان نمی‌توانند در نزد خداوند عز وجل سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند «و آنان خود، هیزم جهنم‌اند» یعنی: آتش‌انگیز جهنم‌اند که جهنم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

«همانند شیوه آل فرعون» یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوه فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی علیه السلام است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برایشان کاری از پیش ببرند «و» نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت «کسانی» است «که پیش از آنان» یعنی پیش از فرعونیان «بودند» از امتهای کافرو خدانشناس «که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت» یعنی: باجزای مهلک مجازاتشان کرد «به گناهانشان» که از جمله این گناهان، یکی هم دروغ انگاشتن آیات الهی بود «و خدا سخت کیفر است».

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ وَلَٰكِن سَوْفَ يُعْذَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

«به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو» مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکه‌اند. آری! به آنان بگو: «به‌زودی مغلوب خواهید شد» در دنیا «و» سپس در آخرت «در

دوزخ محشور می شوید و چه بد جایگاهی است» دوزخ. سپاس بر خدای عزوجل که این تهدید خویش را با کشتن بنی قریظه، جلای وطن کردن بنی نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروز کردن مسلمانان در بدر، عملی گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الْتَقَاتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهَا مِنْ أَيْمَنِهَا رَأَى الْعَيْنُ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

ای یهودیان! «قطعا در برخورد میان آن دو گروه» مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودرو شدند؛ «برای شما نشانه‌ای است» بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می کند که حق تعالی عزت دهنده دین و یاری دهنده پیامبرش و برافرازننده دعوت و رسالت وی می باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنچه را بر سر مردم مکه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن «گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر» گروه «کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به چشم» یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی هیچ گونه ابهامی «دو برابر خویش می دیدند». مشرکان در بدر سه برابر مسلمانان بودند، پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنان را در دید مسلمانان اندک - دوبرابر - نشان داد تا دل‌هایشان قوی گردد - با عنایت به این امر که قبلا به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفار غالب می گردند - «و خدا هر که را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می کند» یعنی: کسانی را که اراده تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می دهد و از جمله این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود «یقینا در این امر» یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان «عبرتی است» و موعظه‌ای بزرگ «برای اولی الابصار» یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می بینند، درس عبرت می گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی گیرید تا ایمان آورید؟

ابن کثیر می گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (۴۴) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می فرماید: «وآن گاه که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود

تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟ می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیارنمایاندن در حالت دیگری. از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیات (۱۲ - ۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن که خداوند جل جلاله آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارناآزموده و بی تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می‌دانی که ما مرد میدانیم و می‌دانی که تاکنون به رزم‌آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

**زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْمَنْطَرِ الْمَقْنَطَرِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَعَآبِ**

۱۴

«دوستی شهوات برای مردم آراسته شده» یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم - به منظور آزمایش و امتحانشان - آراسته است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذت و خوشی می‌نماید. «از جمله» آراسته شده برای شما دوستی «زنان و پسران» زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به سوی آنان. و پسران را به‌یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبت دختران عام و فراگیر نیست. در حدیث شریف آمده است: «ما ترک بعدی فتنه اضرعلى الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده

است: «الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة: دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد.» «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطیر مقنطره از زر و سیم» قناطیر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می‌باشد. مقنطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل شده است که مراد از آن، صدهزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مقنطرها در مکه وجود داشتند. «و» برای مردم آراسته شده «اسبان مسومه» یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسومه: یعنی نشانه‌گذاری شده با نشانه‌ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند «و» برای مردم آراسته شده «محبت چهارپایان» که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند «و محبت زراعت» یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. «این همه بهره زندگانی دنیاست» یعنی: آنچه ذکر شد، تماما بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند «و» حال آن که «فرجام نیکو» که می‌ماند و جاودانه است «نزد خداست».

باید دانست که هدف آیه کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) «اعراف / ۳۲». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ نیز مستدعی پلیدی و منفور بودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا ﷻ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از

شهوات گرامی تر و برترند. بنابراین، اسلام نیازهای فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعاً محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببندد و مشتری نهایت سعی خود را به کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به کار می‌برد. چنان‌که در آیه (۷) از سوره «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (ما

آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزئین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (۴۸) سوره «انفال»: ﴿زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ﴾ مراد از آن، تزئین چیزهایی است که شرعا و عقلا بد باشند، یا مراد آن درجه تزئین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد و گرنه تزئین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزئین صراحتاً به خداوند عز وجل نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت. شکی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

مولانای رومی چه قدر این مضمون را به‌طور عالی به نظم کشیده آنجا که می‌گوید:

آب‌اندر زیر کشتی پشتی است آب‌در کشتی هلاک کشتی است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت!

آیه بعدی به‌همین حقیقت ناظر است:

﴿ قُلْ أُوْنَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۱۵﴾

«بگو: آیا به بهتر از اینها» یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندیهای بی‌ارزش دنیوی «آگاهتان کنم؟» اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: «برای آنان که

^۱ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آند» چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند «و جفتهایی پاکیزه دارند» یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند «و» به‌طور مستمر «از خشنودی خداوند برخوردارند» که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند «و خدا بر بندگانش بیناست» لذا، هر کس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَنَنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

«آنان که می‌گویند؛ پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به تو و به کتابها و پیامبرانت «پس» به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را بپارمز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

«آنان صابران» اند که بر طاعت خدا عز وجل و از محرّمات وی شکیبایی و پرهیزمی‌کنند «و صادقان» اند که نیتها و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است «و فرمانبرداران» خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است «و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند» و در فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «ينزل الله تبارك وتعالى في كل ليلة إلى سماء

الدنيا حين يبقى ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من سائل فأعطيه؟ هل من داع فأستجيب له؟ هل من مستغفر فأغفر له؟: خداوند متعال هر شب - آن گاه که یک سوم آخر شب باقی می ماند - به آسمان دنیا فرود می آید، پس می فرماید: آیا درخواست کننده ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را ببامرزم؟». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هر چند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تاویل کرده، ولی رأی اول راجح است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَرِيضُ الْمَكِينُ



«گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجتهای روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سوی وحدانیت خویش و این که فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است «و فرشتگان» نیز گواهی می دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیت الله ﷻ است «و صاحبان دانش» نیز گواهی می دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله ﷻ و بیان این حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند ﷻ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیر بن عوام رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگرم! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». «همواره به عدل قیام دارد» یعنی: خداوند ﷻ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارنده عدل و داد است «جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه

را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه در پاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزوجل در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْوَعْدُ
بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾**

«در حقیقت، دین» مقبول و پذیرفته شده «نزد خدا همان اسلام است» و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام ﷺ پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. کلمه «اسلام» در اینجا، دربرگیرنده ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل - هر سه - می‌شود «و کسانی که کتاب به آنان داده شده، با یک‌دیگر در دین خدابه اختلاف نپرداختند» یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و بازیهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند «مگر پس از آن که علم برایشان آمد» علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم شدن به فرمانش صراحت دارد «آن هم به سبب بغیی که میانشان وجود داشت» یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ﷺ به حق پیامبر است یاخیر، همچنان اختلافشان در نبوت عیسی ﷺ و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همه این اختلافات به سبب دوری آنها از حق و به انگیزه کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است «و

هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع الحساب است» و آنان را بسیار زود مجازات می‌کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ۗ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسَلْتُمْ فَإِنْ أَسَلْتُمْ
فَقَدْ أَهْتَكُوا وَإِنْ قَوْلُوا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «اگر با تو» درباره توحید باری تعالی «محاچه کردند» یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شده خویش «بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام» یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و رو به سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به طریق اولی به او تسلیم است «و هر که مرا پیروی کرده» از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند عزوجل نموده و نیت خویش را برای او خالص گردانیده.

«و به اهل کتاب و امیین بگو» امیین: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به‌آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهانهای قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: به هدایتی که بی‌شک بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند «و اگر روی برتافتند» از قبول حجت «فقط رساندن پیام برعهده توست» یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسای «و خداوند به» امور و احوال «بندگان» بیناست» لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه

وحدیث بر آن دلالت دارند. در حدیث شریف آمده است: «بعثت إلى الأحمر والأسود: به سوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام». همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٦١﴾

«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند» مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که برخی از انبیای ماقبل عليه السلام را کشتند و به جان رسول اکرم صلى الله عليه وآله نیز سوء قصد نمودند «و می‌کشند کسانی را که به قسط» یعنی: به عدل و داد «امر می‌کنند از مردم» آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی باز می‌دارند «پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده» بشارت: خبر سرور انگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به سوی خداوند جل جلاله دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیت دعوت قیام کرده آنها را به سوی دین خدا جل جلاله فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات درباره آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت صلى الله عليه وآله به سر می‌بردند.

در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امتهای پیشین نیز واجب بود.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست».

باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر - در نزد اهل سنت و جماعت - این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب عامی بر ذمه تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییر دادن منکر بر هر کسی که بر آن توانست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البته مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معین ساخته است، ولی همه این احادیث، به قید استطاعت مقید می‌باشند. و باز هم ما در مورد امر به معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف - در آیات مربوطه آن - بیان خواهیم کرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

«همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است» یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلماً حال و روزگار بدتری دارند «و برایشان هیچ یآوری نیست» که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ

مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب» تورات «داده شدند» آنان احبار و علمای یهود اند «که چون به سوی کتاب الله» یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند «فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض» از اجابت آنچه که به سوی آن فراخوانده شده‌اند «روی بر می‌تابند» در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به وجوب عمل به آن هم معترفند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّبُوا فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْعَرُونَ ﴿٢٤﴾

«این» روی گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی «بدان سبب بود که آنان» برحسب پندار غلط خود «گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معین به ما نمی‌رسد» و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم «و آنچه افترا می‌کردند» و به دروغ برمی‌ساختند «آنان را در دینشان فریفته کرده است» که از جمله آن، همین سخنی است که بیان شد، و از جمله آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منظور دعوت یهودیان به سوی خدا جل جلاله، به مدرسه دینی آنان رفتند و آنان را به سوی دین خدا جل جلاله دعوت کردند، در این هنگام نعیم بن عمرو و حارث بن زید خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بر دین ابراهیم علیه السلام هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». اما آنان نپذیرفتند. آن‌گاه خدای عزوجل، آیات (۲۳ - ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

كَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

«پس چگونه خواهد بود» حالشان «آن‌گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست» و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکی راه نمی‌دهد، که روز قیامت است «گرد آوریم؟» آنان باید بدانند که خواه ناخواه در دام آن روز گرفتار می‌شوند و با چنین حيله‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی، نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته‌اند و با فریفته‌شدن به برساخته‌های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده‌اند، روشن می‌شود که این دروغ‌بافی‌ها و حيله‌گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را

نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست «و» چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که «به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود» با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان؟.

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٠٨﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی که کار را همه به او سپرده و بر او توکل کرده‌ای «بارخدا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی «هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همه خیر» از روی آفرینش و تقدیر «به‌دست توست» نه به‌دست غیر تو «و تو بر هر چیز توانایی» و توانایی‌ات مطلق است. این کثیر می‌گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ﷺ و امتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوت را از بنی اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به‌سوی انس و جن و خاتم الانبیاء علی‌الاطلاق ﷺ تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ﷺ، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امتشان ببخشد، پس این آیه کریمه نازل شد.

تَوَلَّجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ

تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

همچنان بگو ای محمد ﷺ! پروردگارا! تو همانی که «شب را به روز و روز را به شب درمی آوری» یعنی: از درازی این می‌گاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌گاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابراین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده» یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هسته آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن «و هر که را بخواهی، بی حساب روزی می‌دهی» یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسم اعظم خداوند عز وجل که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیه آل عمران است».

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ

تَكْفُرُوا مِنْهُمْ نَفْسًا وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطه دوستی برقرار کرده بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید،

مبادا شما را در دیتان به فتنه در افکنند. اما آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: «مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند» و با آنها مهر و محبت بورزند و قلبا به همیاری با آنان متمایل باشند «و هر که چنین کند» یعنی: هر که کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد «در هیچ چیز از الله نیست» یعنی: او را از دوستی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است «مگر آن که به نوعی از حذر کردن شر آنان رادفع کنید» یعنی: مگر آن که ظاهرا با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان محرم اسرار به جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر در صورتی که کفار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبت نموده اما در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا جَلَّ جَلَالُهُ است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است، چنین تقیه‌ای به وی زیانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بیالاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «إنا لنكثر في وجوه أقوام وقلوبنا تلعنهم: ما بر روی مردمی می‌خندیم، درحالی که دلهایمان آنان را لعنت می‌کند». «و خداوند شما را از خود» یعنی: از مجازات خود «برحذر می‌دارد» اگر کفار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید «و بازگشت به سوی خداوند است» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام ﷺ چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر ﷺ تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است.

در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ (خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: ﴿إِلَّا أَنْ تَكْفُرُوا مِنْهُمْ تَقَنَّةً﴾ در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است.

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کاری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه رضی الله عنهم گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خدا ﷺ که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظلوم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روا داشتند اما هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه

گرام ﷺ چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است.¹

بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همه مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ «اگر آنچه را در سینه‌های شماست» از دوستی و همدلی باطنی با کفار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست «پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند» پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد «و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند» بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید «و خداوند بر هر چیزی تواناست» لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱ - این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ با قبیله خزاعه - در حالی که هنوز بر شرک خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲ - برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

¹ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور. با تلخیص.

۳ - آیه کریمه (۲۸)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْتَضِرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۳۰﴾

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به‌جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن کارهای بد «فاصله‌ای دور بود» حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد». علت تکرار عبارت: «و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» که در آیه (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزه گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی درعین حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگانش دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: «و خدا به بندگانش رئوف است» حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بربندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قوی‌میش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! به مدعیان دوستی من «اگر خدا را دوست دارید» یعنی: اگر به حق در ادعای محبت خداوند ﷺ صادق و راستگو هستید «پس، از من پیروی کنید» در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حق خداوند ﷺ هستم «تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما بیامزد و خداوند آمرزنده مهربان است» لذا محبت خداوند ﷺ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از وی است و اثر محبت خدا ﷺ بر بنده، انعام وی بر او به آموزش و فضل و رحمت می‌باشد. این‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت خدا ﷺ را دارند، اما رهرو طریقه محمدی ﷺ نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی ﷺ پیروی کنند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه از حسن بصری رحمته الله روایت شده است که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ مردمی بودند که می‌گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می‌داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ط فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید» در تمام اوامر و نواهیش «پس اگر رویگردان شدند» از اطاعت و محبت خدا و رسولش، بدانند که «قطعا خداوند کافران را دوست ندارد» بر آنان نمی‌آمزد و آنان را مورد خشم خود قرار می‌دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ﷺ کفر است.

❖ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمد ﷺ پیامبر برحقش می باشد که محبت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده اش صدق پیدا نمی کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط و فقط برخاسته از انکار خدا ﷻ و حسد با این پیامبر ﷺ است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی ﷺ و بیان این حقیقت می پردازد که او از اهل بیت نبوت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلو و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدمه آغاز می شود: «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» یعنی: خداوند ﷻ این قافله انبیاء ﷺ را از میان جهانیان به نبوت برگزید. تخصیص آدم ﷺ به یادآوری برای آن است که او پدر همه بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افکند، به او نامه های همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح ﷺ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اولین پیامبر برانگیخته الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می باشد. ذکر آل ابراهیم ﷺ برای این است که رسول خدا ﷺ و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی ﷺ از این خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی ﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصا بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةً بَعْضًا مِّنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

«در حالی که این جماعت» انبیاء ﷺ «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از

تبار برخی دیگر بودند «و خداوند شنوای داناست» شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾

«آن‌گاه که زن عمران» که نامش حنه بود «گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادت «تا آزاد از هر قید» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند «پس از من بپذیر» این نذر را که در رحم دارم «که تو شنوای دانایی» دعایم را می‌شنوی و به نیت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمدبن اسحاق می‌گوید: «حنه مادر مریم - همسر عمران - زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم...)». یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادراطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ

وَإِنِّي أَعِيدُهَا بِلَكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾

«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام» حنه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود - یعنی زادن فرزند پسر - محقق نگشته بود «و خدا به آنچه او زاید، داناتر است» این از کلام خدای سبحان بر سیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این‌دختر وی و فرزندش - عیسی عليه السلام - را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهدگردانید «و پسر مانند دختر

نیست» این از سخن مادر مریم و دنباله اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد «و من نامش را مریم نهادم» مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «و هر آینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند جل جلاله این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَنَقَبَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنِ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرُومُ إِنَّ لِي هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

«پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی» و اداره امور «او برگماشت» قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا - شوهرخواهر، یا شوهر خاله مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». «هر بار که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد» محراب: ایوانی در جلو معبد است که دری دارد و به وسیله نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند

پنهان می ماند، لذا محراب، گرمی ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می گویند. آری! هر بار که زکریا علیه السلام به محراب نزد مریم می رفت: «نزد او خوراکی می یافت» یعنی: نوعی از انواع خوراکی ها را نزد وی می یافت. در روایات است آمده است: چون زکریا بر وی وارد می شد، میوه زمستان را در فصل تابستان و میوه تابستان را در فصل زمستان نزد وی می یافت. ابن کثیر می گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می باشد». و چون زکریا این میوه ها را نزد وی یافت: «گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟» و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود «مریم» در پاسخ گفت: «این از نزد خداوند است» لذا دیدن این میوه ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که «خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می بخشد» به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٢٨﴾

«آنجا بود» یعنی: در این مکانی که زکریا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهده این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود «که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطا کن، که تو شنوای دعایی» و پذیرنده آن. آری! زکریا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه های بهشتی برای مریم قادر است، بی تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز تواناست.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣١﴾

«آن گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند» به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است «که خداوند تو را به» تولد «یحیی مژده می دهد»

اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی علیه السلام است. عیسی علیه السلام را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد. چنین بود که یحیی علیه السلام به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی علیه السلام و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی «سید است و حضور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حضور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. آری! یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان که کناره‌گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیاء علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». «و» یحیی «پیامبری از شایستگان است» یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مژده در مورد یحیی علیه السلام بعد از بشارت به تولد وی است.

قَالَ رَبِّ اِنَّيْ يَكُوْنُ لِيْ غُلْمٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَاَمْرًا نِّيْ عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿٤٠﴾

زکریا که سالمند بود «گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد در حالی که پیری‌ام بالا گرفته است» و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. «و» درعین حال «زنم عاقر است» عاقر: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچه‌دار شدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید «گفت» پروردگار متعال «همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند» از کارهای

عجیب و شگفت آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریا!
چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

**قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادَّكُرَ رَبُّكَ كَثِيرًا
وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ ﴿٤١﴾**

زکریا «گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» که با آن از باردار شدن زخم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم «فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز» یعنی: در این سه روز - با آن که صحیح و سالم هستی - از سخن گفتن با مردم - اما نه از اذکار و نیایش‌ها - بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریا در این سه روز به شکرانه نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ‌گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان» از هنگام زوال خورشید تا غروب آن «وبامدادان» از طلوع صبح تا چاشتگاه «او را تسبیح گوی» و نماز بگزار. نماز راتسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾

«و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده» برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست». «و پاک ساخته» تورا ای مریم از کفر، یا از همه

پلیدیهای حسی و معنوی «و تو را بر زنان جهان برگزیده» تا روز قیامت. پس مریم عَلَيْهَا دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت المقدس و گزینش دوم؛ متولدشدن پیامبری از وی است.

يَمْرِيْمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَبِي مَعَ الرُّكْعِيْنَ ﴿٤٣﴾

«ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش» یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نماز قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است «و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن» یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نمازنگزاری.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا

كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! «این» اموری که به تو در این آیات خبر دادیم «از اخبار غیب است که بر تو وحی می کنیم» و تو از مشاهده آنها غیب بوده ای «و تو در نزد آنان» یعنی: در حضور آنان «نبودی، آن گاه که قلمهایشان را انداختند که کدامیک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می کردند» در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه می گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد». آری ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو در این صحنه ها حاضر نبودی، بلکه خداوند عَلَّمَ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ بِشْرِكٍ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

«چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد» این کلمه خود عیسی علیه السلام است که با کلمه «کن» به وجود آمد. یعنی خداوند جل جلاله فرمود: «کن: موجود شو»، و عیسی علیه السلام به وجود آمد «که نام او مسیح است» عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرار گرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیاء الیناء مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: «عیسی فرزند مریم» با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجه دادن به این حقیقت است که عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد «و در دنیا و آخرت وجیه است» وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. و جاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است «و از مقربان» بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

«و او در گهواره» به اعجاز «و در میان‌سالی» به وحی و رسالت «با مردم سخن می‌گوید» مهد: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کهل: میان‌سالی است «و از شایستگان است» یعنی: عیسی علیه السلام از بندگان صالح و شایسته خدا جل جلاله است. پس این بشارت: ولادت عیسی علیه السلام، سخن گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سن کهولت، بودن وی از بندگان شایسته خدا جل جلاله، برخورداری وی از جاهت، بودن وی از زمره علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ ذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

«مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نزنده است؟» از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوه معمول، فرزندی بدین گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در پاسخ وی «فرمود: خداوند بدین سان هرچه را بخواهد می آفریند، چون اراده او به کاری تعلق گرفت، فقط به آن می گوید: موجود شو، پس بی درنگ موجود می شود» بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾

«و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد» مراد از کتاب: خط و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوت فهم و حسن تدبیر در امور، بانهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْرِي الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْقِنُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

«و» عیسی علیه السلام را به عنوان «پیامبری به سوی بنی اسرائیل» می فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: «من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت خویش. یادآور می شویم که عیسی علیه السلام به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امت‌های دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد.^۱ آن‌گاه

^۱ نگاه کنید به سوره «یس ۲۷ - ۱۲».

عیسی علیه السلام در شرح معجزه خویش گفت: «من از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده» یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده «می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای» جاندار «می‌شود» و مانند سایر پرندگان می‌پرد «به اذن الهی» یعنی: اگر اذن خدای عزوجل نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست عیسی علیه السلام اجرامی کرد بنابراین، برابر ساختن گل و دمیدن در آن، از عیسی علیه السلام و آفرینش از خدای عزوجل بود «و نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم» پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند «و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» البته مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدا نمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی علیه السلام بود «مسلمانان در این» معجزات «برای شما نشانه‌ای است» بر صدق رسالت من «اگر مؤمن باشید» و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

**وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِجْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَبَشِّرِ التَّوَّابِينَ
مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**

«و» عیسی علیه السلام گفت: آمده‌ام تا «تصدیق‌کننده تورات باشم که پیش از من» نازل شده «است» یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت «و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم» یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند جل جلاله در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون

چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرّماتی را که خداوند ﷻ به منظور تنبیه بنی اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند «و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید» در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾

«بی گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است» و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتفاق نظر دارند. به این ترتیب، عیسی علیه السلام صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادعای این که او یکی از سه خدا می باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی علیه السلام خود گفت: من نیز بنده خدایم، چنان که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی علیه السلام را به خدایی می گیرند؟

﴿ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

﴿٥٢﴾ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

«پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد» یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیله حواس درک می شود. به کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! او در این هنگام «گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی اند؟» انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به سوی خداوند ﷻ و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی اند؟ «خواریون» که دوازده مرد از شاگردان و مقربان نزدیک عیسی علیه السلام بودند «گفتند: ما انصار خدا هستیم» یعنی: ما یاوران دین خدا ﷻ و پیامبران هستیم.

حواری: در لغت به معنی یار و یاور است «به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم» یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواسته تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر رضی الله عنه داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواری است و حواری من زبیر است».

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا آتَيْتَنَا وَاتَّبَعْنَا رَسُولَ فَآكُنْ بِنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾

حواریون در ادامه گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمره گواهان» بر وحدانیت خویش و تصدیق پیامبرت «بنویس» و قرار بده.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾

«و» کسانی که عیسی علیه السلام از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفار بنی اسرائیل «مکر ورزیدند» مکر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افکند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه‌ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است «و خداوند هم مکر در میان آورد» و مکر وی استدراج^۱ وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا جل جلاله در اینجا؛ عبارت از افکندن شباهت عیسی علیه السلام بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی علیه السلام به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی علیه السلام به محل اقامت وی آمدند، همان حواری را که شبیه عیسی علیه السلام بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی علیه السلام را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان

^۱ استدراج: نزدیک کردن مجرم به تدریج و درجه‌به‌درجه به سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند جل جلاله به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج در واقع، گرفتن الهی به طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند - نیرومندتر است، اما جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ



«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرنده توام» از زمین. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) «انعام/۶۰». همچنین به این حدیث شریف که رسول خدا ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا...: سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی عليه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس رضي الله عنه نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است. «و بالابرنده توام به سوی خویش» در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند «و پاک کننده توام از کسانی که کافر شده‌اند» یعنی: پاک کننده توام از مجاورت با کفار؛ با بالابردنت به سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متهم می‌کردند «و برترگرداننده پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم» یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبه‌یاران و پیروان عیسی عليه السلام هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمهراند مسلمانان زیرا ایشان نیز

از آنچه عیسی صلی الله علیه و آله آورد، پیروی نموده و او را - بی هیچ غلو و زیاده رویی - به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیه کریمه این است: نصارای پیرو عیسی صلی الله علیه و آله، پیوسته و مدام بر نسلهای باقی مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیان به عیسی صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند، و غلبه نصاری بر آنان با قوت و عزت و پیروزی آنهاست - والله اعلم. «آن گاه بازگشت شما به سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می کنم» در روز قیامت.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَبْنَا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

«اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان می کنم» در دنیا؛ باکشتن و اسیر ساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش «و یاورانی ندارند» تا آنان را از این عذاب سخت برهانند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خداوند مزدشان را به تمامی» یعنی: به طور کامل و فراهم شده «به آنان می دهد» با نیششان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت «و خداوند بیدادگران را دوست ندارد» این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

ای محمد صلی الله علیه و آله! «اینهاست» اشاره به اخبار عیسی صلی الله علیه و آله و دیگران است که بیان شد «که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می خوانیم» مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، پس یکی از آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «پدر عیسی صلی الله علیه و آله کیست؟» و عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که در پاسخ دادن شتاب نمی کردند و منتظر

می ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می رسد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسی علیه السلام برای امت اسلام به گونه ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شک و تردیدی برای این امت باقی نماند. البته در این باره، حکمت ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

۱ - اگر شناخت حضرت عیسی علیه السلام برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که حضرت عیسی علیه السلام به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲ - هر چند حضرت عیسی علیه السلام به هنگام نزول در آخرالزمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهت رهبری امت تشریف می آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.

۳ - واقعه نزول عیسی علیه السلام در آخر عمر جهان به وقوع می پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می بود، امکان داشت که کسی دیگر مدعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به وسیله همین علایم است که چنین مدعیانی محکوم به شکست اند، چنان که در هندوستان شخصی به نام میرزا احمدقادیانی مدعی شد که من مسیح موعودم و علمای امت بر اساس همین علایم، قول او را رد کردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨١﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می گویند: هیأت نمایندگی نصارای نجران به رسول خدا ﷺ گفتند: چرا تو رفیق ما عیسیٰ علیہ السلام را دشنام می دهی؟ رسول خدا «فرمودند: مگر من در حق او چه می گویم؟ گفتند: می گویی او بنده خداست! رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! او بنده خدا و کلمه اوست که او را بر دوشیزه باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تا کنون انسانی را دیده ای که بدون پدر آفریده شده باشد؟ اگر راست می گویی نظیر او را به ما معرفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است» در این که عیسی علیہ السلام هم مانند آدم علیہ السلام بدون پدر آفریده شد، بلکه حتی آفرینش آدم از آفرینش عیسی علیہ السلام نیز شگفت انگیزتر است زیرا آدم علیہ السلام بدون پدر و مادر آفریده شد، چرا که حق تعالی «او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی درنگ موجود شد» همچنین است عیسی علیہ السلام که خداوند جل جلاله به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می گیرید، درحالی که اقرار دارید به این که آدم علیہ السلام بشری است مخلوق؟ پس عیسی علیہ السلام نیز همچنین است، بلکه حتی او به مخلوق بودن اولی است. مثل: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب تر از آن می باشد تا بدین وسیله این مثل درنفسهای بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه تر در هم بکوبد.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٠﴾

«حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش» این خطاب، متوجه هر شنونده ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست درباره عیسی علیہ السلام همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردد و دودل نباشد. یا خطاب متوجه پیامبر اکرم ﷺ است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری شان می باشد.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

«پس هر که با تو مواجهه کند» ای محمد ﷺ! «در این باره» یعنی: درباره عیسی صلی الله علیه و آله، و مدعی باشد که او - العیاذ بالله - خداست «پس از دانشی که برای تو آمده» یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی صلی الله علیه و آله خبر داد، در آن صورت «بگو: بیایید» یعنی: بشتابید و به میدان آید تا «پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» یعنی: هر یک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم «سپس مباحله کنیم» ابتهال: در اصل؛ بلند کردن دستها به بارگاه خداوند جل جلاله و دعا کردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است «و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده. در روایات آمده است که: نصاری نجران با رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجهه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی صلی الله علیه و آله شدند، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما می گویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی ای با تو درباره عیسی صلی الله علیه و آله مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان.»

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

«هر آینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست» یعنی: آنچه که خداوند جل جلاله بر پیامبرش در شرح حال عیسی صلی الله علیه و آله - از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش - بیان کرد، همان با واقعیت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحق دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغه نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است «و خداوند غالب و حکیم است» پس هیچ کس نمی تواند با او در صنعش برابری کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران ملاعنه [مباحله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش تر از

دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاحظه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاحظه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباحله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباحله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا ﷺ گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا ﷺ فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به پاخواست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

این آیه کریمه از جمله نشانه‌های روشن و حجت‌های مبرهن نبوت حضرت محمد ﷺ است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به «مباحله» فراخواندند، اما از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباحله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿١٣﴾

«پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به» حال «مفسدان داناست» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عینا همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری‌ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يَا هَلْ أَكْتَبِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

«بگو» ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است» یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تابه سخنی که

در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به طور برابر و یکسان موجود است و شریعت‌های آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: «که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» یعنی: چیزی از مخلوقات را با خالق سبحان مورد پرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همه انبیای الهی «و» بیاید «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به پروردگاری نگیرد» و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متفقا برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عزیر معتقدند.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر - چون امام و فقیه - استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت - یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است - به وقوع می‌پیوندد.

«پس اگر از این» دعوت «اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به این که ما مسلمانیم» یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خوشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن عباس رضی الله عنهما به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند جل جلاله پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

تَعْقُوتٌ ﴿٦٥﴾

از ابن عباس رضی اللہ عنہ در بیان سبب نزول آیات (۶۵ - ۶۷) روایت شده است که فرمود: نصارای نجران و احبار یهود به نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گرد آمده و در حضور ایشان با یکدیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم محاجه می کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی کنید؟» به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را رد کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین های یهود و نصاری بعد از ابراهیم علیه السلام پدید آمده اند زیرا یهودیت بعد از موسی علیه السلام پدید آمد و کتاب موسی علیه السلام تورات است، و نصرانیت بعد از عیسی علیه السلام پدید آمد و کتاب وی انجیل است، در حالی که ابراهیم علیه السلام روزگاری دراز قبل از آنها می زیست، پس چگونه ابراهیم علیه السلام می تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هَآأَنَّمْ هَآؤُلَآءِ خَبَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا

تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

«هان، شما» ای یهودیان «همان کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می کنید؟ و خداوند می داند و شما نمی دانید» مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات - اعم از حلال و حرام و انواع عبادات - است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. اما آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم علیه السلام بر دینشان بود. علما گفته اند: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل گرایان، دلالت می کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف» یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و «مسلمان بود» یعنی: مطیع خداوند ﷻ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود».

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَكِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ ای محمد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: «درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم» یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی «همان کسانی هستند» از یاران و پیروانش «که او را پیروی کرده‌اند» یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده‌اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده‌اند «و» نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم ﷺ «این پیامبر» یعنی: محمد ﷺ است. اولویت رسول خدا ﷺ به ابراهیم ﷺ از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم ﷺ اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی ﷺ با آیین ابراهیم ﷺ موافق است. درحدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَوَلَايَةَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنْ وُلِّيَ مِنْهُمْ أَبِي وَخَلِيلُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ». همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم ﷺ است». «و کسانی که ایمان آوردند» از امت محمد ﷺ، آنان نیز به ابراهیم ﷺ نزدیکتر و سزاوارترند «و خدا کارساز مؤمنان است» با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّوكُمْ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره طوایف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد، آن گاه که گروهی از مسلمین را به سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان «آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند» یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتی که جز خودشان را گمراه نمی کنند» چراکه گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلما وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی گردد «و» اما آنها این حقایق را «نمی فهمند».

يَتَّاهِلُ الْكٰتِبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ﴿٧٠﴾

«ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟» یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمد ﷺ آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت ﷺ و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می باشد، کفر می ورزید؟ «با آن که خود گواهی می دهید» بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می دانید که این دلایل حق است؟

يَتَّاهِلُ الْكٰتِبِ لِمَ تَلِيْسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبٰطِلِ وَتَكْفُرُوْنَ بِالْحَقِّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿٧١﴾

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می کنید، با آن که خود می دانید» که رسول خدا ﷺ بر حق است؟.

وَقَالَتْ طَافِيَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجِهَ النَّهَارِ ءَاكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

«و جماعتی از اهل کتاب گفتند». آنان چنان که در سبب نزول آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: «به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید» و بدین سان در وقتی اندک مرتد گردید «شاید آنان برگردند» یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شک بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته‌اید بنابراین، در حقانیت دین خویش به شک می‌افتند. این از یک جهت؛ از جهت دیگر، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتد شوند، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند. ولی توطئه این گروه شیاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند ﷻ دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یاهوهای دشمنان خدا ﷻ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ

رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلَيْهِمْ ﴿٧٣﴾

«و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند، ایمان نیاورید» این سخن چنان که در بیان سبب نزول آمده است از جمله سخنان احبار یهود به زیردستانشان بود. یعنی: رؤسای یهود به فرومایگان‌شان گفتند: تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید، اما اگر برای مسلمانان، تصدیقی هم نشان می‌دهید، این فقط ظاهر سازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از

شما می‌آموزند و با شما در آن برابر وهم‌تراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به‌ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا این که مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

«**بگو: هرآینه هدایت، هدایت الهی است**» یعنی: هدایت فقط به‌دست اوست والا اگر هدایت مولود و نتیجه شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به خوبی شناختید، ولی نفسهایتان با شما بر ایمان به‌حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهوداست و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «**نکند به‌کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند**» یعنی: ما بدان جهت این نقشه پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این که مسلمانان صاحب نبوت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمل نمی‌کنیم و دیگر برای این که مسلمانان در روز قیامت به‌پیشگاه خدا عزوجلله بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، اما از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما را که مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجت نیاورند. «**بگو: بی‌شک فضل به‌دست خداست**» و از جمله فضل وی، نبوت و دین اسلام است «**آن را به هر کس که بخواهد، می‌بخشد**» پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا عزوجلله می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که خدای عزوجل خواسته است تا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد «**و خداوند گشایشگر دانا است**» فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل دانا است.

يَخْنُصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند» به قولی: مراد از رحمت، نبوت است «و خداوند صاحب فضل عظیم است» فضل وی فراگیر و بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

❖ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمُوتِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٧﴾

«و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری» از طلا «امین شماری، آن را به تو بازمی‌دهد» قنطار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. «و از آنان کسی هست که اگر دیناری» واحد «به او امانت دهی، آن را به تو بازمی‌دهد» این تعبیر، کنایه از قلت مقدار مال امانت و شدت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانی هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولی امین است، و هر کس در کم خاین باشد، در بسیار به‌طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ «مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده باشی» یعنی: مگر آن که دائما برای اثبات حق خود با مدرک و گواه، مطالبه مکرر، اعمال فشار، تنگ‌ساختن حلقه گریز بر وی و تقاضای مصرانه حق خود، بر سر وی به پایستی «این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امین هیچ راهی نیست» امین: قوم عرب و دیگر امتیابی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم‌نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب‌تر این که ادعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در

کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! «و با این که خودشان می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند» یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماما ساخته و پرداخته خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ برمی‌بندند.

نقل است که مردی از ابن عباس رضی الله عنه پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلا مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می‌گیریم. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمْنِ سَكِيلٌ﴾ (بر ما در خوردن مال امیین هیچ گناهی نیست!) بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

«نه چنان است» که می‌پندارند و به هم می‌بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند - هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد - گناه و مسئولیت این خیانت را برعهده دارند زیرا «هر که به پیمان خود» با حق تعالی «وفا کند» و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید «و پرهیزگاری نماید» یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد «بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» و دوستانش را اکرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْأٰخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

«کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می خورند، منکر خوردن آن می شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می خورند «آن گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند «در آخرت بهره ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی گوید» هیچ سخنی را به کلی. یا با آنان سخنی نمی گوید که اسباب خوشحالی شان گردد و نشانه لطف وی به آنان باشد «و به سویشان نمی نگرد» به نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می گیرد و آنان را در برابر گناهانشان عذاب می کند «و پاکشان نمی گرداند» از گناهان و پلیدی ها، بلکه فرمان می دهد که آنان را به دوزخ در افکنند «و عذابی دردناک در پیش دارند».

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورد تا بدین وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی ای که مدعی مال خود بر یهودی ای بود و شاهدهی هم نداشت، گفت: یا رسول الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می خورد و مالم از بین می رود! همان

بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾

از این آیه کریمه استنباط می شود که در شریعت خدای عزوجل میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ

وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

«و از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌پیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب خدا ﷻ افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا ﷻ است «تا آن را از کتاب پندارید» و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شده خداوند متعال است «با این که آن از کتاب نیست» و قطعاً مطالب بر بافته خودشان است «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند «در صورتی که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان می‌دانند» که دروغ‌گویند و این از بزرگترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه نیز درباره رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَلَكِنْ كُونُوا رَبِّينِيَ إِنَّمَا أَنْتُمْ مُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصارای نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی تا چنان‌که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پناه بر خدا ﷻ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقتش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص

گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزوجل است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی‌زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزوجل را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیه کریمه در رد نصاری نازل شد که بر عیسی علیه السلام سخنانی را افترا بستند که اصلاصحت ندارد و گفتن چنین سخنانی در باره وی و هر یک از برادرانش - از خانواده پیامبران علیهم السلام - سزاوار هم نیست.

«و لیکن» پیامبر الهی می‌گوید: «ربانی باشید» ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمد بن حنیفه در روز وفات ابن عباس رضی الله عنه گفت: «الیوم مات ربانی هذة الأمة: امروز ربانی این امت در گذشت». آری! پیامبر الهی می‌گوید: ربانی باشید «به سبب آن که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می‌خوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعا خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

«و شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیریید» یعنی: و برای هیچ پیامبری - چه عیسی علیه السلام باشد، چه غیر وی - سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعا هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی‌کند «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟».

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیاء علیهم السلام اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به کار گرفته شد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاقت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

بعد از آن که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران علیهم‌السلام به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همه رسالتهای الهی را تصدیق و تأیید نموده و امتهای خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته‌است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کننده برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امتهای خود را نیز به آن دستور دهند: «و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت» میثاق: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهد می‌شود و آن تعهد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: «که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم» یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم «آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد» یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود «بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید» و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزله سوگند دادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالتهای انبیاء علیهم‌السلام همگی کامل‌کننده یک‌دیگرند و هدف همه آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امتهاست، چرا که فروع، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگی با زمان و زندگی، می‌تواند متغیر و دگرگون باشد. اما اگر دو پیامبر - مثلاً - در یک عصر و یک امت با هم هم‌زمان شدند - مانند موسی و هارون علیهما‌السلام - آن دو در تمام امور با هم متفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخر است،

به دعوت پیامبر متقدم ایمان می آورد، چنان که حضرت لوط علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام، در این صورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين که باید از سوی تمام امتهای انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را - از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگیخت، مگر این که از وی درباره محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در حدیث شریف آمده است: «لو كان موسى وعيسى حيين لما وسعهما الا اتباعي: اگر موسی و عیسی زنده می بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیاء عليهم السلام واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن گاه که ارواح همه انبیا: در بیت المقدس گردهم آمدند - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امامت ایشان را در نماز عهده دار شدند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفیع روز محشر هستند، قضیه ای که در آن روز حتی پیامبران اولی العزم از آن می گریزند. «آن گاه» خداوند متعال خطاب به پیامبرانش «فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اصر مرا؟» خداوند جل جلاله عهدی را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و امی دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است «گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم» یعنی: من بر اقرار شما و گواهی دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٨٢﴾

«پس کسانی که بعد از این» پیمانی که از تمام پیامبران عليه السلام و تمام امتها گرفته شده «روی برتابند» از تو ای محمد صلی الله علیه و آله! «پس آن گروه، همانا فاسقان اند» یعنی: بیرون رفتگان از دایره فرمان الهی اند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِيَّاهِ

يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

«آیا جز دین الله را می جویند؟» یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفریننده موجودات را می طلبند و از آن پشتیبانی می کنند؟ «با آن که هر که در آسمانها» از فرشتگان «و» هر که در «زمین است» از تمام مخلوقات موجود در آن «خواه و ناخواه برای الله منقاد است» مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین - حتی حیوانات و جمادات - منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کونی وی اجبارا اطاعت و انقیاد می کنند و حتی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزوجل و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امتها هستند که در زنجیرها و قلاده های اسارت خویش به سوی بهشت برده می شوند. همزه (أفغیر الله ...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله جل جلاله، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (بیغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل می باشد «و به سوی او بازگردانیده می شوند» در روز قیامت، پس حق تعالی هر کس را مطابق عمل وی پاداش می دهد.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

ای محمد ﷺ! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» و این حقیقت را از سوی خود و امت خویش اعلام کن «و» بگو: ایمان آوردیم به «آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب عليه السلام اند که به موسی عليه السلام ایمان آوردند «و» ایمان آوردیم به «آنچه به موسی و عیسی و پیامبران» دیگر «از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم» چنان که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران عليهم السلام ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/۱۳۶» گذشت. «و ما او را فرمانبرداریم» یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٨٥﴾

«و هر که جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است» پس بعد از بعثت محمد عليه السلام، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن ننهد باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا عليه السلام آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه زکات می آید و می گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه روزه می آید و می گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می گیرم و به سبب تو می دهم».

مجاهد و سدی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد» یعنی: بعید است که خداوند جل جلاله قومی را به سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از مقتضیات آن، به کفر برگشتند «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین گردیده است.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾

«آنان» یعنی: مرتدان «سزایشان این است که لعنت خدا» یعنی: دوری و طرد از رحمت وی «و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است» یعنی: مرتدان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾

«در آن» لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانه آن است «جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود» و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.

سپس حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾

«مگر کسانی که پس از آن» یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند «پس بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبه توبه‌کاران را می‌پذیرد و بر آنان می‌آمرزد. باید دانست که توبه مرتد - چنانچه مخلصانه به سوی اسلام بازگردد - نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حد علم من، در این باره میان علما هیچ اختلافی نیست». از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتد شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به سوی قومش فرستاد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدداً اسلام آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

«به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند» باپایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن «هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود» به هنگام مرگ، چنان که خداوند متعال در آیه (۱۷/۴) می‌فرماید: (و توبه کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند «و آنان خود گمراهان اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ اقْتَدَىٰ بِهِ
 أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾

«در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند» چه کفار اصلی باشند، چه مرتدان و از دین حق برگشتگان «هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیة دهند» یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به اندازه گنجایش روی زمین از طلا فدیة آورند «هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری دهنده‌ای نخواهند داشت» یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند عز وجل نجاتشان دهد. در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». اما علت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را با خرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را اطعام می‌نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا، أنه لم يقل يوماً من الدهر: رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين: نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز».

با نگاهی به آیات (۸۹ - ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران رادر مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

- ۱ - آنان که صادقانه توبه کردند و آیه (۸۹) ناظر بر ایشان است.
- ۲ - آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیه کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.
- ۳ - آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیه کریمه (۹۱) ناظر بر آنان است.

لَنْ نَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید» یعنی: هرگز به درجه «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «بر» را که بهشت است در نمی‌یابید «تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید» یعنی: مگر آن که نفقه شما در راه خدا ﷻ - اعم از جهاد و غیر آن از طاعات - از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب رضی الله عنهم بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و نفیس‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. «و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست» و بر آن پاداشتان می‌دهد.

﴿ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ﴾

قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

«همه خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود» به قول جمهور مفسران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب رضی الله عنه است، نه ملت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم رضی الله عنه است. نقل است که یعقوب رضی الله عنه گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ و پی‌ای را بر خود حرام کرده بود. ابن عباس رضی الله عنه - به استناد فرموده رسول خدا ﷺ در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت ﷺ در باره علت این تحریم - می‌گوید: «یعقوب رضی الله عنه بیماری عرق‌النساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا ﷻ نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌ویی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمی‌خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. «بگو: اگر راست می‌گویید» و سخن مرا باور ندارید «تورات را بیاورید و آن را بخوانید» تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبر ما ﷺ نیز، غسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند ﷻ ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه (۱) از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود - که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی‌شود.

فَمِنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس کسانی که بعد از این» یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدی و هم‌اوردن طلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ «بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند» زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بریندد، هیچ‌کس از وی ستمکارتر نیست.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٥﴾

«بگو» ای پیامبر به یهودیان «خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید» یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت‌المقدس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت‌المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیاء ﷺ می‌باشد و درس‌زمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد:

«درحقیقت اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده» به منظور عبادت حق تعالی در زمین «همان است که در بکه است» یعنی: خانه کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم علیه السلام بود «و مبارک» است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه‌جا به سوی مکه سرازیر می‌شود و به سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد «و هدایتی است برای جهانیان» چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اولین پرستشگاه؛ بر افضلیت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجد الحرام و دومین آن مسجد الاقصی بود، که به فاصله چهل سال از بنای کعبه بنا گردید». «بکه» همان مکه است. به قولی: وجه تسمیه آن به بکه این است که ستمگران رابرآن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکه گردنهایشان رامی‌شکند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن کثیرمی گوید: «برای مکه نامهای بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت العتیق، بیت الحرام، بلد الامین، ام القری، قلدس^۱، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْ عِبِيدِي

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جمله این نشانه‌ها؛ «مقام ابراهیم است» و آن صخره‌ای است که ابراهیم علیه السلام در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را

^۱ قلدس: پاک‌کننده از گناهان.

نمازگاه خویش قرار دهیم!^۱ آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چرا که نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند (و) از جمله نشانه‌های روشن الهی در کعبه این است که «هر که در آن درآید، در امان است» یعنی: هر که از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همه ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی را گرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او اقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرار گرفته که می‌فرماید: ﴿وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ﴾ (وهتک حرمتها قصاص دارد) «۲/۹۴». از جمله نشانه‌های روشن در مکه، وجود صفا و مروه و منی و عرفه و دیگر مشاعر مقدس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جباران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

«و برای الله است بر عهده مردمان حج خانه کعبه» این تأکیدی بر حق باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانه کعبه است «برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد» تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حج خانه کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است «وهر که کفر ورزد» یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید «یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است» و طاعات و عبادات بندگان اصلاً به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خود بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان سبب نزول: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهََ عَنِّيَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾: (هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود) نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «خدای عزوجل حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض

^۱ نگاه، سوره (بقره/۱۲۵).

گردانیده»، اما آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲ - حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یک بار سنت است.

۳ - امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد بن حنبل بر آنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمد بن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

۴ - بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگاه داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

۵ - استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون بیماری، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

«بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، در حالی که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست» و برآنچه می‌کنید آگاه است؟ پس آن‌گاه که کلمه کفر را بر زبان

می آورید، یا افعالی را انجام می دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوت، یا کفر به آیات تورات است، او شما را می بیند.

**قُلْ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَآبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبَعُونَهَا عَوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾**

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می دارید» پس توطئه‌ها می چینید، نیرنگها می اندیشید و برنامه‌ها می ریزید تا در میان مؤمنان، فتنه کفر و شرک را برپا سازید و با همه توان تلاش می کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید «و برای آن راه کجی ای می طلبید» یعنی: می خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا ﷻ ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی بهره از اعتدال و استقامت معرفی کنید تا ادعاهای باطلتان را تثبیت نمایید «با آن که خود» به راستی آن «گواهید» و می دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفته الهی است، چنان که این حقیقت را از کتابهای نازل شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این همه کید و توطئه می چینید؟ «و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست» ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می دهد و آن گاه مجازاتتان می کند.

يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ إِن تَطِيعُوا۟ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَآبَ يَرُدُّوكُم بِءَدۡۤىٰٓ ٱيمٰنِكُم كَفَرِينَ ﴿١٢﴾

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید» یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می دهند و آن این است که: «شما را پس از ایمانتان به کفر برمی گردانند».

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ ﴿١١﴾

«و چگونه کفر می‌ورزید» مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است «با آن که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود» پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه‌آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید «و رسول خدا در میان شماست» پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البته رجوع به شخص پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان بود، اما بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خدا ﷺ برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن که به آستان سنت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسک جوئیم تا از دسایس و فتنه‌های کفار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم «و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده‌است» بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیات از زید بن اسلم روایت کرده است که فرمود: شاس بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بعثت» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور

شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیت در میان آنان برانگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خدا ﷺ که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی که من در میان شما هستم، داعیه جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسه شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖۚ وَلَا تَمُوْنُوْا اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿١٠٤﴾

«ای مؤمنان! از خداوند - چنان‌که سزاوار پروای اوست - پروا کنید» یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت سعی و کوشش خویش را به‌خرج دهد «و جز در حال مسلمانی نمیرید» یعنی: برحالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد - و چه‌بسا که ناگهانی آید - درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر: (حق تقاته) می‌گوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسران می‌گویند: چون این آیه کریمه نازل شد، به‌کار بستن این تکلیف بر اصحاب رضی الله عنهم دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این‌چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: ﴿فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید) «۱۶/۶۴» نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این

است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می توانید. پس بنابراین معنی، آیه کریمه منسوخ نیست.

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

«و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید» حبل الله: عهد خدا، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می نماید. البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروعات دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه های آسان گیری شریعت خدای منان می باشد - چنان که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی برمی آید. «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که دشمنان همدیگر بودید» و همدیگر را می کشتید و غارت و چپاول می کردید، پس به سبب این نعمت؛ همگی باهم برادر شدید. چنان که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، با هم یار و برادر شدند: «پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبه پرتگاه آتش بودید» به سبب کفری که در آن قرار داشتید «و او شما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هر کس از شما که می مرد به دوزخ می افتاد، پس حق تعالی حضرت محمد ﷺ را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در حدیث شریف آمده است: «کتاب خدا ﷻ ریسمان الهی ای است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است». «این گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می دارد تا هدایت شوید».

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

۱۰۴

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند» یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امتی باشید که دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اول صحیح‌تر است زیرا «من» در آیه کریمه مفید بعضیت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفر باقر رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن و سنتی: خیر؛ در پیروی قرآن و سنت من است» «و» باید از شما گروهی باشند که «به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند» به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم - یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند - به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (۱۱۰) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهر اسلام و اصلی مهم از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیتهای خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یکدیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه

پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت و عاقبت بنی اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند، آنان یک‌دیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/۷۹».

«و آن گروه» یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند «ایشانند رستگاران» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در حدیث شریف آمده است: «من رأى منكم منكرا فليغيره بيده، فان لم يستطع فليسهان، فان لم يستطع فليقلبه، وذلك أضعف الإيمان: هر کس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند» آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهبشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ «پس از آن که بینات برایشان آمد» بینات: آیات روشنی است که تبیین‌کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند «و برایشان عذابی بزرگ است». در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش‌اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من‌اند».

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١١٦﴾

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود» یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سفید و چهره‌های کفار سیاه است «اما سیاه‌رویان» به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» سیاه‌رویان بنابر قولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٧﴾

«و اما سپیدرویان همواره در رحمت خدا» یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی «جاویدانند».

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١١٨﴾

«اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ای محمد ﷺ! درحالی این آیات و حجتهای روشن خویش را بر تو می‌خوانیم که این آیات، باحق - که همان عدل و راستی است - درهم تنیده است «و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد» با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحق عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادل است که ستم نمی‌کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۗ وَاِلٰی اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ﴿١١٩﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» پس در آن هر گونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرف می‌کند «و کارها همه به سوی خدا

بازگردانده می‌شود» هم از این رو است که خدای عزوجل از ظلم بی‌نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضه اوست و او مرجع همه امورات.

**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ
ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾**

«شما» امت اسلام «بهترین امتی هستید» یعنی: در علم خدا ﷻ «که برای مردم بیرون آورده شده است» یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امتهاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب ﷺ در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید» یعنی: بهترین امت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا ﷻ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزت و اعتبار و غلبه شما هم از بین می‌رود.

دلیل این که امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عزوجل افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة

عشرون ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون صفاً: اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می دهند.»

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند» یعنی: اگر یهود به خدا عَلَّاهُ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند «قطعاً برایشان بهتر بود» ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ «برخی از آنان مؤمن اند» یعنی: همان کسانی که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردند «ولی بیشترشان فاسق اند» یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کننده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه کریمه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذبن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهودای یهودی به این گروه از اصحاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند عَلَّاهُ این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ ط وَإِنْ يُقْتَلُوا كُمْ يُولُوكُمْ الْأَدْبَارُ ثُمَّ لَا يُضْرَبُونَ ﴿٣١١﴾

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صدد آزار و اذیت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند - چون عبدالله بن سلام و همراهان وی - برآمدند، پس خداوند عَلَّاهُ نازل فرمود: «هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری» یعنی: هرگز نمی توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیت و آزار را که عبارت از دروغ بستن و تحریف و بهتان است، اما بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد - چون جنگ و غارت و امثال آن - قادر نیستند «و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می کنند» یعنی: شکست می خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما زیانی برسانند «سپس نصرت داده نمی شوند» بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه گانه: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا عَلَّاهُ» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

یادآور می‌شویم که مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحُبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبِأَمْرٍ يُغْضِبُ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٤﴾

«هر کجا یافته شوند» یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید «بر آنان خواری زده شد» یعنی: یهود را هرکجا ذلت و خواری در احاطه گرفته «مگر به عهدی از سوی خدا» یعنی: فقط عقد ذمه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا ﷻ است که به آنان پناه می‌دهد «و مگر به عهدی از مردمان» یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند «و به خشمی از خدا گرفتار آمدند» یعنی: خشمی از سوی خدا ﷻ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی «بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند!¹

¹ رجوع کنید به تفسیر المنیر، ۱/۱۷۴.

بعد از نزول این آیه کریمه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند عز وجل در آن پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

❖ لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَاتَاءَ الْيَلِّ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

«آنان یکسان نیستند» یعنی: اهل کتاب بر حال ذلت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه «از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار» و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم «اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند» یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند «و سربه سجده می‌نهند» در حالی که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسران این است که این آیات درباره آن عده از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله بن سلام، اسد بن عبید، ثعلبه بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾

این گروه از اهل کتاب: «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند» به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این‌جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است «و در کارهای خیر شتاب می‌کنند» و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند «و آنان از شایستگان‌اند» یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه رضی الله عنهم می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد،

این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدید آورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

«و هر کار خیری که انجام دهند» هر چه باشد. و به قرائت: (تفعلوا) معنی این است: هر کار خیری که شما امت اسلام انجام دهید «هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند» یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می شود «و خداوند به تقوای پیشگان داناست» پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

چون خداوند عز وجل از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیه کریمه از کفارشان نیز سخن می گوید: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی نضیر از یهودند «هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی ای که خداوند عز وجل می خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی کند». اولاد را مخصوصا یاد کرد زیرا اولاد محبوب ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی ها هستند «و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود».

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

آن گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی با خدا عز وجل و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می کنند، می فرماید: «مثل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می کنند» یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمردهی و ناکارایی

خود «همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است» صر: سرمای سخت و سوزان است «که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد» پس صاحبان آن کشتزار بعد از همه امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود شده است «و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» هنگامی که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهایی باطلشان را نابود کرد.

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بَطٰنَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يٰۤاُوْنُوْكُمْ خَبٰٓءًا وَّ دُوًّا مَّا عِنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ
مِنْ اٰفْوٰهِمُ وَمَا تَخْفٰى صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿١١٨﴾**

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان» یعنی: از غیرمسلمین که کفار و منافقاند، «بطانه نگیرید» بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان «از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند» و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسل می‌گردند. خیال: فساد در فعل و جسم و عقل است «و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند» یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایه درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید «بغضاء از

لحن و سخنان آشکار شده است» بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویداست، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکیر روی آورده‌اند و سرانجام، خبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است «و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است» به‌طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امت نهان می‌دارند، بسیار اندک است؛ پس ای مؤمنان! «درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقل کنید» لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمیز و تشخیص دهید.

هَاتَتْهُمُ أَوْلَاءَهُمْ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١١﴾

«هان» ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراز نهانی گرفته‌اید؛ بدانید که فقط «شما باید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند» از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است «و شما به همه کتابها ایمان دارید» و از جمله کتاب آنان، پس شما را چه شده است که درحالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ «و چون با شما رودرو شوند، می‌گویند» از روی نفاق و تقیه «ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند» از روی حسرت و تأسف که چرا از انتقام‌گرفتن از شما عاجزند «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند سُبْحَانَ اللَّهِ تمام‌کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید «که خداوند به راز درون سینه‌ها» یعنی: به همه خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به

همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد «دانااست» و از جمله بر آنچه که این گروه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیه کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ سَوَّاهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

«اگر به شما خیری برسد» از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هر چند هم که اندک باشد «آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند» پس هرکس در چنین موضعی قرار داشته باشد، هرگز شایسته آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جمله: ﴿إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ﴾، و: ﴿وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ﴾، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند «و اگر صبر کنید» بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان «و پرهیزگاری نمایید» از دوستی و مهرورزی به آنان «نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند» و اندیشه‌ها و حرکت‌های سوء آنان علیه شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است «یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثر ساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدًا لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٦١﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان احد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و منافقان را از یک‌دیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و احد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیه کریمه - از آیه ۱۲۰ تا ۱۸۰ - پیرامون غزوه احد می‌باشد.

«و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی» یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، «و مؤمنان را در موضعی برای جنگیدن فرود می‌آوردی» یعنی: آنها را در سنگرها مستقر و آماده رویارویی با دشمن می‌کردی «و خداوند شنواست» سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو «دانااست» به همه نیتها و کردارهای بندگانش.

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٢﴾

«آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند» این دو طایفه عبارت از: بنی‌سلمه از قبیله خزرج و بنی‌حارثه از قبیله اوس بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ﷺ در این غزوه منصرف گردند، اما خدای عزوجل دل‌های مؤمنان را از تسلیم شدن به سستی و جبن حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند «و حال آن که خداوند یاورشان بود» هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان‌که منافقان به رهبری عبدالله بن ابی بازگشتند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٣٣﴾

«و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که» به سبب کمی تعداد خویش «ناتوان بودید» تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عده وعده وابسته نیست. این جمله مستأنفه‌ای است که برای پایدارساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجه صبر و پایداری است «پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید» زیرا تقوی برانگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿١٣٤﴾

«آن گاه که به مؤمنان می گفتی» یعنی: ای پیامبر! به یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می گفتی: «آیا شما را کفایت نمی کند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟» یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می پنداشتند.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٣٥﴾

«بلی، اگر صبر کنید» بر شدت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه [و تقوا پیشه سازید] «وکافران بر شما با همین جوش و خروش خود بتازند» در موعدی که مقرر کرده اند «همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار مدد می رساند» یعنی: همان گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می شوند، درحالی که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده اند. البته رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانده‌گذاری می کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صف کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر

دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً برآن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن‌گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِنَطْمِئِنَ قُلُوبُكُمْ بِهِ. وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٣﴾

«و خدا آن را» یعنی: امداد با فرشتگان را «جز مژده‌ای برای شما قرار نداد» تا به وسیله آن به پیروزی خویش شادمان گردید «و تا دل‌هایتان به آن» یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان «آرام گیرد، و» لیکن باید بدانید که «پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست» پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی - جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی - هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزوجل می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ (و اگر خدای خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید) «محمد/۴». پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ - ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوه بدر است نه غزوه احد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز احد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در احد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، اما پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتُمُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَافِينَ ﴿١٣٧﴾

«چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را» یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند «یا آنان را خوار سازد» او یکتُمُهُم: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند «تا نومیدانه بازگردند» بی آن که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٣٨﴾

ابن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: «اختیار این کار با تو نیست» یعنی: خداوند جل جلاله اختیارکارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابود ساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگرداندنشان به سوی رحمت و هدایت خود با تشریف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: «یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند» در دنیا و آخرت «چراکه ستمکارند» و مستحق این عذاب می‌باشند.

این آیه کریمه در بردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه رضی الله عنه به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣٩﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست» پس بدانید که گستره ملک خداوند متعال، فراخ است «هرکه را بخواهد» بیامزد، «می‌آمرزد و هرکه

رابطه خواهد» عذاب کند، «عذاب می‌کند» پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند «و خداوند آمرزنده مهربان است» این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَأْكُلُوْا اٰلِئِبْرَآءَ مَضْمَعَةً وَّاَتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۱۳۰﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا جَلَّ جَلَالُهٗ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید» حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیه کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاص از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معین به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکب» می‌نامند. قید (أضعافا مضاعفة: چند و چندین برابر) برای بیان واقعیت ستم زشتی است که مردم در جاهلیت به آن مبتلا بودند و قطعا به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشد گناهان کبیره محسوب می‌شود «و از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن ربا «باشد که رستگار شوید».

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيْ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ﴿۱۳۱﴾

«و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پروا کنید» این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از

عملکرد و شیوه کفار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۳﴾

«و از خدا و رسول او فرمان برید» در هر امر و نهی «باشد که» با فرمان بردن از خدا عز وجله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم «مشمول رحمت قرار گیرید».

﴿ وَكَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۴﴾

«و بشتابید به سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است» و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد «برای پرهیزگاران آماده شده است» پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده‌است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده‌است؟.

این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا عز وجله بخواهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْمَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

پرهیزگاران «همانان» اند «که در سراء» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و ضراء» یعنی: در تنگی و سختی و رنج «انفاق می کنند و خشم خود را فرومی خورند» آن را در دل های خویش حبس کرده و به سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی کنند. گفته می شود: «کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد». در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزوجل درونش را پر از امن و ایمن می کند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می گوئید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلط است». درباره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانان اند که «از مردم درمی گذرند» یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، درمی گذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام کشی قادر باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می خورم:

۱ - هیچ مالی از صدقه دادن کم نمی شود.

۲ - خداوند جل جلاله در برابر عفو و گذشت، جز عزت نمی افزاید.

۳ - هر که برای خدا جل جلاله تواضع کند، خداوند جل جلاله او را رفعت می دهد».

نظر به این همه فضیلت است که خداوند جل جلاله این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می فرماید: «و خداوند محسنان را دوست می دارد» یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را در پیش می گیرند.

**وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ
اللَّهُ لَذُنُوبِهِمْ لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٣٧٥﴾**

«و» پرهیزگاران «آنان» اند «که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند» فاحشه: هر کار زشت و هر معصیتی است، اما اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است «یا چون بر خود ستم روا دارند» با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن‌هنگام: «یاد کنند الله را» با زبانها و دل‌های خویش «پس آمرزش خواهند برای گناهان خویش» از بارگاه خدای آمرزگار. انس رضی الله عنه می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیه کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). «و چه کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد» با آمرزش کاملی که به دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی - هر چند هم که بزرگ باشد - در برابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند». «و» پرهیزگاران «بر آنچه مرتکب شده‌اند» از گناهان «با آن که می‌دانند» و آگاهند که آن کار گناه است «اصرار نمی‌کنند» مراد از اصرار: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است: آیه کریمه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیه کریمه نازل گردید.

أُولَئِكَ جَزَاءُ مَنَافِرَةٍ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتْ بَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿١٣٨﴾

«آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست» یعنی: پاداش پرهیزگارانی که اعمال نیک یادشده را انجام می‌دهند، این است که بر گناهانشان قلم عفو کشیده می‌شود و به بهشت درمی‌آیند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزوجل از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این که خداوند عزوجل بر او می‌آمرزد - آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

فَدَخَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٣٧﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعه احد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: «قطعاً پیش از شما سنتهایی سپری شده است» یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امتهای تکذیب‌کننده حق به اجرا درآورده و از سنتهای وی به‌شمار می‌روند، که از جمله این سنتها، یکی هم رابطه اسباب و مسببات با همدیگر است «پس» اگر در وقوع این سنتها شک دارید «در زمین بگردید» به قصد عبرت گرفتن «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟» زیرا شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به جامی گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که خدای عزوجل ما را به گردشگری و نگرش در احوال امتهای دستور داده است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

«این» امر به سیر و سفر در زمین و نگرستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم‌فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن؛ «بیانی برای مردم است» اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیر آنان «و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است» پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم - اعم از مؤمن و کافرشان - است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است، نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فرازکوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا کردند: «بارها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان برآنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده خداوند عز و جل: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾

«و سستی نوزید و اندوهگین نشوید» وهن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسل به اسباب قوت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و برآنان پیروزید «اگر مؤمن باشید» یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز احد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾

راشد بن سعد در بیان سبب نزول آغاز این آیه کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبر اکرم ﷺ مناجات‌کنان با پروردگارش گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: «اگر به شما قرحی رسیده» قرح: زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران‌شان - خوار و ذلیل ساختید؛ «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت «را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم» در وقایعی که میان امتهای و ملتهای در جنگ‌ها روی می‌دهد. آری! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امتهای دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است «و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد» یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول آخر این آیه کریمه روایت کرده‌است: چون خبر نتیجه جنگ احد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار احد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می‌آمدند، پس

زنی از آنان پرسید: از رسول خدا ﷺ چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده‌اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزوجل از بندگانش هر چه بخواهد شهید برگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: «و» تا خداوند ﷻ «از میان شما شهدایی بگیرد» یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا ﷻ را از آن رو «شهید» نامیدند که ایشان در راه دعوت به سوی الله ﷻ کشته شده‌اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده‌اند بر این حقیقت گواهی می‌دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده است. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده است «و خداوند ستمکاران را دوست ندارد» پس سلطه ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می‌کند.

وَلِيْمَحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿١٤١﴾

«و» نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان بیالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. تمحیص: پاکسازی است. «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکنند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- ۱ - متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- ۲ - رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- ۳ - افکندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید، حال آن که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن که صابران را معلوم بدارد؟» یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوه احد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ...﴾ (هنوز خدا جهادگراتان را معلوم نداشته)؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، خدای عزوجل همه چیز را از ازل می داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نَظُرُونَ ﴿١٤٣﴾

«و شما مرگ را سخت آرزو می کردید» مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می شدیم، آن گونه که در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز آمده است. اما چون واقعه احد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ﷺ برای صف آرایی علیه کفار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس بن نضر رضی الله عنه عموی انس بن مالک رضی الله عنه یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: «پیش از آن که با آن روبرو شوید» سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود «پس آن را دیدید» یعنی: مرگ را «در حالی که نگاه می کردید» هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در حدیث شریف آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العافية، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف: آرزوی

رویاری با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ در احد مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمد ﷺ که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند» لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (۶۷) از سوره «مائده» بود که خداوند ﷻ در آن حفظ جان پیامبرش ﷺ را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید» یعنی: اگر او در گذشت یا کشته شد، چگونه مرتد می‌شوید و دین و عقیده خویش را رها می‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران ﷺ برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسک می‌جویند، هر چند پیامبران خود - به سبب مرگ یا شهادت - در میانشان نباشند؟ «و هر کس بر پاشنه‌های خود برگردد» با پشت کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام «پس هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند» بلکه به خودش زیان می‌رساند «و خداوند به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزوجل بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبر اکرم ﷺ که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر ﷓ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد ﷺ رحلت

کرده‌است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «هرکس محمد صلی الله علیه و آله را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمد صلی الله علیه و آله در گذشت و هرکس خدا جل جلاله را می‌پرستد، بدون شک خداوند جل جلاله زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِنَبَأًا مُّوجِبًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

«و هیچ نفسی را نرسد که جز به اراده الله» یعنی: به قضا و قدر وی «بمیرد، نوشته شده است به قید وقت» یعنی: خداوند جل جلاله مرگ را برای هر شخصی در موعدی معین که هیچ پس و پیش نمی‌شود، مقرر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در ماوا و مأمن‌شان مرده‌اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این‌هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیاست، یا خواستن آخرت: «و هرکه» با عملش «پاداش این دنیا را بخواهد» چون غنیمت و مانند آن «به او از آن» یعنی: از پاداش آن «می‌دهیم و هرکه» با عمل خویش «پاداش آخرت را» که همانا بهشت است «بخواهد، به او از آن می‌دهیم» و حسنات وی را چند و چندین برابر به فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرموده خدای عزوجل: (یرد: بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این اراده شخصی است که طبیعت عمل - از خیر یا شر - را تعیین می‌کند «و به زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد» یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصه جنگ و پایداری و غیره اطاعت می‌کنند. از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی رضی الله عنه همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

**وَكَانَ مِنْ نَسِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾**

«و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند» یعنی: بسیاری از پیامبران عليهم السلام با دشمنان خدای عزوجل جنگیدند و علما و عابدان ربانی همراه با ایشان نبرد کردند. ریثون: ربانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ریثون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «پس به سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند» یعنی: دوستان خدا عز وجل با کشته شدن پیامبرانشان و یا کشته شدن همراهان و همسنگرانسان سست نشدند «و ناتوانی نکردند» از استمرار نبرد با دشمن «و زبونی نکردند» به سبب رنجها و مصیبت‌هایی که در جهاد به آنان رسید. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است «و خداوند صابران را دوست می‌دارد» لذا به آنان پاداش می‌دهد.

این آیه کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

**وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾**

«و سخن ایشان» یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است «و از حد گذشتن ما را در کارمان» به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حد است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتسمانه آمرزش خواستند، با آن که ربانیان عابدپیشه‌ای

برای الله ﷻ بودند «و گامهای ما را استوار دار» در میدانهای نبرد و جبهه‌های پیکار «و ما را بر گروه کافران نصرت ده».

فَاتَنَّهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

«پس خداوند به آنان» به سبب این پایداری و انابت «پاداش این دنیا» را - از پیروزی، غنیمت، عزت و مانند آنها «و پاداش نیک آخرت را» که نعمت عظمای بهشت است «عطا کرد و خداوند نیکوکاران» در امور جنگ را «دوست می‌دارد» پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا

خَسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌فرماید: این آیه کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست احد به مؤمنان می‌گفتند: نزدبرادران خود (مشرکان) برگردید و به دینشان در آید! لذا این آیه کریمه، داعیه‌کسانی را که بعد از برگشتن ورق به نفع مشرکان در غزوه احد، دعوت به تسلیم شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، رد می‌کند.

«ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند» یعنی: شما را از دین اسلام به سوی کفر برمی‌گردانند «و آن‌گاه زیانکار می‌شوید» یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ.

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

«بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری دهندگان است» یعنی: پس به سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا ﷻ باشید و همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند ﷻ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند ﷻ یاریگر شماست نه غیر وی.

سُئِلَ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَهُمْ النَّكَارُ وَيَسَّ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾

از سدی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: آن‌گاه که ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مستی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان کردیم! اینک بیایم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یک‌سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل‌هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه نازل شد: «به‌زودی در دل‌های کافران رعب و هراس خواهیم افکند» زودا که دل‌هایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم «به سبب شرک ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ‌گونه حجت و برهانی نفرستاده» یعنی: خداوند ﷻ هیچ‌گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده «و جایگاه‌شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است» پس ای سست‌ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می‌کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

۱ - با افگنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

۲ - زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳ - غنایم برایم حلال گردانیده شد.

۴ - اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگانی که شرک به خدا جَلَّ جَلَلُهُ نیاورده‌اند، به آخرت نگه داشته‌ام.

۵ - پیامبران قبل از من مخصوصا به سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، ولی من به سوی همه مردم مبعوث گردیده‌ام».

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا أُرِيكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند؛ از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، درحالی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به ما وعده پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: «و قطعاً خداوند وعده خود را در حق شما راست گردانید» با نصرت دادنتان «آن‌گاه که به فرمان او آنان را می‌کشید» و تارومار می‌ساختید زیرا در آغاز نبرد احد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته شدن دیگری پرچمشان را به دوش می‌گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یک‌سره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع‌آوری غنایم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه احد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت شد «تا آن‌گاه که سست شدید» یعنی: جبون و ضعیف شدید «و در امر» و دستور پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، «بایک‌دیگر به نزاع پرداختید» زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس جای درنگ نیست، برویم و به غنایم برسیم! اما برخی دیگر که فرمانده‌شان عبدالله بن جبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز در میانشان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جای خود می‌مانیم و نباید تکان بخوریم! «و پس از آن که آنچه را دوست داشتید»

از پیروزی و نصرت «به شما نشان داد» در آغاز جنگ احد، آن گاه «نافرمانی کردید» از دستور پیامبر ما ﷺ و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنائم ترک کردید. جمله قبل از «اذا» ی شرطیه، بر جواب آن دلالت می کند، پس معنی چنین می شود: حق تعالی نیز در برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت «برخی از شما دنیا را می خواست» با دست یافتن به غنیمت «و برخی از شما آخرت را می خواست» یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا ﷺ - همچون عبدالله بن جبیر رضی الله عنه و همراهانش - «سپس برای آن که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید» یعنی: بعد از آن که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان - با فرار و هزیمت تان - بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد «و هر آینه از شما درگذشت» به سبب آن که دانست؛ از کرده خویش پشیمان شده اید، لذا بعد از نافرمانی تان شما را از ریشه برنکند. نافرمانی شان چنان که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خدا ﷺ به تیراندازان بود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به تیراندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می شویم، به یاریمان نیابید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع آوری غنائم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند «و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضل و بخشش است» با عفو نمودن و در گذشتن از آنان.

❖ **إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَكُونُوا عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِيٰ أُخْرَبِكُمْ فَأَتَيْتَكُم مِّنْمَا يَغْمِرُ لَيْكِلًا تَحَرَّبُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَبَكُمْ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** ﴿١٥٣﴾

«آن‌گاه که در حال گریز بالا می‌رفتید» یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی احد دور می‌شدید «و به هیچ کس التفات نمی‌کردید» یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خدا ﷺ توجهی نداشتید «و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند» فریاد پیامبر ﷺ با گروه اندک همراه وی به دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خدا ﷻ باز گردید، ای بندگان خدا ﷻ! به نزد من بشتابید». اما شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ جز دوازده تن، هیچ کس دیگری باقی نمانده بود «پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی» یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خدا ﷺ وارد ساختید. پس غم اول؛ شکست خوردن، محرومیت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اول گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول خدا ﷺ را به سبب نافرمانی تان در آن افکندید. و چنان که ابن جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیه کریمه می‌باشد «تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید» از غنیمت «و برای آنچه به شما رسیده است» از هزیمت «اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است».

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُبَاسًا يَعْشَوْنَ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

از زیربن عوام ﷺ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: در روز احد سرم را بلند کردم و همین‌طور به اطرافم می‌نگریستم، پس کسی از اصحاب نبود

مگر این که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می افتاد، سوگند به خدا ﷻ که در حال خواب سخن معتب بن قشیر را بسان رؤیایی می شنیدم که می گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما وا گذاشته می شد؛ در اینجا کشته نمی شدیم! پس این جمله وی را به خاطر سپردم، آن گاه خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود: «سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد» با وجود آن که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت «خوابی سبک» بود «که گروهی از شما را فرا گرفت» و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. اما طایفه دیگر عبارت بودند از: معتب بن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می گفتند. آری! «و گروهی فقط در غم جان خویش بودند» و تمام هم و غم آنها فقط غم جانشان بود و طبعا در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحق این آرامش هم نبودند «و درباره خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می بردند» پندارشان این بود که رسالت پیامبر ﷺ برحق نیست و ایشان پیروز نمی شوند و دعوتشان به سوی دین حق، پا نمی گیرد «می گفتند» به رسول خدا ﷺ «آیا ما را در این کار بهره ای هست؟» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البته ما را بهره ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقی است «بگو: سررشته کارها یک سر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت خدا ﷻ در حق پیامبرانش، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ «آنان چیزی را در دلهایشان پوشیده می داشتند» که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی داند و

خواهان فهم آن است، سؤال می‌کردند «می‌گفتند» گویی کسی می‌پرسد که آنچه را در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند چیست؟ پس حق تعالی می‌گوید: آنها در میان خود، یا در دل‌های خود می‌گفتند: «اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم» یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی‌شدند «بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً با پای خود «به‌سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند» و گزیری نداشتند از این که به‌سوی قتلگاه‌های خود بیرون نیایند زیرا قضای الهی برگشت‌ناپذیر است «تا بدین‌سان خداوند آنچه را در دل‌های شماست» از اخلاص و یقین و ثبات و توکل؛ در عینیت امر «بیازماید و آنچه را در دل‌های شماست» از وسوسه‌های شیطان «پاک گرداند» و تزکیه‌تان کند «و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است» و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می‌کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه» در غزوه احد «پشت کردند» و منهزم شدند، جز این نیست که «شیطان آنان را به لغزش کشاند» یعنی: آنان را با وسوسه ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود «مگر به سبب بعضی از کار و کردار» گناه آلود خود «شان» که عبارت از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی‌ای که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می‌کشاند، چنان که طاعت به اطاعت وا می‌دارد «و قطعاً خداوند از آنان درگذشت» به سبب توبه و عذرخواهی‌شان «زیرا خداوند آمرزگار بردبار است» در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَتَأَيُّبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ
 كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند» مراد: منافقان - به رهبری عبدالله بن ابی - اند «و به برادرانشان» یعنی: در حق برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت «هنگامی که» به منظور تجارت و مانند آن «به سفر رفتند» و در سفر مردند «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند «گفتند: اگر نزد ما می ماندند، نمی مردند و کشته نمی شدند» این سخن را گفتند، چراکه به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند «تا خداوند این» پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی رفتند، کشته نمی شدند «در دلهایشان مایه حسرتی قرار دهد» آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دلهایشان ایجاد کرد «و خداست که زنده می کند و می میراند» هر زمانی که بخواهد و در هر جایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارنده مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرائی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند «و خدا به آنچه می کنید، بیناست» و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَكِنْ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

«و اگر در راه خدا کشته شوید» در جهاد «یا بمیرید» در سفر، یا در غیر آن «قطعا آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می کنند» یعنی: مزیت کشته شدن، یا مردن در راه خدا ﷻ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی،

بهرتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزوجل و رحمت وی را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَكِنْ مَتَّكُمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

«و اگر مردید، یا کشته شدید» به هر وجه و صورتی «قطعا به سوی خدا گرد آورده می‌شوید» یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته باشد، بلکه همه به سوی خدای عزوجل گرد آورده می‌شوید و او همه را با هم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

«پس به سبب رحمتی از جانب الله» بر تو و بر آنان بود که «با آنان نرمخو شدی» یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر ﷺ بر مردم، نیست جز به سبب رحمت بزرگی که به عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت ﷺ ارزانی داشته شد تا دلهای یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد «و اگر درشتخوی» فظ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق «و سخت‌دل بودی» غلظت قلب: سنگدلی و عدم حساسیت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است «قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند» و سر خود گرفته هر یک به راهی می‌رفتند و متفرق می‌شدند «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می‌گیرد از حقوق «و برآنان آمرزش بخواه» از خداوند عزوجل در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می‌گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه این که خاطر اصحاب ﷺ را خوش ساخته و مودت ایشان را جلب می‌کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر ﷺ نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع

روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول خدا ﷺ عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «هیچ‌کس بیشتر از رسول خدا ﷺ مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت رضی الله عنه در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند.¹

بنابراین، بر زمامداران امور جامعه اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافتی نیست». «و چون عزم را جزم نمودی» یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد «بر خدا توکل کن» در انجام آن امر «زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

باید دانست که توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج کارها به حق تعالی بعد از توسل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیه کریمه دلالت بر این دارد که: توکل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد - چنان‌که بعضی از جهال می‌پندارند - و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به‌کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن

¹ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱/۳۳۱ و ترجمه فارسی تفسیر المنیر ۳/ ۱۶۸.

را ببند و بر خدا توکل کن». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از «عزم» موردسؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: ﴿وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی گردم».

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

«اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ کس بر شما غالب نیست» یعنی: پس فقط پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتکا کنید «و اگر شما را فروگذارد» و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، «چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟» پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلُّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا عَمِلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٣١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد قطفه سرخ رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برداشته باشند! «و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد» یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود

اختصاص دهد زیرا خدای عزوجل پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ رشته کرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یاران‌شان فرمودند: «حق من در این موی کرک، همانند حق هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم راتسلیم کنید». «و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرارگیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی به نام ابن‌لتیبه از قبیل «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود ننشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این که در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...». «آن‌گاه به هرکس جزای کار و کردارش به تمامی داده می‌شود»

چه اعمال خیر انجام داده‌باشد، چه اعمال شر «و بر آنان ستم نرود» با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦٤﴾

«آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده» و در اوامر و نواهی الهی جویای رضای وی است - چون انبیای وارسته و منزه الهی از آلودگی به محرمات «همانند کسی است که» به سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت - از جمله، غلول در غنایم «به خشمی» عظیم «از خدا دچار شده و جایگاهش جهنم است؟» نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنم است «و چه بد بازگشتگاهی است» جهنم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٥﴾

«آنان نزد خداوند درجاتی دارند» متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنات نعیم است و درجات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقه دوزخ، طبقه مربوط به منافقان است «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس چیزی از اعمال آنها - از تزکیه نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فرو گذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درجات - بر او پوشیده نیست و به‌زودی جزای اعمالشان را به طور کامل می‌دهد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾

«به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن گاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت» چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی آدم می بود، با بعثت او کمال نوع انسان - به سبب اختلاف در جنسیت - محقق نمی شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: «که آیات او را بر آنان می خواند» یعنی: قرآن را بر آنان می خواند، بعد از آن که اهل جاهلیت بودند و چیزی از قوانین و برنامه های حق را نمی شناختند «و پاکیزه شان می دارد» از نجاست کفر «و به آنان کتاب» قرآن «و حکمت» سنت «می آموزد، در حالی که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» که هیچ شکی در آن نیست. پس این ها به طور کلی چهار نعمت بزرگ است که خدای عزوجل با بعثت آن رسول معظم، بر امت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته اند:

۱ - هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمد بن حنبل چنین است که کالا و اثاثیه وی - بجز سلاح و جامه تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می شود - دیگر اموالش سوزانده می شود. اما مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیه خیانت کار در غنیمت، سوزانده نمی شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

۲ - علما اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن که مردم متفرق شوند، آن را به تقسیم کننده غنایم برگرداند و اگر او را ندید، (یک پنجم) سهم آن را به امام (زاممدار) مسلمانان برگرداند و بقیه را صدقه کند.

۳ - هدایایی که از اموال غنیمت به متولیان امور فرستاده می شود، یا تعلق می گیرد، از جمله غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت کار در غنیمت می باشد.

أَوَلَمَّا أَصَبْتُمْ مَصِيبَةً قَدِ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنْ هَذَا قَوْلُ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

«آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید» مراد شکست و کشته شدن در روز احد است «که دوچندان آن را» بر دشمنان خود «وارد آورده بودید» در روز بدر - زیرا در روز احد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن که ضربه دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید «گفتید» از روی تعجب «این از کجاست؟» یعنی: این شکست و کشته شدن ما از چه روی است؟ حال آن که ما در راه خدا ﷺ می جنگیم و رسول خدا ﷺ نیز با ماست و خداوند ﷻ هم به ما وعده پیروزی بر مشرکان را داده است؟ «بگو: آن» شکست «از نزد خودتان است» به سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ﷺ که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگرهای خود را ترک کنند «بی گمان خدا به هر چیزی تواناست».

عمر ﷺ در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی ﷺ نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَبَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

«و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید» مراد کشتار و جراحت و شکست در روز احد است «به اذن خدا بود» یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا ﷻ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید «و تا مؤمنان را معلوم بدارد» در عرصه ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنتان از نافرمانی و متمایز ساختن مؤمنان از منافقان، جلوه هایی از آن است.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ
لِلْكَفْرِ يَوْمٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ



«همچنین تا منافقان را معلوم بدارد» مراد از معلوم داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و سرانجام متمایز گردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسول خدا ﷺ با هزار تن از یارانشان به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود باثلث (یک سوم) مردم، از صف ایشان کنار کشید، درحالی که می گفت: محمد ﷺ از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به خدا سوگند که ما نمی دانیم چرا و به چه خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شک و نفاق بازگشت. «و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید» اگر از مؤمنان به خدا ﷻ و روز آخرت هستید «یا دفاع کنید» از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سیاهی لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده و «گفتند: اگر می دانستیم جنگی خواهد بود» و برخورداری رخ خواهد داد «مسلمانان شما پیروی می کردیم» و همراه با شما می جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی در کار نیست! بعضی گفته اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می دانستیم، از شما پیروی می کردیم. «آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند» یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند «تا به ایمان» در نزد کسانی که می پنداشتند؛ آنان مسلمانند. «به زبان خود چیزی می گویند که در دلهایشان نیست» یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می دارند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «سخنی که می گویند، به صحت آن ایمان ندارند،

از آن جمله این سخنشان: (اگر می دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام کشتی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد. «و خدا به آنچه نهان می دارند، داناتر است» و می داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَن ANFُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خودداری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند «گفتند: اگر از ما پیروی می کردند» در بیرون رفتن از مدینه «کشته نمی شدند» در این جنگ «بگو: اگر راست می گوید، مرگ را از خودتان دور کنید» یعنی: کسی نمی تواند از قدر الهی حذر کند و بی گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می گوید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته شدن به سلامت نگه می دارد؛ باید نمیرید، حال آن که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ ﴿٣٩﴾

«و هرگز کسانی را که کشته شدند» از مؤمنان در روز احد و همین طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می شوند «در راه خدا» یعنی: برای اعلائی کلمه الله و یاری دادن دین وی «مرده مپندار» یعنی: گمان نکن که مرده‌اند «بلکه» آنان «زنده‌اند» به زندگانی حقیقی، چنان که در حدیث شریف آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگان سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می خورند و می خرامند و روزی

داده می‌شوند». البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزوجل خود به کیفیت آن دانایتر می‌باشد. «که» آن شهدا «نزد پروردگارشان» یعنی: در پناه کرامت وی، نه این که به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند «روزی داده می‌شوند» یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند» یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند «و برای کسانی که از پی ایشانند» از برادران مؤمنشان «و هنوز به آنان نپیوسته‌اند» و به شهادت نرسیده‌اند «شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱۷۱)

«شادی می کنند» برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد «بر نعمت و فضل خدا» چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده اند «و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند» یعنی: دریافتند که خداوند ﷻ پاداش هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده است، آگاه می شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به شهادت می رسیدند و به این خیری که ما دست یافته ایم نایل می گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبران نازل کردم! آن گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای:

﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...﴾.

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۷۲)

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می زدند و بازاری را بر پا می کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعه احد به آنجا آمده بودند و در حالی که مؤمنان از احد زخمها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده ام، هر چند هیچ کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابو عبیده با هفتاد تن از صحابه رضی الله عنهم آمادگی شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: «آنان که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند» آن گاه که ایشان را بعد از بازگشت از احد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان دادن قوت و نیرومندی مسلمین، مشرکان

را مرعوب گرداند «بعد از آن که زخم برداشته بودند» و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر ﷺ را لبیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است».

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به عروه‌بن زبیر رضی الله عنه فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی الله عنهما، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمراءالاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می‌باشد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم‌بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی‌سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: «همان کسانی که مردم به آنان گفتند» مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم‌بن مسعود اشجعی است که

ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: «مردمان» یعنی: ابوسفیان و سپاهش «برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید» آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم - از طریق نعیم بن مسعود اشجعی - به پیامبر ﷺ و مؤمنان فرستاد، اما به‌جای ترس و جبن، این کار «بر ایمانشان افزود» و هیچ تزلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد «و گفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکو کارسازی است» یعنی: خداوند ﷻ شر آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارته‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان‌روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله ونعم الوکیل» بگویید. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبنا الله ونعم الوکیل».

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿٧٤﴾

«پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود «و فضلی» یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت «در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود» از کشته‌شدن، یا جراحت «و همچنان جوایز خشنودی الهی بودند» در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جمله آن، خارج‌شدنشان به میدان در این غزوه بود «و خداوند دارای فضل عظیم است».

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ. فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾

«جز این نیست که این خبردهنده» که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کند سازد «شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند» یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافرانند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد «پس، از آنان نترسید» یعنی: از کفار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا بر مبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی جبون نشوید و سستی نکنید «و از من بترسید، اگر مؤمنید» پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چرا که خیر و شر همه به دست من است.

وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

«و» ای محمد ﷺ «آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نساژند» به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم ﷺ از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ﷺ بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیه (۸) از سوره «فاطر» نیز می‌فرماید: ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ...﴾ (پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر آنان بفرسای). «اینان هرگز به خدا هیچ زبانی نمی‌رسانند» یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار

برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند «خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای» در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب «قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است» به سبب کوشش و شتابشان در گرایش به سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره آخرت را به سویشان جلب می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾

«در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند» یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد «هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برایشان عذابی دردناک است».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾



«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان» با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز احد «به سودشان است» قطعاً موضوع چنین نیست، بلکه «ما فقط» از آن روی «به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت‌باری» در کمین خویش «دارند». پس خدای سبحان به شیوه استدراج، به کفار طول عمر و زندگی مادی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند عز وجل هر گناه و بدی‌ای را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهره جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ



ابوالعالیه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذارد» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی - همچون صدور فرمان جهاد و هجرت - را به وقوع می‌پیوندد «تا آن که پلید» یعنی: منافق و نافرمان «را از پاک» که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است «جدا کند» پس محتتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان که در احد رسوایی منافقان آشکار گشت «و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند» تا بتوانید پاک و ناپاک را از یک‌دیگر تمییز دهید زیرا خداوند ﷻ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصور نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه ساختن از امور غیب است «ولیکن خدا از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند» و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقان را از یک‌دیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ﷺ چنین اخبار غیبی‌ای - و از جمله معرفی بسیاری از منافقان - صادر شد، جز پیامبر اکرم ﷺ، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند «پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَاءٍ أَنْتَهُمْ مِنَّ اللَّهِ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ ﴿١٨﴾

جمهور مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه برآنند که این آیه درباره بازدارندگان زکات نازل شد. «و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند» و آن را در راه خدا ﷺ انفاق نمی‌کنند «هرگز تصور نکنند که آن بخل برایشان خوب است» و به سودشان می‌باشد «بلکه آن به زیانشان است، به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود» یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود. بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند «و میراث آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: هر آنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراث بر آن می‌شوند، برای خدا ﷻ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ «و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم يؤد زكاته، مثل له شجاعا اقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، يأخذ بلهزمتيه ثم يقول: انا مالک، انا کنزک: کسی که خداوند صلی الله علیه و آله و سلم به او مالی داد، اما او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به شکل افعی سرتاسی برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است]] و آن افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدعی‌ای باقی می‌مانند، لذا - بنابر عادت - از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلا مالک آن نبوده است، درحالی که خدای متعال مالک آسمانها و زمین و همه موجودات می‌باشد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ

بِعَدْوٍ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٨١﴾

سبب نزول آیه کریمه: یهودی‌ای به نام فنحاص به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرع می‌کند، نزد وی تضرع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود - چنان‌که رفیق شما می‌پندارد - از ما وام نمی‌خواست. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانش طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: «مسلم خداوند سخن کسانی را که» از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال «گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید» به قولی: مراد آنها این بود که اگر به راستی خداوند جل جلاله بر زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما طالب قرض شده باشد، پس اوفقی‌تر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شک‌افگنی کنند «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت» در صحیفه‌های فرشتگان نویسنده اعمال و آن را نگه داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد «و به ناحق کشتن پیامبران رابه دست آنان می‌نویسیم» این سخن یهود را که گفتند: خداوند - پناه براو - نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسط آنان پیوسته ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و سلم به یهودیان عصر رسالت - هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند - برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند «و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید» یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حریق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

«این» عذاب سوزان «به خاطر کار و کردار پیشین شماست» و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، و گرنه «خداوند هرگز نسبت به بندگان پیدادگر نیست» پس عذابی که به شما می‌چشانند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِیْتِنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰی یَاْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ

جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِیْ بِالْبَیِّنٰتِ وَبِالَّذِیْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿١٨٣﴾

«اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند» سنت در بنی‌اسرائیل براین بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خاست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی‌اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید» از تقدیم قربانی به شکل فوق «برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟» همچون یحیی فرزند زکریا، اشیاء علیها السلام و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟. پس قضیه؛ قضیه مخالفت و عناد است، نه قضیه قناعت و حجت و برهان. قربان: هر چیزی است که به وسیله آن به سوی خدای سبحان تقرب جسته‌شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيْنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: «پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو» همانندت «معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند» لذا بر سخنان یاوه آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن. زبر: جمع زبور، به معنای کتاب است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

«هر نفسی چشنده مرگ است» حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جن، یا حیوان، پس هیچ‌کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست «و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود» و فقط در این روز است که پاداش به‌طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پادشاهت است. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پادشاهت - خیر باشند یا شر - گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنَ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنَ حَفْرِ النَّارِ: همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». «پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعاً کامیاب شده است» یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته‌است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته‌های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زبانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» متاع: هرآن‌چیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ﷺ است. از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می‌طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیه: ﴿فَمَنْ زُحِرَ...﴾ را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته‌اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دل‌تنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان می‌سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

﴿ تَتَّبَلُّوكَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَلَّذِيْنَ اَوْثُوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اَذَى كَثِيْرًا وَاِنْ تَصَبَّرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر ۝۱۸۱﴾

«و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد» یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با از دست دادن آنها بر اثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ بامرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته شدن در راه خدا جل جلاله.

با توجه به این که آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را

به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند «و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند» که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ «سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید» از طعن و تمسخر در دین و مقدسات و آبروی‌خویش.

بنا به روایتی در سبب نزول، این بخش از آیه کریمه درباره کعب بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خدا ﷺ را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفارقریش را علیه آن حضرت ﷺ بر می‌انگیخت.

«ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید» صبر: مقید ساختن و پایبند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فروخوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیه پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عزم‌الامر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ﷺ با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

**وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ**

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «پیمان گرفت، که حتما باید آن را برای مردم بیان نمایید و کتمانش نکنید» یعنی: نبوت آن حضرت ﷺ را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید «پس آن عهد را پشت سر خود انداختند» یعنی: عهد و پیمان الهی را بی‌محابا

پشت سر افگندند «و آن را به بهای ناچیزی» از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا «فروختند، چه بد است آنچه خریدند!».

این آیه کریمه متضمن هشدارى سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الیوم الیامه بلجام من نار: هرکس از علمى مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند جل جلاله از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

«هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش‌دارند» یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم که نکرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن عباس رضی الله عنه برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ موردعذاب قرار گیرد، بی‌گمان همه ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن عباس رضی الله عنه در پاسخ فرستاده وی فرمود: «این آیه کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه درباره اهل کتاب نازل شد»، سپس آیه ماقبل را تلاوت نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...﴾. همچنین ابن عباس رضی الله عنه در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل کتاب درباره چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیه کریمه این صحنه‌سازی آنان را بر ملا و مال کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیه کریمه درباره کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلف می‌کردند، اما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرار گیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیه کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ * وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨١﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست»
این آیه کریمه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه ۱۸۱».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْوَانِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١١٠﴾

«مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز» و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانهای واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند، اما «برای صاحبان خرد» های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرد تفکر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیه کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانه دلایل یقینی متکی و مستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در حدیث شریف آمده است: «وای بر کسی که این آیه کریمه را بخواند و در

آن تفکر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیه کریمه، رسول خدا ﷺ تا بامداد پیوسته می‌گریستند. باید دانست که میدان تفکر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٣١﴾

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ خدای عزوجل را در همه اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند «و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند» یعنی: در صنع بدیع و متقن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است. این آیه کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است. این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به‌بازی و عبث «نیافریده‌ای» بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگانت قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانتمت تمایز گردانی «منزهی تو» از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست «پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار».

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١١٣﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو در آتش افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای» و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای «و برای ستمکاران» یعنی: برای کافران «هیچ یاورانی نیست».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١١٤﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند» که این دعوتگر همانا رسول خدا ﷺ است و به قولی: دعوتگر، قرآن است «که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم» یعنی: به ندای این دعوتگر لبیک گفته و ایمان آوردیم «پروردگارا» تکرار ندا برای اظهار فروتنی و تضرع است «گناهان ما را پیامرز و سیئات ما را بزدای» یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، باعذاب کردن ما در برابر آنها «و ما را در زمره ابرار بمیران» ابرار: جمع «بار» است و ایشان کسانی اند که در طاعت پروردگار سعی بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گستره طاعاتشان بسیار وسیع است. به قولی: ایشان پیامبران الهی ﷺ و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَءَايَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ ﴿١١٥﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن» وعده‌ای که بر زبان پیامبران ﷺ داده شده، همانا پاداش خداوند ﷻ بر اهل طاعت وی است «و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان» که این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است «زیرا تو وعدهات را خلاف نمی‌کنی» آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش،

وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش علیهم‌السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آموزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی‌کند، در صورتی که مستحق آن باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگامی که به نماز تهجد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانه آخر سوره آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اللهم اجعل في قلبي نوراً، وفي سمعي نوراً، وفي بصري نوراً، وعن يميني نوراً، وعن شمالي نوراً، ومن بين يدي نوراً، ومن خلفي نوراً، ومن فوقي نوراً، وأعظم لي نوراً يوم القيامة: بارخدایا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات ده‌گانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با اقتدا به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - مستحب است.

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُم مِّنَ بَعْضٍ فَأَلْذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ بَّخَيْرِي مِمَّنْ تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١١٥﴾

«پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد» با دادن این وعده: «که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم» با ندادن ثواب آن «از مرد یا زن» تصریح بر زنان، به‌خاطر دلخوش کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز در عموم معنای (الذین آمنوا وعملوا الصالحات) داخلند. آیه کریمه ضمناً زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به‌دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید «همه از همدیگرید» یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل

منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوا بوده و هر دو جنس مکلف می‌باشند.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه هنگامی نازل شد که ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده باشد. «پس کسانی که هجرت کرده‌اند» به سوی رسول خدا ﷺ از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود «و» کسانی که «از خانه‌های خود رانده شده» اند در طاعت خدای عزوجل «و» کسانی که «در راه من آزار دیده‌اند» مراد آزارهایی است که به سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، اما این آزارها، جز تمسک بیشترشان به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همه کسانی که به سبب تمسکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیه کریمه داخل‌اند «و» کسانی که «جنگیده‌اند» با دشمنان خدا ﷻ که «کشته شده‌اند» در راه خدا ﷻ - که این برترین مقامات است. مراد، به شهادت رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: «سیئاتشان را می‌زدایم» زیرا هجرت در راه خدا ﷻ گناهان ما قبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا ﷻ، تمام گناهان - بجز وام را - پاک می‌گرداند، چنان‌که در احادیث آمده است «و» آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است» که به عمل‌کنندگان تعلق می‌گیرد.

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿١٦٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا ﷻ را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به‌جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: «گشت و گذار کافران در شهرها» و ترتیب دادن سفرهای تجارتي از سویشان با هدف

رونق بخشیدن به زندگی مادی «تو را نفریبد» زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١١٧﴾

«این» متاع دنیا «بهره‌مندی ناچیزی است» که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد «سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است» آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده‌اند. بایسته یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿١١٨﴾

«لیکن» درمقابل جهنم برای کفار؛ «کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند» به علاوه همه منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند «برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، نزلی از جانب خدا است» نزل: آنچه که برای میهمان آماده می‌شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می‌گیرد «و آنچه نزد خداوند است» از نعمتهایی که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده «برای نیکوکاران بهتر است» از منافی که کفار در سفرهای تجارتي و در مشاغل دیگر به‌دست می‌آورند.

وَرَأَى مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشَعِينَ لِلَّهِ لَا
يَشْتُرُونَ بِعِبَادَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ

الْحِسَابِ ﴿٣٣﴾

«و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می آورند و به آنچه فرود آورده شد به سوی شما و به آنچه فرود آورده شده به سوی خودشان» نیز ایمان می آورند «در حالی که در برابر خدا خاشع اند» یعنی: برخی از اهل کتاب بهره ای از دین برده اند و همانند دیگران، شریک رسوایی هایی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله جَلَّ جَلَلُهُ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرود آورده و آنچه که برانبیای خودشان نازل کرده، جمع می کنند و «عوض آیات خدا بهایی اندک نمی ستانند» یعنی: پیروی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی ای، فرو نمی گذارند «اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند» پاداشی مکرر، نه یکبار، بلکه دوبار، چنان که در «سوره قصص / ۵۴» آمده است. «آری! خداوند سریع الحساب است».

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: «آیه کریمه درباره نجاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر وی نماز جنازه غایب گزاردند». ولی حسن بصری؛ می گوید: «آیه کریمه درباره آن عده از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَاصْبِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٠﴾

«ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید» حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری در برابر دشمنان و شکیبایی بر سختی های جنگ، که مصابره از صبر سخت تر و دشوارتر است «و برای جهاد آماده باشید» یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده باش قرار داشته باشید، درحالی که اسبان و دیگر وسایل جهاد را

مهیای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مرابطه» می‌نامند. انتظار کشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است «و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید» پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به آن ختم و سوره بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم «چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مرابط (به حال آماده باش) باشند، لیکن این آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزوجل در آنها، مساجد را آباد نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند جل جلاله با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام نهادن بسیار به سوی مساجد و انتظار کشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا جل جلاله و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «آمادگی یک روز در راه خدا جل جلاله بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکسی که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا جل جلاله که عملش بر وی - تا برانگیختنش در روز قیامت - جریان داده می‌شود، چنان که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».

﴿سوره نساء﴾

مدنی است و دارای (۱۷۶) آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سوره «نساء الکبری»، و در مقابل آن، سوره «طلاق» را سوره «نساء القصری» نامیده‌اند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ «آیه ۴۰» و: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا نُهَوْنَ عَنْهُ﴾ «آیه ۳۱» و: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ «آیه ۴۸» و آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ «آیات ۶۵ - ۶۴».

سوره مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد» یعنی: شما را از آن یک‌تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد - و او آدم علیه السلام است - سپس از پهلوئی چپ آدم علیه السلام جفتش را که حواء است درحالی آفرید که آدم علیه السلام در خواب بود، پس چون بیدار شد و حواء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حواء نیز با او انس گرفت. در حدیث

شریف آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش پهلو قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست‌سازی؛ آن را شکسته‌ای و اگر از آن بهره‌برداری کنی؛ درحالی بهره‌برداری کرده‌ای که کجی در آن هست». «و از آن دو» یعنی: از آدم و حواء «مردان بسیار و زنان» بسیاری را درروی زمین «پراکند» با زاد و ولدشان «و از خدایی پروا نمایند که به نام او از همدیگر درخواست می‌کنید» چنان‌که می‌گوییم: «به خاطر خدا ﷻ و به نام او از تومی‌خواهم که چنین و چنان کنی». در حدیث شریف آمده است: «من سألكم بالله فاعطوه: هر که از شما به نام خدا ﷻ کمک خواست، پس به او بدهید». «همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید» یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا ﷻ پروا کنید، همین‌گونه باید صله رحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صله رحم از جمله اموری است که خداوند ﷻ به رعایت آن دستور داده است. ارحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان - اعم از مردان و زنان - بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، اما مراد از آن در اینجا: نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتفاق نظر دارند بر این که صله رحم واجب است. «همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است» پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزای دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

در روایت ابراهیم نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (الارحام) به جر خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیه کریمه جایز بودن درخواست به نام رحم و به حق پیوند آن نیز بر می‌آید و البته این، به معنای سوگند خوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْحَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢٠٦﴾

«و اموال یتیمان را به آنان بازدهید» این خطاب متوجه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست». و - چنان‌که از آیه (٦) همین سوره

بر می‌آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته‌اند «و پلید را با پاک بدل نکنید» یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی ﴿وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ﴾ این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید «و اموال آنان را همراه» و با ضمیمه کردن «با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره مردی از قبیله غطفان نازل شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سن بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، اما او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمِينِ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٍ وَهُنَّ فِي خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوِلُوا ﴿۳﴾

«و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید» از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی که خداوند ﷻ بر شما حرام گردانیده «دو زن، یا سه زن یا چهار زن» یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم - چون پسرعموهایشان - آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر - را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای

عزوجل از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید - بجز دختران یتیم - از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ستم نکند «و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید» میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. اما قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبت قلبی در آیه کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ﷺ خود به عائشه رضی الله عنها - در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا تؤاخذي فيما تملك ولا أملك: بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». «یا» اکتفا کنید «به آنچه که مالک شده‌اید» از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد

زنان نیز از بی‌عدالتی بی‌مناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی الله عنها بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

«این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید» یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲ - ولی دختر یتیم - مثلاً پسر عموی وی - در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، اما زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند - به عنوان عقدکننده - او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند جل جلاله در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل پردازد که: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا كَتَبَ لَكُمْ مِنَ

النِّسَاءَ مَثْنًا وَتِلْكَ وَرِيْعٌ ﴿۱﴾ یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ﷺ و صحابه کرام ﺭﺩﯨﺎ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو گیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است».

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِنَ نِحْلَةً فَإِنْ طَبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَسَافِكُوهُ هِنِيَا مَرِيَا ﴿۱۰﴾

«و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به عنوان هدیه‌ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید» لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿هِنِيَا مَرِيَا﴾ می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذت می‌برد و مریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذی به عمل آید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد،^۱ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. اما به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنان‌اند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

^۱ چنان‌که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لِمَنْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

«و به سفیهان اموالتان را ندهید» مراد: اموال خود ایتم است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتم نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتم همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سفه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم خرد و سست اندیشه‌ای - اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال - هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنا نبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیز کنند بنابراین، چنین کسانی از تصرف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا «که خداوند آن را» یعنی: اموال را «سبب قوام معیشت شما قرار داده است» به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند «و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید» یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرری‌ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» یعنی: به آنان وعده نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به سن رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می‌گردانیم.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه‌ام تحت تکفلم به سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: «و یتیمان را

بیازمایید» این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمل کند تا به نجابت و حسن تصرفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوه تصرف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش - در نزد ابوحنیفه و شافعی - قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است «تا هنگامی که به حد نکاح» یعنی: به سن بلوغ «برسند» سن بلوغ نزد شافعی و احمد بن حنبل رحمتهما پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و روئیدن موی ظاهر و در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است «پس اگر در ایشان رشد» یعنی: حسن تدبیر و کاردانی «سراغ یافتید» و از این امر مطمئن شدید «اموالشان را به آنان برگردانید» لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی‌شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کاردانی آنان با حسن تصرف در اموالشان، به گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقها (رحمهم الله) رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می‌شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد. «و آن اموال را» در کودکی و کوچکی آنان «به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن که بزرگ شوند» و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این گونه نباشد که شما از هم اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از این که یتیم به سن بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد، اموال را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه و به شتاب مصرف کنم! «و هر کس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند» و از اموال یتیم دوری گزیند «و هر کس تنگدست بود، باید در حد عرف از آن بخورد» و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه و مرفهانه عمل نماید. بعضی گفته‌اند؛

معنی این است: وصی یا ولی نباید جز به اندازه مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورند. «پس چون اموالشان را به آنان برگردانید» بعد از بلوغ و رشدشان «بر آنان گواه بگیرید» که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین‌گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالکی‌ها و شافعی‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است. «و خداوند برای حسابرسی کافی است» و در هرآنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

**لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ
أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾**

سبب نزول: در دوران جاهلیت رسم آن بود که به زنان و پسر بچه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: «مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد» یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف‌ازبین‌بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

«و چون خویشاوندان» غیر ارث‌بر «و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از آن بدهید» هر مقداری که ورثه به طیب خاطر می‌دهند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» سخن پسندیده، سخنی است که از منت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آیه میراث (آیه ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس رضی الله عنهما، مذهب جمهور فقها و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث‌بر نیستند، مفید و خوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث‌بر، مستحب است نه واجب.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا

سَدِيدًا ۱

«و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر» آینده «آنان بیم دارند، باید» از ستم بر یتیمان مردم نیز «بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید» اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محضر «سخنی استوار و درست بگویند» که با حق و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجه اوصیای ایتم و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند جل جلاله این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِيَتَمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

«هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند» و روز قیامت با این نوع از عذاب معذب می‌شوند «و به زودی در آتشی فروزان درآیند» فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم درحالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله ﷺ! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِيَتَمَىٰ ظُلْمًا...﴾»

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُّسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دِينَءِ آبَائِكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَلَّ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه در پاسخ به سؤال جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه و شکایت زن سعد بن ربیع از عموی فرزندان در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه، آیه بعد از آن و آیه پایان بخش این سوره، آیات علم میراث (فرائض) اند. در حدیث شریف آمده است: «فرائض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرائض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اولین چیزی است که از میان امت من برداشته می‌شود»¹.

«خداوند به شما در حق اولادتان حکم می‌کند» یعنی: در باره میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: «پسر را» از آنها «برابر بهره دو دختر است» مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفی، ذکور و اناث باهم باشند، پس

¹ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث‌بران سهم‌بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان است، به دلیل این حدیث شریف: «فرايض (سهم معین در میراث) را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی الفروض (صاحبان سهم معین) باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». اما اگر متوفی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران (نوه‌ها) این سهم را صاحب می‌شوند «و اگر» همه ورثه متوفی «دختر» باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران «از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک» متوفی «است» و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفی فرزندی نداشت و دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحق دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به طریق اولی مستحق این سهم هستند.

«و اگر» دختر «یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکه» متوفی «و برای هریک از پدر و مادر وی» اگر بعد از مرگش زنده بودند «یک‌ششم از ارثیه» متوفی مقرر شده است «اگر متوفی دارای فرزندی باشد» از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوه پسری داشته باشد «ولی اگر متوفی فرزندی نداشته باشد» یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) «و وراثان او پدر و مادر وی باشند» به تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندشان باشند: «پس برای مادرش یک‌سوم است» و بقیه ارثیه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می‌برد. اما اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحق یک‌سوم ارثیه متوفی - بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر - می‌باشد و سهم شوهر نصف ارثیه و سهم همسر یک‌چهارم آن است «و اگر متوفی برادرانی» یا خواهرانی «داشته باشد، مادرش یک‌ششم سهم دارد» از مال ارثیه، چه

آنان برادران متوفی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. اما یک برادر، یا یک خواهر، مادر را از یک سوم به یک ششم سهم ماترک محجوب نمی گرداند. البته این تقسیم میراث «پس از ادای وصیتی است که متوفی بدان سفارش کرده، یا بعد از ادای دین» یعنی: دوسوم، یا یک سوم، یا یک ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

علما - از سلف و خلف - اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی مانده ترکه بر ورثه تقسیم می شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست. «پدرانتان و فرزندانان، شما نمی دانید که کدام یک برای شما سودمندترند» یعنی: از این رو است که خداوند ﷻ میراث را بدین گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محول ننمود و برخلاف رسوم جاهلیت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را با هم برابر گردانید.

این احکام مندرج در این آیه «فریضه ای است» مقرر و معین بر عهده شما «از جانب الله، هر آینه الله دانا» است به مصالح شما «حکیم است» به آنچه در حق شما برنامه ریزی کرده است.

❖ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِهِنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَتْ رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلَلَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند» خطاب در اینجا متوجه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند «پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است» یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیه زن از آن شوهر است، اما با وجود فرزند - هر چند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجه زن باشد) - سهم شوهر یک‌چهارم ارثیه زنش هست، البته این سهم «پس از انجام وصیتی» است «که به آن سفارش کرده باشند، یا» پرداخت «وامی که دارند».

اما حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: «و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید» چه این فرزند از زنان ارث‌بر باشد، چه نباشد «پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از ادای وصیتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی‌ای» و باید دانست: زن در سهمی که - با وجود فرزند و بدون وجود آن - دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، اما اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنان وی در این سهم - بی هیچ خلاقی - باهم شریکند و آن را به‌طور مشترک مستحق می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیت متوفی هم بر آن وجهی است که گذشت. «و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد» کلاله: متوفایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفایی را که پدر، یا فرزند، یا جدی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفی بروی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد «و برادر، یا خواهری داشته باشد» علما

اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البته حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاتی)، در آخر سوره می آید. «پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه است» چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، اما به شرط این که تنها باشند؛ «اما اگر آنان زیاده از این بودند» یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفردا، یا به طور مختلط، بیشتر از یک تن بودند «پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند» یعنی: فقط ثلث (یک سوم) ارثیه را مالک می شوند، با تساوی تمام در میان مذکر و مؤنث خویش.

ابن کثیر می گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیه ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اول این که: آنها با کسی که بدو منسوبند - یعنی با مادرشان - میراث می برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی برند، مگر آن گاه که مرده ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جد و فرزند و فرزند متوفی، میراث نمی برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی شود، هر چند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البته «پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی ای که دارند و باید که او در وصیت و بدهی به حال ورثه زیان رسان نباشد» و به هیچ وجهی از وجوه زیان و ضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمه وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیت کند و هدفش از این اقرار و وصیت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد. یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیه را وصیت کند، در حالی که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی شود - نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است». «این است وصیت خدا» پس هر وصیتی از سوی بندگان که مخالف آن باشد،

مسبوق به وصیت الهی است، لذا وصیت خداوند عَلَّاهُ به پیروی سزاوارتر می‌باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می‌شود، همچون وصایایی که متضمن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان‌رسانی به آنان است «و خداوند دانا» است به میراث بران «بردبار است» بر اهل جهالت و نادانی از شما. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیت زیان می‌رسانند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾

«اینها» که گذشت از احکام «حدود مقرره الله است» یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست. حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند عَلَّاهُ آنها را برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی اطلاق می‌شود که خداوند عَلَّاهُ آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند. «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند» در تقسیم میراث و غیر آن از احکام «او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است» که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِيمٌ ﴿١٤﴾

«و هر که الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز کند» با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها «خداوند او را در آتشی درآورد که

جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده» در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی در گذشته هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

وَأَلَّتِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَدْحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

«و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند» فاحشه: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است «بر آنان چهار مرد را از جنس خویش» از مسلمانان عادل «گواه طلبید، پس اگر» چهار مرد بر جرم آنان «شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن که مرگ عمرشان را پایان دهد» و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اول اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند «یا خداوند برایشان راهی مقرر کند» به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیه «حد» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا﴾ «نور/۲»، و به این ترتیب خداوند جل جلاله برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنا با بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنا با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگ‌باران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَنَّهَا مِنْكُمْ فَتَاذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا

رَجِيمًا ﴿١٦﴾

«و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند» یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند «پس آنان را آزار دهید» و برنجانیدشان؛ با زدن و توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجه حکام و «اولی الامر» جامعه اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی - هر دو - بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. «پس اگر توبه کردند» از فعل زنا «و به صلاح آمدند» و نیکوکاری پیش گرفتند «از» تعذیب و آزار «آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است» این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ جَهْلَةً ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

«جز این نیست که وعده قبول توبه بر الله لازم است» یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را - چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر خدای متعال واجب نیست. البته پذیرش توبه «تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی» یعنی: گناهان «می‌شوند» مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی‌شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی‌باشد. البته این حالت سبکسری، در هنگام فوران

شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می‌آید. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می‌شود، او قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می‌شوند «سپس به زودی توبه می‌کنند» از گناهانشان «آنانند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد» در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. «و خداوند دانای حکیم است» پس در همه امور از روی دانایی و فرزانی حکم می‌کند.

**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ
الْكَفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾**

«و وعده قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد» به گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتما می‌میرد و هیچ امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام «می‌گوید: اکنون توبه کردم» که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد «و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند» زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساساً توبه‌ای ندارند و وجود آن در حق ایشان همانند عدم آن است «برای اینان» یعنی: برای هر دو گروه «عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم» به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

- ۱ - توبه از گناه به اتفاق امت بر مؤمنان فرض است.
- ۲ - توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
- ۳ - توبه کسانی که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبه شخص محتضر در حال احتضار و نه توبه کافر در قیامت.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا
ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ
تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود «و نیز» ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفی! برای شما حلال نیست که «ایشان را منع کنید» از این که بادیگری غیر از شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را - هنگامی که می‌میرند - از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیله فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن گاه به ایشان اجازه ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افگند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی

وی از او فدیة‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده‌است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید «تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید» و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به در برید «مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند» این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی. یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که با زن فسادپیشه خود روشی سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیرد و او را زیر فشار و آزار بگذارد تا آن که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی این که از وی فدیة بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه: زشتکاری) در آیه کریمه، بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. اما ابن جریر ترجیحا بر آن است که کلمه (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست همه می‌شود «و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید» یعنی: به آن شیوه‌ای که در شریعت و در میان خانواده زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری، انفاق بر آنان به طوردرست و دادن حق آنان در شب گذرانی. البته این معنی در کمر بند همان اموری است که خدای عزوجل حلال گردانیده است بنابراین، خوشرفتاری با زنان به معنی آزاد گذاشتن آنان در ارتکاب محرمات نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی: بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام». «و اگر آنان را» یعنی: زنانتان را «دوست ندارید» به سببی از اسباب، بی آن که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جداسدن از آنان شتاب نکنید «زیرا چه بسا چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد» از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان که در حدیث

شریف آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نورزد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بعدی دیگر از وی راضی گردد».

**وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونَ بِهِتْنَا وَإِنَّمَا مِثِينًا ﴿٤٠﴾**

«و اگر خواستید همسری جدید «را جانشین همسری» دیگر، یعنی زن پیشین خود «کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید» به‌عنوان مهر، یا هدیه. قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است «پس چیزی از او پس نگیرید» یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد «آیا آن را به ستم و تعدی آشکار» یعنی: به ناحق و حرامی واضح «می‌گیرید» ای مردان؟ بهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

وَكَيفَ تَأْخُذُونَ، وَقَدْ أَفْضَ بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْتُمْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٤١﴾

«و چگونه آن را می‌ستانید» این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است «با آن که از یک‌دیگر کام گرفته‌اید؟» ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «افضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن که به مسلمانان ادبی برتر رابباموزد». «و» چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، در حالی که «زنان از شما عهدی محکم گرفته‌اند؟» که این عهد، همانا عقد نکاح است، عقدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به‌هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان‌که بیان آن گذشت.

در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلم زنان تصریح و تأکید دارد:

- ۱ - تحریم به ارث بردن زنان.
- ۲ - نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- ۳ - حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- ۴ - حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا

وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۳﴾

در بیان سبب نزول آمده است: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندان که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: «و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید» به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است «مگر آنچه که در گذشته» قبل از نزول این آیه «رخ داده است» که خداوند عز وجله شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند «همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است».

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را - چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد - نکاح «مقت» یعنی نکاح مبعوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ
وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَلَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهَاتُ**

نَسَائِكُمْ وَرَبِّبِكُمْ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِّنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٣٣﴾

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. «و» بر شما حرام شده است «دخترانتان» دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هر چند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خواهرانتان» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است «عمه‌هایتان» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده

است «دختران خواهر» دخترخواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هر چند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هر چند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای عزوجل شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هر چند از غیر آن زن شیردهنده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیردهنده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیردهنده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانان» که عبارتند از: مادرزن و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانان» یعنی: دختراندرهائیتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید» ریبیه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش

آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هر چند که فرزندانان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر این که این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند ﷻ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...﴾ تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه،

چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هر دو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هر دو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

۱ - مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.

۲ - دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.

۳ - خواهر.

۴ - عمه.

۵ - خاله.

۶ - دختر برادر.

۷ - دختر خواهر.

چنان‌که آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

۱ - مادر رضاعی.

۲ - خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

۳ - دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

۴ - زنان پسران.

۵ - جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان

زن و دختر برادر و دختر خواهر وی^۱.

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر

شما می‌آمرزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که

تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که

در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

^۱ تفصیل احکام محرمات را در کتابهای فقه بجوید.

❖ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَإِجْلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَُمْ
 أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
 فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

«و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر این که از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود «به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید - هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دارحرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیزبرایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید «و بر شما سوای این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب‌کنان» از آلوده شدن به زنا «نه شهوت‌رانان» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش

جنسی به وسیله نکاح شرعی، از اوبرخوردار شدید «پس مهرشان را» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند». «و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید «هر آینه الله دانای حکیم است» دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسب‌ها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است:

۱ - زنان شوهردار - نظیر همین آیه.

۲ - زنان پاکدامن «نور/۴».

۳ - زنان آزاد (آیه بعدی).

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ
 فَنِيَتِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ
 أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَفَّحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ

يَفْحِشَتْ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٥﴾

«و هرکس از شما که طول» یعنی: توانایی و امکانات مالی «نداشته باشد که» به وسیله آن «با زنان آزاد» و پاکدامن «مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده است، نکاح کند» یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می شود - بر جایز بودن آن است. «و خدا به ایمان شما داناتر است» پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت «همه از یک دیگرید» زیرا همه شما - چه کنیز و چه آزاد - فرزندان آدم علیه السلام هستید. این تعبیر هشدار است بر این که: نباید به نسبه و حسبها فخر ورزید «پس کنیزان را با اجازه اهل آنان نکاح کنید» یعنی: با اجازه مالکان آنها. ابن کثیر می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست». «و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید» یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده است و چنان نباشد که به خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند «در حالی که عقیقه باشند» و پاکدامن «نه زناکار» یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به طور علنی مرتکب زنا می گردند «و نه دوست پنهانی گیرنده» او زنی است که به طور پنهانی با فردی زنا می کند. یادآور می شویم که اعراب در جاهلیت زنا را عیب می پنداشتند، اما گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی شمردند. پس، خدای سبحان بدین گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد «آن گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه

شدند» فاحشه: در اینجا عبارت از عمل زنا است «پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است» یعنی: چنان عقوبتی که تجزیه آن ممکن باشد و آن عبارت از: جلد (زدن تازیانه) است، نه رجم زیرا رجم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حد زناي زن آزاد غیر محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زناشد، بر وی رجمی نیست، به دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اذا احصن: در صورتی که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدی بر وی نیست بنابراین، ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که بر چنین کنیزی حد جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت و کوب قرار می‌گیرد. اما جمهور علما بر آنند که حد بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. «این» ازدواج با کنیزکان مملوک «برای کسی از شما» رخصت است «که از آرایش گناه بیم دارد» به دلیل این که تمکنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عنت: مشقت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. اما امام ابوحنیفه و یارانشان - برخلاف رأی جمهور - در جایز بودن نکاح کنیزان، ترس از آلوده شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هر گاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته باشد و چه از آرایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته باشد زیرا مراد از آیه: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ «مائده/۵» زنان پاکدامن‌اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. «و صبر کردن» از نکاح کنیزان «برای شما بهتر است» از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده ساختن فرزندی، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد «و خداوند آمرزنده مهربان است» لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

رُبِّدُ اللَّهُ لِبَيْنِ لَكُمْ وَيَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ



«خداوند می خواهد» احکام خویش را «برای شما بیان کند» و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد «و شما را به سیره و سنت پیشینیان» یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان «راهبر شود» تا به سنتهای حسنه آنان اقتدا کنید «و» نیز می خواهد تا «از شما در گذرد» یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد «و الله دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿۳۷﴾

«و خدا می خواهد که بر شما به رحمت بازگردد» و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (ویتوب علیکم) در آیه قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: «و آنان که پیروی شهوات را می کنند» که عبارتند از: زناکاران از کفار و فجار «می خواهند که میل کنید» به سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به «کجروی بزرگ» یعنی: می خواهند که بدون در نظر داشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوت‌رانی خود هستند، بی آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند عز وجل بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنها را حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

«خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما» بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان‌گیری‌های دیگر را رخصت داده است «و انسان ضعیف آفریده شده است» در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهاربزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند عز و جل خواسته است تا بر این موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. و کیع می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِإِلْطِإٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید» یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سوره بقره «آیه/۱۸۸» گذشت «مگر آن که تجارتی باشد» تجارت: دادوستد با معامله خرید و فروش است. حق تعالی مخصوصاً از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خرید و فروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتی باشد «به تراضی خودتان» تراضی: عبارت از آگاهی هر یک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد - بدون غش زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آن را «خیار مجلس» می‌نامند. اما احناف بر آنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هر چند که از محل عقد متفرق هم

نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند «و خود را نکشید» یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرامند:

۱ - نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک‌تن‌اند.
۲ - هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.

۳ - نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

۴ - از هواهای نفستان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.

۵ - مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». «بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است» و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجه و متنبه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی که امت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلف ساخت.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

«و هرکس چنین کند» یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، «از روی تجاوز و ستم» یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا - چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یاغصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرانمودن حد - باشد، «پس به زودی وی را در آتشی» عظیم و مخصوص «درمی آوریم و این کار» یعنی: درآوردن او به آتش «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز نمی تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِنْ جَاءَكُمْ كِبَائِرٌ مِنْهُمْ فَأَعْلَنُوا عَلَيْهِمْ وَأَعْلَنِتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

«اگر از کبائر منهایت پرهیز کنید» یعنی: اگر از گناهان کبیره ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید «از شما سیئات شما را» یعنی: گناهان صغیره شما را «نابود می سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی آوریم» یعنی: به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطر نشان می شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات: این هفت چیز عبارتند از: شرک به خدا ﷻ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی خبرند». لیکن ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند ﷻ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم

کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾

از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: ام سلمه گفت؛ یارسول‌الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزوجل نازل کرد: «و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده است، آرزو نکنید» اما جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی آن که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد «مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای» پس خداوند عزوجل به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد «و فضل خدا را از وی درخواست کنید» یعنی: بجای این که به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند عزوجل خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادۃ انتظار الفرج: از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». «بی‌گمان خدا به هر چیزی دانا است» پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَنَأْتُوهُمْ
نَصِيْبَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

«و برای هر یک» از شما، یا برای هر مالی «از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث برانی قرار داده‌ایم» که آن مال را احراز می‌کنند. موالی: نزدیکان ارث بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند «و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید» مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاه» می‌نامند.

در جاهلیت رسم بر آن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾: (خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) «انفال/۷۵» منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآئِكُمْ مَعْرُوفًا﴾: (مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید) «احزاب/۶».

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه^۱ و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده‌آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا

^۱ عصبه: نزدیکان انسان اند از جهت پدر و ی. آنان را عصبه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

خویشاوندان شخص هم‌پیمانانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت «همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است» و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند عَلَّامٌ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالصَّالِحَاتُ قَنِينَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّيْنُ تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ
وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

«مردان بر زنان قیام‌اند» ابن‌کثیر در تفسیر (قوامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدب اوست - اگر کزروی پیشه کرد - بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن «به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است» یعنی: مردان به خاطر آن مستحق این مزیت شدند که خدای عزوجل ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان بر زنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اول «قوامیت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: «و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش» بر زنان «خرج کردند» و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقه زنان از سوی مردان می‌باشد.

اما در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیه «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان به ریاست و حاکمیت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتا در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیت زنان را باید - نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در کوتاه مدت و بلندمدت هر دو - مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. «پس زنان شایسته» و نیکوکار، «فرمانبردارند» برای خدا عز و جل و برای شوهرانشان و برپا دارنده حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا عز و جل و حقوق شوهرانشان «و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را» یعنی: هر آنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به‌وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند «به نگاه‌داشت‌الله» یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الهی و یاری و توفیق وی است «و زنانی را که از نشوزتشان بیم دارید» نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه: زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور «پس» در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست «پندشان دهید» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق

بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد». «و سپس» دومین راه حل این است که: «آنان را در خوابگاهها ترک کنید» یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند «و» اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حل این است که: «آنان را بزنید» چنان زدن که به قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدن سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطر نشان می‌شود که سنت رسول اکرم ﷺ این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد «پس اگر از شما اطاعت کردند» چنان که باید و شاید و سرکشی و نشوز را فرو گذاشتند «دیگر بر آنها هیچ راهی را نجوید» به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبت نسبت به خود مجبور و مکلف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید «بی‌گمان خدا بلند مرتبه بزرگ است» پس بدانید که قدرت خداوند ﷻ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به‌یاد آورید زیرا قدرت او فوق همه قدرتهاست.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

این حالت اول بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: «و» ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! «اگر از بالا گرفتن اختلاف میان آنان» یعنی: میان زن و شوهر «بیمناک بودید، پس بفرستید» به‌سوی زن و شوهر «داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن را» چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چرا که خانواده مرد و زن، به احوال آنان آشناتر، رازهای

خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده‌تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن دو و سامان‌یافتن مجدد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البته تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به‌گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخص‌نگردد، اما اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حق طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصر بود؛ مانع انفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن‌دو، در کار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامه این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن‌دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افکنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصله داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افکندن، به نزد جمهور علما نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی‌افکندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن‌دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. «اگر داوران اصلاح» میان زن و شوهر «را بخواهند» و نیت آنها در این مورد، نیتی صادقانه و دلسوزانه باشد «خداوند میان آن‌دو» یعنی: میان زن و شوهر «سازگاری می‌دهد» تا به الفت و حسن‌معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. اما اگر داوران در کار داوری‌شان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست «هرآینه خداوند دانا و آگاه

است» داناست به اراده داوران و آگاه است به کسی - از زن یا شوهر - که ستمگر می باشد.

❖ **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾**

«و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به معاذبن جبل رضی الله عنه فرمودند: «آیا می دانی که حق خداوند جل جلاله بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را پرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر خدا جل جلاله چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است «و به پدر و مادر احسان کنید» در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان «و به خویشان و یتیمان و مسکینان» نیز احسان کنید. تفسیر آن در سوره بقره «آیه/ ۱۷۷» گذشت «و به همسایه خویشاوند» نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: ﴿وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ همسایه نزدیک و دیوار به دیوار است. «و به همسایه بیگانه» یعنی: بیگانه و اجنبی، یا همسایه دور نیز احسان کنید. بعضی گفته اند: مراد از آن، همسایه یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می شود که حق همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می کند، پس به هراندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف تر می شود و به هراندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حق وی هم قوی تر می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من درباره همسایه سفارش می کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می برد».

«و» احسان کنید «به هم‌نشین در پهلو نشسته» یعنی: به همسر، به رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها «و» احسان کنید به «ابن‌السبیل» یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است «و» احسان کنید «به آن کسی که دست شما مالک وی شده» و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ﷺ دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود». «هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال» یعنی: متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش «و فخر فروش باشد» فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. اما اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست - چنان‌که در آیه بعد آمده است.

**الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾**

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: «همان کسانی را که بخل می‌ورزند» در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند «و مردمان را به بخل می‌فرمایند» گویی آنان از جود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دلتنگی می‌کنند! و این نهایت خست و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است «و» همان کسانی که «آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند» یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند

تا نیازمندان به برخورداری هایشان پی نبرند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». «و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» که به وسیله آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ

لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

«و» حق تعالی دوست ندارد «کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند» و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کرم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: «و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هر که شیطان قرین او باشد» قرین: یار و همنشین است «پس وی چه بدهمدمی است» زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافکنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال با هدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش انفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و درعین حال با انفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این چنین، بسیار بدهمدمی است! در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

«و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند، چه زیانی برایشان داشت ؟ و خدا به» کار و کردار «آنان داناست» و آنان را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكَ حَسَنَةً يُّضَعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

«و هر آینه خداوند به وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند» ذره: واحد «ذر» است و ذر عبارت است از: مورچه بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذره است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادی دیده نمی‌شود، نیز «ذره» می‌گویند. یعنی: خداوند ﷻ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذره‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خدای عزوجل خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذره‌ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ را بخوانید.

«و اگر آن» ذره «عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند» به مراتب بسیار و آن راچند و چندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». اما حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد «و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد» به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

«پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟» یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البته این گواهان از کسانی هستند که آنها را به‌سوی خدای عزوجل فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، اما آنان در پاسخ، راه انکار و اعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام: اند که در روز قیامت برامتهایشان گواهی می‌دهند «و تو را بر آنان گواه آوریم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رابر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به‌ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر

منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول ا، من بر شما قرآن بخوانم درحالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (۴۱) فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آن حضرت صلی الله علیه و آله از اشک لبریز شده است».

يَوْمَ يَذُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ سَوَّيْتُمْ الْأَرْضَ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

«آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد» یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اول خود هموار گردد و هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند» بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنی که در میان خویش ردوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نماند کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می‌دهد.

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (۴۳)

از علی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرحمن بن عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان... را در نماز امام ساختند و او سوره (قل یا ایها الکافرون) را این چنین خواند: (قل یا ایها الکافرون،

ما أعبد ما تعبدون ونحن نعبد ما تعبدون! پس خداوند ﷻ نازل فرمود: «ای مؤمنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید» یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید «تا زمانی که بدانید چه می‌گویید» یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله - در سوره مائده - هرگونه شراب مستی‌آوری به کلی حرام گردید «و هنگامی که جنب هستید به نماز نزدیک نشوید» جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن «مگر آن که راه‌گذر باشید تا زمانی که غسل کنید» زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمم نماز بخوانید. البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جنب می‌تواند از مسجد گذر کند، اما نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضو باشد، جایز می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمم را بیان نموده می‌فرماید: «و اگر بیمار بودید» و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست بنیه بود که توان رسیدن به جای آب رادر خود نمی‌دید «یا در سفر بودید» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند. «یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود «یا با

زنان آمیزش کرده‌اید» با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه رحمته الله این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است «و آب نیافتید» در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت «پس» در همه مواردی که ذکر شد «تیمم کنید» یعنی: قصد کنید «بر صعيد پاک» صعيد: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعيد گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمد بن حنبل بر آنند که: صعيد فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ «پس چهره‌ها و دست‌هایتان را به آن» یعنی: به آن زمین پاک و طاهر «مسح کنید» به نیت تیمم. کیفیت تیمم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هر دو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند «هرآینه الله عفوکنده آمرزنده است» چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر امتهای دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول این که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم این که همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم این که خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

سبب نزول مشروعیت تیمم: بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی که رسول صلی الله علیه و آله سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر رضی الله عنه آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنش‌م ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگویند، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

«آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند» مراد یهودیان اند «ننگریستی» به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است «آنان گمراهی را می‌خرند» و به هدایت بدل می‌کنند، چرا که بعد از روشن‌شدن حجت بر صحت نبوت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیت

باقی مانده‌اند «و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید» یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد ﷺ کفر ورزید.

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللّٰهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

«و» ای مؤمنان! «خدا به دشمنان شما داناتر است» و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان بر حذرتان می‌دارد «و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد» یعنی: کافی است که خدا ﷻ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لِيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

«برخی از آنان که یهودی اند» یعنی: ای مؤمنان! خدا ﷻ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که «کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند» و از جمله اوصاف رسول اکرم ﷺ را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند «و می‌گویند: شنیدیم» سخن تو را «و نپذیرفتیم» امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند «و بشنو» که «ناشنوا گردی» این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبر اکرم ﷺ است - مرگشان باد که این گونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: ﴿وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ﴾ این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذم هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذم به این

معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! ﴿وَرَاعِنَا﴾: یعنی: به ما التفات کن.^۱ و این سخن را «با پیچانیدن زبان خود» می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفافه سخن در هم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق طفره رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دل‌هایشان پنهان داشته‌اند «و به قصد طعنه زدن در دین» این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ﷺ از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید «و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم» سخت را «و فرمان بردیم» از دستورت «و بشنو» آنچه را که ما می‌گوییم «و به ما بنگر» یعنی: اگر آنان به جای (اسمع غیر مسمع: بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اسمع: بشنو)، و اگر به جای (راعنا) که در زبان عبری دشنام است، می‌گفتند: (انظرنا: در کار ما بنگر)؛ «قطعا برای آنان بهتر» بود از آنچه گفتند «و درست‌تر بود» یعنی: این در نزد خداوند ﷻ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اولشان، یعنی جمله: ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا﴾ بود، «ولی» آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو «خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است «و در نتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی» و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

^۱ سخن در باب (راعنا) در سوره بقره «آیه/۱۴۰» گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشه «رع» به معنای شر و برابر با واژه «بد» در زبان انگلیسی است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا
عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ؕ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید» یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کننده تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فروگذاشتند و به ضدآن عمل کردند. آری! ایمان آورید «پیش از آن که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم» یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم «پس آنها را بازپس گردانیم» یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که صورتهایتان را از طرف پشت‌هایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشماتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورنتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند «یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم» لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند «وامر الهی انجام پذیر است» یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان‌شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

«مسلمان خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید» یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده است، احتمال آمرزش شرک وی وجود

ندارد «و غیر آن را بر هر که خواهد می‌آمرزد» یعنی: غیر اهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به اراده وی است، پس حق تعالی برای هر کس از موحدان که بخوهد می‌آمرزد، ولو این که هر گناهی را - اعم از کبیره یا صغیره - مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند - که این مذهب اهل سنت و جماعت است - و هر که را هم که بخوهد عذاب می‌کند «و هر کس که به خدا شرک ورزد، در حقیقت گناه عظیمی را بر یافته است» زیرا شرک بزرگترین گناهان کبیره است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای عزوجل سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای عزوجل فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾، و فرموده است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۱۰۰]: در حقیقت هر کس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است) «مائده/۷۲». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این را نمی‌آمرزد، ولی اگر بخوهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که خداوند عزوجل چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِ اللَّهِ يُرَكِّي مِنْ يَشَاءُ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

«آیا به سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند» با ادعای فضایل و برتری هایی که مربوط به آنان نیست «ننگریسته‌ای؟» چنان‌که یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از

بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می کند، می ستاید و پاکیزه و بی عیب می شناسد. حق تعالی می فرماید: چنین نیست «بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند» زیرا فقط او به کسانی از بندگان سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری طلبی و تفاخر برهمدیگر - فروگذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک پاشیم». در روایت ابی بکره رضی الله عنه آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی کنم». «و به قدر فتیلی بر آنان ستم نمی رود» فتیل: نخ رشته مانند روی هسته خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته خرمایی - مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی شود.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

«بین چگونه بر الله دروغ می بندند» در تزکیه خود و این ادعا که فرزندان و دوستان خدایند «و بس است که این یک گناه آشکار باشد» یعنی: همین دروغ به مثابه آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حیی بن اخطب و کعب بن اشرف یهودی به مکه رفتند، مردم مکه به آنان گفتند: شما

اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در باره قضیه ما و محمد به مابگوئید؟ پس آنها از مکيان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قرار دارید و محمد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صله ارحامان را به جا می آوریم، گله شتر را قربانی می کنیم، مردم را شیر و آب می نوشانیم، اسیران را آزاد می کنیم و حجاج را سیراب می گردانیم، اما محمد مرد بی همه کس و بی همه چیزی است که صله ارحام ما را بریده و رهنان حجاج از قبیله «غفار» از او پیروی می کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه یافته ترید! پس، خدای عزوجل نازل فرمود: «آیا ندیدی به سوی کسانی که بهره ای از کتاب داده شدند» و آنان یهودیان اند «که به جبت و طاغوت ایمان می آورند» جبت: سحراست. و طاغوت: کاهن و هر آنچه که بجز الله ﷻ مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا ﷻ که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا ﷻ مورد اطاعت قرار گیرد. «و در باره کافران می گویند» یعنی: یهودیان درباره کافران می گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده اند، راه یافته ترند» از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

«اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده است» یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را - با وجود کفرشان به خدای عزوجل و پرستش بتها - بر رسول خدا ﷺ و مؤمنان برتری دادند و به خاطر پیروی از هوای نفس، به طور آگاهانه با حق به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به خاطر این که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند «و هر که را خدا لعنت کند، هرگز برای او یآوری نخواهی یافت» که عذاب و خشم فرودآمده الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یآوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

«آیا آنان» یعنی: یهودیان «نصیبی از حکومت دارند؟» استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند «در آن هنگام به مردم به قدر نقیری هم نمی‌دادند» به سبب شدت بخل و حسدی که دارند. نقیر: نقطه پشت هسته خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

«بلکه به مردم حسد می‌ورزند» یعنی: یهودیان با رسول خدا ﷺ و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند «بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است» چون قرآن و نبوت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزت روزافزون «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم» نیز «کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» یعنی: آنچه ما به محمد ﷺ و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم عليه السلام که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خدا ﷺ به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان هم و غم دیگری ندارد. پس خدای عزوجل آنچه را در این باره به ابراهیم عليه السلام و خاندانش - که سلیمان و داوود علیهما السلام نیز از ایشانند - بخشیده بود، به یادشان آورد زیرا خداوند جل جلاله به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمد ﷺ بودند.

فِيَهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

«پس برخی از آنان» یعنی: از یهودیان «به وی» یعنی: به پیامبر ما ﷺ «ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند» به قولی، مراد این است که: برخی از یهودیان از

داستان خاندان ابراهیم علیه السلام و فضایل داده شده به ایشان اعراض کردند - که این تفسیر با سیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد «و برای آنان دوزخ پرشراره بس است» به عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كَمَا فَضَّحَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

«در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به زودی در آتشی» عظیم «درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته» و سوخته گردد «پوستهای دیگری» که ناسوخته باشد «بر جایش نهیم» زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونی‌تر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر رضی الله عنه آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود» «هرآینه الله غالب حکیم است» یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَمْ يَكُنْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَوُجِدَتْ فِيهَا ظِلَالٌ ﴿٥٧﴾

«و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا

برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد» که از همه پلیدی‌هایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند «و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم» ظل‌ظلیل: سایه‌ساری انبوه و خوب و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذت نگاه و لذت برخورداری و لذت‌فضا و محیط، یک‌جا می‌گردد - که خدای منان روزیمان گرداند - در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است».

❖ **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾**

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید» خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانت‌ها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادی در میان مردم را دربر می‌گیرد. اما زمامداران از نخستین مخاطبان آیه کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس ادا کردن امانت، رد مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اولین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همه مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». «و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم شوید، به عدالت حکم کنید» مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق

آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعا صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت کوش بوده، یا از اهل خیره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد «در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می دهد، در حقیقت خدا شنوا» است به آنچه حکم می کنید «بیناست» به حاکم، هنگامی که حکمش را صادر می کند، پس او می داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل همراه حاکم است تا آن گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی گذارد».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه، کلید خانه کعبه را از عثمان بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می کردند، آن گاه عثمان بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او بازپس دادند.

به هر حال، بیشتر مفسران برآنند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می باشد. بعضی هم گفته اند: این آیه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾**

آن گاه که خدای سبحان قضات و ولات امر جامعه اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می کنند، باید به حق و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می دهد: «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید» با اطاعت از کتاب وی «و پیامبر را اطاعت کنید» با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنت وی بعد از وفاتش «و» اطاعت کنید «اولی الامر را از جنس خویش» یعنی: اولی الامر مسلمان را، اما حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت

از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ﷻ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ﷺ نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقاہت اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند در حالی که به آن علم دارند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود - والله اعلم». باید دانست؛ از مفاد حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه برمی‌آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اولین آنها وفا کرد. «پس هرگاه اختلاف کردید» میان یک‌دیگر، یا اختلاف کردید با حکام خود «در چیزی» از امور؛ «آن را به سوی خدا و پیامبر عرضه بدارید» عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این‌چنین کنید «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا تعالی و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است «این» بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده «بہتر» است برای شما در کوتاه مدت «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بہتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیر مشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوی در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکام، بلکه از آن علمای ربانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوت هستند». در فتاوی‌ای ابن‌عابدین آمده است: «فقهای احناف در این‌باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریت پیروی کرد».

سبب نزول آیه کریمه: مناقشه خالدبن ولید و عماربن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند؛ رسول خدا ﷺ در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از این که در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الظُّلْمِوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِءِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

«آیا ننگریستی به سوی کسانی که می‌پندارند» یعنی: ادعا می‌کنند که «به آنچه بر تو نازل شده» از وحی و قرآن «و به آنچه پیش از تو نازل شده» بر پیامبران الهی «ایمان آورده‌اند» ولی با این‌همه «می‌خواهند که داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؟» این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزوجل است بر هر کسی که ادعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خویش، به سوی غیر کتاب خدا ﷺ و سنت رسولش ﷺ به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه

می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حد می‌گذرد. و همه این اقوال صحیح است «بِأَنَّهُ كَقِطْعَا فَرْمَانٍ يَأْتِيهِمْ كَمَا يَأْتِيهِمْ كَقِطْعَا فَرْمَانٍ» یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، درحالی که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند ﷺ حکم نمی‌کند، کفر ورزند «وَشَيْطَانٌ مِّنْ دُونِهَا» که آن را به گمراهی دور و درازی» از حق «بکشاند» یعنی: به گمراهی‌ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا

۱۱

«و چون به آنان گفته شود» یعنی: به منافقان «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید» یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا ﷻ و شخص پیامبر ﷺ در حیاتش و به سوی سنت وی پس از وفاتش بیایید «منافقان را می‌بینی که به کلی از تو اعراض می‌کنند» یعنی: با تنفر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر ﷺ روی بر می‌تابند.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ مِّمَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا
إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا

۱۲

«پس چگونه است آن گاه که به آنان به سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد» یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن گاه که به سبب گناهی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت

سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان اند «سپس نزد تو می آیند» و از کارکرد خویش عذرخواهی می کنند «و به خدا سوگند می خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم» یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته ایم! اما خدای عزوجل آنان را این گونه تکذیب می کند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿١٣﴾

«اینان گروهی اند که خدا می داند آنچه در دلهایشان است» از نفاق و دشمنی باحق. یعنی: قطعاً می داند که آنان منافق اند «پس از آنان اعراض کن» و از پذیرش عذرشان روی برتاب «و پندشان ده» یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده «و به آنان بگو در دل های آنان» یعنی: در حق نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: «سخنی مؤثر را» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرافتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش شان باورمند گرداند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیات درباره مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می گفت: میان من و تو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داور باشد! اما انصاری می گفت: میان من و تو کعب بن اشرف داور باشد! ابن کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می کند، چنین می گوید: «آیات عام تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطل تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ

فَأَسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که اطاعت شود» در آنچه که امر ونهی می کند «به اذن الله» یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام رسان خدای عزوجل است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می باشد، لذا اطاعت از وی را برامتش فرض گردانیدیم «و اگر این جماعت» که ذکرشان در بالا گذشت «هنگامی که به خود ستم کردند» با ترک اطاعت و داوری خواستن از طاغوت «پیش تو می آمدند» درحالی که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفت‌هایشان دست بردار و توبه کار بودند «و از الله آمرزش می خواستند» برای گناهان خویش «و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد» یعنی: نزد تو نیز تضرع و زاری می کردند تا به شفاعت آنان برمی خاستی و برای آنان طلب آمرزش می کردی «هرآینه خدا را» بسیار «توبه پذیر» و بسیار «مهربان می یافتند» برای خود^(۱).

^۱ - ابن جریر طبری می گوید:

«تفسیر کلام پروردگار یکتا در آیه ۶۴ سوره النساء:

﴿.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا

رَحِيمًا﴾. «... و اگر آنان هنگامی که به خود ستم روا می داشتند، پیش تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند، و پیغمبر نیز برای آنان درخواست بخشش می کرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند».

ابو جعفر می گوید: خداوند سبحان در این آیه مبارکه می فرماید: اگر آن منافقان (آنانیکه در آیات پیشین سخنشان بمیان آمد - از آیه ۶۰ همین سوره - وقتی که بسوی حکم و قضاوت خداوند و داوری پیغمبر او ﷺ خوانده شدند... بدو پشت نموده و از او میگریزند و دیگران را نیز از او باز می دارند: ﴿يُضِدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ (النساء: ۶۱).

﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ﴾: با ارتکاب گناهان کبیره و از آنجمله داوریشان پیش طاغوت. و سرباز زدنشان از حکم کتاب الهی و از فرامین رسول و فرستاده پروردگار آنگاه که بسوی او خوانده می شوند.

فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا
مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

«چنین نیست» که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیان راست باشد، بلکه «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن که تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است» و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند «داور گردانند» یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و «آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند» پس صرف پذیرش و تن دادن به داوری رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد «و تسلیم شوند» یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیادکنند «به تسلیم‌شدنی»

﴿جَاءُوكَ﴾: به نزد تو ای محمد (ﷺ) می‌آمدند. یعنی: آن‌گاه که به پیش طاغوت رفته بودند و به داوری او سر تسلیم خم نموده و راضی شده بودند، توبه کنان و پشیمان از کرده خویش پیش تو می‌آمدند. و از خداوند عاجزانه درخواست می‌کردند که از گناهانشان در گذرد و رسوایشان نکند. و آن‌گاه پیامبر خدا ﷺ نیز از خداوند متعال آمرزش ایشان را درخواست می‌کرد. و این است معنای گفته الهی: ﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾.

و عبارت ﴿لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. «بیگمان خداوند را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». بدانها می‌گوید: اگر چنانچه می‌کردند و از کرده خویش پشیمان شده توبه می‌نمودند بیگمان که خداوند را توبه‌پذیر می‌یافتند. یعنی: خداوند آنها را از آنچه پست و زشت می‌پندارند بدانچه می‌پسندند بر می‌گرداند. و او را ﴿رَحِيمًا﴾ یعنی؛ با آنها مهربان می‌یافتند. که از روی مهر خویش آنها را بر گناهایی که از آن توبه کرده‌اند باز خواست نمی‌کرد.

مجاهد می‌گوید: این آیه اشاره دارد به آن یهودی و مسلمانی که برای داوری پیش کعب بن اشرف رفته بودند...».

کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبه هیچ مخالفتی آن را نیالاید. بدین سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح خدا ﷻ است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول خدا ﷺ نباشد. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

در یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خدا ﷺ به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خدا ﷺ به نفع شخص ذی‌حق علیه طرف ناحق حکم کردند، اما آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: این که نزد ابوبکر رضی الله عنه به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا ﷺ فرموده اند. اما رفیق وی به فیصله ابوبکر رضی الله عنه هم راضی نشد و گفت: نزد عمر رضی الله عنه می‌رویم! نزد عمر رضی الله عنه رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر رضی الله عنه باز گفت، عمر رضی الله عنه از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می‌گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن‌گاه عمر رضی الله عنه به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

وَلَوْ أَنَّا كَبَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَلِييمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَا تَأْتِنَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

«و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم» یعنی: مقرر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم «که خود را بکشید» همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرر داشتیم «یا از خانه‌های خویش بیرون روید» یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید «این کار را جز اندکی از آنان» که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند «نمی‌کردند» بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیه کریمه بیانگر مقدار حقی است که حق تعالی بر بندگانش دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگانش را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگانش واجب بود، اما اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگانش فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر رضی الله عنه از زمره آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرر می‌داشت، ما فرمان او را به کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا از امت من مردانی هستند که ایمان در دل‌هایشان پایدارتر از کوه‌های محکم و استوار است.» «و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند» از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «به کار می‌بستند؛ قطعاً» این کار «برایشان بهتر بود» در دنیا و آخرت «و محکم‌تر» بود «در استواری» گام‌هایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمان‌هایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند «و در آن صورت» یعنی: در صورتی که در قبال اوامر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم «یقیناً پاداشی بزرگ» و مستمر «از نزد خویش به آنان می‌دادیم» که هرگز قطع نمی‌شد «و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم» و دل‌هایشان را به سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦١﴾

«و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است» به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان «از» همراهی «پیامبران و صدیقان» آماده نموده است. صدیقان پیروان فاضل‌انبیای عظام: هستند. صدیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند صلی الله علیه و آله و سلم و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است،

به طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و حضور است. «و» نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که حق تعالی برایشان همراهی «شهیدان» راه خود «و» همراهی «صالحان» یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: هم‌رهان و همدمانی «هستند». ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت ﷺ به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اللهم الرفیق الاعلی: بارخدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

از عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول! یقیناً شما نزد من از خودم محبوب‌ترید و یقیناً شما نزد من از فرزندم محبوب‌ترید و من چون در خانه خویش هستم و به یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به سوی شما می‌نگرم (دلم آرام می‌گیرد)، اما هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت درآید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا: بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ﷺ در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و این آیه را آورد: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

«این بخشش الهی است» یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و همراهی پیامبران و صدیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است «و خدا دانای بسنده است» می‌داند که چه کسی مستحق این بخشش و فضل است، پس او را از

گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحق این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا خُذُوْا حِذْرَكُمْ فَاَنْفِرُوْا ثُبَاتٍ اَوْ اَنْفِرُوْا جَمِيْعًا ﴿٧١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» در برابر دشمن سلاح بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهز و آماده باشید «پس» بپاخیزید و برای نبرد با دشمن «رهسپار شوید، گروه‌گروه» یعنی: به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه متشکل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوه چریکی نیز می‌شود «یا بیرون روید به‌طور دسته جمعی» یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را بریاید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به‌طور دسته جمعی به جنگ دشمن رهسپار شوید، اما اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا ﷻ است.

وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْتَغِيَنَّ فَاِنْ اَصْبَحْتُمْ مُصِيبَةً قَالَتْ اَنْعَمَ اللهُ عَلٰى اِذْ لَرَا كُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

«و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند» تبطئه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد باز می‌نشستند و هم دیگران را از این امر باز می‌نشانند. یعنی: از جنس شما و از آنان که در حقیقت از شما نیستند، ولی

خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند «پس اگر مصیبتی به شما برسد» چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت «می‌گوید» این منافق «خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم» در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند ﷻ بر خود می‌پندارد، در حالی که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا ﷻ و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی که چنین نیست.

وَلَيْنَ أَصْبَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

«و چون به شما فضلی» یعنی: غنیمتی، یا فتحی «از جانب خداوند برسد، البته می‌گوید» این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم «چنان که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده» یعنی: گویی او اصلا با شما سابقه دوستی نداشته و اصلا از اهل دین شما نبوده است؛ «ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!» یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهره خویش از غنیمت را به دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری - چون اعلا‌ی کلمه‌الله و پیروزی اسلام - ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلا شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

❖ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند» که مؤمنانند «در راه خدا بجنگند» یعنی: اگر این گروه منافق سست گام غنیمت پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷺ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به سوی میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس به خاطر این بجنگد که فقط کلمه الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در حدیث شریف دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را - در هر دو صورت فوز به شهادت یا پیروزی - به پاداش و اجر عظیم جهاد فی سبیل الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: «و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [بشهادت] به سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او را به سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به خانه‌اش] برگرداند».

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا

مِن هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

«و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید» که عبارتند از: «مردان و زنان و کودکان» گرفتار در دست کفار «هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون آر» مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکه است که در وقت نزول آیه کریمه این چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکه نسبت نداد؛ به‌خاطر تشریف و تکریم آن. اما این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد «و» آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! «برای ما از جانب خویش کارسازی مقرر کن و برای ما از جانب خویش یاوری تعیین فرما» مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکه زیر فشار و شکنجه کفار به‌سر برده و از هجرت به‌سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم‌آنانند که رسول خدا ﷺ برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و همه مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا عز وجله است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی که همت و عزم ما در جهاد برای رهایی‌شان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ

كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

«مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند» یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد «و کافران در راه طاغوت» یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دلهای مردم می‌افکند «می‌جنگند» و بر سر این راه با هم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران،

چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و دیگر کژراهه‌های شیطان «پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان» یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفار، در نهایت امر «ضعیف است» زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت خدا ﷻ برای مؤمنان قرار دارد.

الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ لَا يَسْمَعُوا لَهُمْ سَوَاءٌ مَا نَدَّوْا بِهِمْ فَاتَّبَعَ عَصَاهُمْ إِنَّهُمْ كَأْسَاءِ خَبِيرِينَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ لَا يَسْمَعُوا لَهُمْ سَوَاءٌ مَا نَدَّوْا بِهِمْ فَاتَّبَعَ عَصَاهُمْ إِنَّهُمْ كَأْسَاءِ خَبِيرِينَ
مَنْعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصور می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات... است، اما این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصور، تصور نادرستی است که حق تعالی بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد» فعلا «دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید» ایشان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت ﷺ رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلا] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ﷺ به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویش‌داری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند «ولی همین که» در مدینه «کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند» یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا ﷻ دارند می‌ترسند و برخی حتی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه - نه از

روی شک در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته شدن - از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می باشد، غالباً کراحت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیه کریمه در شأن منافقان است که قبل از فرضیت جهاد، اسلام آوردند، اما چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراحت ورزیده و سستی کردند «و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟» یعنی: چرا ما را تا مدتی دیگر - ولو کوتاه - مهلت ندادی تا در این مدت از زندگی دنیا بهره مند و برخوردار می شدیم؟ این آیه شبیه به آیه دیگری در سوره «محمد» است: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا...﴾ و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: چرا سوره ای - درباره جهاد - نازل نمی شود؟ اما چون سوره ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان که در دلهایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می نگرند، ولی فرمان پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) «محمد/۲۰». «بگو: بهره مندی دنیا اندک است» و زودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی پاید، ولی پاداش «آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه فتیلی هم ستم نخواهد رفت» فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به اندازه ذره ناچیزی هم ستم نمی رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ

تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَقْفَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

آن گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می فرماید: «هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد» و

«حذر»، نمی‌تواند شما را از «قدر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است «هرچند در بروج مشیده باشید» بروج مشیده: برجهای بسیار محکم، بلند و سر به فلک کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سر به فلک کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضه جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اول، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: «و چون به آنان خیری برسد» یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده حالی «می‌گویند: این از سوی خداوند است» تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، اما آنچه مورد اعتراض است این سخن است: «و اگر شری به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست» یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نعمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را - در عصر نزول آیه - به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ﷺ بدهند. «بگو» موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه «همه از سوی خداوند است» چه خیر و چه شر «پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند» تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همه اینها از حکم او صادر می‌شود!؟

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

«هرچه به تو برسد» ای انسان! «از خوبیها» و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها و سلامتی... «از جانب خداست» و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا ﷻ هیچ حقی نیست «و هر شری که به تو برسد، از خود توست»

یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا ﷻ است ولی به سبب و علتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به سوی خدا ﷻ باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خدا ﷺ را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خدا ﷺ رحمتی برای جهانیان است «و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدرات خلاق به دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شر از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد «و گواه بودن خدا» بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است «بس است» و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است» لذا فرمانبرداری از پیامبر ﷺ، در واقع فرمانبرداری از خدا ﷻ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا ﷻ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا ﷻ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلغ و پیام‌رسان، در واقع اطاعت از آن‌کسی است که او را به این مأموریت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کند.

خاطر نشان می‌شود که رسول خدا ﷺ فرمان‌برداری از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا ﷻ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است.» «و

هرکس رویگردان شود» یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او در حقیقت خدای عزوجل را نافرمانی کرده است زیرا ما «تو را نگهبان ایشان» یعنی: نگهبان اعمال ایشان «نفرستاده‌ایم» بلکه بر عهده تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این که دل‌هایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: «ومی‌گویند؛ فرمانبرداریم» یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعا و طاعتا»، کارما فرمانبرداری است «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند» یعنی: سخت را تغییر داده و سخنی دیگر می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سخت را در مورد مأموریتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند «و الله می‌نویسد» در نامه‌های اعمالشان «آنچه را که شبانه می‌گویند» تا در برابر آن مجازاتشان کند «پس از آنان روی برتاب» یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار «و بر خدا توکل کن» در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند «و خداوند کارسازی را کافی است» برای کسانی که بر وی توکل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد. آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبیر در کتاب خدا عَلَّمَ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ أٰخِنًا فَكٰثِرًا ﴿٨٢﴾

«آیا در» آیات «قرآن نمی‌اندیشند؟» یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شک اگر آنان - چنان‌که باید - در آن اندیشه و تعمق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعا در آن صورت، معنای این فرموده حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) «آیه/۷۸»، و این فرموده وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) «آیه/۷۹»، را می‌فهمند «و اگر» قرآن «از جانب غیر خدا می‌بود» چنان‌که کفار می‌پندارند «قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیات کلام بشر است، بویژه هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعا اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به‌ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور - چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب... - بعضا مکمل و مؤید بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا عز وجله می‌بود، قطعا آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در رد سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام ممکن نیست».

آن‌گاه حق تعالی قضیه مهم دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

«و چون خبری» حاکی از «ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند» گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایه آرامش بود - چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان - یا خبری را که مایه نگرانی و وحشت بود - چون خبر شکست مسلمین - می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان

خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌براننداز منافقان را به‌گوش مسلمانان می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فساد آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد «حال آن که اگر آن را به سوی پیامبر و به سوی اولی‌الامر خویش ارجاع می‌کردند» اولی‌الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند «آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند» یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشه سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوه درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ﷺ خود آن را پخش نمایند، یا اولی‌الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پرده کتمان باقی بماند «و اگر فضل خدا بر شما نبود» با پاکسازی شما از این شائبه‌ها «و رحمت وی» بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش بر شما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل «یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید» در وسوسه افگنی‌های وی «جز اندکی» از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی‌الامر) بنا بر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ و جاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیه اجتهاد را - که عبارت از استنباط احکام است - و قضیه مجتهدینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایسته استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتفاق بخاری و مسلم راجع به سبب نزول آمده است: چون این خبر به عمر رضی الله عنه رسید که رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میانشان ردوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و اجازه ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و باصدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

**فَقَنْبَلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكْفَ بِأَسْ أَلَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ
أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾**

پس از آن که خدای عزوجل تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز - از خلال فرمان دادن به رسول خویش - به جهاد دستور می‌دهد: «پس» ای محمد! صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «در راه خدا پیکار کن» به نفس نفیس خویش «جز عهده‌دار شخص خود نیستی» یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزوجل بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ «و مؤمنان را برانگیز» بر مبارزه و جهاد «نزدیک است که خداوند بلای کافران را بگرداند» و با پیروزی ساختن آسیب آنان را بازدارد. کلمه (عسی) که در مورد خداوند عَلَّامٌ مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است «و خداست که قدرتش بیشتر» و صولتش بزرگتر است «و» عذاب و «کیفرش سخت‌تر است» از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند عَلَّامٌ و اعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد. چنان‌که از آیه کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارنده جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ این فرموده ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قوموا إلى جنة عرضها السموات والأرض: یاران! بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمانها و زمین است».

مَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِينًا ﴿٨٥﴾

«هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از» خیر «آن نصیبی می‌برد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از» شر «آن نصیبی می‌برد» شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شری را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شر و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌برد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند «و خداوند همواره بر هرچیزی مقتدر است» و هم‌اونگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا تؤجروا، ویقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما خداوند ﷻ هر چه را خواسته‌است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن‌جبیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا ﷻ و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا ﷻ تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِنَحِيَةٍ فَحْيُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

«و چون شما را به تحیتی بنوازند» تحیت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرموده‌حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به‌شما داده‌اند، بدهید. و اگر

مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده حق تعالی: «پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید» یعنی: اگر جواب سلام را به شیوه بهتر ندادید؛ حداقل به مانند آن پاسخ دهید، اما ندادن جواب سلام به‌طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «و علیک السلام ورحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام ورحمه الله و برکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمه الله و برکاته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم ورحمه الله و برکاته، مشروع نیست».

فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه

ناگزیر گردانید». و چنان که از احادیث دیگر نیز برمی آید، اگر غیرمسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «و علیکم: بر شما باد». اما احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمی ای دارد، استثنا کرده و ابتدا کردن به سلام را در چنین حالتی برای وی جایز دانسته اند.

صاحب «هدیه علائیه» از حنفیه می گوید: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می دهد، کسی که غیبت مردم را می کند، یا کبوتر پرواز می دهد، بر پیرمرد بذله گو، بر دروغگو، بر بیهوده کار، بر کسی که مردم را دشنام می دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می نگرد - تا آن گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یک‌دیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازه سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبت نیست، بلکه ادای حق محبت نیز هست. در واقع سلام گوینده از خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد... سلام، دعای حیات طیبه در حق برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همه ما محتاج حق تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یک‌دیگر نفع برسانیم و به‌اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدای خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأموم هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در (احکام القرآن) قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اتدري ما السلام؟ يقول انت آمن مني» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد، در آن ذکر خدا ﷻ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجه می‌شدند»¹. «همانا خداوند حسابگر همه چیز است» و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با

¹ بقیه مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجوید.

همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

﴿۸۷﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا

«الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» پس الوهیت فقط مخصوص اوست «به یقین در روز قیامت» یعنی روز قیام کردن مردم از قبرها «که هیچ شکی در آن نیست» نزد آنان که حجت‌ها و برهان‌های خدای عزوجل را درمی‌یابند «شما را گرد می‌آورد» به سوی حساب «و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟» آری! هیچ کس از خدای عزوجل در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به دلیل این که دروغ گفتن بر آن ذات متعال محال است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بر حشر نمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

﴿۸۸﴾ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهُ وَمَنْ

يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به سوی قوم خویش بازگشته و در بت‌پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزوجل دستور داد که اگر از کفار کناره نگیرند و به راه صلاح باز نیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه درباره منافقانی نازل شد که از میانه راه احد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در تصمیم‌گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

«شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده‌اید» یعنی: چرا درباره آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که در این باره به دو رأی متفرق گشته‌اید، آخر چرا

قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ «و حال آن که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته‌است» یعنی: آنان را به‌سوی کفر باز گردانده و برکفر هلاکشان ساخته‌است. رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به‌سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارکفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته‌است. بدین جهت، از مفاد آیه جوازکشتن آنان برمی‌آید «آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش و نهاده، به راه آورید؟» یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جمله راهیافتگان قرار دهید که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ او را در کفر و گمراهی نگویند ساختن و قتلش را جایز شمرده‌است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، در حالی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ گمراهی‌شان را آشکار گردانیده‌است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند «و حال آن که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش و نهاده» به سبب عملکرد ناروایش «راهی به‌سوی هدایت نخواهی یافت» یعنی: جستن راه هدایت برای چنین کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر هر کس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

**وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً ۗ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا
فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨١﴾**

«آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده‌اند» یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به‌سر می‌برند «تا در نتیجه» شما و آنها «باهم برابر باشید» درکفر «پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند» یعنی: برای هیچ‌کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن که با هجرت،

ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزوجل ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند «پس اگر روی برتافتند» از ایمان و هجرت «هرکجا آنان رایافتید» یعنی: بر آنان دست یافتید «آنان را به اسارت بگیرید و بکشید و از آنان یار و یآوری برای خود نگیرید» یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دارحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از داراسلام، یا حیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست.

اما این حالت استثناهایی هم دارد:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتِ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَنَّاكُمْ فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا أَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿١٠﴾

«مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند» یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم: «یا نزد شما بیایند درحالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است» یعنی: از یکسو دل‌هایشان از جنگیدن با

شما به تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی هاشم بودند که در بدر با بی میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول خدا ﷺ از کشتن عباس منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». «و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلط می ساخت» برای ابتلا و آزمایش شما، یا برای پاکسازی صف شما، یا به مثابه مجازاتی بر گناهان شما و در آن صورت «حتماً با شما می جنگیدند» و موقف بی طرفی اختیار نکرده، به صف کارزار با شما می پیوستند «پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند» یعنی: اگر به وسیله عهد و پیمانی که با شما منعقد می کنند، به سازش و کنار گذاشتن جنگ با شما متمایل شدند «پس» دیگر «خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده است» بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت در آوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای عزوجل مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

- ۱- گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.
- ۲- گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِنُصْرَتِكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوْا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُوا عَنْكُمُ وَإِن قُوتُوا إِلَيْكُمْ أَلْسَمُوا وَيَكْفُرُوا أَتَدْرِيبُهُمْ فَخَذُوهُمْ وَأَقْلَبُوهُمْ حَيْثُ تَقْفَتُهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خدا ﷺ امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند، پس نازل

شد: «به‌زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما درامان باشند و هم از قوم خودشان» این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، درحالی‌که گروه اول در موضع‌گیری بی‌طرفانه خویش صادق بودند «هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند» یعنی: هرگاه قومشان آنان را به‌سوی فتنه شرک و جنگ فرا می‌خوانند و از آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند «در آن نگونسار انداخته می‌شوند» یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگونسار می‌شوند، هم از این رو به‌سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ‌گونه آزار و زبانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیر و سردرگمی بر آنها چیره است «پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند» و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید «و از» جنگیدن با شما «دست برنداشتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

۱- کناره‌گرفتن از جنگ با مسلمانان.

۲- مسلمان‌شدن کامل و پشت‌نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدان است.

۳- دست‌نگه‌داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله‌کن شما قرار می‌گیرند و در این صورت: «آنانند که ما برای شما علیه آنان حجتی آشکار قرار داده‌ایم» که با این حجت آشکار، بر آنها مسلط می‌شوید و سرکوب و محکومشان

می‌کنید. آری! این حجت روشن، سرنگون‌شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی در برابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان‌رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانِ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٢﴾

مجاهد و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره عیاش بن ابی‌ربیع برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکه مردی را که به خاطر اسلام در مکه شکنجه‌اش می‌کرد، کشت، درحالی‌که بی‌خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتی هجرت نیز کرده است.

«و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به خطا - بکشد» یعنی: مؤمن همچون کافر - که حکم انفاذ قتل آن گذشت - نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را - جز به خطا و اشتباه - به قتل رساند. خاطر نشان می‌شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همه آنها، عدم وجود قصد و تعمد می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا ﷻ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جدانشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد «و هرکس که مؤمنی را به خطا بکشد، بر اوست که برده مؤمنی را آزاد کند» یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفاره این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان

مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی میباشد؛ «و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است.

تفصیل احکام دیه در سنت پاک رسول خدا ﷺ تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطا بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر رضی الله عنه این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.

«مگر این که آنان صدقه کنند» یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر این که آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید «پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند» یعنی اگر مقتول منسوب به کفار حربی است «در حالی که خود وی مؤمن است» یعنی: خود مقتول مؤمن است «قاتل باید بنده مؤمنی را آزاد کند» بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفار است و از آنان بوده، اما مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید برده مؤمنی را آزاد کند و دیه از ذمه عاقله وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده اما هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است «و اگر» مؤمن مقتول «از قومی باشد که» کافرند و اما «میان شما و میان آنان پیمانی است» موقتی یا دائمی

«پس باید به خانواده وی دیه پرداخت نماید» یعنی: عاقله قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثه آن مقتول که از اهل ذمه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیه بپردازند (و) قاتل وی باید «برده مؤمنی را» نیز «آزاد نماید» چنان‌که گذشت «و هر کس بنده‌ای نیافت» یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت «بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد» به طوری که هیچ روزی از ایام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزه‌های این دو ماه را خورد، باید همه این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. اما خوردن روزه به سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانه زنان) و مانند آن، موجب از سرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به سبب عارض شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفاره «به عنوان توبه» قاتل مشروع شده «است از جانب الله» به عنوان رحمتی از سوی وی «و خداوند دانای حکیم است» داناست؛ چون در هر موردی به حکم مقرر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت او امرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فمن لم یجد: هر کس برده‌ای نیافت)، مظهري از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

**وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَصِيبَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿١٣﴾**

«و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد» درحالی که می‌داند که او مؤمن است «پس جزای او جهنم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند» یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند «و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است» و او به سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحق این همه مجازات است. نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشته‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و

امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه کار شد، سزاوار این کیفر نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه پردازد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد. اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیلاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزوجل ارحم‌الرحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعا نابودی دنیا در نزد خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هرچند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق

است: حق خدا جل جلاله، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند جل جلاله به توبه ساقط می‌شود - چنانچه خدای عزوجل آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای عزوجل او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَن ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَوَعَدَ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنْ ءَلَىٰكُمْ فَتَيَّنُوا إِنَّكَ اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٤﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: مردی از قبیله بنی‌سلیم باره گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به خاطر این که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفنداناش را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید» یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید «پس نیک تفحص کنید» یعنی: نیک پرس‌وجو و تأمل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن کس که بر وی ضربه می‌زنید، از مؤمنان نیست «و به کسی که نزد شما اسلام را» یعنی کلمه شهادت را «اعلام و اظهار نموده است، نگویند: تو مؤمن نیستی» به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السلام علیکم» گفته، نگویند که تو مسلمان نیستی. «تا بدین وسیله متاع زندگانی دنیا را بجویند» یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست «و نزد الله غنیمتهای بسیاری است» از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به غنیمت گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید «قبلا خودتان نیز

همین گونه بودید» یعنی: خودتان نیز قبلا از کفار بودید «ولی خداوند بر شما منت نهاد» و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد - آن گاه که کلمه شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان گاه که به اسلام درآمدید، کلمه شهادت را بر زبان آوردید و خونها و امواتان به سبب آن از تعرض مصون ماند، بی آن که کسی در پی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دلهایتان با زبانهایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می داشتید، چنان که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینه آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید «پس به درستی تفحص کنید» و پرس و جو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است «همانا خداوند به آنچه می کنید، آگاه است» پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است».

از این آیه کریمه می فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه الله.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ
 الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
 أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٥﴾

«مؤمنان خانه نشین غیر اهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، یکسان نیستند» اهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازمان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعا به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار

داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعا در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عزوجل در بیان برتری مجاهدان بر خانه‌نشینان می‌فرماید: «خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده» یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند بامجاهدان را دارند - چنان‌که گفتیم «و خداوند همه را» اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را «وعده نیکو داده» یعنی: وعده پاداش نیکو داده که همانا بهشت است «و خداوند جهادگران را بر جهاد گریزان به پاداشی عظیم برتری داده‌است» که این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةٌ وَرَحْمَةٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۱﴾

«درجات» و مرتبه‌هایی «بس بزرگ از جانب او» به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجه سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، اما مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگریز غیر معذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند جل جلاله آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». «و» نیز ارزانی داشته است به آنان «آمزش و بخشایش را و خدا آمرزنده مهربان است» چراکه عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنہکار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

اما این که چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان می‌داریم:

۱ - جهاد فرض عین است، اگر امام (زمامدار مسلمانان)، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید.

۲ - جهاد فرض عین است، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضیت عینی به همجواری آنان انتقال می‌یابد و همین طور دایره فرضیت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن که کل امت را در بر می‌گیرد.

۳ - جهاد فرض عین است اگر مرتدان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسلمانان مسلط شده باشند.

و اگر همه مسلمانان در امنیت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دار حرب بجنگند. در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه درباره غزوه بدر نازل شد.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: در مکه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفار باقی مانده بودند، درحالی‌که کفار مکه آنان را از اظهار اسلام و انجام

عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: «**هرآینه آنان که فرشتگان**» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «**جانشان را می‌گیرند**» با قبض ارواحشان «**در حالی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند**» با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشان، همزیستی با کفار و ترک فریضه هجرت است «**فرشتگان به‌ایشان**» یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی مانده در دار حرب «**می‌گویند: شما در چه حال بودید؟**» این سؤال، سؤالی توییحی است، یعنی: موقف شما در برابر دیتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمره اصحاب پیامبر ﷺ بودید، یا در زمره مشرکان؟ آنان پوزش خواهانه «**پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم**» که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در رد این‌سخنشان سرزنش کنان «**می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید**» و خود را از زیر بار ستم کفار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزوجل پردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتماً راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کره زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، اما مراد از (ارض) اول، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است «**پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی است**» یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول‌اند. احناف

می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می‌باشد.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

«مگر آنان که حقیقتاً مستضعف‌اند از مردان و زنان و کودکان» همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری «که چاره‌جویی نمی‌توانند» در جهت گریز از دیار کفر با توسل به اسباب نجات، چرا که به این اسباب دسترسی ندارند «و هیچ راهی نمی‌یابند» برای گریز از این بن‌بست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

«پس آن جماعت» مستضعفان بیچاره و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند «باشد که خدا از ایشان درگذرد» این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمه (عسی) هرچند در اصل برای طمع و توقع می‌باشد، اما هرگاه خدای عزوجل در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوبا واقع می‌شود، چرا که وقتی آن ذات کریم بنده خود را به طمع افگند، به وعده خویش وفا می‌کند «همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است» این تعبیر، تأکیدی بر فریضه هجرت از دیار کفر است تا بدانجا که تارک هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بیندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

﴿١٠٠﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْتَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ

وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

«و هر که در راه خدا هجرت کند» یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد «در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت» که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده

است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مراغم: سرزمین هجرت است که انسان به کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد «و» در هجرت خویش «گشایشها» خواهد یافت، هم در سرزمینی که به سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش «و هر که از خانه خود هجرت کنان به سوی الله و پیامبرش به در آید» و به آنجایی برود که خدا ﷻ و رسولش ﷺ دستور داده‌اند «سپس مرگش در رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت پذیر نیست، هر چند که به دار هجرت هم نرسد «و خدا آمرزنده مهربان است» به عمل مؤمن می‌آمرزد و به نیت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حج، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی با هدف افزودن بر طاعت، یا با هدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به سوی خدا و رسول وی است». اما در اعمال، نیت معتبر است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «... هر کس هجرت وی به سوی الله و رسولش باشد، قطعا هجرت وی به سوی الله و رسول وی است و هر کس هجرت وی به سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به سوی همان چیزی است که به قصد دستیابی به آن هجرت کرده است».

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: ضمربه بن جندب رضی الله عنه از خانه اش هجرت کنان به در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرک به سوی رسول خدا ﷻ بیرون برید. اما پیش از آن که نزد رسول خدا ﷻ برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیه کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ
 الْكُفْرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠﴾

«و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید» یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان که این مذهب شافعی رحمته الله است. اما در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه رضی الله عنها: «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیر سه روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می شود. بلی! نماز را باید قصر کنید «اگر می ترسید که کافران شما را در بلا می افکنند، چرا که کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند» ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر این که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود ایمن بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا بِأَسْلِحَتِهِمْ فِإِذَا سَجَدُوا
 فَلْيَكُونُوا مِنْ وَّرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ
 وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

این آیه خطابی است به رسول خدا ﷺ و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یکبار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند - چنان‌که معروف است. «و چون در میان مؤمنان بودی» در هنگام خوف «و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند» یعنی: بعد از این که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه در برابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند «و باید که سلاح‌های خود را نیز بگیرند» یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که در برابر دشمن می‌ایستند، هر دو باید سلاح‌های خود را بگیرند. اما نمازگزاران باید آن مقدار سلاح بگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحه خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهز بودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید «پس چون» نمازگزاران همراه با تو «به سجده روند» یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را با تو ادا نمایند «آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند» یعنی: گروه اول بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اول یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به پایان رساند، گروه اول در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدداً به جایی که در اول نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. اما مالک رحمته الله می‌گوید: نماز گروه اول با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است «و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید» و آن همان گروهی است که در برابر

دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده «پس با تو نماز خوانند» در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اول نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ﷺ سلام دهند و گروه دوم یک رکعت دیگر خویش را به اتمام برسانند. در نزد مالک رحمته الله با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، اما در نزد غیر وی از فقها، هر یک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گردانند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اول «و باید که بگیرند» یعنی: این گروه دیگر «احتیاط خود را» یعنی: باید به هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند «و سلاحهای خود را بگیرند» گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحب است. آیه کریمه روشن نمی‌سازد که هریک از دو گروه چه مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعددی است که بیان آنها در سنت وارد شده و همه آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگذارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده است و آنچه در این آیه ذکر شده، جامع همه آن صور می‌باشد. لیکن احناف به استناد احادیث وارده در این باب، کیفیت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی در برابر دشمن قرار گیرند، آن‌گاه امام با گروه اول یک رکعت و دو سجده بگذارد، بعد از آن این گروه در برابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، اما مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اول به جای اولی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفردا و بدون قرائت به اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهد خوانده، سلام دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه با سوره فاتحه به اتمام برسانند، چرا که ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار

می‌روند». خاطر نشان می‌شود که این کیفیت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن عمر و ابن عباس روایت شده‌است. احناف درباره نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگذارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیت نماز خوف می‌فرماید: «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند» و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حمله دومی نیاز نداشته باشند «و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خودباشید» تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و در حال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشان فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند «بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفت‌باری آماده کرده است» پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصور باشد که کفار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تبعیدی از سوی حق تعالی است.

**فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ فِيمَا وُقِعْتُمْ وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۰۴﴾**

«و چون نماز را تمام کردید» یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید «پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش» یعنی: در تمام احوال و حتی در حال جنگ «یاد کنید و چون آسوده خاطر شدید» از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت «نماز را برپا دارید» یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعه آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینه آن، برپا دارید «زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معین شده‌ای است» یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عزوجل آن را

بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معینی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب ماندن، یا سهوکردن، یا مانند آن، به همین دلیل است که خدای عزوجل شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف - به کیفیت که بیان شد - دستور داده و حتی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معین آن اجازه نداده است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: رسول خدا ﷺ با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقر شدند، آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازی بر آنان فرامی‌رسد که از خود و فرزندانشان برایشان محبوب‌تر است، پس مترصد آن فرصت باشید! همان بود که جبرئیل علیه السلام این آیات را در میان ظهر و عصر فرود آورد.

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

«و در تعقیب قوم سستی نکنید» یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید زیرا «اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند» لذا کفار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید «حال آن که» شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا «شما از الله» پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا «امیدوارید» یعنی: «آنچه که آنها امید ندارند» به سبب کفر و انکارشان، پس به هر حال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چراکه شما و آنان در آسیب و درد جنگ، با هم برابرید، اما این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در

اختیار دارید و آنها از این امیدواری محروم‌اند «و الله همواره دانای حکیم است»
داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا



سبب نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به‌نام طعمه‌بن‌ایبیرق که از طایفه «بنی‌ایبیرق» بود، مقداری مواد خوراکی و سلاح را از رفاعه‌بن‌زید دزدید، اما شخص پاک و شایسته‌ای به‌نام لبیدبن‌سهل را به آن متهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانه مرد یهودی‌ای به‌نام زیدبن‌سمین‌افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را - که آن شخص منافق بود - شناختند، قومش نزد رسول خدا ﷺ از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک بود رسول خدا ﷺ - به این استناد که متهم‌کننده آن منافق گواه و مدرکی ندارد - در داوری خویش به‌سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: «ما این کتاب را به‌حق و راستی بر تو نازل کردیم» ای محمد ﷺ! «تا به‌موجب آنچه خدا به تو آموخته» به وسیله وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه‌نموده‌است؛ چون اجتهاد «میان مردم حکم کنی» برخی از علمای اصول - از جمله ابومنصور ماتریدی - با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا بر مبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم و چه بسا یکی از شما در بیان حجت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حق مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، قطعا آن چیز پاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد». «و زنه‌ار جانبدار خیانتکاران مباش» که به‌خاطر آنان با ذی‌حقان جدال کنی. این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند

زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا عَلَّامٌ، پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٦﴾

«و از خدا آمرزش بخواه» در این امر که از بنی‌ابریق جانبداری کردی «که خدا آمرزنده مهربان است» نقل است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دفاع از بنی‌ابریق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال‌باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل‌بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متهم می‌کنی، بی‌آن که دلیل و بینه‌ای داشته باشی». پس چون آیه‌کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ابریق سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ حَوَآئِنَا أَيْمًا ﴿١١٧﴾

«و از کسانی که به خویشان بازمی‌گردد «دفاع نکن» یعنی: از جایشان حجت و دلیل ارائه نکن «زیرا خداوند هرکس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد» پس وقتی خداوند عَلَّامٌ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خوان: بسیار خیانت پیشه. ائیم: بسیار گناه‌پیشه.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ

بِمَا يَعْمَلُونَ مُخِيطًا ﴿١١٨﴾

«اینان پنهان می‌دارند از مردم» اعمال ناشایست خود را، چرا که از آنان حیامی‌کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند «و از خداوند پنهان نمی‌کنند» اعمال زشت خود را و ملاحظه این امر را نمی‌کنند که خداوند عَلَّامٌ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چرا که هیچ‌چیز از او پنهان نمی‌ماند،

پس باید از حق تعالی حیا کنند «و» چگونه می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، در حالی که «او با آنهاست آن‌گاه که در شب چاره‌اندیشی می‌کنند» و در میان خود در مورد «آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد» به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تبییت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در شب طراحی می‌شود و در روز به اجرا درمی‌آید «و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد» و علم و اراده وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

هَاتَانْتَهُ هَتَوْلَاةٌ جَدَلْتَهُ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَدِلْ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ﴿١١٩﴾

«هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید» مراد کسانی از طایفه بنی ابیرقاند که از قوم دزد خویش دفاع کردند «پس چه کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد» هنگامی که خدای آگاه بر همه طرحها و تدبیرهایشان، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نماید؟ «یا کیست که برایشان وکیل باشد» یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٠﴾

«و هرکس کار سوئی کند» سوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک «یا بر خود ستم ورزد» با انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدی نمی‌شود «سپس از خدا آمرزش بخواهد» یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناهی را که مرتکب شده است بروی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «استغفرالله: از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا:

«اللهم اغفر لي: خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت «خدا را آمرزنده می یابد» برای گناهانش و «مهربان» می یابد به خودش.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی گمان خدای عزوجل آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی ایبرق، مورد ترغیب قرار می گیرد که به سوی توبه شتافته و از خدا عز وجل آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می طلبند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن گاه از خداوند عز وجل برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١٣﴾

«و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده» چرا که فرجام و پیامد آن به خودش برمی گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه ای که آنان را وادارد تا از وی به ناحق دفاع کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجه خود وی است و این گناه اصلا به آنان مربوط نیست «و الله دانای حکیم است» داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعده بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می گیرد و بس.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ رَدَّهَا بِهِ، بَرِيئًا فَقَدْ أَحْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٤﴾

«و هر کس خطا یا اثمی مرتکب شود» خطا: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «اثم» فقط عامدانه انجام می شود. و بعضی گفته اند: «خطا»، گناه

صغیره است و «اثم» گناه کبیره «سپس آن را به گردن بی گناهی بیندازد» بی گناه در این داستان، همانا لیبیدن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند «قطعا بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی گناه از آن در بهت و حیرت قرار می گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی خبر است، لذا چون می شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده اند، مبهوت و متحیر می شود.

**وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
وَمَا يُضِلُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾**

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود» خطاب متوجه رسول خدا ﷺ است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگره داشت خویش، در قضیه «بنی ابیرق» از حق و حقیقت آگاه ساخت. آری! اگر این امر نبود «طایفه ای از آنان» یعنی: از گروه مدافع بنی ابیرق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند «قصد آن کرده بودند که تو را گمراه سازند» از حکم کردن به حق «و گمراه نمی کنند مگر خود را» زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی گردد «و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند» زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراه سازی مردمان و او در همه حال مؤید توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت «و خداوند بر تو کتاب نازل کرد» یعنی: او قواعد و احکام و اموری را - در این آیات و غیر آن - در حوزه شریعت تو قرار داد که در بردارنده خیر بسیاری است «و» نیز بر تو «حکمت» نازل کرد. حکمت: سنت است که خدای عزوجل آن را بر رسول خویش فرو فرستاد «و به تو آموخت آنچه را» که قبلا «نمی دانستی» از احکام

وامور «و فضل الهی بر تو بزرگ» و بسیار «است» زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول خدا ﷺ، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ﷺ این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ﷺ به ارث برده‌اند.

❖ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ

يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

«در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست» نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به طوری که سوءظن حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیه کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«کسی که» به وسیله نجوا «به صدقه یا معروفی فرمان دهد» معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهد به «اصلاح بین مردم» اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعوها و مرافعات روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یارسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشنده موی است؛ بلکه تراشنده دین است». «و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند» یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد «به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد» ولی هرکسی که به‌انگیزه دیگری جز خشنودی الله ﷻ - همچون انگیزه ریا و ریاست‌طلبی - به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحق این ستایش و پاداش نیست، بلکه حتی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیت است. در حدیث شریف به روایت ام‌حبیبه رضی‌الله‌عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «کلام ابن‌آدم

کله عليه لا له، الا ذکرالله عزوجل، او امر بمعروف، اونهي عن منکر: سخن فرزند آدم تماما به زیان اوست نه به سود او، بجز ذکر خدای عزوجل، یا امر به معروفی، یا نهی از منکری».

**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾**

«و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقه کند» مشاقه: در اصل به معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجواگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش بگیرد، پس از آن که راه هدایت بر او روشن و مشخص شده و صدق و صحت رسالت را با براهین قاطعه آن دانسته است «و» هرکس «راهی جز راه مسلمانان را» که همانا پایداری در دین اسلام و تمسک به احکام آن است «پیروی کند» و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید «او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می گذاریم» یعنی: او را به کفار و گمراهان ملحق می کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده و او را می گذاریم «و به دوزخش می کشانیم» یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می چشانیم «و» دوزخ «چه بازگشتگاه بدی است!».

در تفسیر «کشف الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمته الله آمده است: «مراد از (سبیل مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در هر عصری است». شافعی رحمته الله نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطا اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلالة: امت من بر گمراهی جمع نمی شود».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَهُ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا

بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

«خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌آمرزد و هرکس به خداوند شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است» چرا که او قوانین عقل را معطل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی ازجاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیه (٤٨) نیز گذشت.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾ لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ

لَا تَتَّخِذْنَ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

«مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند» یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (اناثا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه‌خداایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسران (اناثا) رابه‌اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند». «و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را» که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او به این معنی است که در واقع او راپرستیده‌اند. مرید: یعنی: متمرد، سرکش و متجاوز از حد. «که خدا او را لعنت کرد» یعنی: خداوند عز وجل شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند «و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معینی برمی‌گیرم» یعنی: یقیناً

بخش معینی از بندگان را که در علم ازلیات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادت به سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهصد و نود و نه تن رهسپار دوزخ‌اند».

وَلَا ضَلَّانَهُمْ وَلَا مَتِّينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿١١٣﴾

«و البته آنان را گمراه می‌کنم و البته آنان را در آرزوی باطل» دور و دراز «درمی‌افکنم» آرزوهایی که ناشی از وسوسه افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چرا که فروگذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فردا کردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را درآنان می‌افکنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل... «و البته وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های چهارپایان را بشکافند» و ببرند. چنان‌که کفار به امثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی، گوشه‌های حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»^۱ را به‌نشانه اختصاص دادن آنها به بتان می‌شکافتند «و البته وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند» به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشه‌های حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییر دادن فطرت و خلقتی است که خدای عزوجل مردم را بر آن سرشته است. خاطر نشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، اما خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مثله و تغییر دادن آفرینش خدا جل جلاله است. بعضی دیگر - چون شاه ولی‌الله دهلوی - خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و درباره همه اینها احادیث آمده است «و هرکس که شیطان را به‌جای خداوند دوست گیرد» با پیروی از وی و امثال اوامرش و فروگذاشتن پیروی

^۱ تعریف آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید.

الله ﷻ و امتثال اوامر وی «قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است» آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت - با رهسپارشدن به دوزخ است؟!.

يَعِدُّهُمْ وَيَمْتَرِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٣٠﴾

«به آنان وعده می دهد» شیطان، وعده های باطل و بی اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی «و آنان را در آرزو می افکند» به آرزوهای نابکار و بیهوده «و شیطان به آنان وعده نمی دهد» با افگندن این وسوسه های میان تهی در اندرونشان «بجز غرور» یعنی: آنان را با این وعده های خام می فریبد و در این وعده ها منافی را به آنان می آراید، در حالی که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن عرفه می گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست داشتنی، اما باطنی نفرت آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاؤُنْهْمُ جَهَنَّمُ وَلَا يَخْرُجُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٣١﴾

«آن گروه» یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه های وی لبیک گفته و در دام فریب وی در افتاده اند «جایگاهشان جهنم است و از آن گریزگاهی ندارند» یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنم به سوی آن بگریزند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٣٢﴾

سپس خدای عزوجل حال نیک بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند» بدون زوال و بدون انتقال «وعده خدا حق است» یعنی: خداوند ﷻ این را

به آنها وعده داده است به وعده راستین و وعده او خواه‌نخواه انجام‌شدنی است «وجه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا ﷻ راستگوتر نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلاله، و كل ضلاله في النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا ﷻ است و بهترین روش، روش محمد ﷺ است و بدترین امور، امور نوپدید است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»¹.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١١٣﴾

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزدالله ﷻ از شما بهتریم! این بود که نازل شد: «کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند ﷻ و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم او محمد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته‌است، به بهشت درآید... آری! همه اینها آرزوهای بی‌اساسی است، بلکه «هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود

¹ مراد از امور نوپیدا - چنان‌که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی‌آید - پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.

بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری دهنده‌ای نمی‌یابد» لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه - گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدا بر تو بیامزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره گناهانش می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه و ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزوجل با آن، گناهانش را کفاره می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفاره گناهانش گردد، خدای عزوجل او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: یا رسول الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! اما هر کس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده‌گان‌هایش را مغلوب گردانید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٦٤﴾

«و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، درحالی که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به قدر نقیری مورد ستم قرار نمی گیرند» یعنی: به اندازه ذره ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی شود. نقیر: گودی کوچک پشت هسته خرماست. و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٦٥﴾

«و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد» یعنی: خود را برای خدا ﷻ خالص گرداند در حالی که به نیکویی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است «و» کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال «از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند؟» پاسخ این است که هیچ کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، «و» چگونه نیکوتر از او باشد درحالی که: «خدا ابراهیم را خلیل گرفت» یعنی: او را برگزیده خویش ساخت و به کرامت‌های خاص خود مخصوصش گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به دوستی که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که خدای عزوجل ابراهیم ﷺ را در نزد خویش به این مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم ﷺ در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزوجل او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١١٣﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو بگیرد، بلکه او را به خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و احدی از خلقش نیازمند نیست، چرا که هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست «و خداوند بر همه چیز احاطه دارد» با علم خویش و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَضَوْنَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

«و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند» که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خدای عزوجل در مورد امور مبهم است. «بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد» یعنی: در مورد آنچه از آن سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند «و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب» یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه:

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ... ﴾ است؛ «در حق آن زنان یتیمی نازل

شده که حق مقررشان را به ایشان نمی‌دهید» یعنی: مفاد آیه سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ «و» در عین حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان

روی بر می گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می گرداند (و) آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (۱۱) سوره «نساء» خوانده شد و آن آیه: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّ...﴾ است «درباره کودکان مستضعف نازل شده است» یادآور می شویم که اهل جاهلیت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می دادند که آماده جنگ و دیگر امور مهم می بودند، پس حکم پروردگار درباره آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: «این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید» و حکام جامعه اسلامی و اولیای ایام، مکلف به رعایت این حکم هستند. بلی! درباره این استفتایی که مطرح کردید، آیات اول سوره پاسخگوی شماست.

علامه شاه ولی الله دهلوی می گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئله تحریم ظلم بر دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم میل کلی به یک زن و اعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است - که در آیات بعدی (۱۲۸ - ۱۳۰) می آید.» «و هر خیری که انجام دهید» در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت «قطعا خدا به آن دانااست» و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می دهد.

وَإِنْ أَمْرَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۲۸﴾

«و اگر زنی از نشوز یا اعراض شوهرش بیمناک باشد» نشوز مرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است. و «اعراض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و ناهنجاری ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلنگی از وی و چشم دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن

بگوید «پس» اگر چنین بود «بر آن دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به نوعی از» انواع «صلح» مثلا با ساقط کردن تمام نوبت زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و درمقابل؛ امتیازی که مرد به زن می دهد این است که او را همچنان در حباله نکاح خویش نگه دارد «و صلح بهتر است» یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامه کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریر طبری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول خدا ﷺ نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبدا رسول خدا ﷺ طلاقش دهند، به آن حضرت ﷺ گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خدا ﷺ را از دست ندهد و رسول خدا ﷺ هم درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تاسی و اقتدا کنند «و بخل در نفوس حضور دارد» حق تعالی خبر می دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفوسها لانه دارد، به طوری که گویی همیشه در نفسها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقه زن به طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهده وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا ننگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش در برابر وی درگذرد «و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید» یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، پرهیزید «قطعا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است» و شما را در قبال آن به زودی پاداش می دهد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَبْلُغُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمَعْلُوقَةِ وَإِنْ تَصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٣﴾

«و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید» در محبت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به‌گونه‌ای که به یکی از آنها به هیچ وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید «هرچند بر عدالت حریص باشید» از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان در این باره مالک دل‌هایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفس‌هایشان را به رعایت برابری تام و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «خدایا! این نوبت بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» «پس» اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید «به یک طرف یکسره تمایل نورزید» که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید «تا آن که او را مانند معلقه رها کنید» معلقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلا تکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد «و اگر به اصلاح پردازید» یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید «و پرهیزگاری نمایید» از خدا ﷻ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف پرهیزید، بدانید که «یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است» و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِنْ يَنْفَرَا يُعْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيمًا ﴿١٣﴾

«و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند» یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیله خلع یا طلاق، از هم جدا شوند «خداوند هر یک را بی نیاز می گرداند» از دیگری، بدین سان که برای مرد زنی را مهیا می گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می کند که از مصاحبت با وی لذت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هر دو را «از توانگری خویش» روزی می دهد، به چنان روزی ای که آنان را بی نیاز گرداند. از علی رضی الله عنه درباره این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می خواهد تا از وی جدا گردد، اما زن بر این اساس با وی صلح می کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطر خوشی به آن راضی شود، باقی در آن نیست، اما اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید». «و خداوند گشایشگر حکیم است» گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن رو که اجازه داده تا رشته چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، سفارش کردیم» یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «از خدا پروا کنید» و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و این سفارش دیرینه ای است که خدای عزوجل پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد خدا جل جلاله خوشبخت می شود. و چنان که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می فرماید: «و اگر کفر

بورزید» چه باک، که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست و خدا بی نیاز ستوده صفات است» یعنی: بی نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایده این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمل کنند و بدانند که خداوند عَلَّامٌ از خلقش بی نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حق وی است که مورد اطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا کارسازی را کافی است» این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است. آن گاه حق تعالی بندگان را چنین بیم می دهد:

اِنْ يَشَاۤءُ يَذٰهَبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاۤتِ بِاٰخِرِيۡنَ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰۤىٰ ذٰلِكَ قَدِيۡرًا ﴿١٣٣﴾

«ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می برد» یعنی: شما را فنا می سازد و می میراند «و دیگرانی را پدید می آورد» یعنی: مردمی دیگر غیر از شما، یا خلقی دیگر غیر از انسانها را پدید می آورد، آن گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود «و خداوند بر این کار تواناست».

مَنْ كَانَ يُرِيۡدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنۡدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيۡعًا بَصِيۡرًا ﴿١٣٤﴾

«هر که طالب جزای دنیا باشد» یعنی: هر کس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد - مثلا مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد «پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» بنابراین، چنین کسی به

کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلندهمت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هردو را از خدا طلب کند و احراز نماید «و خدا شنوای بیناست» شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است.

چون معانی مالکیت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰٓٓ أَنفُسِكُمْ ءَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ؕ
إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللّٰهُ أَوْلَىٰٓ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

«ای مؤمنان! پیوسته» با سعی و سخت‌کوشی تمام «به عدالت قیام کنید» در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شماستند از زنان و فرزندان. خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد «و برای خدا گواهی دهید» یعنی: در ادای گواهی، خدا عزوجل را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است «ولو آن‌که» این گواهی حق «به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد» رعایت عدالت در گواهی دادن علیه‌خود؛ اقرار به حقوقی است که بر ذمه خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت در گواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی دادن او به حقی است که دیگری بر ذمه آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین‌طور نزدیکان انسان نیز در مظان دوستی و تعصب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حق وی علیه مردم بیگانه، حتمی است «اگر» کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود «توانگر باشد» پس نباید به خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی دادن علیه وی صرف نظر

شود «یا» اگر «فقیر باشد» نباید به‌انگیزه دلسوزی و ترحم بر وی و رعایت حالش، ادای گواهی علیه وی فرو گذاشته شود «به هر حال خدا به آن‌دو» از شما «سزاوارتر است» و مهربانتر «پس از خواهش نفس پیروی نکنید» در جلب منفعت برای خود، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان «با ترک عدالت» پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترک عدالت وا ندارد «و اگر سخن را بیچانید» یعنی: اگر حقی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فرو گذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن - به روشی که خواهش نفس شما را برآورد و از جمله با زبان‌بازی «یا اعراض نمایند» از ادای شهادت به‌طور کلی، با کتمان نمودن آن «قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سوره «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالْكِتَابِ الّٰذِي نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ ءَوَالْكِتٰبِ الّٰذِي اَنْزَلَ
 مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ ءَوَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿١٣٦﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فر فرستاده ایمان بیاورید» یعنی: بر ایمانتان ثابت قدم بوده و بر آن مداومت ورزید و آن راپیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان‌که مؤمن در هر نمازی می‌گوید: ﴿ اٰهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ﴾: (ما را به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایت‌مان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت قدم نگهدار «و» ایمان آورید «به کتابهایی که قبلاً نازل کرده است» این دستور، شامل ایمان به همه کتابهای آسمانی می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند ﷻ می‌باشد «و هر که به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، درحقیقت گمراه شده است» از راه راست «به گمراهی دور و درازی» زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کل آن می‌باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اَزْدٰدُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
 سَبِيْلًا ﴿١٣٧﴾

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن‌گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید» زیرا پس از این همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمر و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه

عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند. افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماما دست بکشد، در این صورت خدای عزوجل او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی رضی الله عنه با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

«منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند» بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این در واقع بیم دادن است نه بشارت.

الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَيْبِنُفُوْتٍ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

«همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند» یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است «بجز مؤمنان» یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند «آیا عزت را نزد آنان می‌جویند» که این خیالی خام است «چرا که عزت، همه از آن خداست» پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزت را جز از خداوند جل جلاله نمی‌طلبد. عزت: غلبه و قوت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و

جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده لوحان، عزت خویش را در پیوستن به آنان می جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذْ أَنْتُمْ مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

«و البته خدا در کتاب» خویش قرآن و دقیقا در آیه (۶۸) از سوره «انعام»؛ «بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان نشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند» یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا ﷺ، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن پردازند «چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود» یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفرمانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می دهند، از تقوی است و بدانید که: «خداوند گردآورنده منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ» به جهت یکجا بودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه بودن در دوزخ مشارکت می آورد. آیه (۶۸) سوره «انعام» این است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...﴾ و چون دیدی کسانی به قصد تخطئه در آیات ما فرو می روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند). این حکم آن گاه نازل شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می کردند، درحالی که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی ها منع شدند. برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته اند.

آن گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختن آنان می افزاید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ
 قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ
 لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤٤﴾

«همانها که مترصد شمایند» یعنی: انتظار می‌کشند که چه بر سر شما می‌آید و کدامین خیر یا شری به شما می‌رسد «پس اگر از جانب خداوند به شما فتحی برسد» با پیروز ساختنتان بر مخالفان کافرتان «می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم» در آراستگی به اسلام و پایبندی به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنیمت بدهید «و اگر کافران نصیبی برند» از پیروزی و غلبه بر شما، به سبب حکمتی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ تحقق آن را اراده کرده است «می‌گویند» این منافقان به کافران: «مگر ما بر شما تسلط نداشتیم» یعنی: مگر ما به شما روشن نساختیم که بر کیش شما هستیم، ولی با مسلمانان درمی‌آمیزیم تا آنها را از جنگیدن با شما سست کنیم؟ یا معنی این است: آیا ما بر شما تسلط نداشتیم و این امکان برای ما موجود نبود که شما را بکشیم و مسلمانان را علیه شما برانگیزیم؟ «و آیا شما را از ضرر مسلمانان باز نداشتیم؟» یعنی: آیا ما با سست ساختن و ترسانیدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکردیم تا بدانجا که دل‌هایشان از دفاع سست شد و از انتقام گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه منافقان - خداوند جَلَّ جَلَلُهُ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به‌درستی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند - که خدای عزوجل اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. «پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند» یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به زودی در روز قیامت میان شما

داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد «و خداوند هرگز برای کافران، بر» زیان «مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است» اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیا است. یعنی: خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند ﷻ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمنیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیه کریمه این است که خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان چنان مسلط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیه کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که - به پندارخام خود - در هنگام ریشه‌کن شدن مؤمنان، از پایمال شدن بیمناک بودند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا

يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٤﴾

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند» با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یا معنی این است: منافقان به دوستان خدا ﷻ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را - به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان - فریب‌بازی با خود معرفی کرد، چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». «و حال آن که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند» یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر

همان حال تظاهر به اسلام و می‌گذارد تا بدین وسیله خونها و اموالشان از تعرض مصون بماند و عذابشان را به سرای آخرت محول کرده و در برابر نیرنگشان، درک اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند «و چون منافقان به سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند» پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دلمرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و «با مردم ریا می‌کنند» ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا ﷻ. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار عزوجل اهانت روا داشته است.» «و یاد نمی‌کنند» منافقان «الله را جز اندکی» یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلا دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا ﷻ را به تسبیح و تهلیل - جز به طور اندک و نادر - ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا ﷻ بود؛ قطعا بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا ﷻ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتما به این دو نماز می‌آمدند، هر چند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ وَمَنْ يَضِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا ﴿١٥٦﴾

«در میان این و آن مترددند» یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتا به کفر می‌پیوندند «و هر که را خدا گمراه کند» یعنی: هر که را خداوند ﷻ خوار سازد و توفیق

را از وی سلب نماید «پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت» یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَدُونَ أَنْ يَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾

«ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید» یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطه دوستی برقرار نسازید «بجای» برادرانتان از «مؤمنان» چنانکه منافقان چنین کردند «آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود حجتی روشن» و الزام‌آور «قرار دهید» که شما را به سبب این حجت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجت است.

إِنَّ الْكَافِرِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

«هرآینه منافقان در درک اسفل جهنم‌اند» درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد «و هرگز برای آنان هیچ یآوری نخواهی یافت» که از این درک اسفل نجاتشان دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که:

۱- منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲- علاوه براین که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳- کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝
وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٤﴾**

«مگر کسانی که توبه کردند» از نفاق خویش «و اصلاح نمودند» آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند «و به خدا چنگ زدند» چنگ زدن به حق تعالی؛ تمسک به او و اعتماد به وعده‌های وی است «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند» به طوری که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد «پس آن گروه، همراه مؤمنانند» در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: «و خداوند به زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد» پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٦٧﴾

«اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟» بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا عز وجل از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را بر ایمان مقدم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد، آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است «و خدا همواره شکرپذیر داناست» یعنی: قدردان بندگان در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

﴿ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ (۱۴۸)

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد» مانند دادکشیدن و صدا بلند کردن در فحش و دشنام، حتی اگر آنچه که به شخص دشنام داده شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ «مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد» یعنی: کسی که مورد ستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم پرهیزید زیرا در میان او و خداوند ﷻ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب روا شدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود «و خداوند شنوای داناست» داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

﴿ إِنْ بُدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴾ (۱۴۹)

«اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید» یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ «یا از بدی‌ای» که در حق شما می‌شود «عفو کنید» و اصلاً آنرا به دل نگیرید «هرآینه خدا عفوکننده است» از بندگانش و «توانا» است برانتقام گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوه عفو و گذشت حتی در مواردی که شخص حق به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی

است که شروع به دشنام دادن می کند تا آن گاه که مظلوم از حد درنگذرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و خداوند عزوجل در برابر عفو جز عزت نیفزود و هر کس برای رضای خدا عزوجل تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا عزوجل وا می گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه داشتن زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِمْ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند» کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا عزوجل و به تمام پیامبرانش می باشد «و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند» یعنی: آنها به سبب کفر به برخی از پیامبران، به همه ایشان کفر ورزیده اند ولی در عین حال مدعی هستند که به خداوند عزوجل ایمان دارند پس این در واقع جدایی افگندن است میان خدا و میان پیامبرانش «و می گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم» مراد از آنان یهودیانند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده اما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند «و می خواهند میان این دو، راهی برای خود اختیار کنند» یعنی: می خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجتی که گریبانگیرشان می شود، برهانند. این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾

«آنان به حق کافرند» یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری حقیقی و واقعی «و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم».

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان» با دیگری «فرق نمی‌گذارند» بلکه به همگی آنها ایمان دارند - و این صفت بعد از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امت محمد صلی الله علیه و آله است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد - آری! هم‌آنان‌اند که «خداوند به‌زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده‌گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند:

يَسْتَأْذِنُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَإِنَّا لَمُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برایشان نازل کنی». در بیان سبب نزول آمده است: یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به‌دلیل این که آن ملعونان: «از موسی بزرگتر از این‌را خواستند و

گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان بر آنان فرود آمد و هلاکشان ساخت «به سزای ظلمشان» که از روی عناد و لجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی عليه السلام خود نیز از خداوند جل جلاله همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به دلیل این که در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روزقیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم است: «بی گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی گیرید پس اگر می توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«سپس گوساله را به پرستش گرفتند»^۱ بجز خدا جل جلاله «بعد از آن که بینات برای آنان آمد» یعنی: بعد از آن که معجزات نه گانه موسی عليه السلام را نیز دیدند، گوساله را به پرستش گرفتند. بینات: معجزات روشن - چون ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریاست «و از آن هم درگذشتیم» یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله پرستی شان هم - از روی فضل و بخشایش خویش - درگذشتیم و آنان را پاک برینداختیم «و به موسی سلطانی روشن» یعنی: حجتی آشکار «عطا کردیم» که عبارت از معجزات و نشانه های دیگر بود. اما آنان با وجود همه این معجزات، باز هم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند. حق تعالی «حجت» را «سلطان» نامید زیرا هر کس دارای حجت باشد، خصمش را مقهور و منکوب می گرداند.

^۱ داستان گوساله پرستی شان در سوره های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ - ۱۴۸» و «طه/۹۸ - ۸» بیان شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ مِثْقَالَ عِلْيَظٍ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ

مِثْقَالَ عِلْيَظٍ ﴿١٥٤﴾

«و کوه طور را برای گرفتن پیمان‌شان بالای سرشان برافراشتیم» روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی عليه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزوجل کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت «و به آنان گفتیم: سجده‌کنان از در درآیید» یعنی: به دروازه شهر بیت‌المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند جل جلاله به آنان اذن فتح بیت‌المقدس را داد اما آنان فرمان خدا جل جلاله را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاه‌هایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است «و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید» و به شکار ماهی نپردازید اما به شیوه همیشگی‌شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند «و از آنان پیمانی محکم گرفتیم» این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَالِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ

عَلَيْهَا بِكَفَرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

«پس به سزای پیمان‌شکنی‌شان» حرام ساختیم برآنان پاکیزگی‌هایی را که برآنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی‌ها بر آنان، همان نتیجه‌گیری‌ای است که بعد از ادامه بحث در آیه (۱۶۰): ﴿فَيُظَلِّمُونَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا...﴾ مطرح می‌شود. و ادامه ماجرا این است: «و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا» کشته‌شدگان حضرات یحیی و زکریا علیهما السلام و غیر ایشان بودند «و گفتارشان که دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، به‌معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل‌هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم «نه بلکه خدا به سبب

کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده» پس عدم پذیرش حق از سوی آنان، به سبب درغلاف بودن دل‌هایشان - به آن معنایی که اراده دارند - نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دل‌هایشان است «و در نتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند» بنابراین، سبب عدم پاسخگویی‌شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

وَيَكْفُرْهُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بَهْتِنًا عَظِيمًا ﴿١٧٦﴾

«و به سبب کفرشان» به مسیح عليه السلام «و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند» آن سخن، متهم ساختنش به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أَخْلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٧٧﴾

«و به سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» یهودیان به دروغ ادعا کردند که عیسی عليه السلام را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به نام پیامبر خدا از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی عليه السلام هستند و به این که عیسی عليه السلام پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادعای کشتن عیسی عليه السلام نیز افتخار و شادمانی کردند «و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند» و این ادعایشان دروغی بیش نیست «ولیکن امر بر آنان مشتبه شد» یعنی: شبه عیسی عليه السلام بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی عليه السلام کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند «و بی‌گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند» به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! اما کسانی که بالا بردن وی به سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقه نسطوری‌ها از نصاری گفتند: عیسی - العیاذبالله - از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقه ملکانی‌ها گفتند: کشتن و بر دار کشیدن مسیح به کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها

«از حال او در شکند» و در تردد و سردرگمی، در این شک و تردیدشان دست و پا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیرند «و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند» یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این‌رو مضطرب و مترددند «و او را به یقین نکشته‌اند» یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این‌است: قطعاً و یقیناً او را نکشته‌اند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

«بلکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد» بیان بالا بردن عیسی علیه السلام به آسمان در سوره «آل عمران/ ۵۵» گذشت. در روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده‌است: «آن‌گاه که خدای عزوجل اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و به‌پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه‌جویانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن‌گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افکنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به‌سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به‌طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...».

«و خدا غالب و حکیم است» غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالا بردن عیسی علیه السلام.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد» یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر این که به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی‌میرد مگر این که تمام اهل کتاب در عصر

وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرود آمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام برفرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام رضی الله عنهم بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است.¹ نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب رامی‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عزوجل در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...». «و روز قیامت او» یعنی: عیسی علیه السلام «بر آنان» یعنی: بر اهل کتاب «گواه است» علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

فِي ظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيْبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد» که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، «و» نیز «به سبب این که آنان» خود و دیگران «بسیاری را از راه خدا بازداشتند» باجلوگیری

¹ عبدالحی لکنوی در این باره، کتابی به نام: «التواتر الصریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

از پیروی محمد ﷺ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیاء الیه السلام و دیگر گناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همه این اسباب: «چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم» نه به سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرمات بر پیشینیانسان نیز حرام بوده است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...﴾ «انعام/۱۴۶» بیان نموده است. ابن کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی ﴿حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾: (بر آنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (۱۶۶) تا (۱۵۵) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

وَآخِذْهُمْ بِالْزُبُرِ وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳۱﴾

«و نیز به سبب رباگرفتنشان - با آن که از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان» به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام ساختیم «و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» در آخرت هم، به علاوه عذاب دنیا.

لَنْ يَكُنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمد ﷺ را تصدیق کردند.

«لیکن راسخان آنان در علم» یعنی: پایداران و ثابت قدمان از اهل کتاب در علم کتاب «و مؤمنان» مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان «به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روزبازپسین، به زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد».

آن گاه حق تعالی خبر می دهد که فرستادن وحی و فرودآوردن کتاب بر محمد ﷺ امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان که بر سایر پیامبران علیهم السلام وحی فرستاد؛ به آن حضرت ﷺ نیز وحی و کتاب فرستاد:

﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالذِّكْرِ مَنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوشَعَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَعَاتِنَا دَاوُدَ زُجُورًا ﴾ ﴿١١٣﴾

«ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین علیهم السلام است و تو تافته جدا بافته ای نیستی. از نوح علیهم السلام مخصوصا یادآوری شد زیرا او اولین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت می کند: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند جل جلاله پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است. «و نیز به سوی ابراهیم و اسماعیل و

اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم» اسباط: قبایل اند از تبار یعقوب، یعنی: به سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم - والله اعلم. «و» نیز وحی فرستادیم به سوی «عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم» زبور: کتاب نازل شده بر داوود علیه السلام است. قرطبی می گوید: «زبور دارای یکصد و پنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همه آنها حکمت و اندرز است». مزبور: فصلی است مشتمل بر سخنانی از داوود علیه السلام که در آن به بارگاه خدای عزوجل از دشمنانش دادخواهی می کند، خداوند جل جلاله را علیه آنها به یاری می خواند و گاهی هم در آن به موعظه هایی می پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا



«و پیامبرانی» یعنی: فرستادیم پیامبرانی را «که داستان آنان را بر تو خوانده ایم» و اخبار آنان را به تو گفته ایم «پیش از این» در همین سوره و در غیر آن از سوره های قرآن - که ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبر اند «و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده ایم» و سرگذشت آنان را به تو بازگو نکرده ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است «و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت» حقیقتاً نه مجازاً، بی میانجی و واسطه ای. گفتنی است که مخصوص ساختن موسی علیه السلام به سخن گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانه قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می باشد و بدین جهت، موسی علیه السلام «کلیم الله» لقب گرفت. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن اند؟ فرمودند: سیصد و سیزده تن - جمعی بسیارند». ابن کثیر می گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام».

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٣٥﴾

«پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند» مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران «تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد» یعنی: آنها را به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سوره «طه/۱۳۴» چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی ناپود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «و خدا عزیز و حکیم است» یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هیچ کس از خداوند جل جلاله غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند جل جلاله مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند جل جلاله دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَكِنَّ اللَّهَ يُشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٣١١﴾

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده خدا هستم! ولی

آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «لیکن خدا به» حقانیت «آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است» یعنی: چون حق تعالی به شایسته بودن برای رسالت، عالم وداناست، از این رو قرآن را بر تو فرودآورده، علمی که دیگران از آن بی‌بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرودآورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فر فرستاد این است که: قرآن دربرگیرنده اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد - مانند دانستن امور غیبی - یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد - چون بسیاری از رازهای این کائنات «و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند» به نبوت و رسالت رسول خدا ﷺ «و کافی است که خدا گواه باشد» بر معجزات که دلیل صحت نبوت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزوجل برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحت نبوت توست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٧﴾

«هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا» که دین اسلام است، مردم را «بازداشتند» با انکار نبوت حضرت محمد ﷺ و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی‌یابیم بلکه آنچه می‌دانیم این است که نبوت در نسل هارون و داوود منحصر می‌باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی عليه السلام منسوخ نمی‌شود؛ آنان «بی‌تردید به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند» زیرا به علاوه کفر خود، دیگران را نیز از راه حق بازداشته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَعْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿٣٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٩﴾

«هر آینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبرانش «و ظلم کردند» به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش «خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد» چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و بر کفر بمیرند «و» خداوند بر آن نیست که آنان را «به راهی هدایت کند» در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ «مگر راه جهنم» زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با زیاده روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می شود «که جاودانه تا ابد در آن می مانند» یعنی: به جاودانگی همیشگی ای که هیچ پایانی ندارد «و این امر» یعنی: جاودانه ماندن ابدی آنان در جهنم «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی است که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی آورند بلکه بر کفر می میرند.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَتَأْمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

«ای مردم! این پیامبر، حق و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست» یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم است «و اگر کافر شوید» یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست» پس کسی که آفریننده شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً بر مجازاتتان در برابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی نیاز بوده و از کفر و

ناسپاسی تان متضرر نمی‌شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ وَلَا تَقْلُوْا عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِيسٰی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُوْلٌ اَللّٰهُ وَكَلِمَتُهُ اَلْقِنٰهَا اِلٰی مَرْیَمَ وَرُوْحٌ مِّنْهُ فَنَامَتْ بِاَللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقْلُوْا ثَلٰثَةً اَنْتَهُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَاَحَدٌ سُبْحٰنَهُ اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ﴿۱۷۱﴾

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید» غلو: افراط و درگذشتن از حد است. مراد، غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او - پناه بر خدا - نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلو دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می‌شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره «و» ای اهل کتاب! «بر الله جز حق را نگویند» یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنا وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان‌که یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است «جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - پیامبر خداست» پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت‌نامه «لسان‌العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده‌است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام بیماران اگمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است.

«و» مسیح «کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده» یعنی: پروردگار متعال مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی عَلَيْهِ السَّلَام کلمه خداست زیرا او وسیله هدایت قرار می‌گیرد چنان که کلمات وسیله هدایت قرار می‌گیرند «و روحی از جانب الله است» زیرا حق تعالی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام باردار شد. نسبت دادن روح به سوی الله عَلَيْهِ السَّلَام در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافه ناقه و بیت به سوی حق تعالی در آیه: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ﴾ (اعراف/۷۳)، و آیه: ﴿وَوَهَّبَ رَبِّيَ لِلطَّائِفِينَ﴾ (حج/۲۶) برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید «پس به خداوند و پیامبران ایمان بیاورید» یعنی: ایمان آورید به این که حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به این که پیامبران همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید «و نگویند معبودان سه‌اند» نصاری با مذاهب و فرقه‌های گونه‌گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) متفق‌القول‌اند. البته مرادشان از (ثلاثه)، اقانیم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» یعنی موجود قائم به نفسی می‌شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و تشخیص) است، اقنوم وجود، اقنوم حیات و اقنوم علم. و بسا می‌شود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح‌القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزاره و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. «بازایستید از این» عقیده باطل تثلیث «که به خیر شماست» این بازایستادن لذا از این عقیده کفرآمیز بدر آید «جز این نیست که الله معبودی یگانه است» و برای او شریکی نیست «پاک و منزّه از آن است که برای او

فرزندی باشد» به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جمله این آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست «و خداوند کارسازی را کافی است» او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهده کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید در حالی که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَهًِا جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

«مسیح هرگز ابا ندارد از این که بنده خدا باشد» یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی عليه السلام پیوسته به سوی خدا تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. «و نه فرشتگان مقرب ابا می‌ورزند» و تکبر می‌کنند از این که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این رد پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان عليهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد» یعنی: هر کس به انگیزه تکبر و بزرگ‌شماری خویش، از عبادت خداوند

متعال سرباز زند «پس به زودی خداوند همگی آنان را» اعم از اباآوردگان و غیر آنان را «نزد خویش گرد می آورد» و با حسابرسی عادلانه خویش، هر کس را در برابر عملش، جزای مناسب می دهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا



«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پاداششان را به تمام و کمال می دهد و از فضل خود به ایشان افزون تر می بخشد و اما کسانی که استنکاف و استکبار ورزیده اند، به عذابی دردناک دچارشان می سازد و در برابر خداوند برای خود هیچ یار و یآوری نمی یابند» تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَهُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

«ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است» با کتابها و پیامبرانی که به سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده است. برهان: دلیل از بین برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است. «و ما به سوی شما نوری تابناک نازل کردیم» که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به وسیله آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می سازد و همه قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می گرداند به طوری که در برابر عقلها و دلهایتان هیچ تاریکی ای باقی نمی گذارد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

«اما کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند» یعنی: به آستان الله ﷻ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند «پس به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در» بهشت در «آورد و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند» راهی که در آن هیچ کژی ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیر آن از ادیان. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادتم آمدند، آن گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیه فرائض (میراث) را نازل کرد.

«از تو فتوی می طلبند» درباره کلاله «بگو: خداوند درباره کلاله به شما چنین فتوی می دهد» کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره «آیه ۱۲» نیز گذشت. «اگر مردی هلاک شود» یعنی: بمیرد «و فرزندی نداشته باشد» فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می شود. به ذکر عدم

وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم (و) آن مرد کلاله «خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست» مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان که در آیه (۱۲) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی مانده مال است - از راه عصبه بودن. (و) اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد «آن برادر از او ارث می‌برد» یعنی: همه ترکه خواهرش را به ارث می‌برد «در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد» مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی مانده از ذوی الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات است که اگر با خود ذوی الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و در غیر آن، ایشان باقی مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی الفروض، به ارث می‌برند «پس اگر خواهران دو تن باشند» یا بیشتر از دو تن «برای آنان دوسوم ترکه میت است» اگر میت فرزندی نداشته باشد - چنان که گذشت «و اگر آنان» که از راه اخوت میراث می‌برند «گروهی برادر و خواهر باشند» یعنی: برادر و خواهر باهم مختلط باشند «پس برای هر مرد» از آنان «سهمی مانند سهم دو زن است» در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند «خدا برای شما بیان می‌کند» حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی

گمراهی سر بیرون آورید «و خداوند به هر چیزی داناست» و از جمله به تقسیم نمودن میراث‌های شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.

در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصرار زیاد من بر این سؤال به ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیه صیف^۱ که در آخر سوره نساء است، برایت کفایت نمی‌کند؟». خطابی می‌گوید: «حق تعالی درباره کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیه اول سوره نساء است که حکم کلاله را به اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیه آخر سوره نساء است پس آیه اول را آیه (شتاء: زمستان) و آیه دوم را آیه (صیف: تابستان) نامیدند». همچنان از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ای کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سه قضیه زیر به ما فرمانی می‌دادند که در برابر آن باز می‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله‌کنی از آن می‌گرفتیم: ۱- حکم میراث جد (پدر بزرگ). ۲- حکم میراث کلاله. ۳- بابی از بابهای ربا».

^۱ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.

﴿سوره مائده﴾

مدنی است و دارای (۱۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که دربرگیرنده داستان مائده است، سوره «مائده» نامیدند. به نام سوره «عقود» و سوره «منقذه» نیز نامیده می شود.

سوره مائده دربرگیرنده احکام تشریحی و سه داستان است. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «مائده آخرین سوره ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته اند: مراد عائشه رضی الله عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه ای در این سوره وجود ندارد. اما ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می باشد - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می شویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط می سازد، هدف یگانه ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه ای ویژه، بر اساس عقیده، جهانی بینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عزوجل در الوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می گیرد...».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ اٰحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةً اَلَا تَتَّقُوْنَ اِلَّا مَا يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ غَيْرِ مَحْلِي الصَّيْدِ
وَ اَنْتُمْ حُرْمٌ اِنْ اَللّٰهُ يَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ ﴿١﴾

«ای مؤمنان!» نقل است که شخصی نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می فرماید: (یا

ایهاالذین آمنوا! ای مؤمنان! پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می کند، یا شری است که از آن نهی می نماید. آری! ای مؤمنان! **«به عقود وفا کنید»** مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند ﷻ در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمه شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته اند و با این سخن خود: (سمعنا و اطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده اند چنان که این عقود شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می کنند نیز می شود، از جمله، قراردادهای معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته‌اید وفا کنید. در حدیث شریف آمده است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفاکردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمانهای محدود می شود که در حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرارداداشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

«بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده» انعام: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می شود **«جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد»** و آن عبارت از محرماتی است که خدای سبحان در آیه (۳) از همین سوره بیان کرده است **«در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید»** این جمله استثنا از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار می کنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام می باشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. **«خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می دارد»** از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حق حلال ساختن و حرام ساختن و قانون گذاری را دارد، چراکه او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش دانایتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهُدَىٰ وَلَا أَلْفَلَكِيَّةَ وَلَا آيَاتِ الْبَيْتِ
 الْحَرَامِ يَتَنَعُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ
 عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْقَوَىٰ ۗ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا
 اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

«ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید» با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حج، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عزوجل را در آنها به‌جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده‌شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است «و هتک حرمت نکنید ماه حرام را» یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره‌گزاران از بیت‌الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عزوجل جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماه‌های حرام و غیر آن از ماه‌های سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. اما به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماه‌های حج اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حج گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. «و نه» هتک حرمت کنید «هدی را» هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از این که حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به این که مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند «و نه» هتک حرمت کنید «آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند» و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به‌غصب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی

است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را ابقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیه کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده برگردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین وسیله، حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد». «و نه» هتک حرمت کنید «قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از رفتن به بیت‌الحرام به منظور ادای حج، یا عمره، یا سکونت در حریم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حج، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، سبب نزول آیه کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حج و عمره می‌آمدند و قربانی اهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعْيَكُمْ إِلَىٰ آلِهِمْ وَلَا يُفْرِدُوا حِمْلَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُوا فِي سَبِيلِهِمْ مَالَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُوا فِي سَبِيلِهِمْ مَالَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُوا فِي سَبِيلِهِمْ مَالَهُمْ وَلَا يَتَّبِعُوا فِي سَبِيلِهِمْ مَالَهُمْ﴾ نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی با این فرموده‌اش: ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا﴾: (مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند) «توبه/۲۸»، این حکم را منسوخ کرد. ابن‌جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک - چنانچه به وی امان داده نشده بود - جواز دارد، هر چند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدس را هم کرده باشد. علمامی گویند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماما پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته می‌شود، در صورتی که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می‌باشد. «و چون از احرام خود بیرون آمدید پس» می‌توانید «شکار کنید» در بیرون از سرزمین حرم.

از زیدبن اسلم رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این برمسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم بازمی‌داریم چنان‌که یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خدای عزوجل نازل فرمود: «والبته کینه‌توزی سخت گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، نباید شما را به تعدی وادارد» یعنی: بغض و دشمنی شما با آنان - به سبب آن که شما را از مسجدالحرام بازداشتند - نباید شما را به تجاوز برآنان وا دارد. برخی از سلف گفته‌اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که خدای عزوجل را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد.

«و در بر و پرهیزگاری با یک‌دیگر همکاری کنید» یعنی: باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری، با برخی دیگر همکار و مددکار باشید. بر: کلمه فراگیری است که «آیه بر» در سوره «بقره» آن را تفسیر کرده است. همچنان این حدیث شریف: «البر ما اطمأنت الیه النفس... بر چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد...». از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (بر) در اینجا، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «الدال علی الخیر کفاعله: کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون انجام‌دهنده آن کار خیر است». «و با یک‌دیگر بر اثم و عدوان همکاری نکنید» اثم: نافرمانی خداوند عزوجل و عدوان: تعدی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دو حال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و بر و تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز «و از خدا پروا دارید که خدا» بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بر گناه و تجاوز «سخت کیفر است».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی

و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. با اندکی تأمل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تا دفن در قبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند عز و جلاله هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی‌بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می‌داشت چه کسی کار دیگری را انجام می‌داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می‌شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین‌المللی‌ای به صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین‌المللی که دچار چالش اند، با مشکل روبرو می‌شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم‌الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند *** میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک اداره بین‌المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می‌داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیه غذا مقرر می‌کرد، چه کسی از چنین دستوراتی

اطاعت می‌کرد که مثلاً راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجه این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیه ساخته شده منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیه می‌گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردی با خرج تمام ثروتش قادر به تهیه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشح بزاق می‌گردد نتیجه کار و فعالیت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طی کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ با اندکی تأمل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند عز و جل به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحله اجرا درآورده است»¹.

¹ به نقل از تفسیر «معارف القرآن» با تلخیص - ترجمه علامه محمد یوسف حسین پور.

حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَةَ وَالْمَوْقُودَةَ وَالْمَرْدِيَّةَ
وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ
الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿٢﴾

«بر شما حرام شده است مردار» یعنی: حیوانی که خود - بدون ذبح شرعی - می‌میرد.
«و» بر شما حرام شده است «خون» یعنی: خون ریخته سیال اما خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند، مباح است.
«و» بر شما حرام شده است «گوشت خوک و» بر شما حرام شده است «آنچه نامی جز خدا به هنگام ذبحش برده باشند» علما درباره مذبوحه‌ای که بردن نام خدا عز وجله عمدا یا سهوا در آن ترک شده باشد، اختلاف نظر دارند، که بیان آرایشان در سوره «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرمان یاد شده، در آیه (۱۷۳) سوره «بقره» نیز گذشت.
«و» بر شما حرام شده است «آنچه به خفه کردن مرده باشد» بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل آدمی، یا به غیر آن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بیچد تا بمیرد. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد» بی آن که ذبح شود. در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! من شکار را با معراض^۱ هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده است.

^۱ معراض: تیر بی‌پر و ستبرمیان است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه از بلندی افتاده باشد» مثلاً به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و بر اثر آن مرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به شاخ زدن حیوان دیگری مرده باشد» بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه درنده از آن خورده باشد» یعنی: آنچه را که درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان بر اثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

«و آنچه برای نصب ذبح شده است» به منظور تعظیم و بزرگداشت آنها «بر شما حرام است» نصب: سنگهایی بود که در جاهلیت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح‌شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد می‌گوید: «نصب، سنگهایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

«و» بر شما حرام شده است «این که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید» ازلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به وسیله آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دسته اول جمله «بکن» و در دسته دوم جمله «نکن» را می‌نوشتند و دسته سوم سفید بود و هیچ چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را - مثلاً در ازدواج یا سفر یا امر مهم دیگری - بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن»

بیرون می‌آمد، آن کاری را که بر آن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دسته اول یا دوم بیرون آید. پس خدای عزوجل این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادعای علم غیب و از «تکهن» است.

«اینها همه فسق است» یعنی: این محرمات یاد شده، یا این تیرهای ازلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فسق) در اینجا، شدیدتر از کفر است «امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند» یعنی: امروز آنها از نابودکردن دینتان و این که شما رابه دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفه سال دهم هجری در حجه‌الوداع نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان - یعنی پرستش بتان - بازگردید، مأیوس شده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «شیطان از این که نمازگزاران در جزیره‌العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...». «پس از آنان نترسید» از این که بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند «و از من بترسید» به‌طور خالصانه تا شما را همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم» با غالب ساختن آن بر همه ادیان و با کامل ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه - که روز عرفه نیز بود - بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درحالی نازل شد که خدای عزوجل اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود. روایت شده است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. عمر رضی الله عنه فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». «و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم» باکامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و

ناامیدکردنشان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: ﴿وَلَا تَمَنَّيْكُمْ عَلَيَّكُمْ﴾ «بقره/۱۵۰». «و دین اسلام را برای شما پسندیدم» همین دینی را که شما امروز برآیند، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن جریر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان‌دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یاد شده، از کمال این دین می‌باشد.

«و هر کس در مخمصه‌ای ناچار شود» یعنی: هر کس به حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگر محرماتی که بعد از آن ذکر شد، گردد «بی آن که به گناه متمایل باشد» یعنی: بی آن که این محرمات را به قصد لذت‌جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند «بی تردید خدا آمرزنده مهربان است» بر آن فرد مضطر می‌آمرزد و نسبت به وی مهربان است، چراکه آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «فقها برآنند که تناول گوشت مردار - بر حسب حالات مختلف - گاهی واجب، گاهی مستحب و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن‌کثیر می‌گوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد - چنان‌که بسیاری از مردم عوام و غیرآنان چنین می‌پندارند - بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «قطعا خدای عزوجل دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».

این آیه بنا بر قول محققان، آخرین آیه نازل شده قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ «بقره/۲۸۱» می‌باشد.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ

اللَّهُ فَاكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ طَوَّافٌ وَلَهُ عِلْمُ الْغُيُوبِ ﴿٤﴾

در بیان سبب نزول آمده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: یا رسول الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرماید که از خوردنی‌ها چه چیزهایی بر ما حلال است؟ همان بود که نازل شد: «از تومی پرسند چه چیز» از خوراکی‌ها «برایشان حلال شده است؟ بگو» ای پیامبر ﷺ «برای شما همه پاکیزه‌ها حلال گردیده» یعنی: هرآنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در کتاب خدا ﷻ، یا سنت پیامبرش، یا اجماع امت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طبیات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا ﷻ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند «و آنچه دست‌آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالی که شکار تعلیم دهندگانید» مکتب: مربی سگهای شکاری است که کیفیت شکار کردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مکتب می‌نامند. پس مکتب کسی است که انواع فوت و فن‌های شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزتان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرغ و باز که انسان به کمک آنها شکار می‌کند. قرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام خدا ﷻ را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافی خورده می‌شود». «که با آنچه خدا به شما آموخته است» یعنی: با آنچه که خداوند ﷻ در شما آفریده است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین دادن حیوانات شکاری را به وسیله آن فرامی‌گیرید «آنها را دست‌آموز می‌کنید» و در نتیجه آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ

بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند «از آنچه برای شما نگه داشته اند بخورید» اما اگر خود آنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه داشته اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این حدیث شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست آموز خویش را به شکار فرستادی و نام خدا جل جلاله را بر آن بردی، از آنچه برای تو می گیرد و نگه می دارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه داشته باشد».

ولی برخی از فقها گفته اند: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است. «و نام خدا را بر آن ببرید» یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام خدا جل جلاله را ببرید و اگر صیاد نام خدا جل جلاله را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقها - بجز شافعی - حلال نیست، مگر این که نام خدا جل جلاله را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را در حالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام خدا جل جلاله را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنان که در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام خدا جل جلاله برده شود. «و از خداوند پروا کنید» یعنی: از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق بپرهیزید «که الله زود حساب کننده است» و از شما در برابر افعالتان حساب می گیرد.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفَحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ



«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده» حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود «و طعام اهل کتاب برای شما حلال است» طعام: نام هر چیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری - بدون فرق میان گوشت و غیر آن - برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام - از باب ذکر عام و اراده خاص - مذبوحه اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن عمر رضی الله عنهم گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیر خدا سبحانه را در هنگام ذبح حیوان بر آن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک رضی الله عنه گفته است: «بردن نام غیر خدا سبحانه از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی‌هیچ خلافی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چراکه این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «و طعام شما برای آنان حلال است» یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان‌که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

«و» نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است «ازدواج با زنان عقیفه مؤمن» نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عقیفه بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز - بجز امام احمدبن حنبل - عفت را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به‌میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما - در نزد جمهور فقها - پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها «به شرط این که مهرهای آنان را به آنان پردازید» این قید دلیل بر آن است که مهر، حق زن است - چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان - بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان‌که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن که همانا دادن مهر به زن باشد، واجب است «و» به شرط این که «عفت جوینده باشید» یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد «نه شهوت رانان» یعنی: نه به زنای آشکار و آورندگان «و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید» با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خدن: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عفت‌جویی، عدم رو آوردن به زنای آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عقیفه بودن آنها را شرط قرارداد «وهر کس به ایمان کفر ورزد» یعنی: هر کس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد «قطعاً عمل» نیک سابق «وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است» زیرا بهشت را باخته و

به جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده است پس چه زیانی از این بزرگتر می باشد؟!

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ
عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ
يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

«ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید» و بی وضو بودید «پس روهای خود را بشوید»
با آب و وضو بگیرید. فریضه وضو قبلا با فرضیت نماز در مکه فرض گردیده بود و
در اینجا بر فرضیت آن تأکید می شود تا جزء آیات تلاوت شده قرآن قرار گیرد. یادآور
می شویم که وضو گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آن گاه فرض
می شود که انسان بی وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد. انس بن مالک رضی الله عنه
فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می گرفتند. از وی
پرسیده شد: شما چگونه عمل می کردید؟ فرمود: ما نمازها را - تا آن گاه که بی وضو
نمی شدیم - با یک وضو می خواندیم». بنابراین، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی
است، اما فضیلت زیادی دارد، چنان که در حدیث شریف آمده است: «وضو بالای
وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هر کس بر بالای وضو، وضو کند
برایش ده حسنه نوشته می شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضو خواندند، عمر رضی الله عنه از ایشان پرسید:
امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی کردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای عمر! من
قصدا این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب
است.

فقها گفته اند: مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی
است چنان که بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش انبوه

باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحب، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحب است. «و» بشوید «دستهای خود را تا مرفق» مرفق: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند، باید آب را بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید «و سرهای خود را مسح کنید» با آب. فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود، در این‌باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد. همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه‌بار مستحب است، در مذهب احناف، سه‌بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمدبن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است «و پاهای خود را تا شتالنگ بشوید» شتالنگ: قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان مدورمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث درباره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند جل جلاله نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

«و اگر جنب بودید پس غسل کنید» یعنی: تمام بدن خود را با آب بشوید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند «و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید» تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سوره‌نساء (آیه/۴۳) به‌طور شافی و کافی بیان شد، همچنین سخن درباره ملامت زنان و تیمم بر خاک پاک در آنجا گذشت. «خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری قرار دهد» در باب طهارت، به‌همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب - به عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش - رخصت تیمم داد «لیکن می‌خواهد تا شما را پاک سازد» از گناهان، یا می‌خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با

آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به وسیله وضو از پلیدی‌های حسی و معنوی هر دو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی‌ریزند. «و» خداوند عز وجله می‌خواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» با رخصت دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می‌خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت‌های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله؛ مگر این که درهای هشت‌گانه بهشت برایش گشوده می‌شود که از هر دری می‌خواهد به آن درآید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين: خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک شدگان قرارده».

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

«و نعمت الله را بر خود به یاد آورید» مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است «و» به یاد آورید «میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم» یعنی: به یاد آورید پیمان خود را هنگامی که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا عز وجله عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هر کس دیگری هم که به اسلام مشرف می‌شد، با رسول خدا صلى الله عليه وآله بر این شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت

می کند بر این که سخن مؤمنان: (سمعنا وأطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خدا ﷺ نیز هست.

خدای عزوجل این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»¹، به امر و اذن او بود چنان که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾: (ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند...) «فتح/۱۰». بایسته یادآوری است که این آیه با آیه اول این سوره: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ در معنی به هم پیوسته است. در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ چنین بود: «بايعنا رسول الله على السمع والطاعة، في منشطنا و مكرهنا، و أثره علينا، و أن لا ننازع الامر أهله: با رسول خدا ﷺ بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده ایم و بر این که در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...﴾ «اعراف/۱۷۲»، از آن خبر داده است. مجاهد می گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به یاد نمی آوریم اما همین که خدای عزوجل از آن به ما خبر داده، کافی است». «و از خدا پروا دارید» در شکستن پیمان «که خداوند به راز دلها» یعنی: به آنچه که دلها از خیر و شر پنهان می دارند «آگاه است» این جمله، هم وعده و هم وعید است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَآلٍ ءَآتَدُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا» یعنی: به برپاداشتن حق الله ﷻ متعهد باشید و بر آن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزه طمع در ثواب و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان. تفسیر نظیر آن در

¹ داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

سوره نساء (آیه/۱۳۵) نیز گذشت. تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاخیزند «گواهی دهندگان به قسط باشید» نه به ستم. قسط: عدل است «و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت واندارد» در حق آنان تا گواهی ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید «عدالت کنید که آن» یعنی عدالت «به تقوا نزدیکتر است» همان تقوایی که نه یکبار بلکه همیشه به آن مأمور شده‌اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیز نمودن از آتش دوزخ نزدیکتر است «و از خدا پروا دارید» در اوامر و نواهی وی «که خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می‌باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است» این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

«و کسانی که کافر شدند و آیات» تشریحی و تکوینی «ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ» که هرگز از آن جدایی ندارند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ

فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که قومی آهنگ آن کردند که بر شما دست یازند» و به قتلان برسانند «و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» زیرا اوست که مصائب و بلیات را از ایشان دفع می‌کند و هم‌او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی،

نعمتی است مکرر که صحابه رضی الله عنهم آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می‌کنند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است: یهودیان بنی نضیر خواستند تا در یک سوء قصد برنامه‌ریزی شده علیه جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سنگی بزرگ را از فراز قلعه خویش بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراهانشان که به منظور فیصله دادن قضیه‌ای به آنجا رفته بودند، بیفکنند. جبرئیل علیه السلام آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این توطئه باخبر ساخت، همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یاران همراهشان بی‌درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن‌گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیه کریمه، این روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرها به محلی فرود آمدند و یارانشان برای دور ماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایه درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز شمشیر خویش را به درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی‌ای برجست و شمشیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند در حالی که او در کنار ایشان نشسته بود اما او را مجازات نکردند.»

با تأمل در این مقطع از آیات، ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل ندای (ای مؤمنان) را پنج بار تکرار نموده است؛ بار اول: در امر به وفا به عهدها و پیمان‌ها. بار دوم: در کار حلال ساختن امور معینی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت‌ها. همچنان ملاحظه می‌کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می‌شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی‌های حسی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که:

در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت‌های الهی را بر خود به‌یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به‌هم پیوسته می‌باشند.

❖ **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ وِلَا أُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾**

«و همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت» به‌طور مؤکد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید «و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم» نقیب: سالار و سرکرده قوم است - چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور برآنان چیره شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی اسرائیل مخفی نگهداشته و آن را فقط با موسی علیه السلام در میان گذارند. اما پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حمله بنی اسرائیل به فلسطین کلا ختشی گردید و بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره‌گیریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط

خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن شان.

«و خداوند گفت» به بنی اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: «من با شما هستم» با نصرت و یاری و حمایت خود «اگر نماز را برپا داشتید» به شیوه درست آن، همان گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم «و اگر زکات را دادید» مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود «و اگر به پیامبران من ایمان آوردید» بدون فرق نهادن میان احدی از آنان «و ایشان را تقویت کردید» یعنی: اگر ایشان را گرامی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید «و اگر الله را وام دادید وامی نیک» یعنی: اگر در راههای خیر بی هیچ منت و آزاری انفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: «البته از شما گناهان شما را نابود سازم و البته شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم اما اگر پس از این» میثاق «کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است» یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا جل جلاله است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه - در آستانه هجرت به مدینه - که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لیبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و پیمان بستند. چنان که تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنان که در آیه بعدی می‌خوانیم. پس هر کس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدام یک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دل‌های مردم بسیار سخت شده است پس باید به دنبال راهی باشیم که دل‌هایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا عز وجله نیست.

**فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَتُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَنَسِيَّةً يَّحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، وَلَا نَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾**

«پس به سبب پیمان‌شکنی‌شان، لعنت‌شان کردیم» یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم «و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» چنان‌که خیری را فراموشی گیرند و در برابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تا بدانجا که «کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند¹ و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترا بستن بر خدای عزوجل و تغییر دادن وحی اش وجود ندارد «و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند» یعنی: آنان بخش بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند «و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی» خائنه: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به‌کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به‌کار می‌برند «مگر عده‌اندکی از آنان» آنان مؤمنان ایشان - چون عبدالله بن سلام و یارانش - هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته باش «پس از آنان درگذر و اعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل در گذر و از کردار ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/۲۹) از سوره «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾؛ و

¹ نگاه کنید به تفسیر آیه (۴۶) از سوره «نساء».

پیامبر ﷺ را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه پردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُوكَ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ



«و از کسانی که گفتند: ما نصاراییم؛ میثاق آنان را گرفتیم» یعنی: از کسانی که به ادعای نصرت دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نیز مانند پیشینیانشان از بنی اسرائیل - که قبلاً ذکرشان رفت - پیمان گرفتیم «پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت پا افگندند «پس ما هم تا روز قیامت میانشان» یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصاً میان نصاری «دشمنی و کینه افگندیم» که به فرقه‌های متعددی - چون یعقوبیه، نسطوریه و ملکانه - تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد «و خداوند به زودی آنان را از آنچه می کردند، خبر می دهد» یعنی: به زودی جزای پیمان شکنی شان را در روز قیامت در می یابند.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که: به فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فرو گذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می انجامد پس ما امت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عزوجل میان دلهایمان الفت افگند.

يَأْهَلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ

۱۵

«ای اهل کتاب! پیامبر ما» یعنی: حضرت محمد ﷺ «به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی» تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود «پنهان داشته‌اید» چون آیه «رجم»، داستان «اصحاب شنبه» که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزمان «را بر شما روشن کند و از بسیاری» دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید «در می‌گذرد» و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد. یا معنی این است: از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین، شما رادر قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌کند «هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است» مراد از نور: حضرت محمد ﷺ اند. بعضی گفته‌اند: مراد از نور، اسلام یا قرآن است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

«که خداوند به سبب آن» نور و کتاب روشن «کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند» یعنی: از آنچه که او پسندیده و به آن راضی است «به سوی راههای سلامت» و نجات از عذاب «رهنمون می‌گردد» راههایی که به «دارالسلام» که همانا بهشت برین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرا است «و آنان را به اراده» و توفیق «خویش از تاریکی‌ها» ی کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور «به سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شان می‌کند».

از عکرمه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمده و حکم «رجم» را از ایشان پرسیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: داناترین شما کیست؟ آنها به سوی «ابن‌صوریا» اشاره کردند. رسول خدا ﷺ ابن‌صوریا را به

خداوندی که تورات را بر موسی عليه السلام نازل کرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمانهای از آنان گرفت، سوگند دادند که: حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در بودن آیه رجم در تورات، با واقع امر منطبق نیست؟ ابن صوری از سوگندهای جدی رسول خدا صلی الله علیه و آله به لرزه درآمد و از بیم عذاب، حقیقت را افشا نمود و گفت: واقعیت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد، آیه رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به جای رجم، سر مجرم را تراشیدیم. همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به رجم زناکار یهودی حکم کردند و این آیه کریمه نازل شد.

**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ۚ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾**

«کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند» یعنی: با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت‌دهایی دهند «بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟» یعنی: چه کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند جل جلاله از این کار نیست، نتیجه طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و رب و معبود برحق وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به‌راستی خدا بود، چرا این حمله - به ظن شما - نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام در رسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر - این گرامی‌ترین موجود برای خود - نداشته، مسلماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا جل جلاله از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه

مابین آنهاست، از آن خداست، هر چه بخواهد، می آفریند» چنان که عیسی را بدون واسطه پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می آفریند؛ چون آفرینش عیسی علیه السلام و بدون مرد و زن هم انسان می آفریند؛ چون آفرینش آدم علیه السلام «و خدا بر هر چیزی تواناست» و اینها همه دلایل روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیر وی استدلال می کنید. سیاق آیات همه در رد بر نصاری است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ



«و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اویم» یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادعا کردند که برای «عزیر» ادعا کرده بودند، آنجا که گفتند: (عزیر پسر خداست)! نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می پنداشتند - آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست)! - به خود نیز منسوب ساختند پس خود را - به صرف ادعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده - دوستان خدا جل جلاله و پسران وی پنداشتند «بگو» اگر به راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید «پس چرا» خداوند جل جلاله «شما را بر گناهانتان عذاب می کند» با کشتن و مسخ کردنتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی خردان! آیا نمی دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سر نمی زند درحالی که از شما گناه صادر می شود؟! آیا نمی دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادعایتان دروغ گوید «بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که» حق تعالی «آفریده است» همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: «هر که را بخواهد،

می‌آمزد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند» یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه می‌کند و هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته است که هر که را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامزد و گنهکاران را - اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان بن اضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت و گو کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به سوی خدای عزوجل دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می‌ترسانی؟ آیا نمی‌دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ» را نازل فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١١﴾

«ای اهل کتاب! هر آینه پیامبر ما» حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند» حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می‌کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید «در دوران فترت رسولان» زیرا قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسالت آسمانی مدت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «میان میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن کثیر می‌گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن برهه از زمان، از کامل‌ترین نعمتها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان - بجز اندکی از احبار یهود و زهاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند - خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگویند» در روز قیامت «که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویند «پس قطعاً برای شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده‌بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می‌دهد «و خدا بر هر چیزی تواناست» پس از کمال قدرت وی است که حضرت محمد ﷺ را با این همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت‌قدم و استوار و نافرمانان را در گمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

**وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقُورِ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا
وَأَتَّكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾**

«و یادکن زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید» در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا ﷻ را اجمالاً بر خود به یاد آورند، آن‌گاه - به‌طور خاص - سه نعمت از این نعمتها را به تفصیل این‌گونه یادآوری کرد: «آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت» یعنی: در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شما را پادشاه ساخت. اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلاً نزدیکان شاه می‌گویند: ما پادشاهانیم! بعضی گفته‌اند: مراد از (ملوکا) این است که: آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند، بعد از آن که مملوکانی در قبضه تصرف فرعون و قبطیان بیش نبودند. مجاهد می‌گوید: (و جعلکم ملوکا) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید». به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت گزینی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت:

خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی». «و داد به شما» یهودیان «آنچه که به هیچ یک از عالمیان نداد» چون نعمت من و سلوی، سنگ چشمه بار، ابر سایه بان در صحرای سینا، کثرت انبیاء علیهم السلام، کثرت شاهان و غیر این از نعمتها. یامعنی این است: داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره های بنی آدم، شریف ترین مردم بودند. ابن کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است.

يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

آن گاه موسی علیه السلام بر یادکرد نعمت، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد، امر این بود: «ای قوم من! به سرزمین مقدس» فلسطین «درآید» مقدس: یعنی پاک شده، یا مبارک «که خداوند برای شما مقرر داشته است» یعنی: خداوند جل جلاله آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوای شما گردانیده است. اما باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند، خداوند جل جلاله به وسیله بندگان شایسته اش آنها را از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه کارترین قوم روی زمین هستند، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند.

و نهی موسی به آنان این بود: «و بر پشت خود روگردان نشوید» یعنی: از فرمان من روگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به سبب ترسوئی و ضعف، بر زمین نگذارید «که» در آن صورت «زیانکار می شوید» و خیر دنیا و آخرت را از دست می دهید.

قَالُوا يَمْوَسَّىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبْرِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا

دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾

«گفتند: ای موسی! در آنجا قومی زورآور هستند» یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور

می‌گردانند. مراد از آنان: قوم «عمالقه» اند «و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم» یعنی: با جنگ وارد آن نمی‌شویم «پس اگر از آنجا بیرون روند» بدون جنگ «ما وارد می‌شویم». این بیان صریح علت امتناعشان از ورود به فلسطین است، یعنی: عدم ورود ما به آن، علتی جز این ندارد.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

«دو مرد از آنان که می‌ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند» آن دو مرد، یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از نقبای دوازده‌گانه بنی اسرائیل و از خداترسان و متقیان بودند. یا آنها از ضعف و جبن بنی اسرائیل می‌ترسیدند. و خداوند ﷻ با پایدار ساختن شان در ایمان و دادن یقین به وعده‌های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: «ای قوم! از راه دروازه بر آنان وارد شوید» یعنی: از دروازه شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید «که اگر از آن درآمید، قطعاً پیروز خواهید شد» آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده‌های الهی داشتند، گفتند چنان‌که در پایان سخنشان افزودند: «و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید» زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکل است. توکل: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیر خدا ﷻ و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی.

قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّآ لَن نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿٢٤﴾

«گفتند» بنی اسرائیل به حضرت موسی ﷺ «ای موسی! ما ابداً در آن وارد نمی‌شویم مادام که آنان» یعنی: عمالقه «در آنجا هستند» این سخنشان از روی جبن و بزدلی، یا به انگیزه عناد و جسارت بر خدای عزوجل و رسول وی بود. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر (ابداً) مؤکد ساختند، آن‌گاه

ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند «پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می‌نشینیم» یعنی: مایبوسته در این مکان می‌مانیم، نه با تو پیش می‌رویم و نه به عقب برمی‌گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عزوجل و صفات وی و به انگیزه کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خدا ﷺ در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو رضی الله عنه به نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آن‌گاه دیدم که چهره مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٤٥﴾

«گفت» موسی علیه السلام از باب شکوی به سوی پروردگار خویش: «پروردگارا! من» در راه یاری دادن دینت «جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم» اما قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! «پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز» ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٣٦﴾

«فرمود» خداوند متعال به موسی «پس آن سرزمین» یعنی: سرزمین مقدس «چهل سال» نه بیشتر از آن «بر آنان» یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان «حرام شده است» به سبب سر باززدنشان از جنگ با ستمگران «در زمین سرگردان می‌شوند» و حیران و سرگشته این سو و آن سو می‌روند و می‌آیند، بی آن که راه و مقصد روشنی در پیش

داشته باشند. سعید بن جبیر می‌گوید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز بامداد به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه می‌پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گم‌گشتگی نامید و موسی عليه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی عليه السلام رهبر قوم گردید، آنان را به خیزش و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی عليه السلام بر مبنای ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی‌شویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. «پس» ای موسی! «بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش» بدین سان خدای عزوجل به سبب ترک جهاد فرض، دوبار آن گروه از بنی اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می‌کنیم که این داستان، متضمن سرزنش یهود و بیان رسوایی‌هایشان و نیز مخالفت‌هایشان با خدای عزوجل و پیامبر وی است.

❖ **وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ**

لَأَقْنَلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

«و» ای پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلين! «بر آنان داستان دو پسر آدم را به راستی بخوان، هنگامی که هر یک از آن دو قربانی‌ای عرضه داشت» قربان: آنچه که به وسیله آن به خدای عزوجل تقرب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای «پس، از یکی از آن دو» قربانی‌اش «پذیرفته شد» او هابیل بود «و از دیگری پذیرفته نشد» که او قابیل بود.

ابن کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «در آن زمان سنت چنان بود که حوا در یک شکم دو فرزند توأمان به دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این کار در آن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره و خواهر قابیل زیبا بود. آدم علیه السلام طبق سنت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد اما قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم علیه السلام گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هر دویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هر کس که پذیرفته شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشه گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عزوجل قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد اما قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» «گفت» قابیل به هابیل «حتما تو را خواهم کشت» انگیزه وی از این سخن، غیرت و رشک بود «هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد» گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

«اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی» یعنی: اگر قصد قتل را بکنی «من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چراکه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم» یعنی: من عمل تبه‌کارانه تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هر دو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان که علت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از رب العالمین است.

این سخن هابیل به معنی تسلیم شدن وی به قتل است. در حدیث شریف آمده است: «آن گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی می گوید: «درحقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان رضی الله عنه بود». چنان که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه به هنگام فتنه زمان عثمان رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که این حدیث شریف را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که فرمودند: «همانا به زودی فتنه ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یا رسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش».

هر چند در شریعت ما دفاع از نفس - اجماعاً - جایز است و کسی که به ناحق مورد هجوم قرار می گیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در این که این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾: (و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا می گرفت) «بقره/۲۵۱». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه ای در میان نباشد ولی آن گاه که فتنه به پا خاسته بود و هریک از طرفین چنین می پنداشت که در راه خدا جل جلاله می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس - به دلیل همین آیات - اولی و ارجح است.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾

هابیل در ادامه گفت: «من می خواهم که گناه مرا ببری» یعنی: گناه کشتن مرا «و گناه خود را» یعنی: گناهای را که قبل از کشتن مرتکب شده ای، نیز برداری، و به سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می شویم که آن گناهان قابیل

عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد «پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران» یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَعَتْ لَهٗ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

«پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود» یعنی: نفس «اماره بالسوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصور را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت «پس» با آهنی که در دست داشت «او را کشت و از زیانکاران شد» با ریختن خون به ناحق برادر.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يُنَوِّلتِي أَعجزتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

«پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را» با چنگال و منقارش «می کاوید تا بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند» آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اولین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند جَلَّ جلاله دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و درنهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افکند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید «گفت: ای ویل بر من!» ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! «آیا ناتوان هستم از آن که مانند این زاغ باشم و سوات برادر خود را بپوشم» سوات: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «پس از پشیمان شدگان شد» آن گاه با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی شود، مگر این که

اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمُسْرِفُونَ ﴿٣٣﴾

«به این جهت» یعنی: به سبب قتل یادشده بود که «بر بنی اسرائیل حکم کردیم» یعنی: حادثه پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفسد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع ساختن این حکم بر بنی اسرائیل گردید: «که هر کس کسی را به غیر عوض کسی» یعنی: به غیرعوض کشتن کسی که موجب قصاص است «یا به غیرفساد در روی زمین» که همانا شرک به خدای عزوجل می باشد «بکشد پس چنان است که همه مردم را کشته باشد» مجاهد می گوید: «یعنی: خدای عزوجل جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد می کشد، جهنم قرارداد، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می کشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون ریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به ناحق، ویران کردن آبادیها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. «و هر کس، کسی را زنده بدارد» یعنی: هر کس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می گوید: «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطه نابودی است» «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته است. با توجه به این که حکم فوق در همه ادیان عام و

مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی اسرائیل حکم کردیم) بر می آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنانکه عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران علیهم السلام از سوی آنان است. «و هرآینه پیامبران ما برای بنی اسرائیل نشانه‌های روشنی آوردند پس از آن، بسیاری از آنان در زمین زیاده‌روی می‌کنند» در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران علیهم السلام را کشتند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

این آیه کریمه درباره حد «حرابه» یا حکم راهزنان (قطاع الطريق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فسادافگنی در روی زمین می‌پردازند.

«همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند» با ستیز علیه دین خدا صلی الله علیه و آله و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا صلی الله علیه و آله؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حمل سلاح برضد ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا اراده اصلاح، یا دفع فساد قطع نمایند. باید دانست که حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». «و» همانا جزای کسانی که «در زمین به قصد فساد می‌شتابند» یعنی: در آن فساد افروزی می‌کنند «این است که کشته شوند» بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به قتل رسانده بودند «یا بر دار کرده شوند» چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده

بودند. به دارآویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته شدن به دار آویخته شود «یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود» چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد از آن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است «یا از وطن تبعید شوند» چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلحانه فقط به ارباب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می شود تا آن که دستگیر شود و حد بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی دارند. شافعی رحمته الله در معنی آن می گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می شوند و مورد تعقیب و جست و جو قرار داده می شوند تا حد بر آنان اقامه گردد». مالک رحمته الله می گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید می گردد و در آنجا زندانی می شود، همانند زناکار». احمد بن حنبل رحمته الله می گوید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یارانش - رحمهم الله - می گویند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط می شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می شود، بدون این که زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیر است پس هر چه از آنها را که می خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزنان مسلح (قطاع الطريق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- ۱ - کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
- ۲ - به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال - هردو - گردیده باشند.
- ۳ - بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
- ۴ - نفی و تبعیدشان از وطن - با تفصیلی که فقها به آن نگریسته اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

۱ - این که: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.

۲ - این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.

۳ - این که: محاربان مال را علنا بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار می‌رود نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

«این» مجازات هایی که ذکر شد «خزیمی برای آنان در دنیا است» خزی: ذلت و رسوایی است «و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است» که همانا آتش دوزخ می‌باشد.

در بیان سبب نزول آیه «حرا به» از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب و هوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا با ساریان به صحرا بیرون نمی‌روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون می‌رویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن‌گاه ساریان را به قتل رسانده و شتران را ربودند. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به تعقیب آنان فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند، سپس آنان را در آفتاب افگند تا به ذلت بمیرند. و چنان کردند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

«مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند» یعنی: در این صورت، حدود یاد شده از آنان ساقط می‌شود، جز آنچه که به حق بندگان (حق العباد) مربوط باشد «پس بدانید که الله آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند، آنان را می‌آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی‌کند.

لذا آیه کریمه آن محاربانی را که قبل از دست یافتن بدیشان توبه می‌کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابراین، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه می‌کند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمی‌گیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف برآند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

يَأْتِيهَا الذِّبْ ءَامِنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُقَلِّبُوكَ ﴿٣٥﴾

«ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید» با پرهیز از نواهی وی «و به سوی او طلب وسیله کنید» یعنی: چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس «وسیله» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر رضی الله عنه در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس رضی الله عنه عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. امام ابوحنیفه رحمته الله نیز توسل جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. بایزید بسطامی می‌گوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح می‌دهد اما توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند.

«و در راه او جهاد کنید» یعنی: علیه کسانی که دین و آیین‌شان مورد قبول حق تعالی نیست، با مالها، جانها و زبانهایتان جهاد کنید «باشد که رستگار شوید» بنابراین؛ تقوی، عمل صالح و جهاد، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد، قطعاً در حرکت به سوی رستگاری کوتاهی کرده است.

**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَا هُمْ يَأْتُونَ بِحَسَنَاتٍ ﴿٣٦﴾**

«در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به وسیله آن خود را از عذاب روز قیامت باز خردند، هرگز از آنان قبول نمی‌شود و برای آنان است عذابی دردناک» پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست.

يُرِيدُونَ أَن يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِمُخْرِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

«می‌خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است» این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن در دوزخ به اندازه گناهانشان، از آن بیرون آورده شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: «و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند

ببرید «به کیفر آنچه کرده‌اند» از عمل دزدی. این مجازات «نکالی است» یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز «از جانب الله» پس بر آنان اندوهگین نباشید «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

۱ - باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا ده درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدی جاری نمی‌شود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

۲ - مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک - مثلاً - که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی‌روند.

۳ - سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

۴ - مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه - مثلاً - برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

۱ - بلوغ. ۲ - عقل. ۳ - عدم ملکیت مال مسروقه. ۴ - عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَن تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

«پس هر که بعد از ستم کردنش» یعنی: بعد از بریدن دستش به سبب دزدی «توبه کند و به صلاح آورد» عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی شده «خدا توبه او را می پذیرد زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» از در رحمت به سوی وی باز می گردد و توبه وی را می پذیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست سارقی به وی فرمودند: «به سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبهات را پذیرفت».

در سنت پیامبر اکرم ﷺ دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به سوی ائمه (حکام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و اسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از ارجاع به سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می گردد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

«آیا ندانسته‌ای» ای محمد ﷺ! یا ای انسان! «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را بخواهد عذاب می کند» پس او خواسته است تا کسانی را که بر کفر مرده اند، عذاب نماید «و هر که را بخواهد، می بخشد» و او وعده داده است که توبه کاران را ببامرزد «و خدا بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عفو و بر عذاب.

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْكَرُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ
وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ
يَأْتُوكَ بِحَرْفٍ مِنَ الْكَلِمِ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ
فَأَحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ
يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ فِي الدُّنْيَا خَيْرٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیات درباره مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول خدا ﷺ آمدند، بدین منظور که ایشان نیز بر آن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند ﷻ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجتی به دست آورند. اما رسول خدا ﷺ به رجم آن دو فرمان دادند.¹

«ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند» به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای «تو را اندوهگین نسازند؛ از آنان که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده‌است» و آنها منافقان‌اند «و از آنان که یهودی شدند» گروهی هستند که: «به سخن دروغ گوش می‌سپارند» یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گرا را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سختی را تحریف نمایند «برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند» که این گروه دیگر «هنوز پیش تو نیامده‌اند» و به مجلس حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به انگیزه تکبر و تمرد، خودشان به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر نمی‌شدند اما از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ﷺ فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند «اینان کلمات» کتاب آسمانی «را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: از جمله اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا ﷻ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده‌است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جمله این تحریف‌اتشان، حکم رجم (سنگسار کردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسوا کردن زناکاران را نهادند.

«می‌گویند» این تحریف‌گران به پیروان خود «اگر این» حکم تحریف شده «به شما داده شد، آن را بپذیرید» و بدانید که آن حق است «و اگر این به شما داده نشد پس

¹ داستان در کتب حدیث به تفصیل آمده است.

دوری کنید» یعنی: اگر محمد ﷺ این سخن تحریف شده ما را به شما تحویل داد، آن را بگیرید و بدان عمل کنید اما اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن پرهیزید «و هر که الله فتنه او را» یعنی: گمراهی او را «اراده کند، هرگز برای او در برابر خداوند از دست تو چیزی بر نمی آید» یعنی: تو هرگز نمی توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کننده امید آن حضرت ﷺ از ایمان آوردن آنهاست «اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دلهایشان را پاک کند» از پلیدیهای کفر و نفاق چنان که دلهای مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده اند «در دنیا برای آنان رسوایی ای است» از سوی خداوند متعال، با آشکار کردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و برملا کردن تحریفها و پنهان کاری های آنان در مورد احکام منزله الهی در تورات «و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است» که همانا جاودانگی در دوزخ می باشد.

سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْثَرُونَ لِلسَّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَكَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾

«آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورنده سحت اند» سحت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چرا که حرام طاعات را از بین برده و پاداش آنرا محو می کند. بعضی گفته اند: مراد از سحت در اینجا رشوه است زیرا آیه کریمه درباره یهودیان نازل شد که چون مجرم و مقصر با رشوه نزد حکامشان می رفت، سخن وی شنیده می شد و به قول خصم محق وی، هیچ توجهی به عمل نمی آمد «پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان» یعنی: ای رسول ما ﷺ! تو در قبال آنان مخیری، که در میانشان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر این که اگر مسلمان و ذمی ای نزد حکام مسلمین در قضیه ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛

به قولی: حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میانشان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میانشان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسران برآنند که مخیرکردن رسول خدا ﷺ و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: ﴿وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ مِمَّا أُنزَلَ اللَّهُ...﴾: (و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن) «مائده/۴۹». «و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیانی به تو نمی‌رسانند» یعنی: اگر انتخاب تو اعراض و روی گردانی از آنان و حکم نکردن در میانشان باشد، آنها هیچ راهی به سوی سلطه‌گری و زیان رسانی بر تو ندارند «و اگر حکم کردی» یعنی: اگر انتخابت، داوری کردن در میانشان بود «پس در میانشان به قسط حکم کن» یعنی: به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است «هرآینه الله عدالت‌کنندگان» در همه امور «را دوست می‌دارد».

وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ

بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

«و چگونه تو را داور قرار می‌دهند و حال آن که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است» در این آیه، رسول خدا ﷺ از این امر که از سوی یهودیان به حکمیت برگزیده شوند، به تعجب درافکنده می‌شوند، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ﷺ ایمان دارند و نه به کتاب نازل شده بر ایشان، از سوی دیگر، آنچه که رسول خدا ﷺ را در مورد آن به داوری فرامی‌خوانند، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است - چون حکم رجم و نظایر آن - بنابراین، فراخواندن رسول خدا ﷺ به داوری از سوی آنها، فقط می‌تواند از یک عامل ناشی شده باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ﷺ با تحریف‌گری‌ها و هوسبازیهای آنان است و بس اما هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با اهداف ناپاکشان همراه و

هم آوا نشدند «آن‌گاه آنان بعد از این» داوری خواهی، از پیامبر خدا ﷺ «پشت می‌کنند و واقعا آنان مؤمن نیستند» نه به تو و نه به کتاب خودشان.

**إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَمُكُّمُ بِهَا التَّيِّبُونَ الَّذِينَ اسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّيْبِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا الْكَاسَ
وَآخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَمُكُّمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾**

«همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است» آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژده بعثت محمد ﷺ و وجوب پیروی از ایشان «که به موجب آن» یعنی: به موجب تورات «پیامبرانی که مسلم اند» یعنی: انبیای بنی اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا ﷻ بودند «برای یهود حکم می‌کردند»

﴿الَّذِينَ اسْلَمُوا﴾ : (آنان که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی اسرائیل عليهم السلام که پروردگار عزوجل با این توصیف، پوزه یهود را به خاک می‌مالد، چرا که در واقع به آنها می‌گوید: ای نگونبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده‌اند که اکنون محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای احیای آن برانگیخته شده‌است، در حالی که شما در ورطه‌های هلاک دست‌وپا می‌زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی‌شود بلکه تمام آنها مسلمان بوده‌اند «وهمچنین ربانیون» به تورات حکم می‌کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان‌اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم می‌کنند. آری! همه آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند «به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده‌بود» یعنی: انبیای بنی اسرائیل، آن علمای ربانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند «و بر آن، شهدا بودند» شهدا: یعنی: ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کردند و بر کتاب الله جل جلاله گواه بودند. «پس» ای رؤسای یهود! «از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای

ناچیزی نفروشید» یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به‌انگیزه تمایل به منفعت، یا به‌دست آوردن رشوه‌ای، کنار نگذارید «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند» حکم این‌آیه شامل همه کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب خدا ﷻ حکم نمی‌کنند. بعضی برآند که این آیه محمول بر آن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا ﷻ نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است». همچنان از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان‌که ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (۴۴، ۴۵ و ۴۷). در آیه (۴۴) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند). در آیه (۴۵) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند) و در آیه (۴۷) آمده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾: (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند). ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه اول درباره مسلمین، آیه دوم درباره یهود و آیه سوم درباره نصاری است».

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

«و در آن» یعنی: در تورات «بر آنان» یعنی: بر یهود «مقرر داشتیم که جان در برابر جان است» یعنی: در تورات قصاص را - با کشتن نفس در برابر نفس - بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. یادآور می‌شویم که شریعت پیشینیان ما - اگر منسوخ نشده باشد - شریعت ما نیز هست بنابراین، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام ابوحنیفه رحمته الله با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته می‌شود. اما رأی جمهور فقها در این دو حکم، مخالف با رأی ایشان است. لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «و چشم در برابر چشم است» یعنی: اگر چشم انسانی توسط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد، یا از حدقه در آورده شد و در آن هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند، در این صورت، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می‌شود یا برکنده می‌شود «و بینی در برابر بینی است» یعنی: اگر کسی بینی کسی را تماما برید، بینی جنایت پیشه در برابر آن بریده می‌شود «و گوش در برابر گوش است» یعنی: اگر کسی گوش کسی را تماما برید، گوش وی در برابر آن بریده می‌شود «و دندان در برابر دندان است» یعنی: اگر دندان کسی به عمد کنده یا شکسته شد، مقابلتا با دندان جانی همان گونه عمل می‌شود و در همه دندانها به طور برابر عمل می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین، دندانهای نیش، دندانهای آسیاب و... نیست. همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی علیه رفته است، همانند باشد، مثلا در برابر گوش راست باید گوش راست قصاص شود، نه گوش چپ «و زخمها نیز» به همان ترتیب «قصاص دارند» لذا، از جانی همانند زخمی که بر مجنی علیه وارد نموده، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص

گرفتن زخم، بیم اتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد، در غیرآن، از جانی ارش (دیه جراحات) گرفته می‌شود. بایسته یادآوری است که ائمه فقه، ارش هر زخمی را به مقادیری مشخص، تعیین کرده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه رحمته و یاران‌ش می‌گویند: بجز دندان، در سایر استخوانها قصاص واجب نیست. شافعی رحمته می‌گوید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد رحمته نیز همین است». اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به‌گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است «و هر که از آن قصاص درگذرد پس آن، کفاره گناهان اوست» که خدای عزوجل با درگذشت از وی، گناهانش را محو می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابودرداء رضی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراحی وارد گردد و از آن درگذرد، مگر این که خداوند جل جلاله با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

«و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند» یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقق عدالت جز با حکم خدای عزوجل متصور نیست لذا هر کس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

**وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۖ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ
وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾**

«و به دنبال این پیامبران» مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت «عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدق بود» یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به

تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم می‌کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود «و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است» لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می‌کند، نه این که ناقض آن باشد «و» انجیل همچنان «هدایت و موعظه‌ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدایات آن پند می‌گیرند.

وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

«و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند» یعنی: به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند» یعنی: از دایره طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به انگیزه رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق بود اما بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند عَلَّمَهُمْ در قرآن بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن ناسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شده قبلی است که با احکام آن مخالف باشد.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیه (٤٧، ٤٥ و ٤٤) را بر منکران حکم (بما انزل الله) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه خداوند عَلَّمَهُمْ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «و ما این کتاب» یعنی: قرآن «را به حق به سوی تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین» یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده «است» زیرا قرآن دربرگیرنده دعوت به سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شر است چنان‌که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست «و» به علاوه آن، قرآن «بر آنها مهیمن است» یعنی: قرآن شاهد صحت و درستی کتابهای نازل شده پیشین و تثبیت‌کننده آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده‌اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می‌باشد. پس با توجه به معنای (هیمنه)، باید گفت که:

- ۱ - قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.
- ۲ - قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست.
- ۳ - قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد.
- ۴ - قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می‌گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند.
- ۵ - و نهایتاً این که قرآن بیان‌کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده» در قرآن «حکم کن». جمهور علما بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر ﷺ در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائده/۴۳» آمده است، منسوخ می‌کند. «و از هواهایشان» یعنی:

از هوس‌ها و خواهش‌های امت‌های پیشین «پیروی نکن، با دور شدن از حقی که به‌سوی تو آمده» یعنی: با دور شدن از حقی که خدا ﷻ بر تو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خود دریافت کرده‌اند، هرچند آن قوانین، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی‌ای که خداوند بر انبیاء علیهم‌السلام نازل کرده، با دست‌بردها و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد. چنان‌که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نظایر آن را در تورات تحریف نمودند پس تو ای محمد ﷺ! با پیروی از هوس‌هایشان، از راه حق عدول یا انحراف نکن «برای هر یک از شما» امت‌ها «شریعت و راه روشنی قراردادیم» یعنی: تورات، انجیل و قرآن را برای پیروانشان، شریعت و برنامه روشنی قرار داده‌ایم. گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ شدن شریعت‌های پیشین به‌وسیله قرآن بود اما بعد از آن، دیگر جز آنچه حضرت محمد ﷺ با خود آورده‌اند، هیچ شریعت و راه حقی در میان نیست «و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت می‌گردانید» با داشتن یک شریعت، یک کتاب و یک پیامبر «ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است» یعنی: از شریعت‌های مختلف بر شما نازل کرده است «ببازماید» با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فرمانبرداری هر امت از شریعت آن، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد، یا این که آن را ترک کرده و به هواها و هوسهایش متمایل گشته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده است.

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمانها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و آزمایش امت‌هاست «پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید» یعنی: ای مسلمانان! بر غیر خود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به‌سوی طاعت الله ﷻ شتافته‌اند، سبقت گرفته و براساس شریعت خود، به طاعت الله ﷻ عمل کنید «بازگشت همه شما یکجا به‌سوی خداست، سپس درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهد ساخت» با جزادادنتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که

میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افکنده و این دو گروه را از یکدیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علت سفارش به سبقت گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

وَإِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾

«و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن» این تأکید مجددی بر وجوب حکم کردن به احکام منزله الهی است «و از خواهش‌های آنان پیروی نکن» یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میانشان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میانشان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوسهای آنان می‌طلبند، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شده آنهاست «و از آنان برحذر باش؛ مبدا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند» یعنی: مبدا تو را از آن به بیراهه برند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل پیامبرش را - با آن که معصوم و امین بودند - نسبت به فتنه کفار هشدار داد تا امت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امت به کلی قطع گردد «پس اگر اعراض کردند» از پذیرفتن حکمت «بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند» یعنی: بدون شک این اعراضشان بدان جهت است که خداوند سُبْحَانَ اللَّهِ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، «و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبر نمی‌تابد، مگر این که خداوند سُبْحَانَ اللَّهِ به سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: کعب بن اسد، ابن صلوبا، عبدالله بن صوری و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: ای محمد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف

و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می کنند و با ما مخالفت نمی ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی می کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

«آیا خواستار حکم جاهلیت اند؟» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوتاه فکری و هوس های آنان است می طلبند؟! در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «منفورترین مردم نزد خدای عزوجل دو کس اند؛ اول: کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می طلبد. دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می طلبد تا آن را بر زمین بریزد.» «و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» یعنی: در نزد اهل یقین، حکمی بهتر از حکم خداوند جل جلاله وجود ندارد، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می پسندند که با هوسهایشان سازگار باشد، ولو این که آن حکم، باطل و بی اساس هم باشد.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می کند و نشان می دهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست. ابن کثیر در تعلیقی بر این آیه می گوید: «در زمان ما، تاتارها کتابی به نام (یاسا) را که برساخته سیاستهای پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه ای از احکام برگرفته از شریعت های یهودی، نصرانی، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خود آن پادشاه مبتنی است، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی صلی الله علیه و آله مقدم می گردانند پس هر کس از آنان چنین کند، کافر است و جنگیدن با وی واجب می باشد تا آن گاه که به حکم خدا جل جلاله و رسول وی صلی الله علیه و آله برگردد».

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آنچه که ابن‌کثیر آن را نمونه قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده، ما هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به‌صورت حاکمیت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به همان فتوایی نیز فتوا می‌دهیم که ابن‌کثیر به آن فتوا داده‌است». سپس می‌افزاید: «ما هر حکومتی را که مجموعه برنامه‌ها و قوانین حاکم بر آن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می‌شناسیم، همین‌گونه مؤیدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می‌کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می‌کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد - بنابر تعین - تابع فتوای شخص آگاه و با بصیرتی است».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

در بیان سبب نزول این آیات روایات متعددی آمده‌است. به روایت سدی این آیات درباره دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوه احد به رفیقش گفت: اما من نزد فلان یهودی می‌روم و به آیین وی درمی‌آیم تا اگر حادثه‌ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی‌آیم و به وی پناه می‌گیرم.

«ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید» بجای خدا ﷻ تا با آنان همیاری و هم‌پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقان‌اند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می‌کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می‌فرماید: «بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند» یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یک‌دیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر ﷺ و دشمنی با

دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هر چند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند «و هر کس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است» یعنی: او از جمله آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرار ساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل اند «همانا الله گروه ستمکاران را» یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفار، بر خود ستم می‌کنند «هدایت نمی‌کند» به سوی راه راست.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فِئْتَابٌ وَيَصِيبُكُم مَّا أَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

«پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق و شک در دین است «می‌بینی که در» دوستی و هم‌پیمانی با «یهود و نصاری می‌شتابند» و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان «می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد» یعنی: بیمار دلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفار بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برافتد و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنها را به کفار نزدیک گرداند «پس نزدیک است که الله فتح را بیاورد» که همانا غلبه و پیروزی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر کافران است. که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارومار گردیدند؛ بدین سان که جنگندگان طایفه بنی‌قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفه بنی‌نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایشی در کار مسلمانان است. «یا» زودا که خداوند عَزَّ وَجَلَّ «امر دیگری را از جانب خود» بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و

آگاهانیدن رسول خدا ﷺ از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادر نمودن فرمان قتل آنهاست «تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند» از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفار و ادا داشت «پشیمان گردند» به سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفار تصور می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصه واقعیت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلُؤَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا

خَسِرِينَ ﴿٥٣﴾

«و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان» یعنی: منافقان، که در آیه کریمه از آنان به اشاره (اهلؤلاء) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یک‌دیگر می‌گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب ساخته و در حالی که به سوی منافقان اشاره می‌کنند، می‌گویند: آیا اینان «بودند که سخت‌ترین سوگندهایشان را به نام خدا می‌خوردند که جدا همراه و همدست شمایند» با یاری کردن و پشتیبانی از شما در جنگ. «جهد ایمان»: غلیظترین سوگند هاست. «امروز اعمال آنان نابود شد» یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفار و یهود و نصاری انجام دادند، تباه گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباه گشت. این از سخن خدای عزوجل به عنوان گواهی‌ای بر هدر رفتن اعمالشان است «پس زیانکار گشتند» در دنیا و آخرت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى
الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می‌پردازد: «ای مؤمنان! هر کس از شما از دین خود برگردد پس به زودی خدا قومی را به عرصه می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز او را دوست می‌دارند» مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده است، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و لشکرش از صحابه و تابعین‌اند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهل رده (مرتدان) جنگیدند. همچنان آیه کریمه همه مؤمنانی را در بر می‌گیرد که بعد از ایشان می‌آیند و با مرتدان می‌جنگند؛ در همه زمانها. پس این مؤمنانی که با مرتدان جنگیدند، یا در آینده می‌جنگند، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه‌گر شده است، چون این وصف که: ایشان خدای عزوجل را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان: «با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند» یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که: «در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند» یعنی: آنان به حدی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به انگیزه حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه‌گر می‌سازند، هیچ ارزش و اهمیتی نمی‌دهند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت چیز فرمان داد:

- ۱ - این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- ۲ - این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- ۳ - این که صله رحم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم، هرچند آنان به من پشت کنند.

۴ - این که از کسی چیزی درخواست نکنم.

۵ - این که سخن حق را بگویم، هر چند تلخ باشد.

۶ - این که در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.

۷ - و این که (لا حول و لا قوه الا بالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«این» اوصافی که ذکر شد: «فضل الهی است که آن را به هر که بخواهد می دهد و خداوند گشایشگر داناست» از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می بخشد که شایستگی آنرا داشته باشند.

باید دانست که این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می دهد که هنوز این پدیده در میانشان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به شمار می رفت. آری! بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شکل گسترده ای خود را نشان داد به طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾

«جز این نیست که ولی شما، تنها الله است» یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولی و یابوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمه هر مسلمانی است «و» جز این نیست که ولی شما «رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند در حالی که در رکوع اند» مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله جَلَّ جَلَلُهُ است. یعنی: نماز را درحالی که خاشع و خاضع اند برپا می دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی جویند، می پردازند پس ایشان پیوسته فروتن اند. خداوند متعال (ولی) را در آیه کریمه به صیغه مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجه دهد

که ولایت وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به صیغه جمع «اولیاؤکم...» می فرمود؛ دیگر در سخن، اصل و تبعی مطرح نبود.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

«و هر کس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود بداند» پیروز است، چرا که «حزب خدا همان پیروزمندانند» حزب خدا ﷺ: مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا ﷺ برخاسته اند. به این ترتیب، خدای عزوجل به کسانی وعده پیروزی بر دشمنانشان می دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند.

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است: چون طایفه یهودی بنی قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند، عبدالله بن ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عباد بن صامت رضی الله عنه که او نیز دوستان و هم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلعید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه خدا ﷺ و پیامبرش بیزاری می جویم.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یا خیر؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلِمَا مَنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید» این آیه از موالات و هم پیمانی با کسانی نهی می کند که دین خدا ﷺ را به تمسخر و ریشخند می گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطه مخالفت با

دین خدا ﷻ درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب اند «و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید» و گرد دوستی و یاری و هم‌پیمانی با گروه‌های دشمن با خدا ﷻ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دیتتان را به مسخره بگیرند اما شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.

ملاحظه می‌کنیم که اگر آیه (۵۱) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همه کفار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش‌پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

﴿۵۷﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۸﴾

«و چون به‌سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند» برخی از یهودیان به هنگامی که صدای اذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره می‌کردند «این به‌سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند» زیرا نفس عادت استهزا و تمسخر، شأن و شیوه نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن که شعائر دین حق مورد تمسخره قرار گیرد.

در روایات آمده است که: اذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به‌سوی کعبه مشروع شد و اذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنان‌که رسول خدا ﷺ چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد می‌فرستادند، به آنان دستور می‌دادند که اگر در محله و سرزمینی صدای اذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای اذان را نشنیدند، حمله برند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾

«بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب می‌گیرید» یا با ما ستیزه می‌کنید، یا انکار می‌ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: «که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده است، ایمان داریم» درحالی‌که به خوبی می‌دانید که ما برحق هستیم؟ «و آیا» این شیوه رفتار شما با ما «جز به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟» با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال اوامر الله ﷻ؟ آری! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ

الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾

آن‌گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می‌کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به‌واقع باید آن را عیب گفت و آن کفرشان است که موجب لعنت خدای سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثبت» یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیر قابل برگشت «در پیشگاه الله خبر دهم؟» اینک شما را از این مردم بد عاقبت‌تر خبر می‌دهم: «همانان که خدا لعنت‌شان کرده» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده «و برآنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید» یعنی: برخی را به صورت بوزینه و برخی را به صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد - چنان‌که تفصیل داستان آن در سوره «اعراف» می‌آید - و از نصاری نیز، منکران مائده نازل شده بر عیسی عليه السلام را به خوک مسخ کرد. (مثبت): غالباً در مورد احسان و نیکی به‌کار می‌رود اما در این آیه به معنای کیفر و مجازات به‌کار رفته. «و» نیز گردانید از آنان «پرستشگران طاغوت» یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت

«بدتر و از راه راست گمراه‌ترند» پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿١٦﴾

«و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم» یعنی: اظهار اسلام می‌کنند «و حال آن که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعاً در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند «و الله داناتر است به آنچه پنهان می‌داشتند» در نزد تو از کفر و اظهار می‌داشتند از اسلام، همراه با آشکار کردن شادمانی ظاهری برای تو.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا نَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

«و بسیاری از آنان را» یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعا از هر دو گروه را «می‌بینی که در گناه شتاب می‌کنند» یعنی: به‌سوی دروغ، یا به‌سوی شرک می‌شتابند «و» می‌شتابند به‌سوی «تعدی» یعنی: ستمی که به دیگران متعدی می‌شود، یا به‌سوی در گذشتن از حد در ارتکاب گناهان «و» نیز شتاب می‌ورزند به‌سوی «حرام‌خواری خویش» سحت: مال حرام و مخصوصاً رشوه است «واقعا چه اعمال بدی انجام می‌دادند».

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا نَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ‌گفتن‌شان و حرام‌خواری‌شان نهی نمی‌کنند؟» یعنی: چرا علمایشان مردم را از منکراتی چون دروغ‌گویی، حرام‌خواری و رشوت و ظلم که در میان‌شان شیوع یافته، نهی نمی‌کنند و نهی از منکر را فرو گذاشته‌اند؟ «راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند» یعنی: چه بد است این کار

و کردار علمایشان که قوم و مردم خویش را می‌بینند که در حرام و گناه فرورفته‌اند ولی با وجود آن، آنها را به حال خود وا می‌گذارند، بی آن که هیچ اهمیتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهده این منکرات چهره درهم کشند. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سخت‌تر از توبیخی که در حق انجام‌دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می‌کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت‌تر و تیره‌روزر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضه امر به معروف و نهی از منکر، به مسؤولیت خود قیام می‌کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن‌گاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند ﷻ آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیه قرآن در رابطه با توبیخ علما می‌باشد».

**وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعُنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفِيقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ
كَيْدًا مِنْهُمْ مَا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْآخِرَةُ وَالْبَعْضَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَلِمًا أَوْقَدُوا
نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾**

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه درباره «فنجاص» یهودی نازل شد که گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَمَنْحٌ أَعْيَاءٌ﴾ : (خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم) «آل عمران/۱۸۱»، در این هنگام ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر او سیلی ای زد.^۱ به قولی دیگر: این آیه درباره یهودی دیگری نازل شد که گفت: ای محمد! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند.

«و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است» مراد یهودیان - لعنه‌الله علیهم - در اینجا این است که خداوند - العیاذ بالله - بخیل است «به گردن بسته باد دستهای آنان» این نفرینی است علیه آنان که: به بخل گرفتار گردند. همچنان جایز است مراد آیه این باشد

^۱ نگاه کنید به آیه «۱۸۱/آل عمران».

که: دستهای آنان با اسارت در دنیا، یا با عذاب در آخرت، بسته می‌شود «و به سبب آنچه گفتند، لعنت شدند» یعنی: به سبب آن که گفتند: دست خدا ﷻ بسته است، از رحمت خداوند ﷻ دور ساخته شدند. «بلکه هر دو دست او گشاده است» یعنی: چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منتهای جود و سخا و بخشش و گشاده دستی قرارداد، آیا این همه نعمت‌هایی که در آسمانها و زمین است، جز ثمره فضل دستان بلاکیف اوست؟ سپاس و ثنا بر وی باد! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغه مفرد گفتند: (دست خدا بسته است)! اما خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغه تنییه فرمود: (بلکه هر دو دست او گشاده است) تا منتهای جود و سخای خویش را نشان دهد، چرا که اوج جود و سخای یک جواد در آن است که با هر دو دست خود ببخشد «هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند» یعنی: بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن راتنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورنده گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند، این نیز به مقتضای حکمت بالغه او می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «همانا دست خدا پر است و بخشش و انفاق، از آن چیزی کم نمی‌کند...». «و قطعا آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده شده» از قرآن که دربرگیرنده احکام نیکوست «بر طغیان و کفر بسیاری از آنان» یعنی: بسیاری از یهود و نصاری «می‌افزاید» یعنی: آیات منزله برتو، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید، به سبب رشک و حسدی که در نهادشان است «و در میان آنان» یعنی: در میان یهود، یا در میان یهود و نصاری «تا روز قیامت دشمنی و کینه افکنیم» که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میانشان مشاهده شود، این فقط یک پدیده ظاهری و نمایشی است «هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت» یعنی: هربار که جمعی را به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیج کردند و برای آن سازو برگ و نیرو آماده نمودند، خدای سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری از پیش بردند و نه سودی به چنگ آوردند. آری! آنها

پیوسته علیه اسلام جنگ افروزی کرده و برای آن ساز و برگ و نیرو گرد می آورند اما خدای عزوجل این تلاش ها و تکاپوهایشان را بی اثر و بی سرانجام می گذارد. در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند، مگر بدین سبب که در برابر پرچمهایی می جنگیدند که به نام اسلام برافراشته نشده بود «و در زمین به فساد می کوشند» یعنی: در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جد و جهد می ورزند، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملتها نیز از مفسد بزرگشان می باشد «و خداوند مفسدان را دوست نمی دارد».

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

«و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند» به آنچه که محمد ﷺ به همراه آورده است، همان طوری که در کتاب های نازل شده الهی بر خود به این کار مأمور شده اند «و» اگر «پرهیزگاری می کردند» از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول اکرم ﷺ از بزرگترین آنهاست «قطعا گناهانشان را» که مرتکب شده اند، هر چند هم بسیار و گوناگون است «می زدودیم و آنان را به بوستانهای» بهشتی «پر نعمت درمی آوردیم» چراکه دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

«و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می داشتند» یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمد ﷺ از جمله آن است، بر پا می داشتند «و» اگر آنان «آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده است» از دیگر کتب الهی، برپا می داشتند «قطعا از بالای سرشان» از برکات آسمانی «و از زیر پاهایشان» از برکات زمینی «برخوردار می شدند» با فراهم شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و تعدد انواع آن بر

ایشان. آیه کریمه دلالت می کند بر این که عمل به طاعت خدای عزوجل سبب گشایش رزق است «از میان آنان گروهی میانه رو هستند» و آنان مؤمنانشان - چون عبدالله بن سلام و پیروانش و طایفه ای از نصاری هستند. ابن کثیر می گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد در حالی که میانه روی از مقامات متوسط این امت است و مرتبه (سابقین) فوق آن می باشد»، چنان که در سوره «فاطر/ ۳۲» آمده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ﴾. که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. «و بسیاری از آنان چه بدکردارند» آنان کسانی اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمد ﷺ و ایمان آوردن به رسالت ایشان سربر می تابند.

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ يَلْعَنُ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾

﴿بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن» در این دستور، پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای عزوجل به ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزله الهی بر خود را، با احدی به عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خدا ﷺ این مأموریت را به شایسته ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمد ﷺ چیزی از احکام و امور منزله الهی را پنهان ساخته در حالی که خدای عزوجل به او چنین مأموریت داده است که: ﴿بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾؛ بدان که او دروغگوست». همچنان از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «اگر حضرت محمد ﷺ پنهان کننده چیزی از قرآن می بود، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می کرد: ﴿وَنُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ (و چیزی را که خدا آشکارکننده آن بود، تو در دل خود پنهان می کردی و از مردم می ترسیدی، با

آن که خدا سزاوارتر بود که از وی بترسی...» (احزاب/۳۷). «و اگر چنین نکنی» یعنی: اگر برخی از این آیات منزله را، هرچند تا مدتی پنهان سازی «پیامش را نرسانده‌ای». و به‌خاطر اهمیت امر تبلیغ بود که رسول خدا ﷺ بعد از رساندن پیام الهی به مردم، در چندین جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند: «هل بلغت؟ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام؟». و مردم به‌ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند. «و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد» مراد از مردم در اینجا، کفاراند، به‌دلیل مابعد آن: «هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند، همین‌گونه، آنان را بر رساندن آسیب و گزند به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئه کسانی که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همه آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن.

خدای سبحان در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ﷺ در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد، دفع نماید. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیه ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خدای عزوجل مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصد‌های فراوان علیه جان پیامبر ﷺ را از جانب قریش، یهود و غیر آنان را مورد بررسی قرار دهد و به رغم اینها، سالم ماندن آن حضرت ﷺ را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ
وَلَزِيدتْ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾**

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرمه از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویید ولی شما بدعتها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جستیم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حق و هدایت قرارداریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوئیم، لذا نه به تو ایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عزوجل در رد این پندارهایشان نازل نمود: «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «ای اهل کتاب! شما بر چیزی» از حق و هدایت «نیستید تا» آن‌گاه که «به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید» یعنی: تا آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد - و از جمله دستور به پیروی از محمد صلی الله علیه و آله و پرهیز از مخالفت با وی - عمل نکرده‌اید «و» نیز تا برپا ندارید «آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل شده است» که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحت پیدا نمی‌کند «و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید» یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید «پس بر قوم کافر اندوه مخور» یعنی: دیگر دریغ و افسوس خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمن، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

**إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰلِحِينَ وَالنَّصْرَىٰ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٦﴾**

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین» بیان معنای (صابئین) در سوره «بقره/۶۲» گذشت «و نصاری» یعنی: حاملان انجیل «هرکس» از آنان «که به خدا و روز آخرت ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه ترسی بر آنان است» در هنگام لقاءالله «و نه اندوهگین می‌شوند» بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البته بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زیانی نمی‌رساند.

بایسته یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است براین که: یهودیان، نصرانیان و صابئینی که دعوت رسول خدا ﷺ به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

**لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ
أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾**

«همانا ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم» بر توحید و یکتاپرستی «و به‌سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم» تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند اما «هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند» یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جمله تکذیب‌شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته‌شدگان، زکریا و یحیی علیهما السلام.

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

«و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست» یعنی: بنی‌اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی - با انواع سختی‌ها - در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصه واقعیت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) «مائده/۱۸» بنابراین از سودای امتحان آسوده خاطر می‌باشیم. «پس کور و کر شدند» یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند «سپس» بعد از آن که توبه کردند «خدا توبه آنان را پذیرفت» و قحطی را از آنان برداشت؛ «دیگر بار بسیاری از آنان کور و کر شدند» اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس آنان را بر حسب اعمالشان جزا می‌دهد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ وَاعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن

أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

«قطعاً کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند» گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به نام «یعقوبیه»، و به قولی: فرقه دیگر به نام «ملکانیه»^۱ بودند که گفتند: خداوند جل جلاله در ذات عیسی حلول کرده است! اماخدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «حال آن که مسیح می‌گفت: ای بنی‌اسرائیل! الله را پرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما» پس در حالی که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند که در حق کسی ادعای الوهیت کنند

^۱ اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

که خودش به بندگی اعتراف می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که گفت: «هر کس به خدا شریک ورزد، قطعا او بهشت را بر وی حرام کرده است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری دهنده‌ای نیست» آری! این سخن نیز، حکایت ادامه سخن عیسی علیه السلام است. اما به قولی دیگر: این سخن خداوند جل جلاله است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

«هرآینه کسانی که گفتند: الله سوم سه کس است، کافر شدند» مراد از سه کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی دیگر: مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین این که طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح‌القدس». «و حال آن که خدایی جز خدای یکتا نیست» یعنی: در دایره هستی، معبود برحق جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنباله سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند «و اگر از آنچه می‌گویند» که سراسر کفر است «باز نایستند» و آن راترک نکنند «به کافران‌شان عذابی دردناک خواهد رسید» اما کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾

«آیا توبه نمی‌کنند» و رجوع نمی‌نمایند «به سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند» از بستن چنان افترايي که خدای عزوجل را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ «و خدا آمرزنده مهربان است» و این از منتهای کرم و جود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا
 يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نَبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

«عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند، نیست» یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندى خداى ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ برسد بلکه او از جنس پیامبرانى است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمی شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده اند چنان که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز - العیاذ بالله - خدا بوده اند!! «و مادرش زنی صدیقه بود» یعنی: مریم زنی صادق و راستگو، یا تصدیق کننده فرزندش عیسی علیه السلام در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود، مستلزم الوهیت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش، زنی مانند دیگر زنان است چنان که تصدیق عیسی علیه السلام از سوی مادرش مریم، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود. پس نظر ابن حزم و جمعی دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی، مادر موسی و ساره زن ابراهیم: را پیامبر می دانند، با استدلال به این که فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته اند و پروردگار متعال درباره مادر موسی فرموده است: (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) «قصص/۷».

آری! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند عز و جل جز از جنس مردان، پیامبری برای بشر برنینگیخت. حتی شیخ ابوالحسن اشعری می گوید: «مسلمین بر این امر اجماع دارند». «هر دو غذا می خوردند» یعنی: عیسی و مریم همچون سایر افراد بشر غذا می خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد، قطعاً پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذا خوردن را ترک نماید، هلاک گردد. همچنان، کسی که غذا بخورد، برای قضای حاجت به مستراح می رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می میرد - پاک و برتر است

پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتری بزرگ «بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم» و بطلان‌پندارهای بی‌بنیادشان را برملا می‌گردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی می‌نشانند، به تعجب در می‌افکند. «باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند» از شنیدن حق و تأمل در آن، بعد از این بیان روشن؟ عجباً بر حال این گروه!

قُلْ أَنْعَبُدُوكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟» پس کسی که نه می‌تواند به شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرار می‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلام اند «و همانا خداوند شنوای داناست» و هر کس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی و دانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحق است نه غیر وی.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ

قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حد نگذرید» یعنی: افراط‌گرایی و گزافه‌گویی و تجاوز از حد - چون ادعای الوهیت عیسی و در پیش گرفتن روشهای افراطی ناروا - را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست «و خواهشهای نفسی قومی را که پیش از این گمراه شدند و بسیاری» از مردمان «را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید» آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمدی ﷺ بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران گمراه ساختند و

آیندگان‌شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ﷺ به روش گمراه سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خط انحراف را ترسیم کردند.

لُعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم» یعنی: درتورات و انجیل «مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می گذشتند» مانند از حد گذشتن‌شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی عليه السلام. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری. آن‌گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می فرماید:

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

«آنان یک‌دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می شدند، منع نمی کردند» یعنی: آن لعنت‌شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنهکار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می شدند، نهی نمی کردند. لازم به یادآوری است که امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. ابن عطیه می گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می‌باشد اما اگر بیم‌چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند.» «چه بد است آنچه می کردند» از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می‌شد و وی را در منکری می‌دید، به او می‌گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین که فردای آن بار

دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از این که با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل‌های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میانشان بغض و دشمنی‌افگند) و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند) عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک و تر را باهم می‌سوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می‌کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾

«بسیاری از آنان را» یعنی: از یهودیان را «می‌بینی که با کافران» یعنی: با مشرکان «دوستی می‌کنند» درحالی‌که مشرکان بر دین استوار و حقی قرار ندارند «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند «آن چیز خشم‌گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند» یعنی: آنها در واقع برای خود خشم‌خداوند ﷻ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند، در جایگاه خشم الهی فرود می‌آیند و این، جایگاه حتمی آنهاست.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ وَالْآخِرَةِ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ الْمُرْسَلِينَ كَذِبًا وَأَكْثًا يُصَلِّونَ كَمَا صَلَّوْا فِي أَسْرِهِمْ وَمَا يَبْتَغِ الْجَزَاءَ مِنْ شَيْءٍ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

«و اگر به خدا و پیامبر» یعنی: پیامبر خود، یا پیامبر آخرالزمان «و آنچه که به سوی او فرود آمده» از کتاب «ایمان می‌آوردند» به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق، در این صورت «آنان را» یعنی: مشرکان را «به دوستی نمی‌گرفتند» زیرا خدا ﷻ و

پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است «ولی بسیاری از آنان فاسقند» یعنی: از دایره ولایت و طاعت الله ﷻ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش استمرار می‌دهند.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ إِنَّكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَزُهَبَانَا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (۸۲)

ای مخاطب! «مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی» پس، خطاب متوجه هرکسی است که صلاحیت مخاطب شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان - لعنهم الله - سرسخت‌ترین همه مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان می‌گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود... کسی که در فتنه زمان عثمان رضی الله عنه عوام را برانگیخت، گروه‌ها را برشوراند و شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وضع روایات جعلی را در تاریخ و سیر رهبری کرد، یهودی بود... کسی که نعره‌های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و توطئه‌ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می‌بینید. از این که بگذریم؛ در پشت سر اندیشه مادی الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشه ویرانگر محوری بودن غریزه جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قرار دارد... و بالاخره در پشت سر همه مکاتب و اندیشه‌های ویرانگر، یهودیان قرار دارند.» «و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می‌یابی که گفتند: ما نصارا ایم، این بدان سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند» یعنی: نصاری را به دوستی و مودت با مؤمنان از آن رو نزدیکتر می‌یابی که در میان نصاری، کشیشان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند صلی الله علیه و آله و سلم، رحم، سودرسانی به مردم و

حق جویی را به آنان آموزش می دهند. مراد از کشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیت و ترهب: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها «و نیز» دوستی و محبت نصاری با مؤمنان «به سبب آن است که آنان کبر نمی‌ورزند» از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند، بر خلاف یهودیان که از این وصف به دور می‌باشند زیرا کفرشان، کفر عناد و انکار است. نسفی می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾

«و چون اینان» یعنی: این دسته از نصاری که وصفشان گذشت «آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود» یعنی: آنها در هنگام شنیدن قرآن، به پری چشمانشان اشک می‌ریزند «به سبب آنچه از حق شناخته‌اند» یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند «می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به این کتابی که از سوی تو بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای «پس ما را در زمره گواهان بنویس» یعنی: ما را در شمار امت محمد صلی الله علیه و آله قرار ده، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند. یا ما را در زمره گواهان بر صدق و راستگویی محمد صلی الله علیه و آله و این که او فرستاده برحقت به سوی مردم است، بنویس.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾

«و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم» یعنی: چه سد و مانعی در میان ما و ایمان به حقیقت - که همانا رسالت حضرت

محمد ﷺ است - می تواند حایل شود درحالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت انعام الهی است: «و حال آن که طمع داریم که پروردگاران ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند» یعنی: در حالی که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان - از انبیاء علیهم السلام و پیروان فرمانبردارشان - به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند ﷻ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی کنیم.

فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾

«پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می مانند و این پاداش نیکوکاران است» آری! خدای عزوجل در برابر این سخنشان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته ای به ایشان داد.

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ عمرو بن امیه ضمیری را همراه با نامه ای به سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجاشی به دنبال راهبان و کشیشان فرستاده همه آنان را گرد آورد، سپس از جعفر بن ابی طالب ﷺ خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر ﷺ بر ایشان سوره «مریم» را قرائت کرد پس همه آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد و همانانند که خداوند ﷻ آیه: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْقَابَ مَوَدَّةٍ﴾ را تا ﴿فَأَكْتُوبُكَ مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ در شأن ایشان نازل کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و برای این که کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همه نصاری است، خداوند متعال می فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند» پس بدانید که ثنا و ستایش ذکر شده، از آن گروه خاصی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَحْرَمُوْا طَيِّبٰتِ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَمَسُّوْا اٰتِ اللّٰهِ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ﴿٨٧﴾

از ابن عباس رضي الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: گروهی از صحابه - که عثمان بن مظعون رضي الله عنه یکی از ایشان بود - گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را داریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس به سنت من چنگ زند، او از من است و هر کس به سنت من چنگ زند، او از من نیست». همان بود که درباره این گروه از صحابه نازل شد:

«ای مؤمنان! طیباتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید» طیبات: لذایذی است که خدای عزوجل آنها را به بندگانش حلال ساخته است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از این که چیزی از پاکیزگی‌ها را بر مبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از مقوله زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند جل جلاله را بر خود حرام گردانند. چنان‌که برخی از عوام الناس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها - که نهی قرآنی شامل آن می‌شود «و از حد در نگذرید» با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در اعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام کردن حلالها ناجایز می‌باشد «همانا الله از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد».

امام ابوحنیفه، امام احمدبن حنبل و پیروانشان برآنند که: هر کس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفاره یمین (سوگند شکنی) لازم می‌شود.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

«و آنچه الله به شما روزی داده است؛ حلال و پاکیزه بخورید» لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس «و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید» یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می‌کند بر این که ایمان به خداوند عزوجل، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در امر و نهی وی است.

و از آنجایی که حرام کردن پاکیزگی‌ها بر خود، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود، به همین جهت فرمود:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتَهُ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَسْوَتَهُمْ أَوْ تَحْرِيرَ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَأَحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ



«خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند» یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. سوگند لغو: در مذهب شافعی رحمته این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه والله! آری والله!، بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته باشد، که این نوع از سوگندهای بیهوده، اغلب به طریق عادت از انسان صادر می‌شود. اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی که واقعیت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سوره «بقره» نیز گذشت. «ولی شمارا به سبب محکم کردن سوگندها به قصد مؤاخذه می‌کند» یعنی: شما را به سوگندهای محکم و

منعده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

۱- سوگندهای لغو. ۲- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این جا نوع سومی از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ور شدن در جهنم است چنان‌که از نام آن پیداست. «پس کفاره آن» یعنی: کفاره سوگند منعده، از کسی که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: «طعام دادن ده مسکین است از جنس میانه آنچه که خانواده خود را می‌خورانید» یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود می‌خورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و اطعام آنها تا سرحد سیرکردن آنهاست. احناف می‌گویند: اطعام به‌طور ادنی؛ سه نوبت غذا دادن با نان خورش، اطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی الله عنهما گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما پردازد. رأی احناف نیز همین است. اما شافعی می‌گوید: برای هر مسکین یک «مد»^۱ پردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هرچند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط

^۱ صاع: عبارت از (۲۷۵۱) گرم، و مد: یک‌چهارم صاع است.

نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هر یک از آنها را که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

«پس هر که اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد» یعنی: هر کس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقهاست. اما مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی - چنان‌که احناف گفته‌اند - جایز نیست «و سوگندهای خود را نگاه دارید» این عبارت به سه معنی است:

۱ - سوگندهای خود را نگاه‌دارید و به سوگند خوردن شتاب نوزید.

۲ - سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه‌دارید و به شکستن آنها نشتابید.

۳ - چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.

«این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند» با این‌چنین بیان روشنی «باشد که شکر کنید» این نعمتهایی را که او بر شما منت نهاده‌است، چون نعمت بیان شریعت و روشن‌ساختن احکام خود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



«ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر» تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سوره «بقره» گذشت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتی بازی بچه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. «و» جزاین نیست که «انصاب» یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند «و ازلام» یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت «رجس است» رجس: بر پلیدیها و نجاستها اطلاق می‌شود «و از عمل شیطان است» زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد «پس، از آن پرهیز کنید» یعنی: از

پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هر دو صورت معنی یکی است. «باشد که رستگار شوید» و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد: تأکید اول این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجس، یعنی نجس معنوی معرفی کرد، هرچند به قول بعضی: در شراب نجاست حسی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شر خالص سر نمی‌زند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن پرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک کردن) بلیغ تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها، سراسر زیان و خسارت است.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ «بقره/۲۱۹» است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب رضی الله عنهم چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اجازه بدهید تا چنان که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ «نساء/۴۳» نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت نمودند. سپس آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ نازل شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشربها فی الآخرة: هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ ﴿١١﴾

بعد از آن که حق تعالی در آیه سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: «همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد» این از مفسد دنیوی شراب و قمار است (و) از مفسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله این که شیطان می‌خواهد: «شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟» و از آنها به‌طور نهایی باز می‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، بازیستید! عمر رضی الله عنه چون این آیه را شنید، فرمود: بازیستادیم پروردگارا!

احناف بر آنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هرچند که با قمار همراه نباشد اما امام ابویوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

۱ - بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.

۲ - شخص به‌طور دائم به آن پایبند نباشد.

۳ - به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.

۴ - بر آن بسیار سوگند نخورد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

«و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و بر حذر باشید» از نافرمانی خدا جل جلاله و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا جل جلاله و رسولش یکجا گردانید «پس اگر رو گردانیدید» از فرمانبرداری و ترس از خدا جل جلاله و اطاعت رسولش صلی الله علیه و آله «بدانید که بر پیامبر ما جز پیام رساندن آشکار نیست» یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زیانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه بر خود زیان رسانده‌اید؛ چراکه از تکلیف خویش روی برتافته‌اید.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ

اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

«بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند» قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند «گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند» یعنی: چرا که از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند «و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعدا بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلا بر آنان مباح بود «و ایمان آوردند» به تحریم آن «و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلا بر آنان مباح بود «و نیکوکاری کردند» یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اول ذکر شد؛ تحقق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اول؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شبهات است «و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

سبب نزول: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام کار کسانی از ما که قبل از تحریم درگذشتند درحالی که تا دم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس آیه کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند.

بایسته یادآوری است که حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ آيِدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن

أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾

«ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود» یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها - به منظور آزمایشتان - همه در دسترس و در برد نیزه‌هایتان قرار داشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین زندگی مادی اعراب بود و خدای عزوجل ایشان را با تحریم آن در حال احرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنان‌که بنی‌اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرر در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد «تا معلوم بدارد که چه کسی غایبانه از وی می‌ترسد» یعنی: خدای عزوجل این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان‌گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پروا داشتن از خداوند عز وجل به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است «پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک» به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در عمره حدیبیه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محل اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای عزوجل ایشان را از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد.

بایسته یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنان‌که می‌فرماید:

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَهُ طَعَامًا مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿١٥﴾

«ای مؤمنان! درحالی که محرمید» یعنی: درحالی که جهت انجام حج یا عمره یا هر دو، احرام بسته‌اید «شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد» یعنی: درحالی آن را بکشد که به یادآورنده احرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است «باید نظیر آنچه کشته است کفاره‌ای بدهد» یعنی: بر وی تحمل کیفر و پرداخت کفاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است «از چهارپایان» یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند «که حکم کند به آن» یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند بودن آنچه که کشته است «دو تن عادل از میان شما» یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم می‌شود «و به صورت هدیه به کعبه برسد» یعنی: اگر دو تن عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافتی در این نیست «یا باید کفاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد» اما بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد، کفاره‌ای نیست. برخی گفته‌اند: بر وی نیز کفاره است.

بایسته یاد آوری است که علما مقدار کفاره در هر گونه صیدی را مقرر داشته‌اند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

۱ - همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذر می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

۲ - به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد. در نزد شافعی باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد.^۱

۳ - بجای اطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است «تا وبال کردار خود را بچشد» وبال: یعنی: سرانجام بد و جزای کشتن شکار را «الله از آنچه گذشت» از جانب شما، درمورد شکارکردن صید حرم قبل از نزول حکم کفاره «عفو کرده است ولی هر کس که بازگردد» به سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع «پس خدا از او انتقام می‌گیرد» در آخرت و او را به سبب گناهانش عذاب می‌کند «و خداوند غالب و صاحب انتقام است» بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی گفته‌اند: معنی این است که خداوند عز وجل از او با وضع نمودن کفاره انتقام می‌گیرد چنان‌که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفاره را بر تکرارکننده این جنایت، واجب شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای عزوجل از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود.

خاطر نشان می‌شود که بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات موذی ذیل از حکم قتل صید در حالت احرام مستثنا هستند: ۱ - کلاغ. ۲ - زغن (غلیواج). ۳ - عقرب. ۴ - موش. ۵ - سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفاره‌ای نیست.

^۱ یک صاع (۲۷۵۱) گرم است، و مد یک چهارم صاع است.

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

«برای شما» حتی در حال احرام نیز «شکار دریا حلال شده است» شکار دریا: شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد «و» همچنین برای شما حلال شده «طعام دریا» طعام دریا: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن است که دریا به بیرون افگند، یا بر روی آب آید. اما در نزد ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می‌افگند، تفسیر کرده‌اند. آری! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم «تا برای شما منفعتی باشد» و مقیمانی که آن را به طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو بگیرند «و برای قافله» یعنی: منفعتی باشد برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند - چون عصر حاضر - «ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که محرم باشید» یعنی: تا آن‌گاه که لباس احرام بر تن داشته باشید. همچنان شکار غیر محرم بر محرم حرام است، اگر غیر محرم آن را جهت استفاده محرم شکار کرده بود، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی را که به وسیله غیر محرم صید شده باشد؛ در هر حال برای محرم جایز می‌دانند، چه به منظور استفاده وی شکار شده باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هرچند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی «و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید» زیرا او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

﴿ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ ﴿١٧﴾

«خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان» یعنی: مایه و مدار سامان یابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان «گردانید» زیرا در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می شود؛ آری! در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل می شوند، خائف و هراسناکشان ایمن می شود، ضعیفشان نصرت داده می شود، تجارشان در آن سود می برند، فقرايشان در آن اطعام می شوند و اخيرا این که خداوند ﷻ مناسک حج را سبب آبادانی وادی ای غیرمزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی گزید «و» خداوند ﷻ «ماه حرام را» نیز سبب انتظام و سامان یافتن امور مردم گردانید، طوری که مردم در ماههای حرام - ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب - نه خونی را می طلبند، نه با دشمنی می جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورداحترامی بی حرمتی می کنند پس ماههای حرام - از این حیث - نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام، در شریعت ما منسوخ شده است «و» خداوند ﷻ «هدی را» یعنی: حیواناتی را که به مکه اهدا می شود «و قربانی های قلاده دار را» نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست، وقتی کسی حیوان دارای گردن بند (قلاده) را با خود همراه کند، فهمیده می شود که او عزم حج یا عمره را دارد و بنابراین، کسی متعرض وی نمی گردد. و قربانی قلاده دار را مخصوصا یاد کرد درحالی که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه گزتر است «این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می داند و تا بدانید که الله به همه چیز داناست» پس براساس حکمت و علم مطلق خویش، احکام را مشروع می گرداند.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٨﴾

«بدانید که عقوبت الله سخت است» بر کسی که احکام وی، حرم قدسی وی و حرمت احرام را سبک انگارد و به مقدسات و ارزشهای وی بی حرمتی کند «و بدانید که خدا آمرزنده مهربان است» بر تائبان و بازگشت کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می آیند.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩١﴾

«بر عهده پیامبر جز رساندن پیغام» برای شما «نیست» پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلماً جز به خودتان زیان نرسانده و جز در حق خودتان جنایت نکرده‌اید اما تا جایی که به رسول خدا ﷺ مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزوجل را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست «و خداوند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ

تُقْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «خبیث و طیب» یعنی: پلید و پاک «برابر نیست» مراد از خبیث: حرام و مراد از طیب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قرطبی می‌گوید: «لفظ، عام است و همه این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند «هرچند کثرت پلیدیها تو را به شگفت آورد» زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را از بین برده و برکت آن را نابود می‌کند «پس ای صاحبان خرد! از الله پروا کنید» و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نه از تبهکاران و پلیدان آنها «تا رستگار شوید».

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْءَانُ

تُبَدِّلْ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١١﴾

پس از آن که خداوند عز وجل حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید» که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دیتتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا عز وجل در چنین مواردی سؤال نکنید «زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند» و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال‌کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول این آیه، دال بر این امر است. در این روایت آمده است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا حج در هر سال فرض است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیه کریمه نازل شد. «و اگر از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود سؤال کنید» بدانید که با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میانتان و نزول وحی بر وی؛ «البته برای شما روشن ساخته می‌شود» جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا با نزول وحی در باره آن موضوع «خدا از آنها گذشت» یعنی: خدا عز وجل از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا خدا عز وجل از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت «و خداوند آمرزنده بردبار است» و از بردباری وی است که شما را - جز بعد از هشداردانتان - مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شما را غمگین کند. در حدیث شریف آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم،

کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است اما به سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول خدا ﷺ به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم ﷺ به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم ﷺ، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾

«همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند» یعنی: کسانی از امت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد اما چون بر اساس پرسشهای خود به تکالیفی مکلف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونه این چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ﷺ ابتدائاً چیز نوری را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَئِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ

لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

«الله هیچ بحیره و سائبه و وصیله و حامی‌ای را مشروع نگردانیده است» بحیره: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیت گوش آن را می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می‌دادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. سائبه: ماده‌شتری بود که نذر بتان می‌کردند و رهایش می‌ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند ﷻ او را از بیماری‌ای به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این

صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصیله: ماده شتری بود که اگر دوشکم مادینه می‌زاید، به خودشان تعلق می‌گرفت اما اگر نرینه‌ای می‌زاید، به بتان اختصاص می‌یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می‌کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیانسان تمسک می‌جستند. «ولی کافران بر الله دروغ می‌بندند» زیرا آنها این‌چیزها را به انگیزه تدین و تعبد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که خدای عزوجل آنها را حرام نکرده بود «و بیشترشان تعقل نمی‌کنند» زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی‌گیرد. چنان‌که آیه بعدی، نمونه دیگری از جهل و بی‌خردی آنان را این گونه معرفی می‌کند:

**وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ
ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾**

«و چون به آنان گفته شود: به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبرش بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است «آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند» یعنی: حتی اگر هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال آن‌که سزاوار نیست کسی فقط به‌خاطر این که پیشینیانش در راهی روان بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن‌گاه که فساد شیوه‌های پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ در مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن‌کس باید عالمی راه‌یافته باشد درحالی‌که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی برخوردار بودند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فِي نَبِيِّكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

«ای مؤمنان! به خودتان پردازید» یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید پس خودتان را بپایید، یا خودتان را نگاه دارید «هرگاه شما راه یافته باشید، کسی که گمراه شده است، به شما زیان نمی‌رساند» یعنی: چنانچه شما خود در حدود مسؤولیت نفس خویش، به سوی حق راهیاب و هدایت شده باشید، گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی و جوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر جوب حتمی و قطعی امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کنند. پس این آیه کریمه که بر مسؤولیت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امر به معروف و نهی از منکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امر به معروف و نهی از منکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصور وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهدید... (یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید) در حالی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزوجل همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! درباره آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیا محوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصا مسؤولیت نفس خود شماس...». «بازگشت همگی شما

به سوی خداوند است، آن گاه شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می سازد» یعنی: راه یافتگان و گمراهان هر دو به سوی خدا ﷻ باز می گردند و او به زودی تمام آنها را از اعمالشان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه شان خواهد کرد، سپس همگی را در برابر اعمالشان جزا خواهد داد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا شَهِدُوْا بَيْنَكُمْۙ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمْ الْمَوْتُ حِيْنَ الْوَصِيَّةِ اَنْتَانِ دَوَاۤءَ عَدْلٍ مِّنْكُمْ اَوْ
 ءَاخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ صُرَيْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصْبَبْتُمْ مُّصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْسِبُوْنَهُمَا مِنْۢ بَعْدِ الصَّلَاةِ
 فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ اِنْ اُرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ شَيْئًا وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰىۙ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّاۙ اِذَا لَمِنَ
 الْاٰثِمِيْنَ ﴿١٠٦﴾

آیات سه گانه زیر از نظر اعراب، لفظ و حکم، از دشوارترین آیات قرآنی است: «ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما» شهادت در اینجا: عبارت از گواهی ای است که از سوی شهود ارائه می شود. آری! نصاب شهادت در میان شما «هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید» حضور مرگ: حضور علائم و نشانه های آن است «این است که در موقع وصیت باید از میان خود دو تن را» یعنی: دو تن از مردان مسلمان را «به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند» یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند «یا دو تن از غیرتان را» یعنی: از کفار را «به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید» و گواه مسلمانی موجود نبود «ومصیبت مرگ شما را فرارسید» یعنی: نشانه های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیتتان به سوی ورثهتان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به سوی آنان باشند.

آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است. واگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادعای خیانت کردید: «آنان را» برای ادای سوگند «بعد از نماز» عصر، یا غیرآن از نمازها «بازدارید». خاطر نشان می شود که ادای سوگند و

فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است «پس اگر در صداقت آنان شک کردید» و مردد بودید «به الله قسم خورند» آن دو تن شاهد، به این مضمون «که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم» یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند عزوجل را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به خاطر دستیابی به مال دنیا، به نام مقدس او سوگند دروغ یادکنیم! «هرچند کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد» یعنی: هرچند فرد (مشهودله) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم «و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم» یعنی: گواهی‌ای را که خدای عزوجل به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم «که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود» این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

**فَإِنْ عَرَفَ عَلَيْهِمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَآخِرَانِ يَوْمَانِ مَقَامُهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيْنَ
فِي قِسْمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتِهِمَا وَمَا أَعْتَدْنَا إِنَّا إِذَا لِمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾**

«و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند» یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ «پس دو کس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به متوفی داشته باشند» یعنی: دو تن دیگر که از نزدیکان متوفی باشند، بجای آن دو، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حق و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند «از گروهی که هر یک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان، مال را حق خود ساخت» یعنی: این دو تن شاهد نزدیک به متوفی، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اول، بر آنان جفا رفته و ستم شده است «پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو است» یعنی: علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که: شهادت ما از شهادت آنها

درست تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت‌دار و راستگو «و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم» یعنی: ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده‌ایم «و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم» اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد.

ذَلِكَ آدَقُّ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَأَنْفَعُوا اللَّهَ وَأَسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

«این» روش «نزدیکتر است به آن که شهادت را بر وجه آن ادا کنند» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان بردارنده گواهی وصیت، گواهی را بر وجه درست و به‌طور شاید و باید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند «یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان وصیت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی، سوگند دیگری از جانب مدعی نخواهد بود، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیت، سبب می‌شود تا شهود وصیت از سوگند خوردن به‌دروغ، پرهیز و احتیاط کنند «و از خدا پروا دارید» در امر خیانت و سوگند دروغ «و حکم او را بشنوید» به شنیدن پذیرش و اجابت «و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید» یعنی: بیرون‌روندگان از دایره اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند.

حاصل معنای دو آیه کریمه فوق این است: اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد، باید وصیت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول و حوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیت خویش گواه بگیرد. سپس اگر ورثه شخص وصیت‌کننده، در گواهی آن دو تن شک کردند، باید آن دو کافر به خداوند عَلَّامٌ سوگند بخورند بر این که: به حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکه متوفی که به آنها سپرده، خیانت ننموده‌اند. آن‌گاه اگر بعد از

این سوگند، در عمل خلاف سوگندشان به ظهور رسید، یا تصور می‌رفت که چیزی از ترکه متوفی به وجهی از وجوه در ملکیت آن دو تن درآمد است، در این هنگام، دو تن از مردان ورثه متوفی، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفاد این سوگند عمل می‌شود.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی بن بداء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکه تجارت می‌کردند... و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به نام بدیل سهمی یکجا با آنان به قصد تجارت عازم شام گردید، بدیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به سلامت نخواهد برد پس به دست خویش وصیتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی‌اش پنهان نمود، آن‌گاه وصیت کرد و آنها را بر وصیت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی‌اش ظرفی را که با طلا نقش‌ونگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بدیل را به خانواده‌اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی که خانواده بدیل کالایش را گشودند، وصیت‌نامه او را که صورت اموال خود را نیز در آن نوشته بود، یافتند اما از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد...».

ابن جریر طبری می‌گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه محکم است.»

❖ **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۸﴾**

«روزی که خدا، پیامبران را گرد می‌آورد» که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند جل جلاله پیامبران را گرد می‌آورد «پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟» یعنی: امت‌هایتان که خدای عزوجل شما را به سوی آنان برانگیخت، به شما چه پاسخی

دادند؟ «می‌گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی» با آن که پیامبران علیهم‌السلام به چگونگی پاسخی که امت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای علام‌الغیوب، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیهم‌السلام از هول و وحشت عرصه محشر، پاسخ امت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که می‌تواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند. به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیهم‌السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَذْكَرَ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَاللَّبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١﴾

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور» ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی علیه‌السلام بعد از بالابردن وی به سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به صیغه ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت بر او و بر مادرش، همانا آشنا ساختن امت‌ها به کرامت، علو مقام و رفعت شأنی است که خداوند جل جلاله آن‌دو را بدان مفتخر، معزز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرنده توبیخ کسانی نیز هست که آن‌دو را به خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب خدای سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمره بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ صلاحیت و قدرتی، افزون بر آنچه که خدای سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور «آن‌گاه که تو

را تأیید کردم» یعنی: نیرو دادم «به روح القدس» یعنی: روح پاکی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است. یعنی: تو را به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم «با مردمان در گهواره» به اعجاز «سخن می گفتمی» در حال کودکی «و در میانسالی» نیز سخن می گفتمی، و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت «و آن گاه که به تو کتاب را آموختم» یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب - یعنی جنس آن را «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار را «و تورات» یعنی: کتاب موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم «و آن گاه که به اذن من از گل به شکل پرنده می ساختی، آن گاه در آن می دمیدی پس به اذن من پرنده ای می شد» متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان «و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را بیرون می آوردی» زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه ای بزرگ بود؛ «به اذن من» همه اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در همه اینها هیچ نقشی جز این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند «و هنگامی که بازداشتتم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم «از تو شر بنی اسرائیل را» وقتی قصد کشتن تو را کردند «آن گاه که برای آنان حجت های آشکار» یعنی: معجزه های روشن «آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست» چون در برابر درخشش این معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلی آنها، چشم و روانشان را پر ساخت، قادر به انکار کلی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَآمَنَّا وَشَهِدْنَا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١٣١﴾

«و چون وحی کردم» یعنی: الهام کردم «به سوی حواریون، که به من و پیامبرم ایمان آورید» پس نور توحید و اخلاص را در دلهایشان افکندم. به قولی دیگر معنی این است: به حواریون بر زبان پیامبرم عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید. حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند «گفتند: ایمان

آوردیم» یعنی: آنها دعوت عیسی علیه السلام را اجابت کردند «و» گفتند: «گواه باش که ما مسلمانیم» یعنی: پروردگارا! گواه باش به این که ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم.

إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُوتُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۱۳﴾

این آیه بیانگر داستان «مائده» است، داستانی که این سوره نسبت خود را از آن بر گرفته. «هنگامی که خواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما مائده ای از آسمان فرو فرستد؟» به قولی: این درخواست خواریون از آن رو نبود که در توانایی خداوند متعال شک کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان که ابراهیم علیه السلام گفت: (پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می کنی...) «بقره/۲۶۰». و آیه بعد، گواه هر دو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هر دو در آن مطرح شده است. مائده: سفره ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی علیه السلام در پاسخ خواریون «گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید» یعنی: چنانچه در ایمان خود راستگویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَكُنَّا مِنْ الشَّكَّاهِينَ ﴿۱۱۴﴾

«گفتند: می خواهیم که از آن بخوریم» زیرا جمع بزرگی با عیسی علیه السلام همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند «و دلهای ما آرام گیرد» با مشاهده کمال قدرت خداوند جل جلاله، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است «و بدانیم که به ما راست گفته ای» یعنی: به عین یقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از

گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَأَرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾

چون «عیسی بن مریم» این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرود آوردن مائده بود، شنید «گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی» پر از غذا «بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد» یعنی: تا روز فرود آمدن آن برای ما عیدی باشد «برای اول و آخر» امت «ما» یعنی: هم برای آنان که در عصر ما زندگی می کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می آیند. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند «و» تا «نشانه ای از جانب تو» باشد. یعنی: دلالت و حجت روشنی باشد بر کمال قدرت و درستی ادعای کسی که به رسالتش فرستاده ای «و ما را روزی ده» که با آن بر عبادت نیروگیریم «و تو بهترین روزی دهندگانی» بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی دهنده ای نیست.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

«خدای سبحان» خواسته عیسی علیه السلام را اجابت کرد و «فرمود: من فرو فرستنده آن بر شما هستم» و وعده من حق است و من خلف وعده نمی کنم «ولی پس از آن» یعنی: پس از فرود آوردن مائده «اگر کسی از شما کافر شود» و انکار ورزد «پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن» یعنی: به مانند آن «هیچ یک از اهل عالم را عذاب نکرده باشم» چرا که آنها در آن صورت، معجزه ای را تکذیب کرده اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی مانند خواهد بود.

جمهور مفسران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد، برخلاف قولی که می‌گوید: وقتی آنها به عذاب تهدید شدند، گفتند: به نزول مائده نیازی نداریم. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی صلی الله علیه و آله و حواریون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند». ابن کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر رضی الله عنه می‌گوید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌است که قریش نیز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این گفت‌وگو میان عیسی صلی الله علیه و آله و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی صلی الله علیه و آله و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن‌همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی صلی الله علیه و آله دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند در حالی که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی صلی الله علیه و آله با حواریون محمد صلی الله علیه و آله».

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ۗ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوا مِنِّي وَآئِمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۗ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمد ﷺ! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می گوید. این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن که خداوند جل جلاله می دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حجت شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح علیه السلام بیگانهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش در حالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید. «عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می کنم» یعنی: پروردگارا! تو منزهی و من تو را از این بهتان ها تنزیه می کنم «مرا نسزد که آنچه را از حق من نیست بگویم» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی علیه السلام این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی شک تو آن را دانسته ای» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم در حالی که تو خود به حقیقت امر دانایی «می دانی آنچه را در ضمیر من است» و آن را از مردم پنهان می دارم «و نمی دانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می خواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي

كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

«جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده بودی، به آنان نگفتم» یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفتم: «که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم» یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت باز می‌داشتم «پس آن‌گاه که مرا متوفی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای» یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید «و تو بر همه چیز نگهبانی» هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ عَذَابٌ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

«اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند» پس با آنان هرآنچه خواهی، می‌کنی «و اگر بر آنان پیامرزی پس تویی عزیز» یعنی: قادر و توانا بر این کار «حکیم» و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی علیه السلام این سخن را بر وجه استعطف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان‌که مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد. همچنان ملاحظه می‌کنیم که عیسی علیه السلام در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزاری می‌جوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط می‌داند که هرچه خواهد با آنان می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتیم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز

این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار عزوجل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می‌یابد - ان شاء الله - اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لِمَنْ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾

«خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی‌شان» یعنی: راستگویی‌شان در دنیا، یا: راستگویی‌شان در آخرت «نفع می‌رساند» و ممکن است هر دو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته‌شان در دنیا و آخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. «برای آنان باغهایی است» یعنی: در بهشت «که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآیند، خدا از آنان خوشنود شد» با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند «و آنان نیز از او خوشنود شدند» با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلهایشان از تصور آن عاجز بود «این است فوز عظیم» زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین برای الله است» پس این فرمانروایی نه از آن عیسی عليه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان «و» برای الله است «فرمانروایی آنچه در آنهاست» یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از تمام خلایق، همگی

تماما ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

﴿سوره انعام﴾

مکی است و دارای (۱۶۵) آیه است.

وجه تسمیه: به سبب آن که در آیات (۱۳۹، ۱۳۸) این سوره، از (انعام: چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «سوره انعام تماما یکباره بر من نازل شد درحالی که هفتاد هزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می کردند». علمای اسلام می گویند: این سوره صف آرای محاجه و مبارزه با مشرکان و تکذیب کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد. شش آیه از این سوره مدنی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ



در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر می دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایش ها را اثبات می کند پس می فرماید: «ستایش آن خدایی راست که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور» یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی های کفر و نور ایمان «را پدید آورد» (ظلمات) را به صیغه جمع اما (نور) را به صیغه مفرد ذکر کرد، از آن رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است «آن گاه کافران» با وجود این حجتها و نشانه ها «با پروردگار خویش» غیر وی را «برابر می کنند» یعنی: کافران بعد از مشاهده این آفرینش عظیم، بجای آن که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می کنند و شریک می آورند که بر چیزی از آنچه که

خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان‌دهنده منتهای حماقت و نادانی و بی‌شرمی آنهاست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

«اوست آن که شما را از گل آفرید» مراد، آفرینش آدم عليه السلام است که اصل و بنیاد نوع بشر می‌باشد «آن‌گاه اجلی را مقرر داشت» برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را «و نزد او میعادى معین است» برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است «با این‌همه شما شک می‌کنید» یعنی: با آن که مشاهده می‌کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می‌رود، باز هم در امر بعثت خویش، شک می‌کنید!! آیا نمی‌دانید؛ آن ذاتی که شما را از گل آفرید و زندگانی دانا و با خردگردانید و برای شما این حواس و این اندامها را پدید آورد، سپس همه آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی‌جان و استخوانهایی پوسیده و پراکنده می‌گرداند به‌طوری که به اصل جمادی خود باز می‌گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به‌شکل اولیه آن برمی‌گرداند و ارواح را بدان باز می‌گرداند؟!!

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾

«و اوست الله در آسمانها و در زمین» یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرف آسمانها و زمین «نهان و آشکار شما را می‌داند و نیز آنچه را که عمل می‌کنید می‌داند» و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.

آیات سه‌گانه فوق، در واقع چون مقدمه‌ای برای سوره «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجه با مشرکان و منکران معاد و پایدار ساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾

«و برای آنان» یعنی: برای مشرکان «هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید» همانند معجزات انبیاء عليهم السلام و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می‌شود «مگر این که از آن روی بر می‌تافتند» بی‌آن که بدان کمترین توجه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها از نشانه‌هایی روی برمی‌تابند که هر کس ذره‌ای عقل و خرد داشته باشد، نمی‌تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند، شک کند، آنها باید به‌وسیله همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می‌یافتند اما اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز این که از آن روی برتافتند. روایت شده است که: مشرکان مکه به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن‌گاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان‌که ابن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکارا!

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَتُهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

«به تحقیق آنان حق را» یعنی: قرآن را «تکذیب کردند» زیرا قرآن بزرگترین معجزه و نشانه پروردگار است، به‌دلیل این که چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را «آن‌گاه که به سویشان آمد» تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمد صلى الله عليه وآله وسلم به سویشان آمد، او را تکذیب کردند «پس به‌زودی اخبار آنچه بدان استهزا می‌کردند، به آنان خواهد رسید» یعنی: به‌زودی برای آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می‌کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته است و آشنایی‌شان به

این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبه اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

**أَمْ يَرَوْنَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَتَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ
مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾**

«آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم» قرن: بر مدت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینه آثار، این حقیقت برایشان آشکار نشده که چه بسیار امت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر - به سبب این که انبیای خود را تکذیب می‌کردند - نابود کردیم «امتهایی که آنان را در زمین به قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم» یعنی: ما به آن امت‌های تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدنی، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نابود کردیم پس نابود کردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسانتر است. گفتنی است که مردم مکه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. «و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فروفرستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان» یعنی: از زیر درختان و منازل آنان «روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به سبب گناهانشان هلاک کردیم» پس اقتدار و امکاناتشان هیچ سودی به حالشان نکرد «و بعد از آنان امتی دیگر» یعنی: نسلی دیگر «پدید آوردیم» تا آنان را بیازماییم اما آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نابود شدند پس شما ای اهل مکه! و ای منکران در همه جا و هر زمان! به خود آید.

این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیارزود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانه راه را می‌بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های

گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین واد‌های ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

سبب نزول: این آیه کریمه درباره نضربین حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن بر صحت آن و درستی رسالت گواهی دهند.

«و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند» تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساواپی‌شان هر دو، آن را درمی‌یافتند «قطعا کافران» آنان «می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست» بنابراین، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول خدا ﷺ که به‌وسیله فرشته موکلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

سبب نزول: رسول خدا ﷺ قوم خویش را به‌سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزوجل را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا درباره رسالت با مردم سخن می‌گفت...! همان بود که نازل شد: «و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرودآورده نشد» یعنی می‌گویند: ای محمد! چرا خداوند بر تو فرشته‌ای نازل نکرد، به‌گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما دراین باره که تو پیامبر هستی، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ «و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم» یعنی: به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند، به گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با اوسخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ «قطعا کار تمام شده بود» یعنی: بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛

چنانچه در هنگام فرود آمدن فرشته و دیدن وی، ایمان نمی‌آوردند «باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند» بعد از فرود آمدن و مشاهده آن فرشته. یا معنی این است: اگر فرشته را مشاهده می‌کردند، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند. انبیاء علیهم السلام هم که گاهی فرشتگان را به صورت اصلی آنها می‌دیدند - چنانکه در مورد رسول اکرم ﷺ روایت شده است - به این دلیل بود که ایشان با وجود آن که بشرند ولی استعداد و قابلیت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادی فرق می‌کند.

وَأَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾

«و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان او را به صورت مردی درمی‌آوردیم» یعنی: اگر هم آن فرستاده به‌سوی پیامبر اکرم ﷺ را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کنند و مورد خطابش قرار دهند، بی‌گمان او را مردمی گردانیدیم زیرا انسانها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن که به‌شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم - با همان تراکم و جسامت و چگالی آن - مجسم شوند چنانکه ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعاً می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن فرشته را نداشتند». حتی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده‌است که: میدان درک حواس بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند ماده را در صورت تلطیف شده آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان‌گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده‌است. پس هرگاه در عالم ماده چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عزوجل رسول خویش به‌سوی بشر را فرشته مشاهده شده مورد خطابی قرار می‌داد، قطعاً انسانها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن گفتن با آن فرشته و مشاهده وی باز می‌داشت «و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم» یعنی: همین التباس و خلطیتی که هم‌اکنون درآند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند

ماست، در آن صورت نیز اتفاق می افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی می دیدند، قطعاً می گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتبه و آشفته باقی می ماند.

وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالذِّينِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

آن گاه حق تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از این که با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می گردد، تسلیت و دلجویی نموده می فرماید: «و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند» یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته اند «اما آنچه را ریشخند می کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد» یعنی: آنچه بدان ریشخند می کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «در زمین سیر کنید، آن گاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه های بجا مانده از پیشینیان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبتهایی بر سر آنان فرود آمده است، بعد از آن که در نعمتهای بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوه نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک می شوید.

قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُنُوزٌ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا

رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

«از آنان پرس» ای پیامبر صلی الله علیه و آله که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» یعنی: از آنان این سخن را بپرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان - چراکه مشرکان در این حقیقت شکی

نداشتند - یا برای آنان در این باره که آسمانها و زمین از آن خدا عَلَّامٌ است، حجت و دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمانها و زمین بر فرود آوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی «رحمت را بر خود مقرر کرده است» مراد این است که: با وعده ای مؤکد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده است و وعده او خواهناخواه تحقق پذیرفتنی است بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی کند بلکه از آنان توبه و انابت را می پذیرد چنان که فرستادن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فرود آوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادله بر حقانیت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمودند: «آن گاه که خدای عزوجل آفرینش خلق را به پایان رساند، نامه ای به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است.» «یقیناً شما را در روز قیامت گرد می آورد که هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در روز قیامت یا در گرد آوردنتان نیست اما خداوند متعال مهلتتان می دهد و گرد آوردنتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید، به تأخیر می اندازد «کسانی که بر خود زیان زده اند، ایمان نمی آورند» یعنی: کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند، به زودی در روز گردآوری، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده اند.

﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۱۳)

«و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است» یعنی: همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند، از آن حق تعالی هستند. آری! با تأمل در پدیده های هستی، ملاحظه می کنیم که بعضی اشیا همه وقت در حال سکون و آرامش به سر می برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام اند؛ مانند بسیاری از پرندگان و درندگان و حشرات. به قولی: مراد این است که هر چه در

شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرک و تکاپو دارد، جملگی از آن حق تعالی است.

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام، به معنای برپاداشتن حجت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم، بوجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفریننده آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست، به همین دلیل، آیه کریمه را این‌گونه به پایان برد: «و اوست‌شنوای دانا» لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست. پس هرگاه چنین است، مکلفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند، به همه امورآگاه و بیناست و حساب هم سخت است، جز بر کسی که خدا عز وجل خود آن را بروی آسان سازد.

**قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ وَليًا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلُوبَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن أُولَئِكَ مِنْ
أَسْفَهَاءٍ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾**

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «آیا غیر از خدا - فاطر آسمانها و زمین - را ولی خود گیرم؟» در حالی که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند «و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد» یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد در حالی که خود از خورد و خوراک و کسی که اطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیر خدا عز وجل را انکار می‌کنی، به آنان «بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده شده که هرگز از مشرکان نباشم» مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی کردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که در بست تسلیم فرمان خدای عزوجل است. به‌راستی هم چنین بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با پرستش غیر وی، یا مخالفت امر یا نهی وی «هرآینه از عذاب روز بزرگ می ترسم» که همانا روز قیامت است، آن گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمالشان مورد محاسبه و عذاب قرار می گیرند - جز آن کس که خداوند ﷻ او را شامل رحمت خویش گرداند.

مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

«آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود» یعنی: هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود «قطعا خدا بر او رحمت آورده» یعنی: یقینا او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به زودی به بهشت وارد خواهد شد «و این همان فوز آشکار است» فوز: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

«و اگر خداوند به تو زبانی برساند» و سختی و بلا و ضرری چون فقر، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند «کسی جز او برطرف کننده آن نیست» یعنی: کسی جز او قادر به برداشتن آن زبانی که بر تو نازل می شود، نیست «و اگر خیری به تو برساند» چون گشایش و نعمت و رفاه، یا عافیت و سلامتی، یا غیر آن از نعمت‌ها «پس او بر همه چیز تواناست» و از جمله این توانایی وی، رساندن شر و خیر است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می کردند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: بارخدایا! عطای تو را هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست

و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن که خدای عزوجل پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرود آوردن نامه‌ای از آسمان که دال بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهد که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هر کس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

۱ - سیروسفر در زمین و عبرت گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.

۲ - شناخت مالکیت و فرمانروایی همه‌جانبه حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

۳ - نگرش در آفرینش حق تعالی.

۴ - اعلان ترس و نگرانی از عذاب خدا ﷻ.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْغَنِيُّ ﴿١٨﴾

«و اوست قاهر» یعنی: غالب و چیره و برتر «بر بندگان خود» که گردنهای گردنکشان در برابر وی فرو افتاده و سرهای جباران در پیشگاه وی به ذلت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است «و اوست حکیم» در اجرای مراد خود «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَبَيْكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَنِعْدُ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی برتر است در باب شهادت» یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: «بگو: خدا، که میان من و شما گواه است» پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خود ﷺ و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در ﴿قُلْ اللَّهُ﴾ تمام می‌شود، یعنی: خدا برتر است در گواهی دادن. در این صورت، جمله بعد از آن: ﴿شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ جمله مستقل دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است «و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم و کسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم» آوردن این عبارت بعد از بیان گواهی خدای عزوجل، این معنی را می‌رساند که فرود آوردن قرآن بر پیامبر ﷺ، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم - اعم از انس و جن - را با همه ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمانهای آینده - تا روز قیامت - به وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همه بشر و همه جن است، چه آنان که در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان که بعداً به وجود آمده یا می‌آیند، به شرط آن که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبر ﷺ نیز بیم‌دهنده آنهاست زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله ﷻ که به وسیله پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «از سوی خدای عزوجل (پیام وی را) برسانید و ابلاغ کنید زیرا هر کس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

«آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو» ای پیامبر ﷺ! اگر شما شهادت دهید «من چنین شهادتی نمی‌دهم» زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست «بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم» یعنی: از بتانی که آنها را خدایان

خویش قرار می‌دهید، یا از شرک آوردنتان به خدای عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم.
آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَمْرُقُونَ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم» چون تورات و انجیل «او را می‌شناسند» یعنی: رسول خدا ﷺ را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتابهایشان بیان شده است «همان گونه که فرزندانشان را می‌شناسند» و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد ﷺ را نمی‌شناسیم، دروغگویند. روایت شده است که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر رضی الله عنه به عبدالله بن سلام گفت: خدای عزوجل این آیه را - که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندانان می‌شناسید - نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است؟ عبدالله بن سلام گفت: سوگند به خدا جل جلاله که چون او را در میان شما دیدم، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم، حتی من - بدون تردید - محمد ﷺ را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند...!». «کسانی که بر خود زیان زده‌اند» از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت - اعم از اهل کتاب و تمام کفار «آنان ایمان نمی‌آورند» یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر ﷺ ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و تمردی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدا جل جلاله دروغ بسته و مدعی بودن چیزی در تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست «یا آیات او را» یعنی: معجزات روشن و آشکار، یا آیات

قرآن عظیم او را «تکذیب کرده» و با این تکذیب، دروغ بستن بر خدای عزوجل را با دروغ انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله، یکجا گردانیده و به این ترتیب، هم کاذب شده و هم مکذب «بی تردید ستمکاران رستگار نمی شوند» و چگونه رستگار می شوند؛ درحالی که دو چیز باطل - یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند جل جلاله - را باهم یکجا کرده اند؟.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾

«و» ای محمد! یادآوری کن به آنان از «روزی که همه آنان را حشر می کنیم» یعنی: از روز قیامت، که خدای عزوجل پرستندگان و پرستش شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می آورد «آن گاه به کسانی که شرک آورده اند، می گوییم» از روی توبیخ «شریکان شما که آنها را شریک خدا می پنداشتید، کجایند؟» یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی رسانند؟ یا خدایانشان احضار می شوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای عزوجل وجود نداشته بلکه آنها بوده اند که به ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می دادند، شرکای وی نامیدند.

ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾

«آن گاه فتنه آنان جز این نیست که می گویند: قسم به الله - پروردگارانمان - که ما مشرک نبوده ایم» یعنی: جواب آنها جز انکار و بیزاری جستن از شرک، چیز دیگری نیست. مفسران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده اند که قوی ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزاری جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن عباس رضی الله عنهما است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء می گوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَعَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَرُونَ ﴿٢٤﴾

«بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند» با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد «و آنچه افترا می کردند از آنان گم گشت» یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه شان که شریکان آنها را به خدا جَلَّ جَلَلُهُ نزدیک می کنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله جَلَّ جَلَلُهُ پرستش می کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا أَيْبًا لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾

ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیده مردم و بی آن که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می سپردند پس نازل شد: «و از آنان» یعنی: از مشرکان «کسانی هستند که به تو گوش می دهند» آن گاه که قرآن می خوانی «ولی ما بردلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند» یعنی: درحالی که قطعا ما بر دلهایشان پرده هایی کشیده ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند «و در گوشهایشان سنگینی ای نهاده ایم» یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته ایم «تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می کنند» یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده اند که به صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال کنان نزد تو می آیند و «می گویند: این جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، جز از جنس داستانها و افسانه های بی پایه ای که پیشینیان آن را در کتابهایشان نوشته اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از این داستانها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْتَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

«و آنان مردم را از او باز می‌دارند و خود نیز از او دور می‌شوند» یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز می‌دارند و هم خود از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دور می‌شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز می‌دارند اما در عین حال، خود نیز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوری می‌گزینند. بنابر روایتی در بیان سبب نزول: این آیه درباره ابوطالب عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد زیرا او در همان حالی که کفار را از آزار دادن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز می‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد. «و هلاک نمی‌کنند مگر خود را ولی نمی‌دانند» یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دور شدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می‌زند، سبب نابودی خود آنان می‌شود زیرا با این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می‌دهند اما نمی‌دانند که چه بلایی بر سر خویش می‌آورند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نَكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

«و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، ببینی» بی‌تردید منظره هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنم نگاه داشته می‌شوند و آتش را مشاهده می‌کنند؛ «می‌گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!» به‌سوی دنیا «آن‌گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم» و گذشته عبرت‌انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می‌کنند ولی هیئات که این آرزویشان برآورده شود.

بَلْ بَدَأْتُمْ مَا كَانُوا يَحْفُوفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٦٨﴾

«نه؛ بلکه آنچه را پیش از این نمان می‌داشتند، بر آنان آشکار شده است» یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان بر آنان آشکار شد و دانستند که حتماً به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند اما آن را پنهان کرده و در

محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و شرکشان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می کردند: (به خدا - پروردگار ما - سوگند که ما مشرک نبودیم) «انعام/۲۳»، در آخرت با گواهی دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیه کریمه سه وجه تفسیری دارد. «و اگر بازگردانده هم بشوند» به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعا برمی گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازهم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت «و قطعا آنان دروغگویند» در این وعدهشان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه ای که در آن درافتاده اند، می گویند.

آری! وقتی با این طبیعت نابهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن گاه درمی یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده اند.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

«و گفتند: حیاتی جز همین زندگی این جهانی ما نیست» لذا ما همه توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره برداری شهوانی در آن، مایه می گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی کنیم زیرا آخرت وجود ندارد «و ما برانگیختنی نیستیم» بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾

«و اگر ببینی آن گاه که در حضور پروردگار خویش بازداشته می شوند» برای حساب و کتاب، یقینا کاری بزرگ، منظره ای هولناک و دهشت انگیز را مشاهده کرده ای، در آن حال که «خدا به آنان می گوید: آیا این حق نیست؟» یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کیفری که شما آن را انکار می کردید،

حاضر و آماده نیست؟ «می گویند: چرا، سوگند به پروردگاران» که این حق است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکد می سازند «می گوید» حق تعالی «پس به سبب آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید» یعنی: به سبب کفرتان به حق، اینک کفرتان را دریابید.

**قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرُنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ
أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣١﴾**

«در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند» مراد، تکذیبشان به رستاخیز و کیفر آخرت است «تا آن گاه که قیامت بناگاه بر آنان درسد، می گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» یعنی: ای دریغها! ما را فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت بر ما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمیت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! «و آنان بارهای خویش را» یعنی: بار گناهان خویش را «بر می دارند» به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بر دوش کشیدن آن گرانبار شده اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست «آگاه شوید؛ چه بد است آنچه بر می دارند» و چه زشت است آنچه بر دوش می کشند! یعنی: آنها در حالی حشر می شوند که گناهانشان بر پشتشان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

«و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست» مراد آیه، تکذیب این سخن کفار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است «و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می کنند» از شرک و معاصی «بہتر است» این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متقیان هرچه هست؛ بازی و

سرگرمی و بیهودگی است «آیا در نمی یابید؟» و اندیشه نمی کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَ لَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتِ اللَّهُ بِمَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

«همانا می دانیم که آنچه آنان می گویند تو را اندوهگین می کند» یعنی: پس اندوهگین نباش که «در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند» یعنی: به شخص تو نسبت دروغگویی نمی دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به همراه آورده ای، برمی گردد، از این جهت فرمود: «ولی ستمکاران آیات الله را انکار می کنند» یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب می کنند. چنان که در بیان سبب نزول آمده است: ابوجهل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده ای، دروغ می دانیم. در روایت دیگری آمده است که گفت: ... به خدا سوگند که من می دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفه «عبد مناف» بوده ایم که حالا باشیم؟!»

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّى أَنَّهُمْ نَصَرْنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ

جَاءَكَ مِنْ نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

«و هر آینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند» پس طبیعت نفس بشری ای که به کفر آلوده شده، در هر عصر و زمانی این گونه بوده است «ولی» آن پیامبران «بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده های الله» در یاری دادن به پیامبرانش «هیچ تغییر دهنده ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکبیا باش و به پیامبران پیش از خود اقتداکن و اندوه نخور چنان که

آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ انگاران پیروز و غالب هستی - و سپاس خدای عزوجل را که چنین هم شد «و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است» یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیت نجات دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و این که چگونه خدای عزوجل تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می‌گردانیم.

وَإِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اَسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَاتٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

«و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید» آری! رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می‌آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته بر آن سخت اندوهگین می‌شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ﷺ روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفار از دعوت حق می‌بینند، خواه‌ناخواه روی دادنی است، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته است لذا اصلاح حالشان قبل از آن که او بدان اذن دهد، از توان آن حضرت ﷺ خارج است. آری! اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید؛ «پس اگر می‌توانی که نقبی در زمین بجویی» تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه‌ای بیاوری «یا نردبانی در آسمان» بجویی «تا برای آنان معجزه‌ای بیاوری» چنین کن! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار. آری! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ﷺ معجزه حسی دائمی نداد، حکمت روشنی قرار داده است زیرا اگر او به پیامبرش معجزه‌ای می‌داد که به وسیله آن کفار را به ایمان آوردن ناچار سازد، در آن صورت، برای «تکلیف» که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است، هیچ معنی و موضوعیتی باقی نمی‌ماند، به همین دلیل است که فرمود: «و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد» به شیوه اجبار و اکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان وا گذاشت - و از آن خداست حکمت بالغه «پس از جاهلان نباش» زیرا شدت اشتیاق به اجابت کفار و سختی

اندوهت بر اعراض آنان - قبل از آن که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد - از کارکرد اهل جهل است و تو قطعاً از آنان نیستی. یا: از کسانی نباش که این حقیقت را نمی‌دانند و حکمت‌های بزرگ حق تعالی را در این کار در نمی‌یابند.

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾ (۳۱)

«تنها کسانی اجابت می‌کنند» دعوت حق را «که می‌شنوند» به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاب می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به منزله مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند «و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: چنان‌که خداوند ﷻ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین‌طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل کفار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکم و استهزای آنهاست».

﴿ وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ نَزِّلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (۳۷)

«و گفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن برفراز سرشان... پس خدای عزوجل به پیامبرش دستور داد: «بگو» ای پیامبر ﷺ درپاسخ آنان «بی‌گمان خداوند قادر است بر آن که آیه‌ای فروفرستد» بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایده «تکلیف» که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر

بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برایشان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

يُحْشَرُونَ ﴿٢٨﴾

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن که آنها» نیز «امت‌هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروهها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هر یک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبر... و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود می‌باشند و خدای عزوجل آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروههای مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطه علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند. به قولی دیگر: (أمثالکم: همانند شما هستند) به این معنی است: این امتهای نیز در ذکر خدای عزوجل و راهیابی فطری به سوی وی و برخوردارگی از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرندگان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر اراده معنای حقیقی پرواز است. «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم» از امور شما و امور این امت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است. یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر این که قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنبندگان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به نمایش گذاشته است.

«پس همه به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند» یعنی: همه امت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر این که در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که کافر می‌گوید: (یا لیتنی کنت ترابا: ای کاش من هم خاک بودم!). اما به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفار است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومًا وَبِكُمْ فِي الظُّلُمَاتِ مِنْ يَسَاءِ اللَّهِ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٨﴾

«و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کردند» یعنی: با گوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند «و گنگ‌اند» با زبان‌هایشان سخن حق را نمی‌گویند «و در تاریکی‌هایند» یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی که صلاحشان در آن است، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به هیچ حال از حواس خود بهره گرفته نمی‌توانند، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند، نه می‌تواند راهش را ببیند، نه مردم را به یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد؟ «الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هر که را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد» به این شیوه که او را به سوی اسلام هدایت می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که: حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل اراده وی اند و وضع «اصلاح» بر او واجب نیست.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می خوانید؟» یعنی: آیا در این حالت - که حالت رسیدن عذاب یا برپایی قیامت است - کسی غیر خدا ﷻ را - از قبیل بتانی که پرستش می کنید - به زاری می خوانید، یا فقط خدای سبحان را می خوانید؟ «اگر راستگویند» در این ادعای خود که بتان شما نفع و ضرر می رسانند و چنان که می پندارید، خدایانند؟

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

«نه بلکه تنها او را می خوانید» نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادی کوتاه می گردد، فقط او را می خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرع «پس» خداوند متعال «اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می کنید، دفع می کند» و آن عذاب و وحشت را از شما برمی دارد «و آنچه را که برای او شریک قرار داده اید، فراموش می کنید» از بتان و مانند آنها پس در آن حال نه آنها را می خوانید و نه دفع بلیه ای را که در آن افتاده اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی گردانید زیرا می بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصور نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا ﷻ و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٤٢﴾

«و به یقین ما به سوی امت هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به بأساء دچار ساختیم» بأساء: فقر و مصایب در اموال است «و به ضراء» ضراء: بیماری و مصایب در ابدان است «تا زاری کنند» یعنی: تا ما را با تضرع که همانا شکستگی و

خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دلها در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می‌شوند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

«پس چرا وقتی که عذاب ما به سراغشان آمد، تضرع نکردند» به سبب شدت تمرد و افراط در کفر چنان که می‌فرماید: «ولی» حقیقت این است که «دل‌هایشان قسی شد» یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان افزودند «و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست» یعنی: با مصمم ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً

فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

«پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: چون هشدارها و تذکرات عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبت‌های مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ «درهای همه چیز را بر آنان گشودیم» یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همه انواع آن به روی آنان باز کردیم «تا چون به آنچه داده شده بودند» از نعمت‌های گونه‌گون «شاد شدند» به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبر و پنداشتند که از این همه رفاه و نعمت به سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحق است؛ «ناگهان آنان را فرو گرفتیم» به‌طور غیرمترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند «پس یکباره نومید شدند» مبلس: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هر خیری مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیت زندگی بشر، نمونه چنین امت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امت‌های بسیاری را می‌یابیم که خدای

سبحان آنها را در اوج مدنیت و رفاه و نعمت، به سراشیب اضمحلال و فروپاشیدگی درافکنده است و این سنت الهی است و سنت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که در حدیث شریف فرمودند: «چون دیدی که خدای عزوجل در عین فروروی بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عباده‌بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در نعمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، در خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.

فُطِّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

«پس بنیان و ریشه ستمکاران برکنده شد» یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند «و سپاس خداوند راست که پروردگار جهانیان است» یعنی: سپاس خدای عزوجل را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می‌آموزد که باید در هنگام فرودآمدن نعمت‌ها - که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست - خدای عزوجل را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند - بر بندگان خدای عزوجل از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناک‌ترند. پس بارخدا! بندگان مؤمن را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز.

همچنین از این آیات درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ: «به من خبر دهید» یعنی به نظر شما: «اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد» یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسه شماسست، از شما بازگیرد، یا هر دو حاسه یادشده را کاملا محو و نابود گرداند «و بر دلهایتان مهر نهد» تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد «کیست معبودی غیر از خداوند که آنها را به شما برگرداند؟» پس در این امر خوب بیندیشید. «بنگر» ای محمد ﷺ! «که چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم!» این جمله مفید «تعجیب: به‌شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و انداز، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و ارعاب و تهدید است «آن‌گاه آنان روی برمی‌تابند» از این آیات!؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعَثَ فِيكُمْ هُمْ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ: «به‌نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید» یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا ﷻ به شما برسد؛ «ناگهانی» بغته: به‌طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچ‌گونه نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند «یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ «آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟» یعنی: قطعاً اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار عزوجل بر خود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی نابود نمی‌شوند.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

«و ما پیامبران را نمی فرستیم جز بشارت دهنده» به وعده پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند «و بیم دهنده» از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند «پس هر که ایمان آورد» به آنچه که پیامبران علیهم السلام با خود آورده اند «و اصلاح کرد» حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران علیهم السلام به سوی آن فرامی خوانند «پس هیچ بیمی» به هیچ وجهی از وجوه «بر آنان نیست» نسبت به آینده ای که پیش رو دارند «و نه اندوهگین می شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده اند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

«و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به سبب فسقشان عذاب می رسد» یعنی: به سبب خارج شدنشان با کفر از دایره فرمان های خدای عزوجل، به عذاب گرفتار می شوند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

«بگو» ای پیامبر ص و آله و سلم «به شما نمی گویم که گنجینه های» قدرت «خدا نزد من است» تا هر معجزه ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم «و نمی گویم که غیب را می دانم» تا از امور ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد، آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند جل جلاله پیامبرش را بر پاره ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقی را الهام می کند - که چه بسا این نیز به نوعی با امر غیبی ای پیوند داشته باشد - ولی باید دانست که این اساس و زیر بنایی نیست که یک مسلمان همه امور خویش را بر آن بنا کند.

«و به شما نمی گویم که من فرشته هستم» تا مرا به کارهای خارق العاده ای مکلف گردانید که بشر تاب و توان آن را ندارد «من جز آنچه را که به سویم وحی می شود» و

به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده‌ام «پیروی نمی‌کنم» و حتی یک سر سوزن هم از آن تخطی نمی‌نمایم «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا نابینا و بینا برابرند؟» یعنی: گمراهان و هدایت‌یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز با هم برابر نیستند «آیا تفکر نمی‌کنید» در این امر تا عدم برابری میان آنها را دریابید و آن‌گاه از روش کسانی پیروی کنید که حق را دیده و راه را یافته‌اند؟

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَايٌ وَلَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَنْقُونَ ﴿٥١﴾

«و به وسیله قرآن کسانی را که از محشور شدن در نزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده» زیرا هشدار دادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب این که خداترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشدار دادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرنده همه کسانی است که به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمه و برخی از مشرکانی که هرچند - در اصل - روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ﷺ در این مورد، صحت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرا رسیدن آن بیمناک‌اند، پنددادنشان مفیدتر و هشدار دادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهنده آن است که اولین قضیه مهم در دعوت اسلامی؛ قضیه ایمان است. چنان‌که روایت شده است که ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد.» «برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفיעی نیست» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند عز وجل هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عزوجل شفاعت و سفارش آنان را بکند تا در نتیجه از عذاب وی نجات یابند «باشد تا پرهیزگاری کنند» یعنی: به وسیله این هشدار، در زمره اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفار معترف به حشر را رد می‌کند که تصور می‌کنند؛ پدران یا بتانشان برایشان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برایشان شفاعت می‌کنند.

وَلَا تَقْرُؤُا الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوَّةِ وَالْمَشْرِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَقْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعفا و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران» یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند در حالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعیدبن مسیب می‌گوید: «مراد، ادا کنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده «چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست» نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به انگیزه رعایت حق کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی «که برایشان و از ستمکاران گردی» یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِالْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٥٣﴾

«و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم» یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم «تا بگویند» مستکبران و گردنکشان «آیا اینانند» کسانی «که خدا از میان ما بر آنان منت نهاده است» و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ در حالی که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: «آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه تر نیست؟» پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می کنید و منکر فضل فضلا می گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خدا ﷺ در آغاز بعثت، مستضعفان و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت ﷺ پیروی نکردند، که خدای عزوجل در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می شوند، تجلیل کرده است.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ
عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا إِبْهَاتًا لَوْ نُفِخَ فِيهِ نُفُوسٌ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَاِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾

«و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند» آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند ﷻ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد «پس بگو» ای پیامبر ﷺ برای خوش ساختن خاطر و تجلیل و گرامی داشت مقدمشان: «سلام بر شما». یا معنی این است: سلام خداوند ﷻ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، هر وقت آن مستضعفان را می دیدند، در سلام گفتن بر ایشان، سبقت می جستند «پروردگارتان بر خود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به

قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را¹ «آن گاه بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب آن عمل زشت «توبه کند و اصلاح نماید» آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید «بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمرزد و رحم می‌کند.

وَكَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

«و بدین سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم» در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر ﷺ! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَبِينَ ﴿٥٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نهی شدم» یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوسهای شما» یعنی: از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان که مسبب افتادن در گمراهی می‌شود «پیروی نمی‌کنم» از قبیل این خواسته که معبودان باطلتان را پرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم! «آن گاه» اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم «گمراه شده باشم و از راه‌یافتگان نباشم».

آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب، از راه‌یافتگان نبودند.

¹ باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می‌زند. نگاه کنید به تفسیر «نساء / ۱۷».

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفْضُلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصِّلِينَ ﴿٥٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هر آینه من از سوی پروردگار خود بر حجت آشکاری هستم» یعنی: من از جانب پروردگار خود به پشتوانه برهان و یقین روشنی استوار هستم و شک و هوا و هوس، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه‌گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید «و شما آن را دروغ پنداشتید» یعنی: پروردگار را، یا حجت آشکار را. «آنچه به شتاب از من می‌طلبید» از عذاب الهی «در نزد من نیست» یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست «حکم جز به دست خداوند نیست» در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجلانه عذاب، یا فرودآوردن معجزات «او گویای حق است» یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کننده حق و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کننده قضایای حق است «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» میان حق و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فصل: قضاوت و داوری است.

قُلْ لَوْ أَن عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود» یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود «همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد» زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید «و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است» به همین جهت، عذاب را - به مقتضای علم و حکمتش - در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
 يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَةٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾^(۶۱)

بعد از این گفت وگویی طولانی که خدای عزوجل میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: «و کلیدهای غیب» یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب «تنها نزد اوست، هیچ کس جز او آن را نمی‌داند» یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد.

این آیه، اباطیل و یاوه‌گویی‌های کاهنان، منجمان، رمالان و دیگرانی را که مدعی دانستن اموری فراتر از حد و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس نزد عراف (کاهن، منجم، رمال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

- ۱- کسی جز خدا عزوجل نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
- ۲- کسی جز خدا عزوجل نمی‌داند که در رحم‌ها چیست «از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین».
- ۳- کسی جز خدا عزوجل نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.
- ۴- کسی جز خدا عزوجل نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.
- ۵- و کسی جز خدا عزوجل نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد»^۱.

«و آنچه را در خشکی و دریاست» از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و غیره «می‌داند» به علم تفصیلی «و هیچ برگگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند» یعنی: هیچ برگگی از هیچ درختی فرو نمی‌افتد، مگر این که حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند «و هیچ دانه‌ای» نیست «در

^۱ برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سوره «لقمان / ۳۴».

تاریکی‌های زمین» یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن زمین «و هیچ تر و خشکی نیست» این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود «مگر این که در کتابی روشن ثبت است» که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠﴾

«و اوست آن که در شب شما را قبض روح می‌کند» یعنی: در شب شما را به خواب فرو می‌برد و ارواح شما را که به وسیله آن قادر به تمییز و تصرف می‌گردید، در آن قبض می‌کند، از این رو گفته‌اند که: خواب مرگ صغری است. «و آنچه را در روز کسب کرده‌اید» یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید «می‌داند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست «سپس شما را در آن» یعنی: در روز «برمی‌انگیزد» مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است «تا میعاد معین» یعنی: تا میعاد که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، «به‌انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد» این آیه کریمه بر احاطه علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همه احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می‌کند.

خدای عزوجل در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعبیر فوق چنین برمی‌آید که ما می‌توانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی‌حرکت می‌بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند.

البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است».

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا

يُفْرِطُونَ ﴿١١﴾

«و اوست قاهر بر بندگان خود» یعنی: حق تعالی بر کار خود درباره آنها غالب است «و بر شما نگهبانانی می فرستد» یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده است چنان که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می دارند. در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می کنند، آن گاه پروردگارشان - درحالی که او خود به کار ایشان داناتر است - از ایشان می پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می گویند: آنان را درحالی ترک کردیم که نماز می خواندند و درحالی به میانشان آمدیم که نماز می خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می نویسند - با آن که خدای عزوجل خود به همه چیز از همه کس داناتر است - همانا آوردن دلیل مادی محسوسی برای اقامه حجت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این گونه دقیق، ضبط و تدوین می شود، خود را از منہیات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می آورد. «تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می کنند» که این فرشتگان، ملک الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. توفته: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. «درحالی که آنان تفریط نمی کنند» یعنی: آن فرشتگان، در آنچه که بدان - از اکرام یا اهانت به ارواح - مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فروگذاشتی نمی کنند. در اینجا بخشی از یک حدیث شریف طولانی ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن کثیر آمده است، نقل می کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت

می کند که فرمودند: «فرشتگان در حال احتضار شخص بر بالای سر وی حاضر می شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می گویند: بیرون آی ای روح پاکیزه ای که در جسم پاکیزه ای بوده ای، بیرون آی خوشحال و ستوده، نه خشم آلود و ناستوده... و اگر شخص بدکرداری باشد، می گویند: بیرون آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده ای، بیرون آی نکوهش شده و مژده باد تو را به جوشاب و چرکاب...».

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمْ اَلْحَقُّ اَلَا لَهٗ الْحَكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِيْنَ ﴿٦٢﴾

«آن گاه به سوی خداوند - مولای برحقشان - بازگردانیده می شوند» یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی خدای عزوجل که مالک عادل آنهاست باز می گردانند «آگاه باشید که حکم از آن اوست» در دنیا و آخرت پس اگر خدانشناسان ظاهرا در دنیا با حق تعالی کشمکش می کنند، قطعا در آخرت چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست «و او سریع ترین حسابرسان است» لذا در کار حسابرسی و حسابگری به تأمل نیازی ندارد چنان که بندگان در حسابرسی به تفکر و تدبیر و تأمل نیاز دارند.

قُلْ مَنْ يُنَجِّكُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَهُ نَضْرَعًا وَخَفِيَةً لِّئِنْ اَنْجٰنَا مِنْ هٰذِهِ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ ﴿٦٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «کیست که شما را از تاریکی های بیابان و دریا نجات می دهد؟» آن گاه که «او را به زاری و مناجات پنهانی می خوانید که: اگر ما را نجات دهد» یعنی: اگر ما را نجات دهی «از این محنت» و شدتی که بر ما فرود آمده است «بی گمان از شکر گزاران خواهیم شد» برای تو به اخلاص تمام، در برابر نعمت نجات دادن مان از این سختی ها.

قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ مُشْكِرُوْنَ ﴿٦٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «الله شما را از آن» تاریکی‌ها و سختی‌ها «نجات می‌دهد و از هر کربی» کرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد «و باز شما شرک می‌ورزید» به خدای سبحان بعد از آن که به شما احسان کرد؛ با ره‌ساختنتان از چنگال سختی‌ها و محنت‌ها و غم‌ها و گرفتاری‌ها در حالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه این شرک‌گزاری را به جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه قدر غافل و ناسپاس هستید؟!»

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلِيَسْكُمُ شَيْعًا وَيَلِيَقَ بَعْضُكُم بِأَسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست توانا براین که بر شما عذابی را بفرستد» از همه اطراف و جوانبتان: «از بالای سر شما» و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک - چنان‌که پروردگار متعال، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد «یا از زیر پاهای شما» با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق وقارون را در زمین فرو برد. در حدیث شریف مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». «یا شما را گروه‌گروه به هم اندازد» یعنی: حق تعالی تواناست بر این که شما را گرفتار هواهای متضاد، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضه درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید «و شر و بلای بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشانند» چون کشتن و غارت و به اسارت گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است «بنگر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم» یعنی: حجت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به‌شیوه‌های گونه‌گون برایشان بیان می‌کنیم «باشد که بفهمند» حقیقت را پس به‌وسیله بیانهای متنوع و روشهای گونه‌گون، به‌سوی حقی که آن را برایشان

روشن ساخته‌ایم، بازگردند. در حدیث شریف به روایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از محل اقامت خود در بالای مدینه، به سوی قسمت سفلی آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزارند و ما نیز با ایشان نماز گزاریم، آن‌گاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگارم سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد. ابن کثیر نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میانشان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَنْسُتُ عَلَيْكُمْ بَوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

«و آن را قوم تو دروغ شمردند در حالی که آن حق است» یعنی: قومت قریش، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند در حالی که اینها حق و راست اند «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! «بر شما نگهبان نیستم» یعنی: من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگارم هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

«هر خبری را مستقری است» یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن

آشکار می‌شود «و به‌زودی خواهید دانست» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

«و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند» به قصد تخطئه، یا تکذیب و رد و استهزا «ببینی، از آنان روی گردان» یعنی: آنان را به‌حال خود واگذار و با آنان درگوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستنی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه‌گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز «تا وقتی که به سخنی غیر از آن پردازند» یعنی: تا سخنی را که با آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عزوجل رسول خویش و به‌تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا عز وجل توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس‌گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی می‌کند زیرا در هم‌نشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در هم‌نشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر هم‌نشینی با کسانی است که در آیات خدای عزوجل جدال و بگومگو می‌کنند. «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوردی» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز.

باید یادآور شد که بر انبیاء علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برایشان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هر کس در آیات خدای عزوجل به ناحق و در غیرصواب فروروی کرد - چه مؤمن بود، چه کافر - باید هم‌نشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با

فاسق مطلقا مکروه است، مگر این که معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسدشان باشد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَنْقُونَ مِنْ حَسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَا كُنْ ذِكْرًا لَعَلَّهُمْ يَنْقُونَ ﴿٦٦﴾

«و چیزی از حساب کافران برعهده پرهیزگاران نیست» یعنی: بر کسانی که از جدال و فروروی تخطئه‌گرانه در آیات خدا ﷻ می‌پرهیزند، از همنشینی با فروروندگان در این آیات - چنانچه با آنان همنشینی کردند - هیچ گناهی نیست زیرا گناه فرورونده در آیات الهی، بر عهده خود وی است «ولی بر آنان پنددادن لازم است» یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند «باشد که پرهیز کنند» آن گمراهان و این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیه کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اول؛ همنشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی‌هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا می‌کنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجد الحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده شد. وجه دوم این است: اگر از همنشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات خدا ﷻ برعهده شما نیست.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرْتَهُمْ أَن تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ قَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ

أَبْسَلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

«و کسانی را که دین خود را» همان دین حقی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است «به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن» و هرچند مأمور رساندن حجت به آنان هستی اما دلت را آویخته آنان نکن زیرا آنها اهل تعصب و سرسختی و گردنکشی

هستند «و زندگانی دنیا آنان را فریفته است» تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستاخیز گشته‌اند «و به وسیله این قرآن اندرز ده، مبادا کسی به سبب کار و کردارش به مهلکه افتد» اِيسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی - قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آن گاه که عذاب نازل شد: «او را در برابر خداوند نه یآوری است و نه شفيعی و اگر هر فدیهای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده شده، هر فدی و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدی از وی پذیرفته نمی‌شود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند «آن گروه» که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، هم‌آنان «اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند «برای آنان آشامیدنی‌ای از آب جوشان است» که چون آن را می‌نوشند، روده‌هایشان را قطع می‌کند «و برای آنان است عذاب دردناک» و سخت «به سبب آن که کافر بودند».

قُلْ اَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطٰنُ فِي الْاَرْضِ حَيْرٰنًا لَهُۥٓ اَصْحٰبٌ يَدْعُوْنَهُٓ اِلٰى الْهُدٰى اَقْتِنَا قُلْ اِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوْا اَمْرِيْٓ لَعَلَّكُمْ تَهْتٰدُوْنَ
لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٧١﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! به این گروه کفار «آیا به جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی» یعنی: چگونه به جای خداوند ﷻ بتانی را بپرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی‌توانند سودی به ما برسانند چنان‌که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه‌ای باشد، قطعاً سزاوار پرستش نیست «و آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرده است، بر پاشنه‌های خود بازگردانیده شویم؟» یعنی: به سوی شرک و گمراهی‌ای بازگردیم که خدای سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده

است؟ «مانند کسی که شیطانها در زمین او را از راه به در برده‌اند» آنان غولهای بیابانی، یا سرکشان از جنیان‌اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به نام و نام پدر و جدش فرامی‌خوانند و او هم - با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون می‌شوند - از آنان دنباله‌روی می‌کند اما چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی آب و علف و ناپیدایی درافگنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی می‌میرد. این است مثل کسی که بجز خدای برحق لاشریک، خدایان دروغین را به پرستش گیرد. آری! این انسان درافتاده دردام غولان بیابان: «حیران است» و سرگشته، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به درآید «برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند، که: به سوی ما بیا» یعنی: آن شخص سرگشته، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند: با ما بیا! اما او به سخن آنان گوش فرامی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند «بگو» ای پیامبر ﷺ! «بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است» یعنی: قطعاً دین راست و درست، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیر از آن هر چه هست، باطل و گمراه‌کننده است «و» بگو: «دستور یافته‌ایم به این که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم» یعنی: خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

«و این که نماز را برپا دارید و از او بترسید» یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به این که نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است «وهم‌اوست که به سویش محشور می‌شوید» یعنی: تنها و تنها به‌سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در محشر و بعد از آن تنها و تنها به دست اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو

- که در رأس آنها تقوا و نماز است - پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به شما سودی نمی‌رساند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلَهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمَلَكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَلَيْكُمْ الْغَيْبُ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

«و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به» آفرینشی «حق» یعنی: با تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبر آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست «و روزی که بگوید: موجود شو، بی‌درنگ موجود شود؛ سخن او حق است» یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد، جملگی از وی فرمان می‌برند، چرا که هرچیزی بی‌درنگ به‌دستور او موجود می‌شود و همه سخنان و کارهای او مبتنی بر حق و حکمت است پس چگونه ما به‌جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه زیانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ «و روزی که در صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آن اوست» صور: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل عليه السلام در آن می‌دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب‌العالمین است» «دانای غیب و شهود است» خدای سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست «و اوست حکیم» یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سرمی‌زند، از جمله در زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

﴿٧٤﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ آتَاكَ مِنْ بَنِيكَ إِنَّكَ إِذْ آتَاكَ مِنْ بَنِيكَ إِنَّكَ إِذْ آتَاكَ مِنْ بَنِيكَ إِنَّكَ إِذْ آتَاكَ مِنْ بَنِيكَ

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت» ابراهیم ابوالانبیاء، دهمین فرد از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان»

که هم‌اکنون به نام «اورفه» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آری! ابراهیم به پدرش گفت: «آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟» و آنها را می‌پرستی؟ در حالی که آنها شایسته الوهیت نیستند؟ این استفهام، توییحی است «همانا من تو و قومت را» که باتو در پرستش بتان موافقت «در گمراهی‌ای آشکاری می‌بینم» از راه حق و حقیقت. آری! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند ﷻ به خدایی است؟.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٧٥﴾

«و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است «به ابراهیم نمایاندم» نری: نمایاندم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای عزوجل خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجه گرداند لذا با نمایاندن گستره فرمانروایی خویش بر ابراهیم ﷺ، زمینه احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گستره ملک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمانها و زمین را به ابراهیم ﷺ بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به سوی عرش و از پایین به سوی فروترین طبقات زمین نگریست. ابن‌کثیر می‌گوید: «محتمل است که خداوند ﷻ حجابها را از برابر بینایی حسی ابراهیم ﷺ دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیم ﷺ با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی دیگر: ابراهیم ﷺ فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد «تا از جمله یقین‌کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم ﷺ نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به‌طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾

«پس چون شب بر او پرده افگند» یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند «او ستاره‌ای را دید» نقل است که ابراهیم علیه السلام ستاره مشتری، یا زهره را دید «گفت: این پروردگار من است» درباره این سخن ابراهیم علیه السلام و سایر سخنان وی در این باب - که در دو آیه بعدی می‌آید - میان مفسران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم علیه السلام این سخنان را هنگامی گفت که در دوره طفولیت خویش به سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به مثابه حکایت از حال و اعتقادات آن بت پرستان می‌گفت تا آنان را در حجت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامه حجت علیه قومش بود، نه این که به آنها باور داشته باشد. ابن کثیر این قول را که سخنان ابراهیم علیه السلام در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمل و قناعت درونی وی؛ ترجیح داده است «پس چون افول کرد» یعنی: چون آن ستاره غروب کرد «گفت» ابراهیم علیه السلام: بی‌گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکننده امور آسمانها و زمین می‌باشد پس «من افول کنندگان را» یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند «دوست ندارم».

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لِمَن يَهْدِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾



«پس چون ماه را تابان دید» یعنی: طلوع کنان دید «گفت: این است پروردگار من! آن‌گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند» به سوی راه و روش حق «قطعا از گروه گمراهان می‌شوم» یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هر کس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه

است. و چرا ابراهیم علیه السلام به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده تر است.

فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَارِئَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُورُ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ



«پس چون خورشید را طلوع کرده دید، گفت: این پروردگار من است» زیرا «این بزرگتر است» از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد «و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هر آینه من از آنچه شریک مقرر می کنید بیزارم» یعنی: از اجرام فلکی ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم علیه السلام این سخن را هنگامی گفت که برایش روشن شد که این پدیده ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع زیانی قادر نمی باشند و هیچ یک آنها هم خدای هستی نیستند، به دلیل این که افول می کنند. یا ابراهیم علیه السلام از باب مناظره، قوم خود را قدم به قدم با شیوه حکیمانه و منطقی، به سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه ای از دلیل و برهان ندارد.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

«همانا من روی خود را» یعنی: تمام و کلیت وجود و شخصیت و عبادت خود را «به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفریده است» و آنها را از کتم عدم پدید آورده است «در حالی که حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق خدا جل جلاله را با وی شریک می آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم «و از مشرکان نیستم» که چیزی از خلق خداوند جل جلاله را با وی شریک گردانم.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

از دلایلی که تأیید می‌کند؛ ابراهیم علیه السلام این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود گفت، نه از سر تأمل و گرایش به الوهیت این پدیده‌ها؛ این فرموده خداوند متعال است: «و قومش با او محاجه کردند» یعنی: با او در امر توحید ستیزه و مجادله کردند، همان توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا او را به صحت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و خشم آن خدایان بترسانند «گفت: آیا با من درباره الله محاجه می‌کنید» یعنی: در باره این حقیقت روشن که او از شریک و هم‌تا منزّه است «حال آن که او مرا هدایت کرده است» به سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ «و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم» یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست - چون سنگی که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی - هیچ بیمی ندارم «مگر آن که پروردگارم چیزی» از زیان برایم «اراده کند» در برابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و در این صورت، این زیان از سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما «و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است» و به همه چیز فراگیر است پس اگر فرود آوردن شری را بر من اراده کند، آن شر، خواه‌ناخواه به من می‌رسد «پس آیا پند نمی‌گیرید» و متذکر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

«و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی که شما از آن که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرو نفرستاده است، نمی‌هراسید؟» یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او

هیچ حجت و دلیلی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید «پس کدام یک از ما دو گروه به امن» و امان از عذاب «سزاوارتر است؟» گروه مؤمنان به خدای قوی قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و کافران به خدای قوی قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است «اگر می دانید» و برهانهای راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمیز می دهید؟.

سپس ابراهیم علیه السلام خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان راست ایمنی و ایشانند راه یافتگان» یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: چون آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی کند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته ایم؟ همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما می پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

«و آن حجت ما است» یعنی: حجت هایی که ابراهیم علیه السلام بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجت ما است «که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» یعنی: او را با آموختن این حجتها نصرت دادیم و به وسیله آنها بر قومش غلبه کرد «درجات هرکس را که

بخواهیم بلند می گردانیم» با هدایت و راهنمایی وی به سوی حق و تلقین حجت و علم و حکمت به وی چنان که درجات و مراتب ابراهیم علیه السلام را بلند بردیم «هرآینه پروردگار تو حکیم است» در بلند بردن مقام و مرتبه هرکسی که بخواهد «دانا است» به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ

وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

«و به او» یعنی: به ابراهیم علیه السلام «اسحاق و یعقوب را بخشیدیم» به عنوان بخششی از سوی خود. یعقوب علیه السلام فرزند فرزندش اسحاق علیه السلام است «و هر یک از آنان را هدایت کردیم» زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم «و نوح را» که جد ابراهیم علیه السلام است «پیش از این هدایت کردیم» این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیم علیه السلام در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می کند «و از نسل او» یعنی: از نسل نوح علیه السلام «داوود و سلیمان» فرزند وی را «و ایوب و یوسف» فرزند یعقوب «و موسی و هارون را هدایت کردیم» نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیه بعد از آنها نام برده می شود، از نسل ابراهیم علیه السلام نیستند، چراکه لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم علیه السلام است. دلیل این که خدای سبحان هدایت این گروه انبیاء علیهم السلام را از زمره نعمتهایی بر می شمارد که بر ابراهیم علیه السلام ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می پیوندد «و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می دهیم.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾

«و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم» به قولی: الیاس، همان ادریس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادریس قبل از

نوح می‌زیست درحالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزاده هارون برادر موسی - علیهما السلام - است. چنان‌که این آیات نیز بر این امر دلالت می‌کند.

ذکر عیسی در زمره نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم است. داخل بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند این است چنان‌که در حدیث شریف به روایت صحیح البخاری آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به حسن بن علی رضی الله عنهما فرمودند: «همانا این فرزندانم سید است و شاید که خداوند جل جلاله به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ وَلُوطًا وَكَأَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾

«و اسماعیل و یسع را هدایت کردیم» به قولی: یسع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس علیه السلام است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام - می‌زیستند (و) نیز هدایت کردیم «لوط را» لوط برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود «وهریک را بر عالمیان برتری دادیم» یعنی: هر یک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیاء علیهم السلام بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَجْنِبَتِهِمْ وَهَدَيْتَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾

«و برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را» هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم «و آنان را برگزیدیم» اجتناب: برگزیدن، یا خالص ساختن، یا برتری دادن است «و آنان را به سوی راه راست هدایت کردیم» یعنی: به سوی اسلام که همانا دین یگانه خداوند جل جلاله در همه عصرهاست.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیاء علیهم السلام را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیاء علیهم السلام را - که در مجموع هجده تن می‌شوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میانشان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد.

حکمت در این که انبیا: در این آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت است از این که:

۱ - داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون علیهم السلام در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون علیهم السلام حاکم بودند چنان که فرموده خداوند متعال درباره ایشان: ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمتهای آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این گونه پاداش می‌دهیم.

۲ - زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم السلام به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عزوجل ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

۳ - اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

«این است هدایت الله» یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیاء علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله جل جلاله است «که هر که را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می‌کند» از روی فضلش و هر که را بخواهد گمراه می‌گرداند؛ از روی عدلش و هدایت‌یافتگان کسانی هستند که خداوند جل جلاله ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده‌است «و اگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ

﴿٨٩﴾

«این گروه» انبیایی که ذکرشان رفت «کسانی هستند که آنان را کتاب و حکم دادیم» حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی است «پس اگر این گروه» یعنی: کفارقریش که معاندان رسول خدا ﷺ هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین «به آیات قرآن کافر شوند، بی گمان ما برای ایمان به آن» یعنی: برای ایمان به آیات قرآن «گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی شوند» نه چیزی از قرآن را انکار می کنند و نه یک حرف از آن را رد می نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده اند. همچنان از موکلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف به ایشان چنین اشاره کرده اند: «گروهی از امت من پیوسته بر حق آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زبانی رسانده نمی توانند تا آن که امر خدا ﷻ (قیامت) در رسد».

**أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَلْتَدَةُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾**

«این جماعت» انبیای ذکر شده «کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان اقتدا کن» لذا رسول خدا ﷺ در اموری که بر ایشان درباره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند «بگو» ای پیامبر ﷺ «از شما هیچ مزدی بر آن درخواست نمی کنم» یعنی: در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی طلبم «این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست» یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعم از جن و انس و همه کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعدا به وجود می آیند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاء بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ طَجَعُونَهُ قِرَاطِيسَ يُدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ

ذَرَّهُمْ فِي خَوَاضِعِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿١١﴾

«و خداوند را چنان که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان که باید شناختند، یا او را چنان که شایسته عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ «آن گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده است» یعنی: آن گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند «بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی کتابی را که موسی آن را آورده است فروفرستاد؟» شما مشرکان به فرودآوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید و از طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده‌اید، این امر را می‌دانید، از این گذشته یهودیان را در فرودآمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می‌کنید؟ «همان کتابی که» یعنی: توراتی که «روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می‌آوردید» خطاب از مشرکان به سوی یهود برمی‌گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق‌پاره‌های جدا شده و از هم شکافته‌ای می‌گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان ساختن اوصاف حضرت محمد ﷺ که در آن ذکر شده است، برآورده شود «آنچه را از آن می‌خواهید آشکار می‌کنید» از کاغذهایی که از تورات جدا کرده‌اید «و بسیاری را» یعنی: بسیاری از تورات را «پنهان می‌کنید» پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکارساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند «در صورتی که به شما» یهودیان در قرآن «آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد» آموزه‌های یهودیان از قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمد ﷺ از وحی خداوند ﷻ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافته بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب متوجه

این امت است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: چه کسی بر شما قرآنی را که در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانتان؟ «بگو: خدا» یعنی: خدا ﷻ آن را نازل کرد «آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند» یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بازی‌گوش، در ژرفای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به نام مالک بن صیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با ایشان مشاجره کرد، آن‌گاه از سرخشم گفت: (ما أنزل الله علی بشر من شیء: خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)! پس این آیه کریمه در رد پندار وی نازل شد. اما روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن عباس رضی الله عنه است که می‌گوید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

**وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّأُولِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿١٢٤﴾**

«و این» قرآن «کتابی است مبارک» یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است «که ما آن را فرو فرستادیم» بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)؟ «تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از آن آمده است» یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند جل جلاله بر پیامبران پیشین نازل کرده است «و تا مردم ام‌القری و کسانی را که پیرامون آنند» از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم «بیم‌دهی» ام‌القری (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، همچنان، به خاطر آن که مکه قبله‌گاه این امت و محل حج آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکه و هشدار دادن آنان، معنا انذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چراکه اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امت اسلام‌اند «و البته مؤمنان به

آخرت، به قرآن ایمان می آورند و آنان بر نماز خود محافظت می کنند» یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به سوی چیزی فرامی خواند که خیر آخرت به وسیله آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به وسیله آن مقدور می باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصا یاد شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْرَزُونَ عَذَابَ آلِهَتِهِمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ عِزًّا الْحَقُّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٣﴾

«و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می بندد کیست؟» همچون کسانی که گفتند: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده است. یا معنی این است: چگونه می گوید که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است در حالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا جَلَّ جَلَلُهُ دروغ بر بندد و چنین بیندارد که پیامبر است در حالی که در واقع امر پیامبر نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر - همچون تحریم حیوانات اختصاص یافته به بتان - دروغ بر بندد «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «می گوید: به من وحی شده، حال آن که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده است» همچون کسانی که به دروغ مدعی نبوت می شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم اند. آری! بی گمان خدای عزوجل انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می پندارید زیرا ادعای دروغ، شأن و شیوه رهبران کذاب جریانهای ضلالت - همچون مسلیمه کذاب، اسود عنسی و سجاح است - که به دروغ مدعی نبوت شدند «و» کیست ستمکارتر از «آن کس که گفت: به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است، نازل می کنم» چرا که بر معارضه قرآن توانا هستم و می توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «انزال» نامید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾ (اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم) «انفال/۳۱». یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیه کریمه این است که: آیه کریمه در باره عبدالله بن ابی سرح نازل شد که نویسنده وحی بود و چون رسول خدا ﷺ آیه: ﴿مُرَّ أَنْشَانُهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ را بر او املا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. آن حضرت ﷺ به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابراین، از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنان‌که داستان وی معروف است.

«و اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند» غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان - یعنی منکران وحی خدا ﷻ، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن - در سكرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بی‌گمان کار بزرگی را دیده‌ای «و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده‌اند» برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان درحالی‌که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می‌زنند: «روح‌های خود را بیرون آرید» از این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید «امروز به سبب آنچه به ناحق به خداوند نسبت می‌دادید» از انکار فرودآوردن کتابها از سوی خدای متعال بر پیامبرانش و ادعای این که خدای عزوجل شرکایی دارد «و به سبب آن که از آیات او سرکشی می‌کردید» یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبر می‌ورزیدید؛ «به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید» پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدًا كَمَا خَلَقْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَزَكَّمْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿١٤﴾

«و» می‌گوییم به آنان در روز قیامت: «همانا پیش ما تنها آمده‌اید» یعنی: یکی یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به‌کارتان نمی‌آید «چنان‌که شما را نخستین بار آفریدیم» یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آیید که در هنگام خارج شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده «و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید» خول: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به‌نفع خود استفاده کرده‌اید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جز این گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای.» «و شفاعت‌کنندگان شما را باشما نمی‌بینیم» همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) «۳/۳۹».

«همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند» با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است «به‌یقین پیوند میان شما بریده شد» یعنی: اینک در آخرت پیوند میان شما و معبودان باطلتان بریده شد «و آنچه را که می‌پنداشتید» از شرک و شرکا «از دست شما رفت» و میان شما و میان آنان، فاصله وصل نشدنی افتاد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول روایت کرده است؛ نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ

تُؤَفِّكُونَ ﴿١٥﴾

«هر آینه الله شکافنده دانه‌ها و هسته‌هاست» شکافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافنده هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. «زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد درحالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری وقوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

«و بیرون‌آورنده مرده از زنده است» یعنی: بیرون‌آورنده نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جمله فوق این است: بیرون‌آورنده مؤمن از کافر و بیرون‌آورنده کافر از مؤمن است - با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج‌شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد درحالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

«این» یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورنده این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا «الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: با آن که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾

«هم اوست که شکافنده صبح است» یعنی: شکافنده ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفریننده نور و روشنی روز است «و شب را آرامگاه گردانید» که مردم در آن از جنب و جوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به سوی انس با حق، آرام می‌گیرند «و خورشید و ماه را معیار حساب گردانید» یعنی: آنها را وسیله و نشانه حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معینی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هر یک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگان را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد «این است اندازه‌گیری آن توانای دانا» و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار و محکمی است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

﴿٩٧﴾

«و اوست آن که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های شب، به هنگام راهپیمایی تان در: «خشکی و دریا راه یابید» آری! هنگامی که راههای خشکی و دریا بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست و این یکی از منافی است که خدای عزوجل ستارگان را برای برآوردن آن آفریده است.

بی‌مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی - تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیت ستاره قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند «به یقین ما آیات خود را برای

گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم» پس تدبر و علم و معرفت است که افق روشنی را به سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٧٨﴾

«و اوست آن که شما را از یک تن» یعنی: از آدم عَلَيْهِ السَّلَام «پدید آورد» که این در عین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک‌پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است، نه دشمن مکار «پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی» یعنی: برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است. به قولی دیگر معنی این است: برای شما قرارگاهی است در رحم زنان و ودیعتگاهی است در صلب (پشت) مردان. «هرآینه آیات را به تفصیل برای قومی که می‌فهمند» و اهل درک و خردند «بیان کرده‌ایم».

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم، تعبیر: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ و در اینجا تعبیر: ﴿لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾ را به کار برد زیرا پی‌بردن به حکمت آفرینش بشر از یک‌تن واحد و تطور آن به احوال مختلف، به دقت نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد، که معنای «فقه» نیز همین است اما دانستن جایگاههای ستارگان و راهیابی به وسیله آنها در خشکی و دریا، با مقداری از دانش و مشاهده ظاهری هم ممکن است و به دقت نظر و تفکر عمیق متوقف نیست، از این جهت، تعبیر «علم» برای آن متناسب بود بنابراین، هریک از دو تعبیر فوق، مطابق مقتضای حال می‌باشد.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْوَعَهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«و اوست آن که از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به وسیله آن آب، هرگونه گیاه» یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی «را برآوردیم» تعبیر: ﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ﴾: (پس به وسیله آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود «و از آن گیاه، جوانه سبزی بیرون آوردیم» خضر: سبزیجات تروتازه است «که از آن جوانه سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم» یعنی: دانه‌های درهم‌رسته‌ای که برخی با برخی به هم پیوسته‌اند چنان‌که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، درحالی که «دانه» است. دانه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هر دو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جمله (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». «و نیزباغهایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیرهمانند - بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم علیهم‌السلام فرمان می‌دهد تا به‌سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه‌دهی و در مرحله پختگی و نضج آنها که مرحله بهره‌برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خدای عزوجل چگونه از خاک تیره‌میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: «به میوه آن چون ثمر دهد

بنگرید» که چگونه شکوفه آن ضعیف و غیرقابل بهره‌گیری است «و» نیز بنگرید به سوی «پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعا در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست» یعنی: در آنچه که به اجمال و تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدید آوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به قدرت آفریننده توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به خوبی آگاه است پس تأمل در هر بخشی از آنها، فتح بابی به سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیه (۹۹) تا (۹۵)، متضمن چهار نوع از ادله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار عزوجل قرار داریم. اسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا

يَصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک خدای عزوجل پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند «حال آن که خداوند آنان را آفریده است» یعنی: در

حالی که به قطعیت می‌دانند که خداوند عَلَّامٌ جنیان را آفریده‌است. یا: در حالی که مشرکان به‌طور قطع می‌دانند که خدای عزوجل آفریننده آنهاست پس چگونه دیگران را با آفریدگار متعال خود به پرستش می‌گیرند؟ «و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند» یعنی: مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی بر ساختند زیرا ادعا کردند که فرشتگان دختران خدایند. نصاری نیز ادعا کردند که مسیح عَلَّامٌ پسر خداست، یهود هم ادعا کردند که عزیر پسر خداست «بدون علم» بلکه از روی جهل خالص و نادانی محض «او پاک است» و مقدس «و برتر است» و فراتر «از آنچه وصف می‌کنند» برایش از سخنان باطل و بی‌اساس.

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَنَّا يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ يَكْفِي شَيْءٌ عَلِيمٌ ﴿١١١﴾

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی مبدع و نوآورنده آنها بر این وضع محکم و متین و منظم و استوار، بدون نمونه‌برداری پیشینی است «چگونه برای او فرزندی باشد» یعنی: چگونه کسی که به وصف آفرینندگی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، موصوف می‌باشد؛ دارای فرزند است؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده، به فرزندی می‌گیرد؟ از سوی دیگر، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام، خود جسم نیست تا برایش فرزندی مانندی باشد «در صورتی که برای او همسری نبوده» پس هرگاه برایش همسری وجود نداشته باشد، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است. همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند، متولد گردد در حالی که هیچ چیز از مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی ندارد؛ زیرا «او همه چیز را آفریده است» و از آن جمله فرشتگان و مسیح و عزیر را «و او به هر چیزی داناست» پس هر کس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی‌نیاز است در حالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٣﴾

«این است الله، پروردگار شما» یعنی: ذات متصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست «هیچ خدایی جز او نیست، آفریننده همه چیز است پس او را پرستید» یعنی: هر کس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیر او را نپرستید «و او بر همه چیز نگهبان است» و ناظر همه اعمال شما می باشد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٤﴾

«چشمها او را در نمی یابند» یعنی: چشمها به کنه حقیقت او نمی رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنان که خود می فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾: (در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند) «القیامه/ ۲۲ - ۲۳». همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها می رسد به طوری که هیچ پوشیده ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه درباره آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾: (چشمها او را در نمی یابند)، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده می گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده

درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از این که قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوتاه‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند درحالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه‌هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد». «و اوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾

«به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان برای شما آمده است» بصائر: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و درمقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به‌وسیله آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان‌های روشنی است که هر کس در آنها به‌چشم خرد بنگرد، حق را می‌بیند. این حجتها در آیات این سوره و غیر آن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خدا ﷺ که وحی خفی می‌باشد، تجلی یافته است. «پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود اوست» یعنی: هر کس حجت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفاد آن عمل

کند؛ این کار به نفع خود اوست «و هر کس نابینا ماند» از دیدن حجت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید «پس به زیان خود اوست» و خود او از مشاهده حقیقت کور مانده است.

بگو: ای محمد! ﷺ «و من بر شما نگهبان نیستم» تا اعمالتان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

وَكَذَلِكَ نَضْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

«و این گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید «تا مبدا بگویند: تو درس خوانده‌ای» مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این چنین، به صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید «و تا این که آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

أَتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

«پیروی کن» ای محمد! «از آنچه از جانب پروردگارت به تو وحی شده» در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد «هیچ معبودی جز او نیست» از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد «و از مشرکان روی بگردان» با عفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودنشان به نرمی و ملایمت؛ تا خدای عزوجل بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن

گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند عز وجل را در میانشان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

«و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند» یعنی: قطعا خداوند متعال قادر است بر این که همه آنان را مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به‌سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این‌رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صلی الله علیه و آله! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «و تو را بر آنان نگهبان نگردانیدیم» یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به‌سبب جرایم آنان نگردانیدیم «و تو وکیل آنان نیستی» یعنی: تو قیّم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به‌سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکه گفتند: ای محمد! یا از دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می‌کنیم و او را به‌باد دشنام و ناسزا می‌گیریم! همان بود که نازل شد: «و» ای مسلمانان! «آنها را که مشرکان جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید چراکه آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد» یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد «این‌گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در

پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم «آن‌گاه بازگشت‌شان به سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می‌سازد» و در برابر آن جزایشان می‌دهد.

چه قدر زشت و نفرت‌بار است حال کسانی که دشنام دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می‌دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! چگونه شخص پدر و مادرش را دشنام می‌دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا پدرش را دشنام می‌دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا مادرش را دشنام می‌دهد». پس در صورتی که فراهم ساختن زمینه دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این همه توییح باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام دادن خداوند تعالی و تقدس می‌شوند!

شیخ سعیدحوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از پیامدی که بر آن مترتب می‌شود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است».

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٩﴾

«و» مشرکان «با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود «که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند» یعنی: اگر محمد ﷺ معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که

مشرکان عقیده داشتند که خداوند عز وجل، خدای اعظم است، از این رو به نام اوسوگند خوردند. «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «جز این نیست که معجزات تنها در اختیار الله است» این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا عز وجل بخواهد، آن را فرود می آورد و اگر نخواهد فرود نمی آورد «و شما چه می دانید که اگر معجزه ای هم بیاید، باز ایمان نمی آورند» یعنی: ای مسلمانان! چه چیز شما را آگاه ساخته است که اگر معجزه ای برای آنان بیاید، ایمان می آورند؟ نه! چنین نیست، آنان ایمان نمی آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید.

از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با قریش گفت و گو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در پاسخ گفتند: ای محمد! به ما خبر می دهی که با موسی عصایی بود... عیسی مردگان را زنده می کرد... ثمود ماده شتری داشت و... پس تو هم برای ما از این گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می کنیم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل علیه السلام در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می خواهی، خداوند عز وجل کوه صفا را به طلا تبدیل می کند اما اگر در آن هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می کند و اگر هم می خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه کارشان توبه کند». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بلکه ترجیح می دهم که توبه کارشان توبه کند». همان بود که خدای عزوجل آیه: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...﴾ را نازل کرد.

وَنَقَلِبُ أَفْنِدَتِهِمْ وَأَبْصَرُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةً قَدْ وَنَدَرْتَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾

«و دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم» در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنم «چنان که نخستین بار به آن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاوردند» در دنیا بلکه درباره قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: شما چه می‌دانید که ما دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را دریافته و حق را نمی‌بینند بنابراین، اگر حتی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اولین بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند «و آنان را رها می‌کنیم» یعنی: در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازات‌شان نمی‌کنیم «تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند» و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند.

﴿ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَكِّيَّةَ وَلَكُمُهَا الْمَوْئِذِ الْأُولَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

«و اگر ما» درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و «فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم» تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند «و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند» یعنی: اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند، مردگانی که برای آنان شناخته شده هستند، به فرمان ما زنده ساخته می‌شدند و به آنان می‌گفتند: همانا این پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادعای رسالتش از سوی خدا عَلَّامٌ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ «و» اگر «بر آنان هر چیزی را» از جنس معجزات و نشانه‌ها «دسته دسته گردمی‌آوردیم» قبلاً: دسته‌دسته و گروه‌گروه، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده «هرگز ایمان نمی‌آوردند» به اختیار و انتخاب خود «مگر آن که خدا بخواهد» که ایمان آورند. یعنی: پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن. «ولی بسیاری از آنان نمی‌دانند» این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست

هدایت کنند. یا معنی این است: بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که حتی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات اینان برآورده هم بشود؛ باز هم ایمان نمی‌آورند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: گروهی از کفار مکه و زعمای آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان بپرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غَرُورًا
وَأَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۱۳﴾**

«و بدین گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم» یعنی: چنان‌که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که ورقه‌بن نوفل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «قطعا هیچ‌کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر این که مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان «از شیاطین انس» اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر - که از خدای ذوالجلال نمی‌ترسند («و» از شیاطین «جن» اند. شیاطین جن: فرزندان ابلیس لعنه‌الله هستند که سایر جنیان و همچنان آدمیان را گمراه می‌سازند. در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه نماز می‌خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن‌پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آری!» آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند. «بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان به ظاهر آراسته القا می‌کنند» یعنی: بعضی از آنها بعضی دیگر را به طریق پنهانی وسوسه می‌کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می‌آرایند «تا فریب دهند» با آن سخنان همدیگر را «و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند» یعنی: اگر او می‌خواست، شیاطین را از وسوسه‌افگنی

بازمی داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر ثوابشان بیفزاید «پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند» بر تو و بر خداوند عز و جل «واگذار» زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می گرداند.

وَلِنَصِّغَنَّ إِلَيْهِ أَفْعَدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

«و» شیاطین سخنان فریبنده به ظاهر آراسته را القا می کنند «تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند» یعنی: تا دلهای باطل پرستان و عاشقان دنیا به سوی باطل و به سوی ظاهرآرایی های شیاطین انس و جن، میل کند «و تا» این باطل پرستان «آن» فریب و سخن باطل «را بپسندند» برای خود، بعد از گوش سپردن و گرویدن به آن «و تا هر چه عمل کننده آنند، بکنند» از گناهان و معاصی ای که لایق شأنشان است.

أَفَعَبَرَ اللَّهُ بِتَنبِيءِ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «آیا داوری جز خدا طلب کنم؟» حق تعالی به پیامبرش دستور می دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونگی داوری جز او می طلبند: «با این که اوست که این کتاب را به سوی شما واضح شده فر فرستاد» یعنی: کتابی را به شما فر فرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکننده میان حق و باطل و به طور مفصل جوابگوی همه قضایاست «وکسانی که بدیشان کتاب داده ایم» یعنی: اهل کتاب «می دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به راستی فرو فرستاده شده است» و به این حقیقت علم راسخ دارند، هر چند که اظهار انکار و مکابره کنند، چرا که نزد آنان در کتب منزله الهی - چون تورات و انجیل - بر این حقیقت دلایل روشنی وجود دارد «پس، از تردیدکنندگان مباش» نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شک و تردید

می‌کنم و نه سؤال می‌نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شک از سوی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. یا خطاب متوجه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در این که اهل کتاب به حق و حقیقت دانا هستند، از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾

«و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است» یعنی: بی‌گمان خدای عزوجل وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است «کلمات او را دگرگون‌کننده‌ای نیست» نه در آنها خلافی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییردهنده‌ای است «و او شنوای دانا است» شنواست به آنچه می‌گویند، دانا است به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾

﴿١١٦﴾

«و اگر از بیشتر اهل زمین» یعنی: از کفار «فرمانبرداری کنی» زیرا آنان اکثریت هستند «تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و از دین وی به بیراهه می‌کشند. آری! سنت خدای سبحان در خلقتش بر آن رفته‌است که حق جز به دست اقلیتها پای نمی‌گیرد اما اکثر مردم، پیرو خواهشها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و «جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند» وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر پندارهای بی‌اساس در اندیشه دینی بشر «و جز این نیست که دروغ می‌بافند» یعنی: آنان در ادعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به هم می‌بندند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

«بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است» پس ادعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ عَلَيْكُمْ أَن لَكُمْ مِنْهُ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْتُمْ ۗ وَإِن كُنْتُمْ مِنْهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

«پس، از آنچه نام خدا به هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید» و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدین، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ بر آن برده شود، حلال است «اگر به آیات او» یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی «ایمان دارید» فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ۗ

وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

«و شما را چه شده‌است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟» یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز می‌دارد، بعد از آن که خدای عزوجل خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است «حال آن که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل برایتان بیان کرده‌است» یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصل و روشن که هیچ جایی برای شک و شبهه برایتان باقی نمی‌گذارد، با این فرموده خود: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...﴾ «انعام / ۱۴۵» - که تفسیر آن بعدا می‌آید - بیان کرده است. همچنین بیان محرمات در آیات (۵ - ۱) سوره «مائده» نیز گذشت «جز آنچه بدان ناچار باشید» یعنی: جز محرماتی که به خوردن آن ناچار و مضطر باشید زیرا ضرورت، حرام را مباح می‌گرداند «و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند»

همانند کفاری که حیوانات «بحیره» و «سائبه» و مانند آنها را بر خود تحریم کردند^۱ و نیز همه کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوی و هوس خود، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم، پیروی از جهل و گمراهی است چنان‌که در میان بسیاری از ملتها محرماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوی و هوس و نادانی می‌باشد «بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران» از حق به‌سوی باطل «داناتر است».

وَذُرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿۱۳۰﴾

«و گناه آشکار و پنهان را رها کنید» گناه آشکار: گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان: افعال قلب است. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می‌دهید، همه را ترک کنید. به‌قولی دیگر: مراد زنای علنی و زنای پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمان رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع الناس عليه: گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم بر آن آگاه شوند». «بی‌شک کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، جزا داده خواهند شد» در قیامت «در برابر آنچه که می‌کردند» در دنیا.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَيْكُمُ الْأُولِيَاءَ ۚ لِيُجَدِّدَ لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۳۱﴾

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید» چون حیوانات مردار (خودمرده) و آنچه که به نام غیر خدا جل جلاله ذبح شده است. اما حیوانی که مسلمان آن را ذبح کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله جل جلاله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت

^۱ نگاه کنید به تفسیر «مائده/۱۰۳».

تناول آن می‌گردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام خدا (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آن را - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام خدا عز وجله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خودمرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا عز وجله ذبح گردیده‌اند. «وَأَنْ قَطْعًا فَسُقُ اسْت» یعنی: خوردن گوشت حیوانی که به نام غیر خدا عز وجله ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن، بیرون رفتن از دایره فرمان حق تعالی و حکم وی است «و هَرَأَيْنَهُ شَيَاطِينَ وَسُوسَةَ الْقَا مِي كُنْتُمْ بِهِ سَوِي دُوسْتَانِ خُويش تَا بَا شَمَا خُصُومْتُمْ كُنْتُمْ» یعنی: شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افکنند که پایه خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان: «شگفتا! از آنچه که خدا آن را کشته است، نمی‌خورید اما از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید، می‌خورید؟»، که این القای باطل، آنان را به خوردن حیوانات خودمرده و جدال با شما در این امر، بر می‌انگیزد «و اگر از آنان فرمانبرداری کنید» در امر و نهی‌شان و در مورد حلال شمردن حلالهای خدا عز وجله «قَطْعًا شَمَا هُم مُشْرِكُ هَسْتُمْ» مانند آنان زیرا هر کس به حلال کردن چیزی که خداوند عز وجله آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافر است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾ نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میانشان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند عز وجله با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ
مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

«آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم» یعنی: کافر بود پس به سوی اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست «و نوری به او بخشیدیم که با آن میان مردم راه می‌رود» مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی «همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها» ی کفر و گمراهی «است و از آن بیرون آمدنی نیست» و زمینه و فضای این را که از کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ «بدین سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده است».

از زیدبن اسلم در بیان سبب نزول نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما خدای عزوجل عمر رضی الله عنه را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابوجهل را در کفر و گمراهی‌اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند: «بارخدا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر رضی الله عنه مستجاب گردید. ابن کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می‌شود».

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ
وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

«و بدین گونه» که بزرگان مکه را فاسقان آن قرار دادیم «در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند» مکر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حيله و نیرنگ یا چرب‌زبانی است و معنای آن در

اینجا: گردنکشی و ستم و به‌کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت باراه استقامت می‌باشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به‌یادآوری از آن‌روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند «و بی‌گمان مکر نمی‌ورزند مگر در حق خود» یعنی: وبال و فرجام بد مکر ورزیدنشان به خودشان برمی‌گردد «و درک نمی‌کنند» این حقیقت را از فرط جهل و فروری‌شان در خواهش‌ها و هوسهای پلید.

آری! سنت خدای عزوجل در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید می‌کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می‌باشد.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

«و چون آیتی بر آنان بیاید» یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای عزوجل بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برایشان معجزه‌ای بیاوری؛ «می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما نیز داده شود» مرادشان این است که: ایمان نمی‌آورند مگر آن که به وحی و رسالت برگزیده شوند «خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد» زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به‌دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله ﷻ و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که خواهد می‌بخشد پس بدانید که انتخاب الهی براین قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمد ﷺ، رسول برگزیده و محبوب خویش قرار دهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از وائله بن اسقع روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش،

بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا». «به‌زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید» صغار: خواری و ذلت و رسوایی است «و عذابی سخت به‌سبب آن که مکر می‌کردند» زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به‌سبب کبری که در دل‌هایشان وجود داشت.

این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است؛ درباره ولیدبن مغیره نازل شد که گفت: اگر به‌راستی نبوت حق بود، بی‌گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنا از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می‌باشم!

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

«پس هر که را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده می‌کند» یعنی: دلش را باز و گشاده می‌کند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد. در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول‌الله! چگونه سینه انسان راه‌یافته گشاده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «نور یقذف فیهِ، فینشرح له وینفسح: نوری است که در او افکنده می‌شود پس سینه‌اش از آن نور، باز و گشاده می‌شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه‌ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالِاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ لِقَاءِ الْمَوْتِ: آری! نشانه آن رجوع به‌سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند ﷻ «بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ می‌گرداند در نهایت تنگی» به‌طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت‌نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی سینه‌اش را برای پذیرش

«لا اله الا الله» تنگ می گرداند تا بدانجا که این کلمه طیبه به آن وارد نمی شود». زجاج می گوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه تنگی می کند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می باشد زیرا حقیقت علمی ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فراخوانده می شود - درحالی که برای وی گمراهی مقدر شده است - به حالت حسی کسی تشبیه می کند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه تنگی می کند، گویی می خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی می شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می شود؛ آوردن این آیه معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد. «این گونه خداوند رجس را بر کسانی که ایمان نمی آورند می اندازد» رجس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٦﴾

«و این راه پروردگار توست» یعنی: راهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همراهان مؤمنان بر آن هستند، دین پروردگار عزوجل است «که مستقیم است» و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست «هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می پذیرند» یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند «به روشنی بیان کرده ایم».

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿١٣٧﴾

«برای آنان» یعنی: برای این گروهی که پند می پذیرند «نزد پروردگارشان دارالسلام است» دارالسلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن رو مستحق این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم

از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند «و او ولی آنان است» یعنی: خداوند عز وجل مددکار و کارساز و متولی امر آنان است تا آن که درحالی به بهشت درآیند که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند «به سبب آنچه می کردند» یعنی: به سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

**وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا
اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِيدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾**

«و روزی که خداوند همه آنان را یکجا حشر کند» یعنی: همه بشر و جن را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: «ای گروه جنیان» یعنی: ای شیطانهای جنی «از آدمیان پیروان بسیار گرفتید» یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا درحکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. «و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند» یعنی: پیروانشان از کفار انسی، در پاسخ به آن فرموده حق تعالی می‌گویند: «پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم» بهره‌برداری جنیان از آدمیان، لذت‌گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است اما بهره‌مندی آدمیان از جنیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیت و هم‌قطاران‌شان، جنیان را در القائاتشان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذت می‌بردند و کاهنان و عرفان هم در برابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند «و به میعادى که برای ما مقرر داشته بودى، رسیدیم» یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت خوردن بر گذشته و اعترافی از سوی‌شان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. «خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست» یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست «جاودانه درآیند مگر آنچه خدا بخواهد» مگر در آن وقتی که خداوند عز وجل، نبودنتان را در دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به

عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآید «بی‌گمان پروردگار تو حکیم داناست» به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می‌دهد.

روایت شده‌است که ابن عباس رضی الله عنه در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ‌کس سزاوار نیست که بر خدای عزوجل در مورد خلقتش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن عباس رضی الله عنه این است که نباید کسی حکم خدا جل جلاله را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

وَكَذَلِكَ نُؤَيِّدُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٣﴾

«و این‌گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم» یعنی: این‌گونه ستمکاران جن را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرار می‌دهیم؛ «به کیفر آنچه می‌کردند» یعنی: مسلط ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی دیگر، به سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه‌آلودشان است. از اعمش روایت شده‌است که گفت: «ازسلف صالح شنیدم که می‌گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عزوجل بدترین مردم را بر مردم حاکم می‌کند». فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می‌گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ لِحَيَاةِ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

«ای گروه جن و انس» یعنی: روزی که آنان را محشور می‌کنیم، به آنان از باب سرزنش می‌گوییم: ای گروه جن و انس! «آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟» یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند جل جلاله را بر انس و جن

تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می شنوند. «می گویند: بر خود اعتراف کردیم» که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجت خدای عزوجل بر آنان در فرستادن پیامبران واجب گردیده است «و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود» زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دلهایشان به سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت «و بر خود گواهی دادند که کافر بوده اند» در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضد خودشان است.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفْلُونَ ﴿١٣٦﴾

«این» فرستادن پیامبران و خواندن آیات «به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کننده شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند» آری! خدای عزوجل هلاک کننده مردم شهرها به ستم نیست زیرا او برتر از آن است که ستم کند بلکه به امتهای عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به سوی مردم، پرده پندار و غفلت و بی خبری را از جلو روی آنان برمی دارد. یا معنی این است: خداوند عز وجل هلاک کننده شهرها نیست به سبب ستمی که کرده اند، مگر بعد از برپا کردن حجت بر آنان.

وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٧﴾

«و برای هر یک طبق کار و کردارشان درجاتی است» برای هر یک از دو گروه جن و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی - در بهشت یا دوزخ - است «و پروردگارت از آنچه می کنند، غافل نیست» ابویوسف و محمد - رحمهما الله

- با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿١٣٣﴾

«و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است» یعنی: خدای سبحان از خلقش بی‌نیاز است، نه به خودش نیاز دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می‌رساند، نه کفرشان به وی زیانی اما با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منتهای فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافی همیشگی قرار دهد «اگر بخواهد، شما را از میان می‌برد» و با عذاب ریشه‌کن می‌کند ای بندگان نافرمان! «وبعد از شما» یعنی: بعد از نابود ساختنتان «هر که را بخواهد» از خلقش «جانشین می‌سازد» از آنان که نسبت به شما در برابر او فرمان پذیرترند «همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد» به قولی: مراد از آن قوم، سرنشینان کشتی نوح عليه السلام اند.

إِنْ مَأْتُوا عِدُونَ لَأَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾

«قطعا آنچه به شما وعده داده می‌شود» از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت «آمدنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند عز وجل خلف وعده نمی‌کند «و شما گریزنده نیستید» از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید. اعراب می‌گویند: «أعجزني فلان: فلان مرا درمانده ساخت»؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند. این تعبیر رد کننده این پندار مشرکان است که می‌گفتند: «من مات فقد فات: هر کس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به در برد». از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حدیث شریف فرمودند: «یا بنی

آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتى، والذي نفسي بيده إنما توعدون لآت وما أنتم بمعجزين: ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده‌اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَفْقَهُمْ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ



«بگو» ای پیامبر ﷺ «ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید» این جمله دارای دو معنی است:

۱ - بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جاده هدایت روان هستید.

۲ - هرچه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی تان پای بفشارید.

«من نیز عمل کننده‌ام» من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمیتی بدهم، بر راه و روش و برنامه خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم «به‌زودی خواهید دانست» چه کسی برحق است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست «که عاقبت پسندیده سرا» یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت «از آن کیست» آیا از آن ماست یا از آن شما؟ «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: کافران «رستگار نمی‌شوند» آری! خدای عزوجل وعده‌اش را برای پیامبرش محقق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلط گردانیده مکه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کل جزیره‌العرب مسلط گردانید و همه اینها در حیات آن حضرت ﷺ روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی انذار و هشدار را که تعجیز و تحدی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به‌کار برده است.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَهَذَا
 لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ
 إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣﴾

در آیات ذیل، خدای عزوجل انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، در میان می‌گذارد، که نوع اول عبارت است از: «و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خود او آفریده‌است، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که: این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرر کرده‌ایم» یعنی: کفار عرب برای خداوند ﷻ از آنچه خود از کشت و میوه درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده، سهمی مقرر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرر کرده و آن را صرف متولیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرر کرده بودند، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند: خداوند از این وجوه بی‌نیاز است. یا اگر چیزی از سهم خداوند ﷻ در سهم بتان در هم می‌آمیخت، آن‌را به حال خود واگذاشته و می‌گفتند: خدا بدان نیازی ندارد. ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند ﷻ در می‌آمیخت، آن را جدا کرده و می‌گفتند: بتان بدان نیازمندند. «پس آنچه خاص شرکایشان بود، به خدا نمی‌رسید» یعنی: به مصارفی نمی‌رسید که خداوند ﷻ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده، همچون صدقه، صلہ رحم و اطعام میهمان «ولی آنچه خاص خدا بود، به شرکای آنان می‌رسید» یعنی: آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند «چه بد حکم می‌کنند» در این که خدایان باطل خود را بر خدای سبحان برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند. قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال، صرفاً بر پندار غلط آنان متکی است، که خداوند ﷻ نه آنها را بدان امر کرده، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برایشان مشروع گردانیده است.

وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وَيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

نوع دوم از احکام اختراع کرده اهل جاهلیت عبارت بود از: «و این گونه» که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا ﷻ و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند، همین گونه «شرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانشان را آراستند» یعنی: شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند «تا آنان را هلاک کنند» یعنی: تا سرانجام، آن دختران و پسران بی گناه را هلاک کنند، با کشتن و زنده به گور کردن به ناحق آنان. یا شیاطین، مشرکان را با گمراه کردنشان هلاک و نابود کنند «و تا مشتبّه» و درهم و برهم «سازند» شیاطین «بر آنان دین شان را» و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برایشان مشروع است، با آنچه که مشروع نیست، فرق بگذارند. بعضی گفته اند: مراد از شرکا در اینجا، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده داران اند که زنده به گور کردن دختران را از بیم نیازمندی یا به اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی، در چشم و دل مشرکان می آراستند. همین طور به نام خدای بزرگ سوگند یاد می کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معین را ذکر می کردند) از اولاد پسر عنایت نماید، یکی از آنان را برای او قربانی می کنند چنان که عبدالمطلب، چنین نذر کرد و قرعه به نام عبدالله پدر پیامبر اکرم ﷺ برآمد، و سرانجام او با فدیّه دادن صد شتر، از ذبح وی منصرف شد «و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند» یعنی: این جنایت از سوی آنان به اراده تکوینی خداوند ﷻ سرزد، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است «پس آنان را با آنچه افترا می بندند واگذار» یعنی: آنان و افترا بستن شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمالشان به تو زیانی نمی رساند.

وَقَالُوا هَذِهِ أَمْثَلُ الَّذِي أَتَيْنَا بِهَا لَآ يَنْفَعُكُمْ فِيهَا لَآ يُغْنِيكُمْ عَنْهَا وَاللَّهُ حَرْمٌ لِّمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 وَأَمْثَلُ لَآ يَذْكُرُونَ أَسْمَآءَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿١٣٨﴾

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: «و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است» یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ کس نباید از آن بخورد، به زعم خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصرأ حق استفاده از آن اموال را داشتند «و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است» و آن عبارت است از: حیوانات «بحیره»، «سائبه» و «حام» که به نوعی توتّم عصر جاهلی بودند.¹ پس از روی جهالت، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می کردند «و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی گیرند» این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می کردند، نه به نام خداوند ﷻ. بعضی گفته اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی رفتند تا بر پشت آنها نام خدا ﷻ را ببرند «به محض افترا بر خدا» یعنی: در این ادعای خود که این اعمال از دین خدا ﷻ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می بستند «خداوند به زودی آنان را در برابر آنچه که افترا می بستند، جزا خواهد داد».

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مِّمَّنَّ فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفْتُمْ إِنَّهُمُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾

«و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است» مراد آنها جنین های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود «خاص مردان ماست» یعنی: فقط برای آنها حلال است «و بر همسران ما حرام است» مرادشان همه زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان

¹ نگاه کنید به تفسیر «مائده/103».

حلال و برای زنان حرام گردانیدند «و اگر مرده باشد» یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد «پس آنان همه در آن» یعنی: در جنین مرده «شریکند» و مرد و زن هر دو از آن می‌خورند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می‌زاید، آن را ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است». «خداوند به زودی وصف آنان را جزا خواهد داد» یعنی: به زودی در برابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد «زیرا او حکیم» است در افعال و اقوال و شریعت و مقدرات خویش «دانا است» به عقیده و اعمال خیر و شر بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

**قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾**

«هرآینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را «کشتند» با زنده به گور کردنشان «از روی سفاهت و نادانی» نه از روی حجت عقلی یا شرعی «زیانکار شدند» سفاهت: سبک مغزی، کم‌خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم‌خردی ندانستند که این خداوند عَلَّمَهُمْ است که روزی دهنده فرزندانشان است، نه خودشان (و) نیز زیانکار شدند کسانی که «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند «از روی افترا به خداوند» زیرا خدای سبحان هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است «در حقیقت آنان گمراه شدند و راه یافته نبودند» به سوی راه صواب در این حرام ساختن‌های خویش.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سوره انعام: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا...﴾ را بخوان».

❖ **وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُمُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** ﴿۱۴۱﴾

«و اوست کسی که باغهای داربست دار» یعنی: برداشته شده بر ستونها «و بدون داربست را» یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند «پدید آورد» به قولی: درختان داربست دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به وسیله ستونها برپا می شود تا شاخه ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون دار «و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است» یعنی: بر وبار و طعم و لذت و میوه آن و دانه یا گوشتی که از آن می خورند، گوناگون است. بدین سان خدای عزوجل با این گوناگونی طعمها و لذتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی اش را بر بندگانش منت می گذارد «و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک دیگر و غیر شبیه اند» در رنگ و طعم خود. تفسیر این مفاهیم در آیه (۹۹) گذشت «بخورید از میوه های آن چون میوه داد» هرچند که آن میوه به پختگی نرسید «و حق آن را در روز بهره برداری از آن بدهید» به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه رحمته الله با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمر رضی الله عنهما روایت

کرده‌است، پرداخت زکات را در هرآنچه که از زمین می‌روید، چه مواد خوراکی باشد یا غیر آن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش آبیاری می‌شود، نصف عشر است.»

اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات - به قول راجح که همانا رأی ابوحنیفه رحمته الله است - روز چیدن یا روز درو کردن است «ولی اسراف نکنید» یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن «که او اسراف‌کاران را دوست ندارد» زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حد در گذشته‌اند.

ابن جریر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه **﴿وَلَا تُسْرِفُوا...﴾** درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد که خرماهای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر این که او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را با چنان دست و دلبازی‌ای اطعام کرد که هیچ چیز برای خودش باقی نماند.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسٌ كَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٤﴾

«و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و فرس دهنده را» یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت‌گانه‌ای را پدید آورد که در آیه بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرس‌دهنده‌اند. حموله: حیوان باری، یعنی شتر است اما فرس: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرس می‌سازند. بعضی گفته‌اند: حموله؛ شتران بزرگ‌سال اند و فرس: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود «از آنچه الله» از این اشیاء «شما را روزی داده است بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید» چنان‌که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند جل جلاله حرام نکرده و حلال ساختن آنچه که او حلال نگردانیده «هرآینه

او برای شما دشمنی آشکار است» پس همیشه شیطان لعین را در امر دیتان متهم و محکوم بدانید.

ثُمَّ نَبِيَّةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَمَّا الْأَنْثَىٰ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمِنْ مَرْءٍ مُّذْنَبٍ وَأَمَّا الْعَجُوزُ فَحَرَمٌ وَلَا نَكاحَ لَهُمْ وَلَا حَرَمٌ لَهُمْ وَالْبَغَاةُ غَيْرُ حَرَمٍ وَأُولَٰئِكَ أَهْلِ الْمَكَارِهِمُ لَا يَحْكُمُونَ فِي الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمَكْرُوهُونَ

در بیان سبب نزول آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«آفرید» برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کرک و پشم «هشت جفت را» یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود «از گوسفند دو قسم» نر و ماده. ضأن: گوسفندان دارای پشم‌اند «و از بز دو قسم» نر و ماده. معز: برخلاف ضأن، گوسفند موداری است که گوشهای کوتاهی دارد «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟» مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است «یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» این استفهام؛ انکار و توییح بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رحم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به نظر شما ماده بودن حیوان سبب حرمت آن است، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است، باید هر حیوان نری حرام باشد، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه جنین‌ها حرام باشند، نه فقط جنین حیوان ماده پس علت و قیاس شما همه فاسد است. «مرا از روی علم خبر دهید» یعنی: به علمی که مستند به خبر خبردهنده صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید پس نقلی صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید «اگر راستگو هستید» در این که خدای متعال آنها را حرام کرده است.

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی خدای عزوجل می‌فرماید: ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره‌برداری بنی‌آدم آفریده‌ایم.

**وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالَّذِكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإِنثَيْنِ أَمْ أَسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
أَرْحَامُ الْإِنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾**

«و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم» یعنی: نر و ماده «آفرید. بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رحم‌های آن دو ماده در بر گرفته است؟» استفهام همچون آیه قبل انکاری و توبیخی است. پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: «مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟» یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند ﷻ به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا ﷺ فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت ﷺ دنباله آیه را خواندند: «پس چه کسی ستمکارتر است از آن‌کس که برخدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟» یعنی: هیچ‌کس از آن‌کس که بر خدا ﷻ دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند «بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَيْزِرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلْيَنْزِلْ رِجْسًا غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در آنچه به من وحی شده است» تا ساعت نزول این آیه - زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید - «هیچ چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم» از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در مورد چهارپایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم «مگر آن که مردار باشد» مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون‌ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است «یا گوشت خوک زیرا که این» یعنی: خوک «پلید است، یا آنچه که از روی فسق به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده باشد» یعنی: به نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروروی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس، ابن عمر و عایشه رضی الله عنهن روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: ﴿قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...﴾، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کرد - اگر این آیه مکی نمی‌بود - اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوده، متردیه و نطیحه)

است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد.¹ به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال‌دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم ﷺ به اثبات رسیده است. «پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی ناچار» به خوردن این محرمات «گردد، قطعاً پروردگار تو» بر شخص مضطر و ناچار چنانچه از محرمات یادشده تناول کرد «آمرزنده مهربان است»².

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خدای عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود».

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْفَنَرِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٦٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال روشن می‌سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرماتی است که در این آیه ذکر می‌شود پس اهل جاهلیت از کجا و با چه استنادی چیزهای خاصی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه در تورات آمده است و نه در قرآن؟

«و بر یهود هر جانور ناخن‌داری را حرام ساختیم» از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرنده‌گان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند اما چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان

¹ نگاه کنید به تفسیر آیه سوم از سوره «مائده».

² تفسیر «مضطر» و حالت «اضطرار» در سوره «بقره» آیه (۱۷۳) گذشت.

دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود.» (و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم) که عبارت از: پیه کلیه‌ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبه آنها قرار دارد. آن‌گاه حق تعالی پیه پشت و روده‌ها و استخوانها را از این تحریم استثنا کرده فرمود: «مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده‌هاست، یا آنچه به استخوان چسپیده است» در تمام مواضع بدن حیوان و از آن جمله دنبه وی زیرا دنبه به استخوان دم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی، بر یهودیان حرام نیست «این» تحریم «را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم» یعنی: این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده، اساساً از پاکیزه‌هاست اما به مثابه کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان، بر آنان حرام گردانیده شد «و همانا ما راست‌گوییم» در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود، اصلاً درست نیست. یا معنی این است: ما در کیفری که به آنان دادیم، عادل هستیم.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

«پس اگر تو را دروغگو انگاشتند» یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (۱۳۹ - ۱۳۸) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، تو را دروغگو شمردند؛ «بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است» و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان «ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده نمی‌شود» زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت واسعه باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند.

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) با هم پیوست گردانیده شده و این شیوه قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
 وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا قَوْمٌ يَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾

«زود باشد که مشرکان» قریش و غیر آنان «بگویند» بر سبیل مناظره و شبهه پراکنی:
 «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را» خودسرانه
 «تحریم نمی‌کردیم» هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند، حق
 است و اگر حق نمی‌بود، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا
 آنها را به فرو گذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن
 آنچه که او حرام گردانیده، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده، این بدان
 معنی است که او از این اعمالشان راضی بوده است «پیشینیان آنان هم به همین‌گونه
 تکذیب کردند» یعنی: پیشینیانشان هم با استناد به همچو حجت‌های بی‌اساسی،
 پیامبران خویش را تکذیب کردند «تا آن که عقوبت ما را چشیدند» و عذاب خویش
 را بر آنان فرود آوردیم. پس اگر حجت آنان درست می‌بود، خدای سبحان به آنان
 عذاب نمی‌چشانید «بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید»
 یعنی: آیا دلیلی بر این امر در دست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز به
 حلال‌سازیها و حرام‌سازیهای شما راضی بوده است؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که
 صرف وقوع فساد از سوی شما، به هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دلالت
 نمی‌کند، چرا که مشیت باری تعالی در همه حال، عین رضای او نیست «شما جز از
 گمان پیروی نمی‌کنید» یعنی: حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و
 اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی
 و اشتباه ندارند «و شما جز دروغگو نیستید» یعنی: شما فقط دروغ و خیال به‌هم
 می‌بافید.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْتُكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «حجت رسا و روشن» که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها، پندارها و توهماتشان در برابر آن هیچ می‌شود «از آن خداوند است» و مختص و ویژه اوست «پس اگر خدا می‌خواست» که همگی شما را یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال، هدایت کند، «قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد» و چون فرشتگان شما را خلقتاً همیشه مؤمن و مطاع می‌گردانید تا در حوزه انتخاب و اراده و تمیز دادن میان خیر و شر و حق و باطل، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی - هر دو - را بر اسباب آنها معلق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند - به توفیق خویش - هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند - به عدل خویش - گمراهی را آفرید.

قُلْ هَلْ مِمَّنْ شُهِدَ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا إِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعِ

أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «گواهان خود را که گواهی می‌دهند به این که خدا اینها را» یعنی: این اشیای پنداری شما را «حرام کرده است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند» بدون علم و اطلاع و فقط از روی گرافه‌گویی و تعصب «تو با آنان شهادت نده» یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو «و از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پیروی نکن» زیرا آنان سردمدار دروغ انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند «و آنان با پروردگار خود هم‌تا قرار می‌دهند» یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - هم‌تایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خردهایی این‌چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟. آیه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می‌نمودند.

﴿ قُلْ تَعَالَوْا أَنزَلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمَلِيٍّ مَخْنُوعًا نَزَّوْقَكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَنَّمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾

ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمود: هر کس می خواهد به وصیت مهر شده رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بنگرد، باید آیات «۱۵۳-۱۵۱» از سوره «انعام» را بخواند:

«بگو» ای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «بباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برای شما بخوانم» این محرمات الهی عبارت‌اند از: «این که چیزی را با او شریک قرار ندهید» یعنی: نخستین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. «و به پدر و مادر احسان کنید» با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. «و فرزندان خود را از بیم املاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم» زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند. «وبه فواحش» یعنی: گناهان «نزدیک نشوید» و از آن جمله است زنا و لواط «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. «و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته است، جز به حق نکشید» کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به سبب ارتکاب زنا در حال احسان و کشتن آن به سبب ارتداد، از حق است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنها را مشروع گردانیده است. چنان‌که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن مسعود رضی اللہ عنہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنا یا مرد زنی یا زن

شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است «باشد که شما بفهمید» امر و نهی خداوند متعال را.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّانِكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٦﴾

«و به مال یتیم نزدیک نشوید» یعنی: به هیچ وجه متعرض مال یتیم نشوید «مگر به» شیوه و «نحوه‌ای که» آن شیوه «هرچه نیکوتر باشد» نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نمو مال وی، در آن نهفته باشد «تا زمانی که به حد رشد» یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» و آن زمانی است که یتیم در تصرفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و به‌هنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. «و پیمان‌ه و ترازو را به قسط» یعنی: به عدالت تمام در دادوستد «بیمایید» در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمان‌ه و وزن است.

«هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم» در تمام تکالیف شرعی و از آن جمله تکلیف پیمودن پیمان‌ه و ترازو به شیوه عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن در آن ممکن باشد «و چون سخن گویند» در داوری، یا شهادت، یا جرح، یا تعدیل¹ «پس انصاف را رعایت کنید» و در سخن خویش جویای صواب باشید، لذا به‌خاطر رعایت نزدیکی کسی، یا به انگیزه دوری کسی؛ روش متعصبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حق و عدل، به‌سوی دوستی - به‌خاطر دوستی‌اش - متمایل نشوید و بر دشمنی - به‌صرف دخالت دادن انگیزه دشمنی خود با وی - اجحاف و ستم

¹ حکم به بطلان صحت روایت، یا ادای شهادت کسی را به‌خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید «هرچند» آن صاحب دعوی، که سخن به نفع یا علیه اوست «صاحب قرابت باشد» با شما. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«و به عهد الله وفا کنید» یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با خدا عزوجل عهد بستید، به آن وفا کنید. همچنان کسی که اسلام آورده است، درحقیقت با خدای عزوجل بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی نیز می‌شود. پس نهمین حرام عهدشکنی است. «اینها» که ذکر شد «خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: با امری مؤکد و محکم، شما را به آنها فرمان داده است «باشد که پند گیرید» و از آنچه خدا عزوجل شما را از آن نهی کرده، خود را باز دارید.

**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّوْنُكُمْ
بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾**

«و بدانید که این است راه راست و درست من» یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است «پس» فرمان من به شما این است که «از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید» یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راههای متضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید «که این راهها شما را جدا می‌کنند» یعنی: دور می‌افکنند و منحرف می‌کنند «از راه الله» یعنی: از راه راست الله عزوجل که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیه کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و گمراهی و متکی بر هواها و اندیشه‌های انحراف انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای

دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرامی خواند. آن گاه آیه کریمه: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا...﴾ را تلاوت کردند. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید» و از پیروی هوی و هوسها بپرهیزید.

از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می کند؟ سپس تلاوت نمودند: ﴿قُلْ تَمَالَوْا أَنْتُمْ...﴾ تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آن گاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر خدا صلی الله علیه و آله است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خدای عزوجل او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می دهد و اگر خواهد، از وی درمی گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است.

ملاحظه می کنیم که حق تعالی آیه اول از این سه آیه را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ﴾، آیه دوم را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ و آیه سوم را با ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ به پایان آورد، که مناسبت هریک از تعابیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسانها تعقل و تفکر کنند، به هوش می آیند و پند می گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرّمات پرهیز کرده و به تقوی می گرایند پس هر یک از آنها زمینه ساز دیگری است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِهِمْ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾

«آن گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم» تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه هایی که ذکر شد، در شریعت های الهی دیگر نیز آمده

است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. ﴿تَمَامًا عَلَىٰ الَّذِي أَحْسَنَ﴾ مفسران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

۱ - تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.
۲ - به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای عزوجل نیکی کرده‌است - که خود موسی الکلیله است - به پایه اتمام برسانیم. «و برای این که همه چیز را به روشنی بیان کنیم» یعنی: احکام همه چیز را «و» برای این که تورات «هدایت و رحمتی باشد تا آنان» یعنی: بنی اسرائیل «به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند» یعنی: رستاخیز و حساب و دیدار پروردگار عزوجل در محشر را باور کنند.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

«و این» قرآن کریم «کتابی مبارک است» یعنی: بسیار بابرکت است، به سبب آن که دربرگیرنده خیر و منفعت دینی و دنیوی است «که ما آن را نازل کرده‌ایم پس از آن پیروی کنید» و پیروی از آن بر شما حتمی است «و پرهیزگاری کنید» از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است «باشد که شما» اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید «مورد رحمت» خداوند متعال «قرار گیرید».

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفِيلِينَ ﴿١٥٦﴾

«تا نگویند» ای اعراب «که کتاب آسمانی» یعنی: تورات و انجیل «فقط بر دو طایفه پیش از ما نازل شده‌است» که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده «و به تحقیق که ما از تلاوت آنان» یعنی: از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان «بی‌خبر بوده‌ایم» یعنی: نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتابها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حجت بر مشرکان با فرودآوردن قرآن بر محمد ﷺ است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

**أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى
وَرَحْمَةً فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنَّا إِينِنَّا سُوءَ
الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٧٧﴾**

«یا بگویند که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد» چنان‌که بر دو طایفه پیش از مانازل شد «قطعاً از آنان راه‌یافته‌تر بودیم» زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی ازسوی شما با فرستادن محمد ﷺ و فرودآوردن قرآن بر وی، به‌کلی ناوارد و مردود است «پس به‌تحقیق که برای شما حجتی از جانب پروردگارتان آمده است» یعنی: ای گروه عرب! خداوند ﷻ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خود شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسل نجوید «و هدایت و رحمتی است» این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آند «پس ستمکارتر از آن‌کس که آیات خدا را» که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند «دروغ پندارد و از آنها اعراض کند» و با رویگردانی از آنها گمراه شود «کیست؟ به‌زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به‌سبب اعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا إِنَّا مُنظِرُونَ ﴿١٧٨﴾**

«آیا جز این انتظار دارند» یعنی: ما حجت را بر وحدانیت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپاداشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد از این، جز این انتظاری ندارند؛ «که فرشتگان به‌سویشان بیایند» یعنی: فرشتگان مرگ برای قبض

ارواحشان بیایند «یا پروردگار تو بیاید» در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان «یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج «دابه الارض» که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز: «نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان آوردن آن» به سبب این که در آن روز تکلیف ایمان آوردن برداشته می‌شود زیرا آن‌روز، روزی است که همگان حق را به رأی‌العین می‌بینند و همه بالاجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند، چرا «که ایمان نیاورده بود پیش از این» یعنی: پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها «یا در ایمان آوردن خود خیری به دست نیاورده بود» با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد. یعنی: در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد بنابراین، هر کس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت، فقط ایمان آورده اما در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده باشد، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک، به حال وی هیچ سودی ندارد «بگو: انتظار بکشید» یکی از سه چیز یاد شده در اول آیه را، «ما نیز منتظریم» برای شما یکی از آنها را.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمی‌بخشد...».

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

۱۶۱

«به تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند» یعنی: دین خود را تکه تکه کرده، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند. مراد: یهود، نصاری و مشرکانند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین خدا ﷻ بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که خدای عزوجل بدانها فرمان نداده است «و فرقه فرقه شدند» یعنی: گروه گروه و حزب حزب شدند. پس این معنی بر هر امتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده، سپس هر گروهی از آنان، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه، از آنها فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی پدید آمده است «تو هیچ‌گونه مسؤول آنان نیستی» یعنی: تو از بدعتها و تفرقه‌سازی‌های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس. عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برایشان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». «جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است» پس اوست که به آنچه مقتضای مشیت وی است، مجازاتشان می‌کند «آن‌گاه» در روز قیامت «آنان را از حقیقت آنچه می‌کردند» از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معینه وی بر آنان بود «آگاه می‌سازد» و حقیقت اعمالشان را به آنان خبر می‌دهد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۳۰﴾

«هر کس کار نیکی بیاورد، ده‌چندان آن پاداش دارد» این همان پاداشی است که خدای منان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده‌چندان نیز می‌افزاید، همانند

دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه صد دانه است. حتی روایاتی آمده است که بر اساس مفاد آن، انجام‌دهنده بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به طوری که نمی‌توان آن را به حدود مرزی معین محدود کرد «و هر کس کار بدی بیاورد» از کارهای ناشایست «پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود» بی‌آن که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البته این در صورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند اما چنانچه توبه کرد، یا ثوابهایش بر گناهانش غلبه کرد، یا خدای منان او را به رحمت خود درپوشانید و با آمرزش خویش بر او بخشید پس در همه این صورتها، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حد و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخص ساخته شده‌است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هر کس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عزوجل آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...» «و بر آنان» یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی در آخرت می‌آورند «ستم نخواهد شد» با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣١﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «هرآینه پروردگارم مرا به سوی راه راست هدایت کرده است» این راه راست؛ «دینی است استوار» و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: حق‌گرا «و او از مشرکان نبود». در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شب رابه صبح می‌آوردند،

می فرمودند: «اصبحنا علی مله الاسلام و کلمه الاخلاص و دین نبینا محمد و مله ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین: بر آیین اسلام و کلمه اخلاص و دین پیامبرمان حضرت محمد ﷺ و ملت حق گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در حقیقت نماز من» مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست «و نسک من» نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته اند: نسک به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگانی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی ام انجام می دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگ به من می رسد؛ چون وصیت کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی خدا ﷻ است. بعضی گفته اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه «برای خدا، پروردگار جهانیان است» یعنی: خاص و خالص برای اوست.

لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾

«او را هیچ شریکی نیست» یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگ شریک نمی آورم «و به همین راه و روش فرمان یافته ام» از سوی پروردگارم «و من نخستین مسلمانانم» یعنی: نخستین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون نماز را شروع می کردند، چنین می گفتند: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض تا - و انا اول المسلمین». که شافعی ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می خوانند و حنفی ها: (سبحانک اللهم...) را می خوانند ولی مالکی ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأسا به قرائت فاتحه آغاز می کنند.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بَنِيَّ رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا نُزْرُ وَاِزْدَةٌ وَزَرٌ أُخْرَىٰ ثُمَّ
إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از الله پروردگاری بجویم» یعنی: چگونه جز الله ﷻ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله ﷻ را رها کنم؟ یا چگونه برای الله ﷻ شریکی قراردادده و آن دو را باهم پرستش کنم؟ «و» حال آن که «اوست پروردگار همه چیز» پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی خوانید، پرورده او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ «و هیچ کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی دهد» یعنی: هیچ کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست «و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی دارد» بنابراین، هیچ انسان پاک و بی گناهی، گناه شخص ناپاک و گنهکاری را بر نمی دارد و به گناه او مؤاخذه نمی شود «سپس بازگشتان به سوی پروردگارتان است، آن گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید» در امر ادیانی که در آنها متفرق گشته بودید «آگاه می سازد» و تفرقه سازان را به کیفر می رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می شویم که فرموده حق تعالی در آیه (۲۵) از سوره «نحل»: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...﴾ (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می کشد، بی آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ رِجًا وَمَعَالٍ لَّكُمْ وَأَرْسَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَاتِكُمْ فِي أَيَّامٍ مُّسَمَّوَاتٍ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

«و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یکدیگر قرار داد» یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یکدیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفه خداوند عز وجل است «و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد» در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمتهایی دارد «تا شما را در آنچه به شما داده است» از این نعمتها «بیازماید» که چگونه این نعمتها را شکر می‌گزارید و غنی با فقیر، شریف با وضع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! «همانا پروردگار تو زودکیفر است» و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است «و هم‌او آمرزنده مهربان است» یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتابهایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آموزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند عز وجل خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدای عزوجل رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگاه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلایق در میان یکدیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

﴿سوره اعراف﴾

مکی است و دارای (۲۰۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آمدن اسم اعراف در آن - که داستانش خواهد آمد - «اعراف» نامیده شد.

سوره اعراف - بجز هشت آیه از آن - مکی است، که آیات مکی از این فرموده خداوند متعال: ﴿وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...﴾ شروع و تا آیه: ﴿وَإِذْ نُنَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ...﴾ ادامه دارد.

موضوع این سوره مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستانهای انبیاء^{علیهم السلام} است.

الْمَصَّ

«الف. لام. میم. ص» از حروف مقطعه است و خداوند^{جل جلاله} به مرادش از آوردن این حروف داناتر می باشد. گفتنی است که سخن در باره حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

«کتابی است» یعنی: این قرآن کتابی است «که به سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینهات از ناحیه آن هیچ تنگی ای باشد» یعنی: ای محمد^{صلی الله علیه و آله}! از بیم آن که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای عزوجل خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبیک نگفته اند زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینهات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. «تا به وسیله آن هشدار دهی» یعنی: قرآن بر تو فرود آورده

شد تا به وسیله آن مردم را بیم و هشدار دهی «و برای مؤمنان پندآموزی باشد» زیرا کتاب خدا ﷻ مردم را گاه‌به‌گاه به یاد پروردگارشان افکنده و ایشان را به آنچه که شایسته طاعت وی است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، در واقع از طریق پیامبر اکرم ﷺ به سوی مردم فرستاده شده است.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٢﴾

«آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید» که همانا قرآن عظیم و سنت نبی کریم ﷺ است زیرا سنت، مبین و مفسر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَانِكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید) «حشر/۷».

«و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید» این جمله دو وجه دارد:

۱ - غیر خدا ﷻ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.

۲ - بجای کتاب خداوند ﷻ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

«چه اندک پند می‌گیرید!» یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجه کرده و این حق بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عزوجل را فروگذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَبَاءَهَا بَأْسَنَا بَيْنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾

«و چه بسیار شهرها که هلاکشان کردیم» یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کننده حق را به سبب مخالفت‌شان با پیامبران‌شان نابود کردیم «پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد» درحالی که به خواب آرمیده بودند «یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند» قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو

وقت را مخصوصا برای فرودآوردن عذاب مقرر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش و استراحت است لذا فرود آمدن عذاب در آنها سخت تر و وحشتناک تر می باشد. نسفی می گوید: «قوم لوط عليه السلام شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب عليه السلام به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾

«و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به راستی که ما ستمکار بودیم» یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرودآمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشان، چیز دیگری نبود اما این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نداشت.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

«پس، قطعا از کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده اند» یعنی: از امتهای گذشته «خواهیم پرسید» از این که به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده اند «و قطعا از خود فرستادگان نیز خواهیم پرسید» یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته ایم نیز خواهیم پرسید که امتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده اند، خواهیم پرسید و این پرسشها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران عليهم السلام بر خویشان ستمگر بوده اند». در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می گیرید پس امام (زامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می گیرند».

فَلَنَقُصَّنَّ عَنْهُمْ بَعْلَهُمْ وَمَا كَانُوا بِبَيْنِ ۝۷

«همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد» یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده است، به آنان گزارش خواهیم داد درحالی که به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم «و ما غایب نبوده ایم» از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝۸

«و در آن روز وزن حق است» یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به وسیله میزان (ترازو)، به شیوه عادلانه و بی ذره‌ای ستم و اجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی - چنان‌که از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است - حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند «پس هر کس که کفه اعمال او» یعنی: کفه اعمال نیک وزن شده او «سنگین باشد، ایشان خود رستگاراند».

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن می‌شود تا خلایق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت خواهان مسدود شود چنان‌که زبانها و اندامهایشان نیز بر اعمالشان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِعَآئِنَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿١٠﴾

«و هر کس کفه اعمال» نیک «او سبک باشد» و کفه بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد «پس آن گروه، آناند که به خود زیان زده‌اند، به سبب آن که به آیات ما ستم می‌کردند» یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه این که با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَةً قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿١١﴾

«و همانا شما را در زمین استقرار دادیم» یعنی: برای شما در آن، جای بودوباش قرار دادیم، یا شما را بر تصرف در زمین توانا گردانیدیم «و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم» از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره «اما چه کم سپاسگزاری می‌کنید» شکرگزاریتان در برابر این نعمت‌ها چه اندک است!.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ

السَّاجِدِينَ ﴿١٢﴾

«و به تحقیق که شما را آفریدیم» یعنی: آدم عليه السلام را از خاک آفریدیم «باز به صورتگری شما پرداختیم» یعنی: آدم عليه السلام و به تبع آن همه شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحمهای زنان صورت‌نگاری کردیم «آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید» به سجده تحیت و شادباش «پس سجده کردند» فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند «مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود» و به انگیزه تکبر از سجده کردن برای آدم عليه السلام ابا ورزید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٣﴾

«فرمود» خداوند متعال به ابلیس «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از این که سجده کنی بازداشت؟» طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، و گرنه خدای سبحان به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد «گفت» ابلیس در پاسخ خداوند متعال «برای این که من از او بهترم» لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب پنداشتن این امر بود که کسی به پایه وی برای کسی به پایه آدم علیه السلام سجده کند «مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گل» ابلیس براین باور بود که عنصر آتش از عنصر گل بهتر است، به دلیل این که عنصر آتش نورانی و عنصر گل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار از سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان که گل محل رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان که آتش وسیله عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازنده ابلیس او را تباه ساخت درحالی که عنصر سازنده آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٤﴾

«فرمود» خداوند جل جلاله به ابلیس «پس از آن فرو شو» یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرود آی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای عزوجل را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به سوی زمینی فرو شو که مقر عاصیان و مطیعان هردوست «پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی» زیرا آسمان برای متکبرانی چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب

و آماده نیست «پس بیرون شو» یعنی: از بهشت «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افگند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای عزوجل قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾

«گفت» ابلیس «بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده» گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. اما او تا برانگیخته‌شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

«فرمود» خداوند عز وجل به ابلیس «همانا تو از مهلت داده‌شدگانی» نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قراردادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَكَ مِنْ صِرْطِكَ الْمَسْتَقِيمِ ﴿١٦﴾

«گفت» ابلیس «پس به‌سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می‌نشینم» یعنی: به‌سبب آن که مرا به بیراهه افگندی تا بدانجاکه سجده برای آدم را ترک کردم و در نتیجه مرا به عذابی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به‌سبب من تباه‌گردند، همچنان‌که من به‌سبب فرو گذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه‌گردیدم بنابراین، بر

سر راه اسلام در کمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافکنم چنان‌که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

ثُمَّ لَا يَنْتَهُمُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شُكْرِيكَ ﴿١٧﴾

«آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم» تا ایشان را در امر آخرت به شک درافکنم «و از پشت سرشان» بر آنان می‌تازم تا ایشان را به دنیا راغب گردانم «و از طرف راست‌شان» یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم «و از طرف چپشان» یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برایشان می‌تازم تا ایشان را به آن درافکنم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیله ممکن از راه راستت به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی آدمیان فرود می‌آید و پایین هم محل سجده است.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند: «اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي، اللهم استر عوراتي وآمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي»¹.

آن‌گاه شیطان افزود: «و بیشترشان را شکرگزار نمی‌یابی» به علت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

آری! بدین‌سان بود که ابلیس در بنی‌آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریت بنی‌آدم از شاکران؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾: (قطعا شیطان

¹ بارخدايا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌طلبم. بارخدايا! من از تو در دین و دنیا و در خانواده و مال عافیت می‌طلبم. خدايا! عیب‌هایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدايا! مرا از پیش‌روییم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم.

گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان، بقیه از او پیروی کردند) «سباء / ۲۰».

قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَانَحُورًا لَمَنْ يَبْعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾

«فرمود» خداوند متعال خطاب به ابلیس «از آن بیرون رو» یعنی: از آسمان، یا از بهشت «نکوهیده و رانده شده» از رحمت من «که قطعا هر که از آدمیان از تو پیروی کند، قطعا دوزخ را از همه شما یکجا پر می کنم» این سوگند و هشدار از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهادند و از راه شیطان پیروی می کنند.

وَيَكَادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد «پس از هر جا که می خواهید بخورید» از هر نوعی از انواع میوه های بهشتی که می خواهید. «ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره گیری از تمام درختان بهشت را - بجز این یک درخت - برای آدم و حوا مباح گردانید.

مفسران در نوعیت این درخت ممنوعه اختلاف نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث درباره آن فایده ای متصور نیست، و ما وارد این بحث نمی شویم.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا

أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد» یعنی: با آنان به طور آهسته و به تکرار سخن گفت «تا برایشان آنچه را از شرمگاههایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند» یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورت های آدم و حوا که از دیدشان مستور

بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورتهای خویش را می دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می دید.

این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبتهاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می باشد چنان که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی یابد. علما گفته اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران «و گفت» ابلیس به آدم و حوا «پروردگارتان شما را نهی نکرده است» از خوردن «این درخت، جز برای این که مبادا دو فرشته گردید» یعنی: برای آن که فرشته نگردید «یا از جاودانگان شوید» یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِنَاصِيحٍ ﴿٢١﴾

«و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم» زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده ام و می دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه کننده ای است و تعبیر (قاسمهما) که از باب مفاعله است و بر انجام دو طرفه فعل دلالت می کند، نیز مؤید این معنی است.

فَدَلَّهُمَا بِمُرْوٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا
أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

«پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید» تدلیه و ادلاء: فرستادن یک چیز از بالایی به سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به وسیله این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسه خود، آدم و حوا را از مرتبه بلندی و برتری که همانا مرتبه طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید «پس چون آن دو از آن درخت چشیدند»

یعنی: چون از آن درخت خوردند «عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد» زیرا لباس از تن‌شان فروریخت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود» به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورت‌های خود را بپوشانند «و پروردگارشان به آنان ندا درداد» درحالی‌که سرزنش‌کنان به‌آنان می‌گفت: «که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم» آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و حواست، از آن رو که آنان بادیستور خدا ﷻ مخالفت کرده و از آن درخت معین ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند - که همانا کید شیطان بود - حذر نکردند در حالی‌که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان بر حذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: «و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست» یعنی: دشمنی وی با شما تا بدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٣﴾

«گفتند» آدم و حوا «پروردگارا! بر خود ستم کردیم» اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید «و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود». البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٤﴾

«فرمود: فرود آید» این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو و هم شامل ابلیس است «بعضی از شما برای بعضی دیگر دشمنید» خداوند متعال دشمنی آنها در میان یک‌دیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد «و برای شما در زمین مستقری

است» یعنی: جایگاه استقراری است «و» برای شما در آن «بهره‌مندی‌ای است» که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید «تا وقتی معین» که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

«فرمود» خداوند متعال: «در آن» یعنی: در زمین «زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید» به‌سوی سرای آخرت، به منظور دریافت پاداش و جزای خویش.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرار دارد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

يَبْنِيْءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُؤْرِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ الْتَقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ﴿٣١﴾

«ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند» این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال صنعت آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منت گذاشت تا عورت‌های خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت، بپوشانند. و از آن به «انزال: فرودآوردن» تعبیر شد؛ زیرا آب که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همه منافع و از آن جمله لباس است، از آسمان فرود می‌آید. «و برای شما ریشی است» مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورت‌هایتان و لباس دیگری برای آرایش‌تان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در هنگام پوشیدن

لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتني: ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم». «ولی لباس تقوا؛ این بهتر است» یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست. به قولی: مراد از لباس تقوا، زره و کلاهخودی است که مجاهد فی سبیل‌الله آن را در جهاد می‌پوشد «این» فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا «از نشانه‌های الله است» که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می‌کند «باشد که متذکر شوند» و این نعمت عظیم را بشناسند.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا در واقع میان هردو نوع لباس، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورتهای ضمیر و قلب انسان را می‌پوشاند و نهاد وی را به نور معنویت می‌آراید و لباس حسی؛ عورتهای جسم وی را می‌پوشاند و تن وی را می‌آراید پس پوشش جسم نیز نشانه‌ای از نشانه‌های تقواست.

يَبْنِيْءَ آدَمَ لَا يَفْقِنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
إِنَّمَا يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٧﴾

«ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند» یعنی: برحذر باشید از این که شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن‌گاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است - همان‌گونه که پدر و مادرتان را فریفت «و لباسشان را از آنان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند» بدین‌سان ایشان را

در معصیتی درافگند که مجازات آن نمایان گشتن عورت‌هایی بود که ازدیدشان پنهان بود «هرآینه شیطان و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بیند» لذا خود را از این که شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورت‌هایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هر کس - همانند شیطان - فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی‌بینند، بی‌گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزشهای خویش بنماید. چنان‌که احادیث وارد شده در این باب نیز، مؤکد این معنی است. ذوالنون مصری می‌گوید: «اگر شیطان تو را از جایی می‌بیند که تو او را نمی‌بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می‌بیند که او وی را نمی‌بیند. آن کس؛ همان کریم پرده‌پوش و رحیم آمرزگار است». (قبیله): یعنی قبیله شیطان. مراد از قبیله شیطان، یاران و لشکریان و نسل و تبار وی از شیاطین‌اند «همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانده‌ایم» یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه‌کننده و مربی و مسلط ساخته‌ایم.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جن بیان کرده و از آن چنین نتیجه می‌گیرد: آیه کریمه قضیه مطلق و همیشگی‌ای را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جن برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾

«و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است» درحالی‌که بودن پدرانشان بر راه‌ورسومی زشت و ناشایست، هرگز انجام‌دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی‌کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیاء علیهم‌السلام و عمل

به کتابهای نازل شده فرمان داده و از مخالفت با انبیاء علیهم السلام و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگر اعمال خلاف عفت، نهیشان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره طواف برهنه مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به طور برهنه به خانه کعبه طواف می کردند و مدعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه ای طواف نمی کنند که خدا عز وجل را در آن جامه نافرمانی کرده اند. «بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد» پس چگونه چنین افترايي بر خدای سبحان می بندید؟ «آیا چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت می دهید؟» درحالی که سخن گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢١﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «پروردگارم به قسط فرمان داده است» و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی ها فرمان می دهد؟ آری! او امر و فرمانهای خداوند متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگوئید که برهنگی و دیگر اعمال زشت شما در کجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده اید؟. قسط: عدل است و خدای عزوجل با تعبیر به قسط، روشن می سازد که به عدل فرمان می دهد نه به فحشا؛ آن گونه که آنان پنداشته اند «و» فرمان داده است به «این که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید» یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگزارید درحالی که در نماز خویش روی دل به سوی او کرده و روی تن به سوی قبله نمایید «و او را بخوانید درحالی که دین خود را برایش خالص گردانیده اید» یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی آورید «همچنان که شما را آفرید، به سوی او برمی گردید» یعنی:

همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینش‌تان پدید آورد، باز آفرینش‌تان را اعاده می‌کند و بازآفرینی از نوآفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی دیگر: چنان‌که شما را از شکم‌های مادرانتان عریان و بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به‌سوی او درحالی برمی‌گردید که هیچ‌چیز با شما نیست چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشدۀ به‌سوی خدای عزوجل حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ﴾ (الأنبياء: ۱۰۴).

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت خدا جل جلاله و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أولِياءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

آری! به‌سوی حق تعالی درحالی باز می‌گردید که به دو گروه تقسیم شده‌اید: «گروهی را راه نمود» که همانا گروه نیکبختان یعنی مسلمانانند «و گروهی گمراهی برآنان ثابت شده است» که گروه بدبخت کفار می‌باشند «زیرا آنان شیاطین را به‌جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند» یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به‌سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا جل جلاله اطاعت کرده‌اند «و می‌پندارند که راه‌یافته‌اند» و این حال و وضع هرکافری است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که درنهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

﴿يَبْقَىٰ آدَمُ خَدُوا زينتكم عند كل مسجد و كلوا و اشربوا و لا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين﴾ (٣١)

«ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی برگیرید» به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه - چنان‌که در بیان سبب نزول به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است - عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف آمده است، لباس سفید از بهترین لباسهاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. «و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید» یعنی: اسراف و زیاده‌روی در خوردن و نوش و در همه چیز، ناپسند است «هرآینه الله اسراف کاران را» یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابراین، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره‌برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلا غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش - اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش - ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خوردن و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است. برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همه علم طب را در نصف آیه گردآورده است:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟» زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای) بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برایشان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها - همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم - بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران‌قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتی که مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هر کس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر - چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره - نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیه کریمه برای این آمده است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینت‌ها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«بگو» ای پیامبر ﷺ «این نعمتها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است» یعنی: این نعمتها - اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها - اصالتاً در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هرچند کفار نیز به‌طور تبعی و طفیلی در این برخورداریه‌ها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند «برای آنان در روز قیامت

خالص شده است» یعنی: این نعمتها در روز قیامت نیز خاص و مختص مؤمنان می‌باشد و کفار در آنها با ایشان مشارکت ندارند «بدین‌سان آیات خود را بیان می‌کنیم» تا حلال از حرام متمایز گردد «برای گروهی که می‌دانند» که خدای عزوجل شریکی ندارد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْمُونَ ﴿٣٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جزاین نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده است» فواحش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه این فواحش به‌گونه علنی انجام بگیرد و چه به‌طور پنهانی «و گناه را حرام کرده است» و این معنی، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد «و» حرام کرده است «تعدی ناحق را» یعنی: ستم و کبر و گردنکشی‌ای بر مردم را که از حد و حق متجاوز است «و این که چیزی را با خدا شریک مقرر کنید که او هیچ دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده است» البته روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمی‌کند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به‌کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان خدا ﷻ شرک آورده‌اند «و» حرام کرده است بر شما «این که چیزی را که نمی‌دانید» حقیقت آن را و این که خداوند ﷻ آن را گفته باشد؛ «به خدا نسبت دهید» مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می‌دادند در حالی که خداوند ﷻ هرگز بدانها فرمان نداده است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

«و برای هر امتی اجلی است» یعنی: برای هر امتی وقت معین و محدودی است که حق تعالی آن امت را در آن میعاد معین می‌میراند و هلاک می‌گرداند «پس چون

اجلشان فرارسد» یعنی: چون میعاد امتی از امتهای فرارسد «نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند» و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می‌شود. اما از نظر معنوی، حیات و عزت و سعادت یک امت، به پیروی از شرع خدای عزوجل و پایبندی و تمسک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنان‌که مرگ و بدبختی آن امت، به روگردانی از دین و انتشار مفاسد و منکرات و مظالم وابسته می‌باشد و این مرگ نیز میعاد معینی دارد.

يٰۤاٰدَمُ اِمَّا يٰۤاٰتِيۤنَكَمۡ رُسُلٌ مِّنۡكُمْ يَفۡضُوۡنَ عَلَيۡكُمْ ؕ اٰتِيۤنَ فَمِنۡ اَنۡفٰى وَاَصۡلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيۡهِمْ وَلَا هُمْ يَحۡزَنُوۡنَ



«ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند» یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که «آیات مرا بر شما می‌خوانند» یعنی: احکام من را به شما خبر می‌دهند و آن را برای شما تبیین می‌کنند پس از این گروه پیامبران علیهم‌السلام اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید «پس هرکه پرهیزگاری کند» از معاصی خدای سبحان «و اصلاح کند» حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران: و لبیک گفتن به ندای دعوت آنان «پس هیچ ترسی بر آنان نیست» از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود «و نه ایشان اندوهگین می‌شوند» در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایه عنایت الهی به سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همه امورشان به خدا عزوجل توکل می‌کنند.

وَالَّذِيۡنَ كَذَبُوۡا بِآٰتِيۤنَا وَاَسۡتَكۡبَرُوۡا عَنۡهَا ؕ اُولٰٓئِكَ اَصۡحٰبُ النَّارِ هُمۡ فِيۡهَا خٰلِدُوۡنَ ﴿۳۵﴾

«و کسانی که آیات ما را» که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند «دروغ انگاشتند و از آنها» یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست «تکبر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند» لذا به سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكُذْبِ حَقٌّ إِذَا جَاءَتْهُمْ
رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا

كٰفِرِيْنَ ﴿٣٧﴾

«پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند، تکذیب نماید «آن گروه» دروغگو بر خدای عزوجل و دروغ‌انگار آنچه که به وسیله پیامبران علیهم السلام به‌سوی‌شان آمده است؛ «به آنها بهره آنان از آنچه در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «بر آنان نوشته شده» از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن - اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی «می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟» یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند «می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند» و ما را گم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند «و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند» یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا
ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَبْتُمْ وَأُولَٰئِكُمْ رَسُلَاتُكُمْ لَئِن لَّمْ يَظْهَرْ لَهُم مَّا كَانُوكُمْ فِيهَا فَاعْتَدُوا لَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ
ضِعْفٍ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

﴿٣٨﴾

«می‌فرماید» خداوند متعال «که داخل آتش شوید در میان امت‌هایی که پیش از شما بوده‌اند» یعنی: همراه با امت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ «از جن و انس» و آنان کفار دو نوع جن و انس از همه امتها هستند «هرگاه که امتی در آتش درآید» از

امتهای گذشته «امت دیگر مانند خود را لعنت می‌کند» یعنی: امت دیگری را که قبل از او به دوزخ درآمده است، لعنت می‌کند، چرا که این امت اخیر به سبب اقتدا به امت پیشین، به این سرانجام شوم پیوسته است «تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به یکدیگر رسند» اعم از امتهای پیشین و پسین و رهبران و پیروان. تدارک: به یکدیگر پیوستن و ملحق شدن، پی‌درپی آمدن و گردهم آمدن است «می‌گوید گروه متأخر از آنان» یعنی: کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌هایند، که فرومایگان و پیروان یا متأخران در زمان می‌باشند «در حق گروه متقدم از آنان» که در ورود به دوزخ بر آنان پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگان‌شان، یا متقدمان در زمان‌اند. آری! می‌گویند: «پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند» جایز است مرادشان این باشد که: گروه متقدم ما را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخران از آنان تبعیت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم. همچنان جایز است مراد این باشد که: رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند «پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده» ضعف: افزون شدن بر مانند خود به یکبار یا چندین بار است، یعنی: عذابی دوچند یا چند و چندین برابر به آنان بده «الله می‌فرماید: برای هر کدام عذاب مضاعف است» یعنی: هر گروه از شما؛ چه گروه اول و چه آخر، چه متقدمان و چه متأخران، چه رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخران از متقدمان پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند چنین کنند «ولی شما نمی‌دانید» عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَجَهُمْ فَمَا كَانَتْ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٣﴾

«و گروه متقدم از آنان به گروه متأخر می‌گویند» یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعدا به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: «شما را بر ما هیچ برتری نیست» یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه در اینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در این که در دنیا پیرو باطل بوده است نه

پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هر دو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم «پس عذاب آتش را بچشید» چنان‌که ما چشیده‌ایم «به سبب آنچه می‌کردید» از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

«هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، هرگز برای آنان» یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند «دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود» چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده‌است. به قولی دیگر: درهای آسمان به‌روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به‌روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به‌سوی خدای عزوجل برداشته می‌شود و نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد بلکه به‌خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن‌جریج می‌گوید: «نه درهای آسمان به‌روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به‌روی اعمالشان». که این سخن، جامع هر دو قول است. «و به بهشت در نمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید» یعنی: در هیچ حالی از احوال به بهشت در نمی‌آیند، بدین جهت در آمدنشان به بهشت را به محال معلق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جمل: شتر نر است. بعضی گفته‌اند: جمل به معنی طناب کلفت است «و بدین‌سان» یعنی: به‌مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم «مجرمان را کیفر می‌دهیم».

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤٢﴾

«آنان را از دوزخ فرشهاست» مهاد: فرش است «و از بالایشان پوششهاست» غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند.

حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنم است «و این گونه، بیدادگران» بر نفسهای خویش «را سزا می دهیم».

آن گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته، می فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

۴۲

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به قدر توانش مکلف نمی کنیم» بنابراین، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطه توان و امکان انسان قرار ندارد «آن گروه» مؤمن نیکوکردار «همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می باشند».

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدانا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا أَنْ تَتَكَّبُوا الْجَنَّةَ أَوْ رُتِّمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می زداییم» یعنی: خدای عزوجل کینه‌هایی را که بهشتیان در دنیا بر یکدیگر داشته‌اند، از سینه‌هایشان پاک می کند و می‌سترد تا بدانجا که دل‌هایشان صاف و شفاف می شود و یکدیگر را از ته دل دوست می‌دارند، چه اگر در دل‌هایشان به مانند دنیا غل و غش و کینه وجود داشته باشد، قطعاً این امر در التذاذ و برخورداریشان از نعمتهای بهشت کاستی و کمی پدید می‌آورد زیرا کسانی که با یکدیگر کینه می‌ورزند، زندگی بر آنان در کنار هم خوش نمی‌گذرد. غل: کینه پنهان در سینه‌هاست. بعضی برآند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلت‌هایشان، با یکدیگر حسد نمی‌ورزند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آن گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقف ساخته می‌شوند، سپس در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است از یکدیگرشان قصاص گرفته می‌شود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت

داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی علیه السلام در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده‌است: «به‌خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی‌راست که ما را به این، هدایت نمود» یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دل‌هایمان است، راه نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیله این رستگاری عظیم است، هدایت‌مان نمود «و ما هرگز مستعد راه‌یافتن نبودیم» و توان راه‌یابی به این‌همه فیض و منزلت را نداشتیم «اگر الله ما را رهبری نمودی» پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم «بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند» بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت‌خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را می‌گویند «و ندا داده شوند» به مثابه پیام‌تبریکی برایشان بر این نعمت عظمای الهی: «اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید» یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی بر شما بود، به‌دست آورده‌اید. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرب جوید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول‌الله؟ آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حتی من؛ مگر این که خدای عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکوحال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ



«و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند» بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: «که ما آنچه را پروردگاران ما» از نعمتها «و وعده داده بود، راست یافتیم» یعنی: به آن رسیدیم «پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما» از عذاب دردناک «و وعده کرده بود، راست یافتید» یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمتهای خداوند عز وجل مطرح می‌کنند «گفتند» دوزخیان «آری» ما نیز وعده پروردگاران را راست یافتیم. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای اباجهل بن هشام! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبه بن ربیعہ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گنبدیده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

«آن‌گاه آواز دهنده‌ای در میان آنان» یعنی: در میان دو گروه «آواز درمی‌دهد» به‌قولی: این آواز دهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است «که: لعنت خدا بر ستمگران باد! هم‌آنان که مردم را از راه الله» یعنی: از پیمودن راه حق «باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند» یعنی: مردم را از آن راه می‌رمانیدند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم «و آنان آخرت را منکرند» از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چرا که از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

وَيَنْهَمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا سِيمَانَهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَمَّا دَخَلُوا هُمْ

يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

«و در میان آن دو، حجابی است» یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است «و بر اعراف مردمانی هستند» اعراف: بلندیهایی دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده است و در لغت: به معنی مکان بلند و مرتفع می باشد.

علما درباره اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهدایند. بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنانند که فارغ از مشغله وانفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف می باشند - که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی اند که بر آن دیوار گماشته شده اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی اند که ثوابها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می شوند، ایشان اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی تر می باشد. به هر حال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هریک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می شناسند» یعنی: به نشانه های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره هایشان «و اهل بهشت را ندا می دهند» یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می بینند، ایشان را به عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا می دهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می بینند و می نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «آن‌گاه که رب‌العالمین از داوری میان بندگان فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

❖ **وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾**

«و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ درافتاده‌اند «قرار نده».

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِبًّا لَا يَعْرِفُونَهُمْ بِسْمِعِهِمْ قَالُوا مَا آغَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آن را برای بازداشتن از راه خدا جل جلاله گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید «و آن‌همه سرکشی که می‌کردید» یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

أَهْوَلَاءِ الدِّينِ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

«آیا هم‌اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمی‌دهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالی که به سوی فقرا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار می‌گویند: مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا جل جلاله هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآیید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند: اینک به بهشت درآیید... به قولی دیگر: این سخن خداوند جل جلاله

خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

از سدی نقل شده است که گفت: «اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به سوی بهشت می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان».

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ

حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

«و دوزخیان بهشتیان را ندا می‌دهند که: چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به شما روزی داده است، بر ما بریزید» چرا آنان - درحالی که از اجابت طلب خویش مأیوس‌اند - از بهشتیان چنین درخواستی می‌کنند؟ برای آن که شخص درمانده و متحیر، سخنان بافایده و بی‌فایده هردو را می‌گوید. و تعبیر (افیضوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد «می‌گویند» اهل بهشت «هرآینه الله این هردو را» یعنی: آب و دیگر خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا را «بر کافران حرام ساخته است» پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده است؛ نمی‌توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسُوهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ

يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِعَائِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریبتان داد» لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند «پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم» یعنی: در دوزخ رهایشان می‌کنیم «چنان که آنان ملاقات این روز خویش را» یعنی: ملاقات روز آخرت را «فراموش کردند و چنان که

آیات ما را انکار می کردند» بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی.

وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عَلَيْهِمْ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

آن‌گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران: به سوی مشرکان، حجت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برایشان باقی نگذاشته است، می‌فرماید: «و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم» که همانا قرآن است «که روشن و شیوایش ساخته‌ایم» یعنی: حلال و حرام و اندرزها و داستانهای آن را روشن و متمایز ساخته‌ایم «از روی علم» یعنی: درحالی که به کیفیت روشن‌ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم «و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است» پس قرآن در عین این که واضح و روشن است، هدایت و رحمتی نیز هست، لیکن برای مؤمنان.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

«آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟» یعنی: کفار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. ربیع در تفسیر آن می‌گوید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به اتمام می‌رسد». «روزی که تأویل آن فرارسد» که همانا روز قیامت است «کسانی که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند» یعنی: کسانی که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ «می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند» بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حالشان ندارد «پس آیا امروز

ما را شفاعتگرانی هست؟» این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود «تا برای ما شفاعت کنند» در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند «یا بازگردانیده شویم» یا برای ما شفاعت کنند که خدای سبحان ما را به سوی دنیا بازگرداند «آن‌گاه عمل کنیم» اگر بازگشت داده شویم «غیر آنچه می‌کردیم» از معاصی و اعمال شرک‌آلود «به‌راستی که به خود زیان زدند» یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس‌المال خود را می‌بازد «و گم شد از آنان آنچه افترا می‌کردند» یعنی: دروغ‌بافی‌هایشان که در دنیا برمی‌ساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می‌دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَىٰ أَيْلَ النَّهَارِ يَطْلُبُهُ حَيْثُهَا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ



«همانا پروردگار شما آن الهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیا است. نقل است که: اولین روز از این روزهای شش‌گانه، یک‌شنبه و آخرین آن، روز جمعه بود. علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته‌اند:

۱ - هرچند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کن: موجود باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود ولی برای هرچیز نزد او میعاد است و سنتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله‌به‌مرحله به تکامل برسد.

۲ - باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنی در امور را بیاموزاند.

۳ - ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفریننده مدبر مرید مختار و فعال ما یشاء دلالت کننده تر است.

«سپس بر عرش مستوی شد» استواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن داناتر می باشد و ما به آن به گونه ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم. از ام سلمه در تفسیر: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطه عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک بن انس رضی الله عنه نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می باشد. «شب را به روز می پوشاند» یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده ای برای روز می گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می پوشاند «شب، روز را به شتاب می طلبد» یعنی: در حالی شب را به روز می پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه ای از طلب آن سست نمی شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است که حرکت و دوران محوری زمین را اثبات می کند. «و آفتاب و ماه و ستارگان را» آفرید «که رام شده فرمان اویند» یعنی: بر طبق اراده و امر تکوینی او بی هیچ گونه تخلفی سیر می کنند «آگاه شو که خلق و امر او راست» یعنی: کائنات همه آفریده او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است «الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است» یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء رضی اللہ عنہ از رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث شریف این دعای مأثور را روایت کرده است: «اللهم لك الملك كله ولك الحمد كله وإليك يرجع الأمر كله، أسالك من الخير كله وأعوذ بك من الشر كله: بارخدایا! تمام ملک از آن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به سوی تو برمی گردد پس، از تو تمام خیر را می طلبم و از تمام شر به تو پناه می برم».

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾

«پروردگارتان را به زاری بخوانید» یعنی: با تضرع و تذلل و تملق و اخلاص و رغبت، به سوی او دعا کنید «و» پروردگارتان را به «خفیه» بخوانید. خفیه: خواندن خداوند متعال به طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ وریشه ریا را به کلی قطع می کند. احناف با این آیه، برخفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. «هرآینه او از حدگذرندگان را» یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را - چه در دعا و چه در امور دیگر - «دوست ندارد».

یادآور می شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست یافتن به آنچه که ذاتا محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیاء علیهم السلام در آخرت. چنان که از ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی خوانید بلکه ذاتی را می خوانید که شنوا و نزدیک است...». عبدالله بن مغفل رضی اللہ عنہ از فرزندش شنید که می گوید: «بارخدایا! من از تو می خواهم که چون به بهشت وارد می شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می گذرند».

خلاصه آداب دعا این است:

- ۱ - دعاکننده باید باوضو باشد.
- ۲ - رو به قبله باشد.
- ۳ - قلبش را از خطرات و مشغولیت‌ها خالی گرداند.
- ۴ - دعا را با درود آغاز و با درود به پایان برد.
- ۵ - دستها را به سوی آسمان بردارد.
- ۶ - مؤمنان را در آن شریک سازد.
- ۷ - جویای ساعتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ



«و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید» یعنی: بعد از آن که خدای منان با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدود ساختن انهارشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست «و او را با بیم و امید بخوانید» بیم از این که خدای عزوجل دعایتان را اجابت نکند و امید به این که دعایتان را مورد اجابت قرار دهد. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «بیم از فرجام فلاکت‌بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی». «هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» این تعبیر، بندگان را به سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می‌بخشد. نیکوکاران: کسانی‌اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا جل جلاله را بجا آورده و از محرمات وی می‌پرهیزند و ترس و مراقبت الله جل جلاله را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می‌گردانند.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نَفَالًا سَقَنَّهُ لِبَلَدٍ مَّيْمَنٍ
فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

این آیه، متضمن ذکر نعمتی از نعمتهای بی شماری است که خداوند عزوجل بر بندگانش ارزانی نموده، در عین حال که دلیلی از دلایل وحدانیت و ثبوت الوهیت حق تعالی نیز هست: «و اوست آن که بادهای را مژده رسان پیشاپیش رحمت خود» که باران است «می فرستد» یعنی: بادهای مژده رسان بارانند «تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند» یعنی: تا آن گاه که چون بادهای ابرهایی را که با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، در این هنگام: «آن را» یعنی: ابر را «به سوی زمین مرده ای» یعنی: سرزمین بایر و بی گیاهی «می رانیم. پس، از آن» ابر گرانبار «آب فرود می آوریم» به آن سرزمین بایر و مرده «آن گاه از آن هر میوه ای بر آوریم» یعنی: با آن آب همه گونه میوه و سبزه می روینیم و برمی آوریم «بدین سان مردگان را بیرون می آوریم» یعنی: مردگان را نیز همانند بیرون آوردن میوه ها و رستنی ها، در روز محشر از قبرها بیرون می آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون آوردن میوه ها به این صورت عجیب و با این عملیه پیچیده و عظیم، ممکن بود، دیگر چه چیزی، آن قادر لایزال را از بیرون آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می گرداند؟ «باشد که پند گیرید» و به قدرت عظیم خداوند متعال و صنع بدیع وی و این که او بر زنده ساختن مجدد و برانگیختن دوباره شما تواناست، پی ببرید زیرا میان دو بیرون آوردن فوق، هیچ فرقی نیست.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

«و شهر پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید» در اینجا مراد از بلد: زمین و خاک است. یعنی: خاک پاک، گیاهش به اذن پروردگار و فراهم ساختن شرایط ضروری برای رویدن آن؛ به نیکوترین، تمامترین و کاملترین شکل خود بیرون می آید «و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی فایده بر نمی آید» یعنی: خاک

پلید، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی‌آورد. نکد: یعنی بی‌خیر و ناچیز. این تمثیلی برای دلهاست، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است «این‌گونه، آیات خود را برای مردمی که شکرگزاری می‌کنند» از حق تعالی و به نعمت‌های وی اعتراف می‌کنند «گونه‌گون بیان می‌کنیم».

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ...﴾ می‌گوید: «این مثلی است که خدای عزوجل برای مؤمن زده است زیرا می‌فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان که زمین پاکیزه میوه پاکیزه دارد، و: ﴿وَالَّذِي خَبَثَ...﴾ مثلی است که برای کافر زده شده است زیرا او همانند زمین شوره‌زاری است که از آن برکت بر نمی‌آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می‌باشد».

از ابی موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزه فراوان می‌رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می‌دارد و خداوند جل جلاله مردم را از آبش نفع می‌رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می‌کنند و با آن کشت و زرع می‌نمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدای عزوجل آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عزوجل مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده است. همچنان این است مثل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ

عَظِيمٍ

خداوند متعال داستان آدم عليه السلام را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر عليه السلام پرداخته و ابتدا از نوح عليه السلام آغاز می‌کند زیرا او اولین فرستاده خداوند جل جلاله به سوی بشر بعد از آدم عليه السلام است: «هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم» نوح عليه السلام در سرزمین عراق می‌زیست و خدای عزوجل او را در سن پنجاه سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح - علیهما السلام - ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (۴۳) بار در قرآن کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح عليه السلام هستند. بعضی برآند که ادریس عليه السلام قبل از نوح عليه السلام می‌زیسته است. «گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من» فقط «خدا را پرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست» تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین سان، نوح عليه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم عليه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند «هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح عليه السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نامهای آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود.

ماجرای پدید آمدن اولین بت‌پرستی در میان فرزندان آدم این‌گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می‌کردند و چون آنها مردند، قومشان بر سر گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به یاد آورده و خود را پایبند شیوه ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته‌رفته مجسمه‌ها و نمادهایی بر مثال این تصویرها ساخته و آنها را به نام آن گروه صالح نام‌گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به‌نامهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

«ملاً از قوم نوح گفتند» ملاً: اشراف و رؤسای قوم‌اند «بی گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم» در دعوت به سوی پرستش خداوند یگانه.

قَالَ يَتَقَوْمٍ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! در من هیچ گونه گمراهی ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم» که مرا به سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به سوی شما سوق داده و شر و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین سان بود که نوح عليه السلام ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

«به شما پیامهای پروردگارم را می رسانم» که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است «و برای شما نیکخواهی می کنم» یعنی: نیت خود را در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می جویم «و از جانب خداوند چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید» از اوصاف بی مثال، قدرت عظیم و شدت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می گرداند.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

«او عجبتم» آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید «از آن که به شما ذکری» یعنی: وحی و موعظه‌ای «از جانب پروردگارتان بر مردی از خودتان آمد؟» یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می شناسید و او از جنس دیگری - مثلاً از جنس فرشتگان و جن - نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند

شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است «تا شما را بیم دهد» از عاقبت کفر «و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که» به سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به سبب پرهیزگاریتان «مورد رحمت» و رضای خدای سبحان «قرار گیرید».

فَكَذَّبُوهُ فَأَجْنَبْنَاهُ وَالدِّينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ



«اما او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند» یعنی: ایمان آورده و همراه وی بودند «نجات دادیم در کشتی» این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند «و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند» و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند «غرق کردیم» در همان دار و دیارشان «زیرا آنان گروهی نابینا بودند» یعنی: کوردل بودند، به گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رسانید و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات ۴۸ - ۳۵) سوره «هود» آمده است.

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» یعنی: یکی از اعضای قبیله آنها به نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست.

قبیله عاد، قومی عرب از قدیمی‌ترین امتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی‌تر از قوم ابراهیم علیه السلام بوده‌اند لذا ذکر داستان‌شان بعد از داستان نوح علیه السلام مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اول است که ساکن احقاف - ریگزار میان عمان و

حضر موت در سرزمین یمن - بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیله عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن - اما نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا - می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» چنین بود که هود عليه السلام آنان را به سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که در نهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

قَالَ أَمْلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِيَّانَا لَنَرَنَّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾

«اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاهت می‌بینیم» سفاهت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین‌گونه بود که آنها به ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متهم کردند و وقیح‌تر این که گفتند: «و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» در ادعای رسالت.

قَالَ يٰ قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعٰلَمِينَ ﴿٦٧﴾ اٰتٰلِعُكُمْ رِسٰلٰتِ رَبِّيْ وَاَنَا لَكَ نٰصِحٌ اٰمِيْنٌ ﴿٦٨﴾

«گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم» امین: شناخته‌شده به امانت‌داری و صداقت، که ضد خیانت است. یعنی: مطمئنم من در پیامهای الهی هیچ‌گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

اَوْعِبْتُمْ اَنۡ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلٰۤی رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوْا اِذۡ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۡۢ بَعْدِ قَوْمِ ثُوۡجٍ وَّزَادَكُمْ فِی الْخَلْقِ بَضۡطَةً ۗ فَاذْكُرُوْا ءَاۤلِآءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُوْنَ ﴿٦٩﴾

«آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یاد کنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد» هود عليه السلام به فرمان خداوند جل جلاله نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح عليه السلام، یا قراردادن آنها به عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: «و در خلقت، بر قوت شما افزود» یعنی: در آفرینش، به شما قدوقامتی تنومند و بلند - افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند - عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه قدشان شصت گز بود «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» بر خود که از جمله آنها، نعمت جانشین ساختن در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته است «باشد که رستگار شوید» زیرا یادآوری نعمت، انگیزه بخش شکر آن است و هر که شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی شک رستگار می گردد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ

الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾

«گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را بپرستیم» حال آن که این شیوه یگانه پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه - که تو ما را به سوی آن می خوانی - یافته ایم. از همین رو گفتند: «و» آیا «آنچه را که پدرانمان می پرستیدند، رها کنیم» و دیگر دنبال راه و رسم پدران خویش نگردیم؟ نه! چنین چیزی از ما ساخته نیست «پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می دهی، برای ما بیاور» آنها از بس که در برابر خدای سبحان متمرّد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود عليه السلام بدان هشدارشان می داد، به شتاب طلبیدند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَصَبٌ أَنْتُمْ جَدِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَيِّئَاتِهَا أَنْتُمْ
 وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مِنْ سُلْطَانٍ فَأَنْظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾

«گفت: به راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد» یعنی: حقا که سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواهناخواه این عذاب و خشم بر شما فرود آمدنی است. هود عليه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتما بر آنان واقع می‌گردد. رجس: عذاب سخت است «آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید» یعنی: نامهای بتانی که می‌پرستید؟ هود عليه السلام بتان را مجرد نامهای بی‌مسمی معرفی کرد زیرا نه فقط مسمیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتی اطلاق نام «خدایان» بر آنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است، فقط نامهای آنهاست؛ «که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» یعنی: شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نامها نامیده‌اید و در واقع امر، اینها هیچ حقیقتی ندارند «و خداوند هیچ حجت و برهانی بر آن نازل نکرده‌است» که به آن بر صحت این راه‌ورسم باطلتان حجت آورید. سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود: «پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم» یعنی: منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعا بر شما آمدنی است.

فَأَجِئْنَهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

«پس او و کسانی را که با او بودند» یعنی: به دعوتش ایمان آورده بودند «به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم» از عذاب فرودآمده بر کافران «و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند، ریشه‌کن کردیم» به طوری که حتی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشین‌شان گردد «و از مؤمنان نبودند» یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه‌کن کردن در جای مناسب خود بود.

یادآور می شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود علیه السلام نازل کرد، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل می کرد و بر چهره‌هایشان می کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می کوفت چنان که حق تعالی در سوره «الحاقه» می فرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فروافتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات ۸ - ۶».

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ
مِنْ رَبِّكُمْ هَدْيٌ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ
عَذَابُ آيَةٍ ﴿٧٣﴾

«و» فرستادیم «به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را» ثمود: قبیله‌ای از اعراب اولیه بودند که در منطقه «حجر» واقع در شمال مدینه منوره در میان حجاز و شام نزدیک وادی القری سکونت داشتند. قبیله ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان که آیه (۷۴) از همین سوره تصریح می کند. این قبایل همه از اعراب اولیه بوده‌اند که قبل از ابراهیم علیه السلام می زیسته‌اند. ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم هجری - هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند - از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می گوید: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاههای آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه می کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگرها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمان دادند که غذای دیگرها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آن گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می نوشید پس در آن محل فرود آمدند». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می کردند و می فرمودند: «در حقیقت، من می ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان

وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح عليه السلام تا به امروز باقی است و به نام «فتح الناقه» شناخته می‌شود.

«گفت» صالح عليه السلام «ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما معبودی جز او نیست» صالح عليه السلام قومش را به عبادت خدای سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به‌خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصاره دعوت همه پیامبران عليه السلام بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید) «نحل / ۳۶». صالح عليه السلام خطاب به قومش افزود: «در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بینه‌ای آمده است» بینه: یعنی معجزه روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون آوردن ماده شتری از سنگ سخت و خارا «این ماده شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد» یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا جل جلاله بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا جل جلاله است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، بازندارید. صالح عليه السلام آن را شتر خدا جل جلاله نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند جل جلاله بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود «و به او» هیچ‌گونه «آسیبی نرسانید» یعنی: به هیچ وجه با گزند و آزار متعرض او نشوید «که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد».

نقل است که قوم صالح عليه السلام خود از او خواستند تا برایشان از صخره سنگی خارا، ماده شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح عليه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح عليه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و - همان‌گونه که خواسته بودند - ماده شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می‌گذشت، همه از او می‌رمیدند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان

آوردند. صالح عليه السلام به فرمان خدای عزوجل چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می نوشید، آنها از شیر وی می نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می دوشیدند، هر مقدار از ظرفی که می خواستند، از شیر آن پر می شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می شدند.

**وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا
وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾**

«و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید» یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید «و به شما در زمین جای مناسب داد» یعنی: شما را در آن مستقر گردانید، به طوری «که از بخشهای هموار و نرم آن برای خود قصرها می ساختید» یعنی: از خاکهای آن سرزمین، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن، کاخها و قصرها بنا می کردید. (بوا): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می شود «و از کوهها برای خود خانه هایی می تراشیدید» قوم ثمود، با بهره گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومند بودن هیكل هایشان، کوهها را تراشیده و در دل کوهها برای خود مغاره ها و خانه های مسکونی می ساختند. به قولی: انتخاب درون صخره های سخت و کوههای مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمانها و سقفهای دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می شد - از بس عمر طولانی ای داشتند «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل گذشت «و در زمین سر به فساد بردارید» یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

**قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنْ
صَلِحًا مَرَّ سَلٌّ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾**

«سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند»
 و تحت ستم و استضعاف آنان قرار داشتند «گفتند: آیا می‌دانید که صالح از سوی
 پرورگارش فرستاده شده است؟» این سخن را از باب استهزا و تمسخر گفتند. «اهل
 ایمان» یعنی: پیروان صالح عليه السلام «گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت
 یافته‌است، مؤمنیم» یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او
 و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش نیز هستیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾

«کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید» یعنی:
 به رسالت صالح عليه السلام «کافریم» این سخن را درحالی گفتند که معجزه آشکار و حجت
 پایدار حق تعالی درمیان آنان بود - پس لعنت خداوند جل جلاله بر کافران باد.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ أَخْتَنَا بِمَا قَدَدْنَا إِنْ كُنْتُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾

«پس آن ماده‌شتر را پی کردند» یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند. و با
 آن‌که همه آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را
 کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل
 به همه آنان نسبت داده شد «و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند» یعنی: از قبول
 فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان از گردن نهادن به دین وی استکبار و
 عناد ورزیدند «و گفتند: ای صالح! اگر از پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید
 می‌دهی» از عذاب «برای ما بیاور» این سخن را از روی تحدی (مبارزه‌طلبی) و
 استخفاف گفتند.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمٍ ﴿٧٨﴾

«پس آنان را رجفه فرو گرفت» رجفه: یعنی زلزله سخت. برخی گفته‌اند: رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جا برکند «و در سرای خویش» یعنی: در شهر و سرزمین خویش «از پا در آمدند» جاثمین: بر زانو‌ها و چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پی‌کردن ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه - جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان - هلاک شدند.

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّصِيحَةَ ﴿٧٩﴾

«پس صالح از آنان روی برتافت» آن‌گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی‌که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین‌شان رفت «و گفت» صالح علیه السلام، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: «ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید» من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، اما شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل است که صالح علیه السلام این سخن را بعد از مرگشان - از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند - خطاب به آنان گفته باشد.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

«و» فرستادیم «لوط را» به رسالت. لوط علیه السلام فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود که با عمویش ابراهیم علیه السلام از سرزمین عراق به سرزمین بیت‌المقدس هجرت کرد، سپس خدای عزوجل او را به سوی اهالی شهری به نام «سدوم» در نزدیکی

بیت المقدس، به رسالت برانگیخت «هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می‌شوید» یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می‌باشد «که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت‌ها شایع نبود.

إِنَّكُمْ لَأَتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

«همانا شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می‌آمیزید» یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذت‌جویی می‌باشند، فرو گذاشته و به فعل لواط با مردان رو می‌آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت‌رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفاً به انگیزه شهوت‌رانی بر همدیگر فرومی‌جهند «بلکه شما قومی مسرف و تجاوز کارید» که این فعل شما مستوجب لعنت و خشم خداوند ﷻ است زیرا این فعلی است انحرافی که با عقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج شدن لواطکار از حد اعتدال بشری می‌باشد.

امام ابوحنیفه برآن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواطکار این است که از مکانی مرتفع به پایین افکنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنان‌که با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حد. اما جمهور فقها (مالک، شافعی و احمدبن حنبل) برآنند که: مجازات لواط، حد است نه تعزیر و حد لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواطکار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی رحمته الله حد لواط مانند حد زنا است بنابراین، اگر لواطکار محصن بود، رجم می‌شود، در غیرآن، صد شلاق زده

می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّنطَهُرُونَ ﴿٨٢﴾

«ولی جواب قوم او» در برابر انکار و محکوم کردن این عمل از سوی لوط علیه السلام «جز این نبود که گفتند: آنان را» یعنی: لوط و پیروانش را «از شهرتان بیرون کنید» و از روی استهزا افزودند: «هرآینه آنان مردمی منزه طلب هستند» که از افتادن در عمل لواط تبری جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواسته وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ زشت را که از نفس‌های پلید و فطرت‌های واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجباً از این منطق واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنان‌که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می‌برند.

فَأَجْبَنَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾

«پس او و اهل خانه او رانجات دادیم» آن‌گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم¹ «مگر زنش را» حق تعالی زن لوط علیه السلام را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط علیه السلام ایمان نیاورده بود «که» به همین جهت زن لوط علیه السلام «از باقی ماندگان بود» در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمره نابودشدگان باشد.

¹ تفصیل این داستان در سوره هود (آیات ۸۳ - ۷۷) آمده است

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرَكُمْ كَيْفَ كَانَتْ عَذِيبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

«و بر سر آنان بارشی بارانیدیم» غیر از آن بارشی که بدان عادی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پخته سنگ‌شده بر آنان بود چنان‌که در آیه: ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ﴾ «هود / ۸۲» آمده است. «پس بنگر که آخر کار مجرمان» یعنی: کافران «چگونه بود!».

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْقُورِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ. قَدْ جَاءَ نَكْمَ بَيْنَتِهِ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

این پنجمین داستان از داستانهای انبیاء علیهم‌السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم‌السلام است:

«و به‌سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم» یعنی: به‌سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب علیه‌السلام بود فرستادیم. شعیب علیه‌السلام - پیامبر قومش مدین - از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم - در سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت - یازده بار یاد شده است و بعثت وی به‌پیامبری، قبل از حضرت موسی علیه‌السلام بود. علما او را خطیب انبیاء علیهم‌السلام می‌نامند، به‌سبب آن‌که او دعوت خویش را با حجتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می‌شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب‌شرق اردن بر سر راه حجاز قرار دارد و مدین هم بر قبیله مدین و هم بر شهرشان اطلاق می‌شود «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست» شعیب علیه‌السلام با یادآوری این نکته به‌قومش که آنان قوم او هستند و او یکی از خود آنهاست پس طبعاً دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به‌سوی پرستش خداوند جل جلاله دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همه پیامبران علیهم‌السلام قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند «در

حقیقت، برای شما از جانب پرورگارتان برهانی روشن» یعنی: معجزه‌های آشکار «آمده است» ولی قرآن بیان نکرده که معجزه شعیب علیه السلام چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزه وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب علیه السلام بود به قومش از جنبه اعتقادی آن، اما او از جنبه عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: «پس پیمانانه و ترازو را تمام نهد» یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کار گرفتن پیمانانه یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب علیه السلام معاملات خود را با پیمانانه و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمانانه و ترازو را تمام ننهاد و از حق صاحب حق می‌کاستند «و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید» بخش: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب علیه السلام از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید» تفسیر نظیر این عبارت، در آیه (۵۶) گذشت «این» رهنمودها «برایتان بهتر است» در دنیا و آخرت «اگر باور دارید» سخنم را.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا
عُوجًا وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَتْ عِقَابَةُ الْمُفْسِدِينَ



«و بر سر هر راهی ننشینید که بترسانید» مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب علیه السلام بر سر راههایی که به خانه وی منتهی می‌شد، می‌نشستند و کسانی را که قصد رفتن به نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می‌گفتند: او

شخصی است کذاب لذا نزد او نروید «و» تا «کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید» مراد از بازداشتن از راه الله ﷻ، بازداشتن مردم از رسیدن به شعیب التیمی است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ نهی آنان از نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راه‌ها پس حقیقت لفظ، مراد نیست «و برای آن راه، کجی نجوید» یعنی: برای راه خدا ﷻ کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید «و هنگامی را به یادآورید که شما اندک بودید» از نظر تعداد «پس شما را بسیار گردانید» از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید «و بنگرید که فرجام کار فسادکاران» از امتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علیهم‌السلام «چگونه بوده است؟» مگر جز این بود که خدای عزوجل هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصه هستی محو گردانید؟!

وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان آورده و گروهی دیگر ایمان نیاوردند پس صبر کنید» یعنی: انتظار بکشید «تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترین حکم‌کنندگان است» زیرا حکم و داوری او، بر حق و عدل مبتنی است و بیم آن نمی‌رود که او در حکم خویش ستم کند. آری! حکم خداوند ﷻ در میان دو گروه، مانند حکم کردن میان دو خصم است: یعنی این‌که محقان را بر مبطلان پیروز می‌سازد.

در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن‌که خدای عزوجل پیروزشان گرداند.

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي

مِلَّتِنَا قَالَ أُولَٰئِكَ كَٰرِهِينَ ﴿٨٨﴾

«سران قومش که استکبار ورزیده بودند» یعنی: اشراف و بزرگان سرکش، مستکبر و کافرشان «گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید» بدین گونه، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی، سبکسری، غرور، ناسپاسی و تجاوز، پا را از این حد فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون کردن از شهر نیز تهدید کردند. یعنی از نظر آنها، شعیب علیه السلام و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند: یا بیرون شدن از شهر و یا بازگشت به کیش باطل کفری آنان «گفت» شعیب علیه السلام «حتی اگر دلمان نخواهد؟» یعنی: آیا ما را به کیش خویش باز می‌گردانید، هرچند ما از بازگشت به آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است: آیا از شهر بیرونمان می‌کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمی‌خواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به آیین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می‌شود.

﴿ قَدْ أَفْرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ جَعَلْنَا اللَّهَ مِنهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

﴿٨٩﴾

«در حقیقت، اگر بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما» که شرک است «برگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم» زیرا شرک، دروغ بستن به خدای سبحان است، از آن رو که کائنات جز آفریدگار، مدبر و معبودی یگانه که همانا الله جل جلاله است، آفریدگار دیگری ندارد پس هر کس به خدای سبحان شریک قایل شود، بی‌گمان به او دروغ

بسته و مدعی نقص الوهیت و ربوبیت وی شده است. جمله: (بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی که بعد از ایمان مرتد می‌شود، در کفری بزرگتر و الحادی سخت‌تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده‌اند «و هرگز ما را نسزد» یعنی: هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده‌مند است «که به آن بازگردیم» به هیچ حالی از احوال، بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ما را از آن نجات بخشید «مگر آن که الله، پروردگار ما بخواهد» یعنی: مگر آن که در مشیت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چنین رفته باشد که ما به کفر برمی‌گردیم زیرا امور کائنات همه - اعم از خیر و شر - به مشیت او وابسته است «پروردگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد» یعنی: علم وی به همه موجودات احاطه دارد پس او می‌داند که چه دگرگونی‌هایی بر احوال بندگانش روی می‌دهد «بر خدا توکل کرده‌ایم» فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه عصمت خویش نگه‌دارد «پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به راستی فیصله کن، که تو بهترین فیصله‌کنندگانی» یعنی: میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل. گویی ایشان خواستار فرود آمدن عذاب بر کافران شدند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٠﴾

«و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید» یعنی: اگر به دین وی در آید و دین خودتان را فروگذارید «در این صورت قطعاً زیانکارید» مرادشان از زیانکار شدن؛ هلاکت‌شان است. یا مراد: زیان کردن به سبب تمام دادن پیمان‌ها و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که بر اساس آن با مردم معامله می‌کردند.

فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿١١﴾

«پس رجفه» یعنی: زلزله «آنان را فرو گرفت» بعضی گفته‌اند: رجفه، بانگ مرگبار عذاب بود «پس در سرای خویش، مرده به زانو درافتاده صبح کردند» و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح عليه السلام گذشت.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَخْتَرُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿١٢﴾

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند» یعنی: آن قوم چنان ریشه‌کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غنیت بالمکان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند «تکذیب کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند» که خود و مایملک خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن گونه نبود که اشراف مستکبر ادعا می‌کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب عليه السلام نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقانشان پیوست.

فَنُورِي عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَأْتُمْ عَلَى قَوْمٍ

كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

«پس، از آنان روی برتافت» یعنی: شعیب عليه السلام چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت «و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر» به خدای سبحان، پای فشارنده بر کفر و متمرّد از اجابت دعوت حق «اندوه بخورم؟» نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی‌خورم.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿١٤﴾

«و در هیچ شهری، پیامبری» از پیامبران «را نفرستادیم» که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه او را تکذیب کرده باشند «مگر آن که مردم آن را به بأساء» یعنی: سختی و فقر «و ضراء» یعنی: رنج و مرض «گرفتار کردیم تا باشد که به زاری درآیند» یعنی: برای این که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران عليه السلام را فروگذارند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءَابَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«سپس» بعد از گرفتار کردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت گرفتن و بیدار شدن آنها از خواب غفلت و سكرات غرور و استكبار، وضع را دگرگون ساخته و «به جای بدی» ای که به آنان از بلاها و محنتها رسانیده بودیم؛ «نیکی را قرار دادیم» به قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند «تا آن که انبوه شدند» در جمعیت و درمال و مکنت خویش «و گفتند: پدران ما را هم همین گونه رنج و راحت می رسیده است» یعنی: قطعا آنچه که به ما از رنج، فقر و بیماری و بعدا از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادهای دگرگونی های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحولات هم بوده است پس قطعا این از باب مؤاخذه و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوه نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستمشان بوده است. البته حال این مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و

ناخوشی صبر می‌کند چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای عزوجل هیچ حکمی را بر او اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده‌است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده‌است».

«سپس آنان را بناگاه فروگرفتیم» یعنی: به‌دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه آنان را بی هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در حدیث شریف آمده‌است: «موت الفجاء رحمه للمؤمن و أخذه أسف للكافر: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فروگرفتیم «درحالی‌که بی‌خبر بودند» از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن رانداشتند. این نحوه فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی‌که فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی‌که آنان را گرفتار سرپنجه عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این‌گونه گرفتار ساختن؛ عذاب‌شان را سخت‌تر و هولناک‌تر گرداند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٦﴾

«و اگر اهل آن شهرها» که پیامبران خویش را به‌سویشان فرستادیم «ایمان آورده‌بودند» به آن پیامبران: «و پرهیزگاری کرده‌بودند» از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که مرتکب می‌گشتند «قطعاً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم» یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسر می‌ساختیم چنان‌که درهای بسته با بازکردن گشوده می‌شود. مراد از خیر آسمان: باران و

مراد از خیر زمین: رستنی‌ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پابندی به شریعت الله ﷻ در دسترس است «ولیکن» اهالی آن شهرها «تکذیب کردند» آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان آوردند و نه تقوی پیشه کردند «پس آنان را به» سبب «آنچه می‌کردند» از گناه و کفر «فروگرفتیم» به عذاب و بلا.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٧﴾

«آیا اهل شهرها» یعنی: کافران آنها «ایمن شده‌اند از این که عذاب ما شبانگاه - درحالی که به خواب فرو رفته‌اند - به آنان برسد؟» مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین‌اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ﷺ را تکذیب می‌کردند.

أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿١٨﴾

«یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد» آن‌گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید «درحالی که به بازی سرگرمند» یعنی: درحالی که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برایشان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾

«آیا از مکرالله» یعنی: از عذابی که برایشان اندیشیده است - درحالی که از آن بی‌خبرند «ایمن شده‌اند؟» به قولی دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فرو گذاشتن شان بر همین حال؛ سپس فروگرفتن ناگهانی شان است

«با آن که جز گروه زیانکار» که همانا کافرانند «کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند».

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾

«آیا برای کسانی که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم» و نابودشان می‌کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ «و بر دل‌هایشان طبع می‌نهمیم تا دیگر نشنوند» طبع: مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر نهادن بر دل‌هایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجت‌ها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب - با وصف روشنی و وضوح خود - بر آنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ گونه فرقی وجود ندارد.

تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۱﴾

«این شهرها را» که قبلاً ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از: شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیب عليهم السلام بودند، «برخی از خبرهای آن را بر تو» ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم «حکایت می‌کنیم» ولی آنها خبرهای دیگری هم دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم «در حقیقت پیامبرانشان معجزات روشن برایشان آوردند، اما آنان بر آن نبودند که ایمان آورند» در هنگام آمدن پیامبران حامل معجزات، «به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند» یعنی: قبل از آن که پیامبران عليهم السلام آن معجزات را برایشان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به سبب آن که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حالشان در هنگام آمدن پیامبران با این

معجزات، همانند حالشان قبل از آن است «این گونه، خدا بر دلهای کافران مهر می‌نهد» زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می‌کنند، از این رو، هیچ پند و تذکر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی‌شود.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

«و در بیشتر آنان» یعنی: در بیشتر مردم «وفای به عهد نیافتیم» بلکه عهدشکنی خوی و شیوه آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذر»^۱ گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفارند به طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می‌مانند «و بیشتر آنان را جدا نافرمان یافتیم» لذا علت هلاک ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افکنده و آن را پاس نداشتند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

«آن‌گاه بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبران یاد شده «موسی را فرستادیم» یعنی موسی فرزند عمران علیه السلام بزرگترین انبیای بنی‌اسرائیل را «به همراه آیات خویش» یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می‌آید؛ چون اژدها، ید بیضا و غیره. یادآور می‌شویم که نام موسی علیه السلام بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او - از همان آغاز تولد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحله تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن - داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش «به سوی فرعون» پادشاه مصر «و ملاء وی» یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، از آن روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می‌کرد، فرعون لقب می‌گرفت لذا نام فرعون زمان موسی علیه السلام

^۱ نگاه کنید به تفسیر (اعراف/ ۱۷۲).

بنا به قولی: متاح فرزند رمسیس «۱۲۲۵ ق.م» بود. «ولی آنها به آیات ما ستم کردند» یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست‌ترین راسته‌است، بدون شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حق خود به سبب این آیات ستم کردند، از آن رو که این آیات را دروغ انگاشتند «پس بین که فرجام مفسدان چگونه بود» یعنی: پایان کار دروغ‌انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَفِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٥﴾

آن‌گاه خدای عزوجل از مناظره موسی عليه السلام با فرعون و لگام‌زدن او بر وی با حجت و آشکارساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده می‌فرماید: «و موسی گفت: ای فرعون! بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم» پس کسی که فرستاده پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایسته اجابت و سزاوار تصدیق است.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

﴿١٠٥﴾

«سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم» یعنی: من سخت مشتاق و سزاوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش - چنان‌که هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن - با خبر و آگاه گردانم «من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بینه‌ای آورده‌ام» یعنی: برهان‌هایی به همراه آورده‌ام که به وسیله آنها راستگویی‌ام در این حقیقت که فرستاده‌ای از سوی رب‌العالمین هستم، واضح و آشکار می‌شود «پس بنی‌اسرائیل را همراه من بفرست» موسی عليه السلام از فرعون خواست تا بنی‌اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی‌اسرائیل در آن زمان نزد

فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ حِجَّتْ بِتَائِبَةٍ فَأَتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾

«گفت» فرعون به موسی علیه السلام، نه تو را در آنچه که گفתי تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی «اگر معجزه‌ای آورده‌ای» از نزد خداوند جل جلاله چنان‌که ادعا می‌کنی «آن را حاضر کن» تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم «اگر از راستگویان هستی» در ادعای خود.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه» در واقعیتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان و بی‌هیچ‌گونه التباسی «ازدهایی آشکار شد» و چون فرعون این ازدهای واقعی را دید، متوحش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که‌به تو ایمان می‌آورم...! و موسی علیه السلام آن را گرفت. ثعبان: ازدهای بزرگ نرینه است.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ ﴿١٠٨﴾

«و دست خود را بیرون کشید» یعنی: موسی علیه السلام دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید «پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد» یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی‌آن‌که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾

«ملاء» یعنی: اشراف «از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند» هنگامی که تبدیل شدن عصا را به ازدها و درخشان شدن دست موسی علیه السلام را بی‌هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری

مشاهده کردند؛ «بی شک این شخص» یعنی: موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «ساحری داناست» یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾

آن‌گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: «می‌خواهد شما را از سرزمینتان» که سرزمین مصر بود «بیرون کند پس چه می‌فرمایید» یعنی: درباره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل (انا ربکم الاعلی) می‌گفت.

قَالُوا أَنِجْهِ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾

«گفتند» اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: «ای فرعون! او و برادرش را بازدار» یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾

«تا» آن گروه گماشته «هر ساحر دانایی را» که در فن سحر مهارت داشته و به این فن بسیار دانا و آشناست «نزد تو آورند» شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾

«و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند «و گفتند: همانا ما را مزدی می باید اگر غالب شویم» ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی علیه السلام غالب شدند، برایشان پاداشی درخور و شایسته مقرر دارد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾

فرعون در پاسخ آنان «گفت: آری! و مسلما شما از مقربان خواهید بود» یعنی: قطعا اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوه آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعده منصب و مقام را داد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾

«گفتند: ای موسی! اول تو می افگنی» عصایت را «یا این که ما می افکنیم؟» یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هرچند که نوبت آخر از آنان باشد.

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾

موسی علیه السلام در پاسخشان «گفت: شما بیفکنید» موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمی دهد و از آنچه با خود آورده اند، ترس و واهمه ای ندارد زیرا موسی علیه السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی شود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل بزرگ کرده آنها فارغ شوند، آن گاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعا در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق تر خواهد بود «پس چون افگندند» ساحران ریسمانها و عصاهای

خود را «دیدگان مردم را به سحر بستند» یعنی: آنان با باطل بزک کرده و آرایش داده خویش و با نیروی خیالی ای که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصه تردستی و حقه‌بازی در دیگران می‌افکنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند «و مردم را به هول و هراس انداختند» ترس و هراس سختی در دل‌های مردم افکندند «و سحری بزرگ در میان آوردند» در چشم‌های بینندگان و تماشاگران؛ هرچند که سحرشان در واقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افکنی و تردستی بیش نیست.¹ در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به حرکت و جنب‌وجوش در آمد.

❖ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾

«و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفکن! پس» عصایش را انداخت و ازدها شد و «آنچه را به دروغ ساخته بودند» از ریسمانها و عصاها «فروبلعید» حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾

«پس حق واقع شد» یعنی: حق با آنچه که موسی عليه السلام با خود آورده بود، آشکار و روشن گشت «و آنچه آنان می‌کردند» از سحر «باطل شد» یعنی: بطلان سحرشان آشکار شد.

فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَبِرِينَ ﴿١١٩﴾

¹ ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر (بقره/۱۰۲).

«پس مغلوب شدند» فرعون و پیروانش و ساحران «در آنجا» یعنی: در آن صحنه‌ای که سحر خویش را به میدان افگندند و «بازگشتند» از آن صحنه و میدان «خوار شده» و خرد و ذلیل و شکست‌خورده، با کارها و کوشش‌های برباد رفته.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿١٣٠﴾

«و ساحران» بی‌اختیار «به سجده در افتادند» زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای خدای عزوجل به سجده درافتادند.

قَالُوا يَا مَنَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿١٣٢﴾

«گفتند» ساحران «به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون» آنها دانستند که کار موسی عليه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أُمَّتَ مِمْ بِي قَبْلَ أَنْ أَدْنُ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومٌ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ نَعْتَمُونَ ﴿١٣٣﴾ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

«فرعون گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟» این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چرا که نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به سوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ اما فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: «قطعا این مکرری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید» یعنی: این نیرنگی است که شما ساحران به همدستی موسی - براساس قرار و توافقی که از قبل با یکدیگر داشته‌اید - در شهر به راه انداخته‌اید «تا از آن»

یعنی: از شهر مصر «اهل آن را» از قبطیان «بیرون کنید» و خود بر آن مسلط شوید و با بنی‌اسرائیل در آن حاکم گردید. معنای: (فی‌المدینه) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن‌که با موسی به میدان خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آید «پس به زودی خواهید دانست» که: «البته دستها و پاهایتان را به خلاف یک‌دیگر» یعنی: پای راست و دست چپ، یا پای چپ و دست راست هر یک از شما را «می‌برم، آن‌گاه همگی تان را» بدون استثنا «به دار می‌آویزم» بر تنه‌های درختان خرما.

قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾

«گفتند» ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا «ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت» و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به‌زودی خدای عزوجل تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما - به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم - به نیکویی رفتار خواهد نمود. پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْتَ أَمَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْ تَنَارُ رَبِّنَا أَفْرَغَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾

«و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری» و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی «جز برای این‌که ما به معجزات پروردگاران - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم» با آن‌که این ایمان آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری.

آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فرو گذاشته روی سخن به جناب معبود برحق خویش آوردند، تحفه نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: «پروگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز» یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فروریز

که ریزش قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدف‌شان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل‌پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.

از سدی روایت شده است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه‌قطعه‌شان کرد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهادایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَنْتَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرُكَ وَيَأْخُذُكَ وَالْهَيْكَلُ قَالَ سَتَقْبِلُونَ آيَاتَهُمْ وَتَسْتَجِيبُ نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٧٧﴾

«و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟» با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابود کردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به سوی حاکمیت خداوند عز وجل و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود «و» آیا موسی را رها می‌کنی تا «تو را رها کند؟» یعنی: از عبادتت برائت جسته و به پرستش گردن نهد «و» همچنان، عبادت «معبودانت را» رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید «فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم» یعنی: فرزندان ذکور بنی اسرائیل را می‌کشیم و فرزندان اناثشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می‌داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی علیه السلام نیز - به سبب پیشگویی منجمان - با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف

برنامه‌ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی عليه السلام در درون کاخش پرورش یافت «و ما بر آنان مسلطیم» یعنی: بر بنی اسرائیل برتریم و با قهر و غلبه خویش، بر آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هرچه بخواهیم با آنان می‌کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه‌ریزی کرده بود، غافل بود و نمی‌دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!

**قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾**

«موسی به قوم خود گفت» آن گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند «از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید» بر این محنت «چراکه زمین از آن خداوند است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می‌دهد» این وعده‌ای از سوی موسی عليه السلام به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این‌که: «و عاقبت از آن پرهیزگاران است» یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

**قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ
وَيَسْتَخْلَفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾**

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شک و تردید «گفتند» ای موسی! «پیش از آن که تو نزد ما بیایی» به عنوان پیامبر «مورد آزار قرار گرفتیم» هنگامی که فرعون قبل از تولدت، فرزندان ذکور ما را می‌کشت «و بعد از آن که به سوی ما آمدی» به عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می‌رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن‌که تو نزد ما بیایی، مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با به‌کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقه بدون مزد و بعد از آن‌که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با ترسی که هم اکنون در مورد خود و

فرزندان و خانواده‌هایمان داریم. «گفت» موسی عليه السلام «امید است که پروردگارتان دشمنان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند» یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی عليه السلام قبلاً به‌طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد...) «۱۲۸». «آن‌گاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید» آیا شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می‌ورزید، یا به شیوه‌ای عمل می‌کنید که مورد رضای حق تعالی است.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقِصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳۰﴾

«و در حقیقت ما آل فرعون را» مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است «به قحطی‌ها گرفتار کردیم» یعنی: به خشکسالی‌ها و قحطی‌های پیایی و مصیبت‌بار «و به نقصان میوه‌ها» به سبب عدم فرود آمدن باران و بسیاری آفات و بلیات «باشد که عبرت گیرند» و پند پذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرم‌دل‌تر و فروتن‌تر اند.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾

«پس هنگامی که حسنه‌ای به آنان روی می‌آورد» مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست «می‌گفتند: سزاوار این هستیم» یعنی: این نعمتها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست «و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید» چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیات «به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند» یعنی

می گفتند: این همه از شومی آنهاست! «آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست» یعنی: سبب و منشأ خیر و شر و گشایش و قحطی ای که به آنان می رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به همان شیوه اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شری که به قدر خداوند متعال و حکمت و مشیت وی جاری می شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»^۱ است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. «ولی بیشتر آنان نمی دانند» این حقیقت را که همه چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می دهند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَاتِنَا لَسَحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾

«و گفتند» قوم فرعون، ای موسی! «هر گونه نشانه شگرفی برای ما بیاوری که به وسیله آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم» عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده های شگرفی می آورند؛ تو نیز به ما هرچه بیاوری تا ما را از این راه و روش مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی آوریم. بدین گونه، خواستند موسی عليه السلام را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾



«پس بر آنان طوفان را فرستادیم» طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است «و ملخ» را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد «و قمل» یعنی: شپش و

^۱ مشاکله: به معنای هم شکل گویی؛ عبارت از: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

کنه ریز را فرستادیم. به قولی: «قمل»، ملخ کوچک (ملخ پیاده) است قبل از آن که بپرد. به قولی دیگر: کک است «و غوکها» رافرستادیم. غوک (قورباغه): حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند «و خون را» فرستادیم. روایت شده است که رود نیل بر آنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون بینی است. آری! اینها را فرستادیم «به صورت نشانه‌هایی مفصل» یعنی: روشن و آشکار «و باز هم استکبار کردند» یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به خداوند متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ
لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد» با آفات و بلیاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید «گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان» یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده است، یا به آنچه که تو را به وسیله آن به نبوت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خود داری، متوسل می‌گرددی «اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم» یعنی: نبوت را تصدیق می‌کنیم «و بنی اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم» که با تو به سرزمین مقدس بروند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلَغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿١٣٥﴾

«و چون عذاب را – تا مدتی که آنان بدان رسنده‌اند – از آنان برداشتیم» یعنی: تا مدتی که برای هلاک ساختن‌شان به وسیله غرق مقرر کرده بودیم «بناگاه عهد می‌شکستند» و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت پا می‌زدند، هم از این رو

برخلاف آنچه که قبلا بدان متعهد گردیده بودند، از فرستادن بنی اسرائیل با موسی عليه السلام امتناع ورزیدند.

فَأَنْقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١١٦﴾

«سرانجام از آنان انتقام گرفتیم» چرا که عهدشکنی کردند «و در دریا غرقشان ساختیم، به سبب آن که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند» یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمغربَهَا أَلَيْسَ بَدْرًا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١١٧﴾

«و به آن قومی که به استضعاف کشیده می‌شدند» یعنی: به بنی اسرائیل که با کشته‌شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می‌شدند «مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم» و سرزمین فلسطین بود «به میراث دادیم» برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون آوردن میوه‌ها و محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده‌ترین سرزمین‌ها برای کشاورزی است «و وعده‌نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل تحقق یافت» یعنی: آن وعده به شکل کامل خودتحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾: (می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) «القصص/ ۵» «به سبب آن که صبر کردند» بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می‌رسید، همین‌گونه بر جهاد در راه خدا ﷻ نیز صبر و پایداری کردند «و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند» از آبادیها و قصرها و کارخانه‌ها «و آنچه که بر

می‌افراشتند» از بوستانها «ویران کردیم» به قولی: (یعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخهای استواری را که بنا می‌کردند، کاملا ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی‌اسرائیل داد - هنگامی که مسلمان بودند - و اکنون آن را به ما داده است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾

«و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم» یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از «دریای سرخ» را دادیم، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند «تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند» یعنی: بتان خود را عبادت می‌کردند. به قولی: آنان از قبیله «لخم» بودند و بتانشان عبارت بود از: تمثالهای گاو. به قولی دیگر: آن قوم از کنعانیان بودند. «گفتند» بنی‌اسرائیل «ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده» یعنی: برایمان بتی قرار ده که آن را پرستش کنیم، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند «گفت: به راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید» زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هر کس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت، بعد از مشاهده آنها، از پرستش غیرحق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد، اما شما در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهده آن همه معجزات، چنین درخواست و قیحانه‌ای را عنوان می‌کنید. در روایات آمده است: یاران رسول خدا ﷺ دیدند که مشرکان درختی به نام «ذات‌انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول خدا ﷺ گفتند: «برای ما نیز ذات‌انواطی قرار دهید چنان‌که آنها ذات‌انواطی دارند!»

رسول خدا ﷺ برآشفتند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویند که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان که آنان خدایانی دارند!».

إِنَّ هَذُلَاءَ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾

آن‌گاه موسی عليه السلام بر جهل آنان تأکید نهاده گفت: «در حقیقت آنچه این گروه» بت پرست «در آند» از پرستش بتان «بر باد و نابود است» تبار: نابودی و تباهی است «و آنچه انجام می‌دادند باطل است» یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند - و از جمله پرستش بتان - بر باد و بی‌بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می‌گردید؟.

قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾

گفت «موسی عليه السلام «آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم» یعنی: چگونه غیر از خدا عز وجل معبودی برای شما بجویم درحالی که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتی مشاهده بعضی از آنها هم برای گرایش‌تان به یگانه‌پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: «با آن که او شما را بر جهانیان» زمانتان «برتری داده است؟» با نعمت‌هایی که بر شما بخشیده است؛ چون نابودکردن دشمنانتان، جانشین‌ساختنتان در زمین، بیرون کردنتان از زیر بار خواری و پستی به سوی جایگاه برتری و عزت و هدایت نمودنتان به سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می‌دهید؟! نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی رضی الله عنه گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان - قبل از آن که حتی آب وی¹ خشک شود - باهم اختلاف کردید! علی رضی الله عنه در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان² خشک نشده بود که به موسی عليه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!!».

¹ یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

² بعد از خروج از دریای سرخ.

وَأَذِيبَكُمْ مِّنْ أُمَّةٍ مِّنْ أُمَّةٍ فِرْعَوْنَ يُسْؤِمُكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

«و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می کردند؛ پسرانتان را می کشتند و دخترانتان را زنده می گذاشتند» و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می کند پس چگونه بعد از نجات از چنان عذابی، بازهم دیگران را با ما شریک می گردانید؟ «و در این» نجات دادنتان از زیانها و عذابهای بزرگ «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می کرد که آیا به حق شکرگزاری وی قیام می کنید یا خیر؟

﴿ وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ نَلْقَاكَ لَيْلَةَ الْاِسْرَاءِ وَاتَّمَنَّهَا بِعَشْرِ فِتْمَ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾

«و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم» از جمله گرامیداشت و تجلیل خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، تعیین این مدت به عنوان موعدی برای مناجات و سخن گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنانکه با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به میعادگاه رفت و آن مدت را روزه گرفت «و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم تا آنکه میعاد پروردگارش در چهل شب به سر آمد» یعنی: بعد از آنکه موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به وعدهگاه رفت، بر آن میعاد، ده شب دیگر افزودیم.

بیشتر مفسران برآنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی القعدة و ده روز از ماه ذی الحجة بنابراین، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت. همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین

اسلام را برای حضرت محمد ﷺ به اکمال رسانید چنان که می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «مائده / ۳». «و موسی به برادرش هارون گفت» هنگامی که عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پروردگارش - بود «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بیمای. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرِيكَ فَلَمَّا بَجَلْنَا رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٣﴾

«و چون موسی به وعده گاه ما آمد» برای سخن گفتن با ما «و پروردگارش با او سخن گفت» یعنی: کلام خویش را بی واسطه و بدون کیفیت به او شنوید. به قولی: موسی عليه السلام کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند «عرض کرد: پروردگارا! مرا به خویش بینا کن تا به سوی تو بنگرم». قتاده می گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید». «فرمود» خدای سبحان «هرگز مرا نخواهی دید» با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سربایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر ﴿لَنْ نَرِيكَ﴾ مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، اما دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله مخفی نیست، هم از این رو، خداوند

متعال نفرمود: «لن أرى: من هرگز دیده نمی‌شوم» بلکه فرمود: (لن ترانی: تو مرا نمی‌بینی). «ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرارگرفت، مرا خواهی دید» یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوت از تو بزرگتر است - که عبارت از کوه می‌باشد - لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایانم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد «مرا خواهی دید» ولی اگر کوه از برداشت تجلی رؤیت من ناتوان گشت، بدان که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به منزله ارائه تمثیلی برای موسی عليه السلام به وسیله کوه است. «پس چون پروردگارش به کوه تجلی کرد» یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلی یک چیز، نمایان شدن آن است «آن کوه را ریزریز کرد» یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». «و موسی بیهوش بر زمین افتاد» صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فروافتاد. «و چون به خود آمد» از آن بیهوشی «گفت: تو منزهی» سبحانک: ای خدای سبحان! تورا تنزیه می‌کنم و به پاکی یاد می‌نمایم، به تنزیهی تمام «به درگاهت توبه کردم» از تکرار چنان درخواستی در دنیا «و من نخستین مؤمنانم» به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

قَالَ يٰمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَاءً اتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

«فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم» یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوایدن سخن خود - بی هیچ واسطه‌ای - مخصوص گردانیدم «پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر» یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر «و از شکرگزاران باش» بر این عطای بزرگ و این اکرام سترگ.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَك

يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأَوْرِكُهُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

«و برای موسی در الواح از هر چیزی» یعنی: از هر آنچه که بنی اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند «موعظه‌ای» قرار دادیم، که بنی اسرائیل و غیر آنان از آن پند و اندرز بگیرند «و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم» از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد «پس فرمودیم: آن را به قوت بگیر» یعنی: ای موسی! الواح را، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را، با جدیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست، عمل کن. الواح: به قول راجح، الواح تورات بود «و به قومت دستور بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند» یعنی: به بهترین احکامی که در تورات است - از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است - عمل کنند. شایان ذکر است که صبر و پایداری در برابر نیرنگ و تجاوز دیگران، عفو و گذشت، عمل به عزیمت نه رخصت، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهی، از جمله بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود. بدین سان، موسی عليه السلام مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوت و شدتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند، بگیرد و بدانها عمل کند «به زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهیم داد» تا از دیدن آن عبرت بگیرید. به قولی: مراد از سرای نافرمانان، منازل کفار از ستمگران فرعون و عمالقه است.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ

يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَكْرُوا الْغَيْبَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا

بِعَايَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾

«به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیات خود» یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان آوردن به آن «باز خواهیم داشت» زیرا تکبر، فقط شایسته ذات من است «به طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند» با وجود

بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق «و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این» بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق «بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند» به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن‌که معجزات بسیاری را هم دیدند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ



«و کسانی که آیات ما و دبدار آخرت را» یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند «تکذیب کردند، اعمالشان حبط شده است» با آن‌که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط شدن: بی‌اثر شدن اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صلّه رحم «آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟» یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَّهُمْ خَوَازِجُهُمْ يُرَوُّوْنَ أَنَّهُمْ لَا يَكْلَمُهُمْ وَلَا يَهْتَدِيهِمْ

سَكِينًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ

«و قوم موسی پس از او» یعنی: پس از رفتنش به کوه طور «از زیورهای خود» یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند «مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند» یعنی: تمثالی از گوساله کامل بی روحی «که صدای گاو داشت» آن‌گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادت‌ی از عادات قوم فرعون بود. خوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی اسرائیل از وی حرف شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. «آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی گوید» چه رسد به این که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد «و هیچ راهی بدانها نمی نمایاند؟» یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی ای دلالت و راهنمایی نمی کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می دهند که اگر تمام دریاها مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن که کلمات وی به پایان آید، آب دریاها تمام می شود و هم اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده است؟ «آن» گوساله «را گرفتند» به خدایی و پرستش «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

وَمَا سَقَطَ فِي آيَاتِهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ

مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

«و چون سخت پشیمان شدند» از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت شان پس از بازگشت موسی علیه السلام از میقات بود «و دیدند که واقعا گمراه شده اند» یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته اند «گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشاید، قطعا از زیانکاران خواهیم بود» در دنیا و آخرت. چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي ۖ أَعْجَلْتُمُوهُ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ
 وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ
 الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

«و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت» از کوه
 طور. بعضی گفته‌اند: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است «گفت: پس از من،
 چه بد جانشینی برای من بودید!» و در غیابم چه بد عمل کردید! «آیا بر فرمان
 پروردگارتان شتاب کردید» یعنی: آیا بر میعاد چهل روزه‌ای که پروردگارم به من
 وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به سر آید؟ و در غیابم این
 عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله
 به سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ «و الواح را افگند» یعنی: موسی علیه السلام چون
 بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند،
 از شدت خشم و تأسف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما - از سلف و
 خلف - است. نقل است که الواح تورات از زمرد، یا از یاقوت بود. در حدیث شریف
 آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا
 وقتی خدای عزوجل به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این
 خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید،
 الواح را به زمین افگند». «و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود می کشید»
 موسی علیه السلام در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنه سامری را
 نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می کشید
 «هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف شمردند و چیزی نمانده بود که
 مرا بکشند» پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل
 این که هارون علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله،

جمله‌ای مهربانگیر و عاطفه‌باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک‌دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان - چنان‌که گفته‌اند - زنی مؤمنه بود «پس مرا دشمن شاد نکن» با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی گوساله‌پرستان است «و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده» یعنی: با خشمگین شدن بر من، مرا در شمار قوم‌ستمگر، یعنی گوساله‌پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده‌ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾

پس چون برای موسی عليه السلام برائت هارون محقق شد «گفت: پرودگارا! من و برادرم را بیامرز» موسی عليه السلام خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن‌کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوه رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این‌گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حق برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالی طلب مغفرت کرد و به علاوه آن، از پروردگارش چنین تمنا کرد: «و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی» پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

«همانا کسانی که گوساله را گرفتند» به خدایی و پرستش «به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید» و چه‌بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد¹ زیرا مأمور شدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از

¹ نگاه کنید به تفسیر سوره (بقره/ ۵۴).

خشم خداوند عز وجل بود «و» به زودی به آنان «ذلتی در زندگی دنیا» خواهد رسید. این ذلت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود «و ما افتراکنندگان را این گونه جزای دهیم» و از آن جمله، این گروهی را که به عبادت تمثال گوساله رو آوردند، درحالی که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری‌ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان‌که به آن گوساله‌پرستان رسید.

علما می‌گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٣﴾

«ولی کسانی که مرتکب سیئات شدند» هر سیئه‌ای؛ اعم از کفر و معاصی «سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند» با خلوص نیت و از صدق دل «قطعا پروردگار تو بعد از آن» یعنی: بعد از آن توبه، یا بعد از ارتکاب آن سیئه «آمرزگار مهربان است» لذا کارنامه سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد می‌کند.

البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْفَضْبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِطُ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

«و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را» که در هنگام خشم خویش آنها را افکنده بود «برگرفت» از «سکون» خشم به «سکوت» آن تعبیر شد، گویی خشم انسان در حالت فوران و جوشش، سخن می‌گوید. زمخشری می‌گوید: «این آیه خشم را به صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می‌کند که امر و نهی می‌کند و مثلا به موسای خشم‌آلود می‌گوید: به قومت چنین و چنان بگو، الواح را بینداز، سر برادرت را بکش! و این از لطایف تشبیه قرآنی است.» «و در نسخه آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود» یعنی: در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده شده بود، هدایت و رحمتی بود، هدایتی که

بنی اسرائیل به وسیله آن به احکام شرعی راه می‌یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام، بر آنان فیضان می‌شد.

قتاده می‌گوید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امتی را می‌یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به معروف امر و از منکر نهی می‌کند.. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به بهشت، پیش‌آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگارا! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان».¹

وَإِخَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

«و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما» یعنی: برای آوردن ایشان به وعده‌گاهی که ما برایش مقرر کرده بودیم «برگزید» زیرا بعد از آن که قومش به گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار عزوجل به وی دستور داد که با جمعی از بنی اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند «و چون رجفه» یعنی: زلزله سخت «آنان را فروگرفت» نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند «موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی» موسی علیه السلام این سخن را از

¹ ابن کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است

سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نبود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن که به سویت بیاییم، به علت گناهانمان نبود می کردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش ساخته ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده ام! آن گاه ادامه داد: «آیا ما را به سزای آنچه کم خردان ما کرده اند، هلاک می کنی؟» به قولی: مراد موسی علیه السلام از «کم خردان»، سامری و یارانش بودند «این حادثه جز امتحان تو نیست» یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست «هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی، هدایت می کنی» پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هر که را بخواهی، هدایت می کنی و هر که را بخواهی، گمراه می گردانی، ملک؛ تماما ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعا این بی خردان را هدایت می کنی.

آن گاه موسی علیه السلام به سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: «تو ولی مایی» یعنی: متولی و کارساز امور مایی «پس ما را بیامرز» در برابر لغزشها و گناهانی که مرتکب شده ایم «و به ما رحم کن» به رحمت گسترده خویش که فراگیر همه چیز است «و تو بهترین آمرزندگان».

**﴿وَأَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِلَيْكَ قَالِ عَدَائِي أُصِيبُ بِهِ مِنْ أَشَاءِ
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾**



«و بنویس» یعنی: مقدر کن «برای ما در این دنیا نیکی ای» یعنی: با توفیق دادن ما بر انجام اعمال صالح، یا با سرازیر ساختن نعمتها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما، که در رأس آنها، نعمت عافیت و گشایش در رزق است «و در آخرت نیز» یعنی: در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس «زیرا که ما به سوی تو بازگشته ایم» و از گمراهی توبه کرده ایم. از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن رو،

یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک». «خداوند فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم» از کسانی که برآن نیستم تا آنان را ببخشایم. مراد از عذاب: زلزله سختی است که بدان گرفتار شدند، یا هرگونه عذابی - از جمله عذاب این گروه - در تحت آن داخل است «و رحمتم همه چیز را فراگرفته است» اعم از مکلفان و غیرآنها و مسلمان و کافر را.

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به‌زودی این رحمت فراگیر را بر گروه‌های زیر مقرر خواهد داشت:

«و به زودی رحمت کامله خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و گناهان «و زکات» فرض «را می‌دهند و کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: به تمام کتابهای ما تصدیق و اذعان می‌کنند، «مقرر می‌دارم» که اینان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

«همانان که از این پیامبر امی پیروی می‌کنند» که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. امی: یعنی: از امت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی‌داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمه «امی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه بعدی «همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند» یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهما - ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاگاهان! فرمود:

«آری والله! آن حضرت صلی الله علیه و آله در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این که بگویند: لاله‌الاله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دل‌های غلف‌شده را باز می‌گرداند.» «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند» معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دلها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند» منکر: یعنی آنچه که دلها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون حدیثی را از من شنیدید که دل‌های شما آن را می‌پسندید و موها و پوستهای شما برای آن نرم و ملایم می‌شد (یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان شما تأثیر می‌گذاشت) و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، اما اگر حدیثی را از من شنیدید که دل‌هایتان آن را نپسندید و موها و پوست‌هایتان از آن نفرت ورزید (یعنی از شنیدن آن منزجر شدید) و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم.» «و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند» یعنی: اشیای لذیذ را و به خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به سبب گناهانشان حرام گردیده بود «و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند» یعنی: نجاستها و پلیدی‌های حقیقی - همانند حشرات و گوشت‌خوک - را، به سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و

هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید و زیانبار است. «و پیامبری که از دوش آنان بار گران آنان را» یعنی: تکالیف شاقه سنگین را «و قیدوبندهایی را که بر آنان بوده است، بر می‌دارد».

تکالیف شاقه‌ای که بنی‌اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان برآنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به‌عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنيفية السمحة: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«پس کسانی که ایمان آوردند» از شما بنی‌اسرائیل و از دیگران «به او» یعنی: به محمد ﷺ «و بزرگش داشتند» یعنی: حرمت او را نگه‌داشتند «و یاریش کردند» یعنی: به یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند «و» به‌همراه پیروی از خودش «نوری را» یعنی: قرآنی را «که با او نازل شده است، پیروی کردند» با عمل به سنت وی که شامل اوامر و نواهی است «آنان همان رستگارانند» که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امت‌های دیگر.

این اوصافی است که اولاً و قبل از هر کس دیگر بر صحابه بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ﷺ انطباق دارد، صحابه عالی‌مقداری که به آن پیامبر هدی ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعد از آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی که از صحابه به‌نیکی تبعیت کردند، انطباق دارد. سپس بر هر کس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت ایشان حرکت کند. البته کسانی از بنی‌اسرائیل که به پیامبر ما ﷺ ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی‌اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزوجل قباله رحمت را به‌نام امت اسلامی نوشت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «موسی عليه السلام از

پروردگارش درخواستی کرد، اما خدای عزوجل آنچه را او خواسته بود، به محمد ﷺ و امت‌شان داد و فرمود: ﴿فَسَأَلْتُمَهَا لِلَّذِينَ يَنْفُونَ...﴾ لذا هرچه راکه موسی علیه السلام از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمد ﷺ عنایت کرد.

قُلْ يَتَّيِبُهَا النَّاسُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

«بگو: ای مردم!» این خطابی عام برای همه مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان «من پیامبر خدا به‌سوی همه شما هستم» بدون استثنا. بنابراین، رسول خدا ﷺ به‌سوی همه بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران علیهم السلام که مخصوصا به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی ﷺ تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

- ۱ - با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می‌شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
- ۲ - تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هر کس از امتم در هرجایی از زمین که هست، همین که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگذارد.
- ۳ - غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.
- ۴ - به من (حق) شفاعت داده شده.

۵ - پیامبران قبل از من مخصوصا به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، در حالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام»^۱.

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستاده خدا ﷻ به سوی عموم شما هستم «همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست» زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود برحق است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده می کند و می میراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است «پس به خدا و به پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید» امی بودن پیامبر ﷺ، از بزرگترین ادله رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امی است، قرآنی را به عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سستی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد «کسی که الله و کلمات او را تصدیق می کند» یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل از وی نازل کرده، تصدیق می کند «و او را پیروی کنید، باشد که هدایت شوید» به سوی راه راست. یعنی: بی گمان راهیابی به امور دین، با پیروی از آن حضرت ﷺ ممکن و میسر است، چه از سوی بنی اسرائیل و چه غیرشان از امت‌ها و ملت‌ها.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۴۹﴾

بعد از آن که خداوند متعال، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی ﷺ را بیان می کند که با آن گروه مخالفند: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند» یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته‌اند. یا معنی این است: به وسیله حقی که خود به آن آراسته‌اند، مردم را راهنمون می شوند «و به آن» یعنی: به حق «داوری می نمایند» به شیوه عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش. یا به حق عمل می کنند - همچون عبدالله بن سلام و امثال وی از اهل کتاب.

^۱ این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.

وَقَطَعْنَاهُمْ أَثْنَ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ آبَ صَرْبٍ يَعْصَاكَ
 الْحَجَرَ فَأَنْجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ
 وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن
 كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

«و آنان را» یعنی: قوم موسی علیه السلام را «به دوازده سبط تقسیم کردیم» یعنی: بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم، تمایزی که به تقسیم شدن آنها به واحدهای «اسباط» انجامید به طوری که هر سبط منفردا معروف و شناخته شده بود و از خود نقیب (نماینده‌ای) داشت. اسباط جمع سبط: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هر یک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر - از فرزندان یعقوب علیه السلام - بودند «و به موسی وحی فرستادیم، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند» هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند «که با عصایت بر سنگ بزن پس، از آن جوشید» یعنی: موسی علیه السلام با عصایش به سنگ زد، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد «دوازده چشمه» به تعداد اسباط و برای هر سبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند «هر گروهی آب‌شخور خود را بشناخت» یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید، شناخت «و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم» تا در آن دشت، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هر جا که می‌رفتند، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هر جا که اقامت می‌گزیدند، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد «و بر آنان من و سلوی» یعنی: ترنجبین و بلدرچین «را نازل کردیم» توضیح من و سلوی، درسوره «بقره/۵۷» گذشت «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان کرده‌ایم بخورید» یعنی به‌آنان گفتیم: از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید «و بر ماستم نکردند» با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس

آنرا می‌داشتند «بلکه بر خودشان ستم می‌کردند» زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان، به خودشان برمی‌گشت.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد ﷺ! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

**وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣١﴾**

«و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید» یعنی: در شهر بیت‌المقدس «و از آن بخورید» یعنی: از نعمتها و پاکیزگی‌هایی که در آن سرزمین است، بخورید «هرجا که خواستید» یعنی: در هر مکانی از مکانهای آن که خواستید «و بگویید: حطه» تفسیر «حطه» در سوره «بقره/۵۸» گذشت «و سجده‌کنان از دروازه شهر در آید» یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت‌المقدس سجده‌کنان درآید «تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» یعنی: چون پیروزمندانه وارد شهر بیت‌المقدس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوش‌شنوا و جانی مطیع و به‌فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست «و به زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود» با نعمت‌هایی که بر آنان می‌بخشاییم.

به‌این‌ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده‌ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می‌آید که: دستور ورود به بیت‌المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی عليه السلام داده شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١١٣﴾

«پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند» یعنی: به جای (حطه)، کلمه بی‌معنای دیگری چون «حنطه» یا «حبه فی شعره» گفتند، که بیان آن در سوره «بقره» گذشت «پس به سزای آن که ستم می‌کردند» یعنی: به سبب ستم‌شان «عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم» که این عذاب به قول گروهی از علما، عذاب طاعون بود. گویند: در این طاعون، هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.
نظیر این آیه در سوره «بقره/۵۹» نیز گذشت.

وَسَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١١٤﴾

«و سؤال کن» ای محمد ﷺ! «از یهود» برای توبیخ، یادآوری و متوجه ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگان‌شان روی داد، همانان که چون دین خدای عزوجل را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ‌بازی کردند، مسخشان کرد، آنان عبارت بودند: «از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود» بیشتر مفسران برآنند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه می‌نامند، به این جهت، تعبیر: ﴿وَسَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ﴾ گویای معنی است. «هنگامی که تجاوز می‌کردند» از حدود الهی با شکار ماهی «در روز شنبه» درحالی‌که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند «آن‌گاه که روز شنبه آنان» یعنی: روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول

می‌شدند «ماهیهایشان به‌طور آشکاری بر روی آب می‌آمدند» به‌گونه‌ای که در دسترس و آماده شکار بودند «و روزی که شنبه نمی‌داشتند» یعنی: روزهای دیگر، غیر از روز شنبه «به‌سوی آنان» ماهی‌ای بر روی آب «نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم» یعنی: خدای عزوجل به‌سبب ظهور نافرمانی در میانشان، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرار داد و با دستور بزرگداشت روز شنبه، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد، نهی‌شان کرد ولی درعین حال، برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به‌طوری که گرفتن و شکارکردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی‌آمدند به‌طوری‌که به سختی قادر به شکارکردن آنها بودند.

آری! این فرمان الهی، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن، حيله‌ای اندیشیدند - که تفصیل آن در سوره‌های «بقره» و «نساء» گذشت.

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفِقُونَ ﴿١٦٤﴾

«و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند» گروهی از صالحان آن شهر به جمعی دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظه تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: «برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کننده آنهاست» یعنی: ریشه‌کن کننده آنهاست با عذاب؟ «یا عذاب‌کننده آنان است به عذابی سخت» به‌سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت‌شکنان و دست‌کشیدنشان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. «گفتند» اندرز دهندگان: «تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد» یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق

تعالی ما را به ترک امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات مهم دینی بر ذمه ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار ندهد «و شاید آنان پرهیزگاری کنند» و بر اثر این اندرزهای پی هم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند. بایسته یادآوری است که بنی‌اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این‌که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَعِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

«پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند «کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را» که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند «به عذابی سخت گرفتار کردیم» بیس: یعنی: شدید و سخت «به سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند» با بیرون رفتن از دایره فرمان و اطاعت ما.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾

«و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند» یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزه تمرد و تکبر، از حد گذشتند «به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید» و همان گونه که به آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به این ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «نهی‌کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی‌دانم که با بی‌طرفان خاموش چگونه عمل شد؟»

به خدا سوگند؛ اگر می دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می دهید... با نهی کنندگان نجات یافته اند، این امر برایم از شتران سرخ فام دوست داشتنی تر بود ولی می ترسم که عذاب بر هر دو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی طرفان خاموش - باهم - نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن عباس رضی الله عنه دلیل می گفتم تا سرانجام در این نظر با من همراه شد که آن بی طرفان نیز نجات یافته اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به عنوان جایزه حله ای¹ پوشانید».

**وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفَيْصِمَةِ مِنْ يَمْوِمِهِمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧﴾**

«و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت» به بنی اسرائیل «که البته تا روز قیامت بفرستد» یعنی: مسلط سازد و برگمارد «بر آنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند» این وعده الهی است و وعده الهی حق است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به دست ملت های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده اند و همیشه جزیه می پرداخته اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان که حق تعالی سلیمان علیه السلام را بر آنان برگماشت تا به آنان عذاب بچشانند پس از وی بابلی های مجوس را بر آنان برگماشت که به فرماندهی «بخت النصر» بر آنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و بر آنان جزیه نهادند، سپس نصاری را بر آنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را «آری! پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان می باشد».

شایان ذکر است که سلطه معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقت است که به اذن پروردگار از بین رفتنی است چراکه ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

¹ حله: جامه ای است که همه تن را می پوشاند.

**وَقَطَعْنَا فِي الْأَرْضِ أُمَّامًا مِنْهُمْ الصَّالِحِينَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَيَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ
وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾**

مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، اولین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: «و بنی اسرائیل را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم» پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این که گروهی از آنان در آن وجود دارند «برخی از آنان صالحانند» ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمدی ﷺ بر حق مرده‌اند، بی آن که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده باشند «و برخی از آنان جز اینند» یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند «و آنان را به حسنات و سیئات آزمودیم» یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحان‌شان کردیم، همچون سنت ما در هر امتی «باشد که آنان باز گردند» از کفر و معاصی‌ای که در آن هستند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِدَيْنِكُمْ إِنَّمَا تَغْفُرُونَ لِمَنْ تَشَاءُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُجْزَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٦٩﴾

«آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند» یعنی: نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصه وجود آمدند، مردمانی ناشایست بودند. خلف: به سکون لام، بر جانشین صالح و بد هر دو اطلاق می‌شود، اما «خلف» به فتح لام، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود «و» این جانشینان بد «وارث کتاب شدند» یعنی: تورات را از اسلاف‌شان به میراث بردند و هرچند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند، به همین جهت است «که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند» یعنی: به سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات

خدا ﷻ، رسمی ساختن باور سهل انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن «و می گویند: آمرزیده خواهیم شد» یعنی: به بهانه این که شامل مغفرت الهی قرار خواهند گرفت، در گناهان می لولند و با آن که در گمراهی درازدست و جسورند، از سر غفلت و سماجت می گویند: بر ما باکی نیست، هرچه بکنیم، خداوند آمرزنده است. قرطبی می گوید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم اکنون در میان ما مسلمانان موجود است. آن گاه روایتی از معاذ بن جبل رضی الله عنه را نقل می کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروههایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می شود، آن را می خوانند ولی از آن لذت و بهره ای نمی برند، پوست میشان را بر دل گرگان می پوشانند، اعمالشان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می گویند: باز کامل می کنیم! و اگر بدی کنند؛ می گویند: به زودی بر ما آمرزیده می شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی آوریم!». «و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می ستانند» و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه گاه جنایت خود قرار می دهند و این گونه است که پیوسته، باری بعد از بار دیگر، مرتکب جنایت می شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می کنند.

سدی می گوید: «بنی اسرائیل هیچ قاضی ای را به کار قضاوت بر نمی گماشتند، مگر این که رشوه می گرفت پس اگر از او می پرسیدند: چرا رشوه می خوری؟ می گفت: بر من آمرزیده می شود! پس بر او ایراد می گرفتند و طعن می زدند، اما اگر او می مرد یا برکنار می شد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می گشت، باز خود او هم رشوه می گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: «آیا از آنان در کتاب» آسمانی تورات «پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند» بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزه بیم یا طمع از کسی؟ «با این که آنچه را که در تورات است خوانده اند؟» یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده اند که آنچه

را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفاد این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است «و سرای آخرت بهتر است» از این متاع پست و ناقابل دنیوی «برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند» از خدا عزوجل لذا از ارتکاب معاصی وی اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ‌جویی بر وی، حذر می‌کنند «آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟» یعنی: کسانی که از این شیوه دست برنمی‌دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به سوی این تعقل فراخوانده شدند.

وَالَّذِينَ يَمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿٧٧﴾

«و کسانی که به کتاب تمسک می‌کنند» یعنی: از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسک جسته و به آنچه که در آن است، عمل می‌کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می‌کنند «و نماز را برپا داشته‌اند» نماز؛ به جهت اهمیتی که دارد، به یادآوری مخصوص شد. پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا عزوجل ضایع نمی‌شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است لذا بدانند که «ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم».

﴿ وَإِذْ نَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٧٨﴾

تَتَّقُونَ ﴿٧٨﴾

«و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم» یعنی: کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قرار دادیم «گویی که سایبانی بود» یعنی: گویی آن کوه، ابری سایبان‌آسا بود «پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد» و به آنان گفتیم: «آنچه را که به شما داده‌ایم به قوت بگیرید» یعنی: آن را با جدوجهد و تصمیم بگیرید «و آنچه را که در آن است» از احکامی که برای شما مشروع گردانیده‌ایم «به خاطر بسپارید» و فراموش نکنید «شاید که به تقوی گرایید».

قتاده می‌گوید: خدای عزوجل کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد، سپس فرمود: یا دستور مرا بگیرید، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم. آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن، مجدداً به نافرمانی روی آوردند، درحالی‌که اقتضای فطرت غیر از این بود چنان‌که می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿٧٢﴾

«و یاد کن» عهد فطرت را «هنگامی را که پرورگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت» چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریه وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیت خویش عهد گرفت، که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خدانشناسی سرشته است «و آنان را بر خودشان گواه ساخت» یعنی: هر یک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت «که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم» بر خودمان به این‌که تو پروردگار ما هستی «تا مبادا روز قیامت بگویند، ما از این امر بی‌خبر بودیم» یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویند: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَنهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْتَطُونَ ﴿٧٣﴾

«یا بگویند که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم» که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند «آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان» از پدران ما «انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟» در حالی که ما گناهی نداریم، چرا که در جهل قرار داشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از ردپای پدرانمان پیروی

کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، از این عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این‌که: پروردگار عزوجل حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای عزوجل ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهییم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار فرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران صلی الله علیه و آله و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهد و منظور کونی خویش - که کائنات است - دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند.

ابن‌کثیر میان این دو توجیه تفسیری - از حیث قاعده و مبدأ - هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند و هر دو را موجه می‌داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم صلی الله علیه و آله از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده‌اند.

وَكَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٤﴾

«و این گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می‌کنیم و باشد که آنان بازگردند» به سوی حق، و باطلی را که برآند ترک کنند.

از این دو آیه چنین می‌فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حجتی باقی نگذاشته است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخْنَا مِنْهَا قَاتِبَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

«و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان» یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی‌اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اومردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم خداوند جل جلاله را می‌دانست، چون موسی علیه السلام با سپاه بنی‌اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم‌آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی مان را نابود می‌کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله جل جلاله چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود. بنابراین، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش می‌کرد، خداوند جل جلاله زبانش را به سوی قوم خودش برمی‌گردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش می‌کرد، خداوند جل جلاله زبانش را به سوی بنی‌اسرائیل برمی‌گردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می‌کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند جل جلاله بر آن غلبه کرده است. راوی می‌افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حيله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت

که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن‌گاه خداوند عز و جل بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

«پس، از آن آیات عاری گشت» یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلی تهی گشت چنان‌که گوسفند از پوست خویش کشیده می‌شود و برهنه می‌گردد «و آن‌گاه شیطان در پی او افتاد» یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد «پس از گمراهان گشت» گمراهانی که در گمراهی جا افتاده‌اند، که کفار فجارانند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَنْكُنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَشَئِلُهُ كَسَلًا الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

«و اگر می‌خواستیم، قدر او را به سبب آن آیات بالا می‌بردیم» یعنی: اگر می‌خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرامی می‌داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقای می‌دادیم «اما او به زمین گرایید» یعنی: به سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد «و از هوای نفس خود پیروی کرد» در ترجیح دادن دنیا و لذتهای آن بر آخرت و نعمت‌های جاودانه‌اش. آری! او به جیفه دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست «از این رو وصف او» در پستی و خست «مانند وصف سگ است» در پست‌ترین احوال آن‌که بیرون آوردن زبان از کام خویش است «که اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری، باز هم زبان از کام برآورد» یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر او بار کنی، آن را بر نمی‌دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی‌یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می‌شود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می‌باشد، به سبب آن‌که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی

است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی‌که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

«این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند» یعنی: این مثل پست و خفت‌بار، مثل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان «پس این داستانها را برآنان حکایت کن» یعنی: داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چراکه مثل و وصفشان، همانند مثل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند «شاید آنان بیندیشند» و از گمراهی باز آمده به سوی راه صواب روی آورند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾

«چه زشت است از روی مثل» یعنی: چه زشت است داستان و وصف «قومی که آیات ما را تکذیب کردند» چرا که افعالشان زشت است «و به خود ستم می‌کردند» یعنی: با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

«هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است» به سوی شرع و امر خداوند ﷻ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی نیست «وکسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران» که در زیان کامل فرو افتاده‌اند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
 آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٨﴾

«و در حقیقت، بسیاری از جن و انس را» که عبارت‌اند از کفار هر دو گروه «برای جهنم آفریدیم» البته خداوند متعال در حال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او - قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند - می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علت جهنمی بودنشان می‌فرماید: «چرا که آنان دل‌هایی دارند که با آنها در نمی‌یابند» حقایق را چنان‌که رهیافتگان درمی‌یابند «و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند» راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را «و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند» پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بربسته، هرچند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوش‌هایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزل و سنن پیام‌آوران خدا ﷺ در بردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هرچند که از نیروی شنوایی کلا بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند «آنان» که موصوف به این اوصافند «همانند چهارپایانند» در سود نگرفتن از حواس و مشاعر خود «بلکه گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، درمی‌یابند و بنابراین، از آنچه که برایشان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، اما این گروه؛ در میان سود و زیان خود - به اعتبار آنچه که خدای عزوجل از آنان خواسته و آنها را بدان مکلف نموده - هیچ‌گونه تمیزی نمی‌دهند «آن گروه، همانا غافلانند» یعنی: آنان نسبت به خداوندی خدا ﷻ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قراردارند.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«و برای الله نامهای نیکو است» یعنی: نیکوترین نامها از آن خداوند عَلَّامٌ است و به وی اختصاص دارد زیرا نامهای وی بر نیکوترین مسمی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریفترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزت و غیره دلالت می‌کنند «پس او را به آن نامها بخوانید» مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن خدای سبحان با نامهای نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است «و کسانی را که در مورد نامهای الله کژروی می‌کنند واگذارید» يلحدون: الفاظ یا معانی نامهای الهی را تحریف می‌کنند «به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت».

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

- ۱ - تغییردادن اسماء الهی - چنان‌که مشرکان کردند - زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.
 - ۲ - افزودن بر نامهای الله عَلَّامٌ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نامهای خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرف وجود ندارد.
 - ۳ - کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.
- در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می‌گفت: یا رحمن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا خدای عزوجل نودونه نام دارد - صد تا بجز یکی - و هر کسی که آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾

«و از میان کسانی که آفریده‌ایم» آنها را برای بهشت «گروهی هستند که به حق دلالت می‌کنند و به حق حکم می‌کنند» به قولی: مراد از آنان فرقه‌ای از این امت مرحومه هستند که پیوسته بر جاده آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقه ناجیه» نامیده می‌شوند - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

اما فرقه دوم: «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی‌دانند فرو می‌گیریم» استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن نعمتها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمتها بر دل و جان و زبانشان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمتها بر آنان، نشانه نزدیکی‌شان به خداوند عز و جل و اکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانه خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمتها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راههای هدایت پشت می‌کنند.

وَأَمْلِي لَهُمْ إِتْ كَيْدِي مَبِينٌ ﴿١٨٣﴾

«و به آنان مهلت می‌دهم» یعنی: مدت این بهره‌گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم «همانا کید من استوار است» کید خداوند عز و جل تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چراکه در ظاهر امر احسان ولی درحقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

أَوَلَمْ يَنْفَكُوا مَا بَصَحِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٤﴾

«آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟» یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خدا ﷺ که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ‌وجه دیوانه نیست «او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست» که آنان را از سوی خداوند ﷻ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد. قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفته، قبيله قریش را یکایک به نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان! و آنان را از عذاب خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی بر حذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ﴿١٨٥﴾

فِي آيِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

«آیا در ملکوت آسمانها و زمین ننگریسته‌اند؟» یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمانها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به‌وسیله آن به سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه‌یابند «و» نیز آیا نیندیشیده‌اند «در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است» اعم از حیوان و نبات و افلاک...؟ قطعا نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیات وجود و عظمت اوست و قطعا نظر و اندیشه در آن، راهگشاست «و» آیا نیندیشیده‌اند در «این‌که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد» و به‌زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن‌که مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به‌سر رسیدن اجله‌ایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعت‌شان است تأمل و اندیشه نمی‌کنند؟ «پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر به قرآن ایمان نیاورند، جز آن

به کدام سخن ایمان می آورند در حالی که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه بخش تر بر اندیشه و تأمل و عبرت گرفتن و ایمان، نیست؟.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا هَادِيَ لَهُ، وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٨﴾

«هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و» خداوند جَلَّالَهُ «آنان را در طغیانشان» یعنی: در کفرشان «سرگردان و می گذارد» یعنی: سنت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی های گمراهی شان سرگردان بمانند.

باید دانست که نسبت دادن گمراه سازی به خداوند متعال در آیه کریمه، از باب نسبت دادن آن به سوی نظامی است که او وضع کرده و به سوی سنتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند، غیر از خدا جَلَّالَهُ هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چراکه سنت وی، وا گذاشتن گمراهان در تاریکی های گمراهی است بنابراین، از سوی خداوند جَلَّالَهُ هیچ اجباری بر گمراه ساختن شان وجود ندارد.

يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرَسَهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قُبَّهَا إِلَّا هُوَ نُفِثَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا

تَأْتِيكَ إِلَّا بَعَثَهُ يَسْتَأْذِنُكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنَّا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

«از تو سؤال می کنند» سؤال کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش اند «درباره ساعت» یعنی: در باره قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می دهد. یا این که قیامت با وجود فاصله زمانی خود، در نزد خدای عزوجل همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می پرسند: «که استقرار آن چه وقت است؟» یعنی: خداوند جَلَّالَهُ چه وقت قیامت را برپا می کند؟ مرساها: لنگرگاه آن چنان که کشتی ای که از آن سوی دریا می آید، در کنار ساحل لنگر می اندازد «بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است» و جز او کسی دیگر آن را نمی داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشته مقربی خبر داده و نه به پیامبری. حکمت در پنهان نگه داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه داشتن وقت آن، بر طاعت خدای عزوجل

برانگیزاننده تر و بر بازداشتن از گناه، هشداردهنده تر است چنان که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه داشته است «جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند» یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پرده غیب را از برابر آن کنار نمی زند «بر آسمانها و زمین گران است» یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار می شوند و دریاها می خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است «جز ناگهان به شما نمی رسد» یعنی: درحالی به شما می رسد که شما را غافلگیر می کند و شما از بیم وقوع آن ایمن اید.

در حدیث شریف آمده است: «بی گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می سازد زیرا درحالی فرا می رسد که شخصی حوضش را مرمت می کند، دیگری چهارپایانش را آب می دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می گذارد و ترازویش را بالا و پایین می برد...».

«از تو می پرسند چنان که گویا تو از آن آگاهی» یعنی: چنان که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان که گویی تو از آن کاوش کرده و درباره آن بسیار پرس و جو می کنی؛ «بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند» که علم قیامت مخصوص خداوند عزوجل است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عزوجل کسی آنها را نمی داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می باشد.¹

قُلْ لَا أَمْرٌ لِّنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا

مَسْنِي السُّوءِ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَنَذِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

«بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم» این آیه تأکیدی بر آیه قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در باره موعد فرارسیدن قیامت و

¹ نگاه کنید به (انعام/۵۹) .

چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اولی، بر دانستن آنچه که خداوند عزوجل علم آن را ویژه خود گردانیده، نیز توانا نیستم «و اگر غیب» یعنی: آینده را «می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم» پس - مثلاً - خرید می کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می بود و می فروختم؛ هنگامی که منفعتم در فروختن می بود و در نتیجه، مالم بسیار می شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله ای زیان نمی کردم زیرا فقط به سوی آن معامله ای می شتافتم که سود آور است... و همین گونه در تمام امور؛ به طوری که - مثلاً - در جنگها همیشه پیروز می بودم «و هرگز هیچ ناگواری ای به من نمی رسید» زیرا با علمی که به غیب داشتم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می کردم «من جز بیم دهنده و مزده آور برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم» یعنی: من مبلغی از سوی خداوند عزوجل برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

❖ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَفَشَّنَا حَمَلَتْ

حَمَلًا حَفِيظًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَفَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۸۱﴾

«اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم علیه السلام است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید «و همسرش» حوا «را از وی پدید آورد» و او را از یکی از دنده های آدم آفرید «تا» آدم «بدان آرام گیرد» و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می یابد. البته این رخداد در بهشت بود «پس چون آدم با او آمیزش کرد» تغشاشا: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است «باردار شد» حوا «به باری سبک» یعنی: بعد از جماع، نطفه جنین در رحم حوا بسته شد و این دوره اول بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقتی احساس نمی کند «پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد» یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، برمی خاست و می نشست و حرکت می کرد و به

رتق و فتق امور خویش می پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی کرد «و چون سنگین بار شد» به سبب بزرگ شدن بچه در شکمش «هر دو» یعنی: آدم و حوا «به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی» یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی بهنجار و اندامهایی استوار باشد «قطعا از شکرگزاران خواهیم بود» برای تو در برابر این نعمت و همچنان، نسلهای برآمده از ما. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۱﴾

«پس چون خداوند» دعایشان را اجابت کرد و «به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است» سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان - از مرد وزن - حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندان سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن‌کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نوزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسران - چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی - بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندان را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند - و قبلا چنان بود که فرزندان وی می‌مردند - پس این از القات شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که

نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیاء علیهم‌السلام نیست - چنان‌که از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست:

أَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿١١١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١١٢﴾

«آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند» یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرار گیرند «و خودشان مخلوقند؟» یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریده پروردگار لاشریک هستند «و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند» اگر مشرکان از آنها یاری بجویند «و نه می‌توانند خود را یاری دهند» اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هر کس از یاری دادن به خود عاجز باشد، مسلماً از یاری دادن دیگران عاجزتر است.

وَإِنْ نَدَعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَاحِبُونَ ﴿١١٣﴾

«و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند» و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند «چه آنها را بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است» حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگهای تراشیده و جامد نیستند.

إِنَّ الَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلِكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١٤﴾

«در حقیقت، کسانی را که به‌جای الله می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند» حتی شما از آنها کامل‌ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می‌گویید، راه می‌روید، می‌شنوید و می‌بینید، درحالی‌که بتان این‌گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این

است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شده فرمان وی می‌باشند «پس آنها را بخوانید» برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می‌گویید» در این ادعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده‌اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

اَللّٰهُمَّ اَنْجُلْ يَمْسُوْنَ بِهَا اَمَّ لَهْمْ اَيِدْ يَبِيْطُوْنَ بِهَا اَمَّ لَهْمْ اَعِيْنُ يَبْصِرُوْنَ بِهَا اَمَّ لَهْمْ اَاذَاتُ يَسْمَعُوْنَ بِهَا قُلْ اَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كَيْدُوْنَ فَلَا تُنْظَرُوْنَ ﴿١٦٥﴾

آن‌گاه، همانندی کامل بتان با انسانها را نفی نموده می‌فرماید: «آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟» یعنی: این بتانی که شما آنها را در پرستش، شرکای خدای سبحان قرار داده‌اید، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید، از جمله، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند «یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟» بیطشون بها: به وسیله آن چیزی را بگیرند، یا به وسیله آن بزنند «یا چشمهایی دارند که با آن ببینند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند» همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی‌آلت و ابزار و تا این حد عاجز و بیچاره هستند، به خدایی می‌خوانید؟ بطش: گرفتن به قوت است «بگو: شریکان خود را بخوانید» ای مشرکان! «سپس در باره من حيله به کاربرید» یعنی: اگر شما و آنان بر چیزی از نیرنگ و توطئه علیه من توانا هستید، به اتفاق هم؛ هر کید و نیرنگ و بداندیشی‌ای که دارید، در باره من روا دارید و هیچ کوتاهی نکنید «و مرا مهلت ندهید» یعنی: در فرود آوردن آسیب و زیان به من، هیچ تأخیری روا ندارید. بدین‌گونه، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه‌طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطل‌شان را در انجام کارها، برآنان آشکار گرداند.

ابن‌کثیر روایت می‌کند: «معاذبن‌عمر و بن‌جموح و معاذبن‌جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می‌شکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه‌زنان، هیزم درست می‌کردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیت بی‌جان

و بی‌ارزش بتان پی ببرند. از قضا که عمرو بن جموح پدر معاذ بن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را می‌آراست و معطر می‌کرد و می‌پرستید پس آن دو شبانگاه می‌آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی‌ها می‌آغشتند. عمرو بن حجوح که به خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع می‌دید، از این وضع ناراحت شده آن را می‌شست و خوشبو می‌ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجدداً آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آن‌گاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت:

تالله لو كنت إلهًا مستدن لم تك والكلب جميعًا في قرن

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛

این‌گونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت - که خداوند عز وجل از او راضی باد!

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٣٣﴾

«بی‌تردید، کارساز من الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده» یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عزوجل دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند «و همو متولی صالحان است» یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١١٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَدُّهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١١٨﴾

«و کسانی را که به جای او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی شنوند» زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی «و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که هیچ نمی بینند» مشرکان، بتان را به صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می کشیدند که گویی خیره به دیگران می نگرند، لیکن آن پیکرهای بی جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٣٨﴾

«عفو پیشه کن» خذالعفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی آن که به امری مکلفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و پرداخت زکات مکلف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، در پیش گرفتن شیوه بخشایش و آسان گیری، نه سخت گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خدا ﷺ به پیروی از این دستور، هیچ گاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این که آسان ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسان تر، گناه نمی بود چنان که در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برننگیزید». «و به معروف امر کن» معروف: هر خصلت پسندیده ای است که عقلها آن را پسندد و روانها بدان اطمینان یابد «و از نادانان روی بگردان» یعنی: چون در دستور دانشان به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانه مطرح شده در این آیه، تبیین‌کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بیبندی و به کسی که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه درباره مکارم اخلاق وجود ندارد».

وَمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠﴾

از آنجا که دستور روگرداندن از جاهلان، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شر شیاطین - برای پرهیز از مفاسد و شرارت‌هایشان - مناسبت داشت پس فرمود: «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر زیرا که او شنوای داناست» یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزغ: وسوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افکند.

خطاب در این آیه، متوجه کل مکلفان و در رأس آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

إِنَّ الدِّينَ أَتَقَوُا إِذَا مَسَّهُمْ طَلِيفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند» یعنی: عظمت امر و نهی پروردگارش را به یاد می‌آورند «و بناگاه بینا شوند» یعنی: بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطر شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند. وسوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است. طائف: یعنی

وسوسه طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

«و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشاند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند» یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برایشان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فرو گذاشت و کوتاهی نورزیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیایی بر وسوسه و گمراه کردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه‌گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، اما اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصور بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میادین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افکند که هلاک گردند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أُنشِئُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾

«و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟» چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا

نمی‌کنی؟ «بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم» و به شما ابلاغ می‌نمایم «این» قرآن نازل شده بر من، همانا «روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است» که هر کس آن را بپذیرد، به وسیله آن راهیاب شده و به نیروی بینش ایمانی مجهز می‌شود، اما مرا در آن دخل و تصرفی نیست «و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است» که مؤمنان به وسیله آن به آنچه که مایه رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾

«و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید» تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحتهای بزرگ است، بیندیشید. البته گوش فرا دادن و خاموش ماندن در هنگام تلاوت قرآن - در نماز و غیر آن - یک واجب عام است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هر کس بخواهد، از آن روی بر می‌گرداند «تا مشمول رحمت شوید» یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیه کریمه از جمله دلایل احناف بر کراهیت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

وَأَذْكُرْ لَكَ فِي نَفْسِكَ نَضْرَعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۲۰۵﴾



«و پروردگار خود را در دل خویش یاد کن» به‌طور آهسته و همراه با تأمل و تدبیر. این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «به زاری و ترس و بدون بانگ برداشتن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیکتر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن «در بامدادان» غدو: اوقات بامداد و غدوه: بامداد است «و شامگاهان» یعنی: در

اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است «و از غافلان نباش» یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عزوجل و از غافلان قرائت در نماز نباش.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَيَسْبَحُونَهُ، وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٦﴾

«به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند» مراد فرشتگانند «از عبادت او گردنکشی نمی‌کنند و او را تسبیح می‌گویند» یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می‌ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می‌کنند «و فقط برای او سجده می‌کنند» یعنی: او را به عبادت سجده که شریف‌ترین عبادات است، مخصوص می‌گردانند.

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن - اجماعاً - سجده واجب می‌شود.